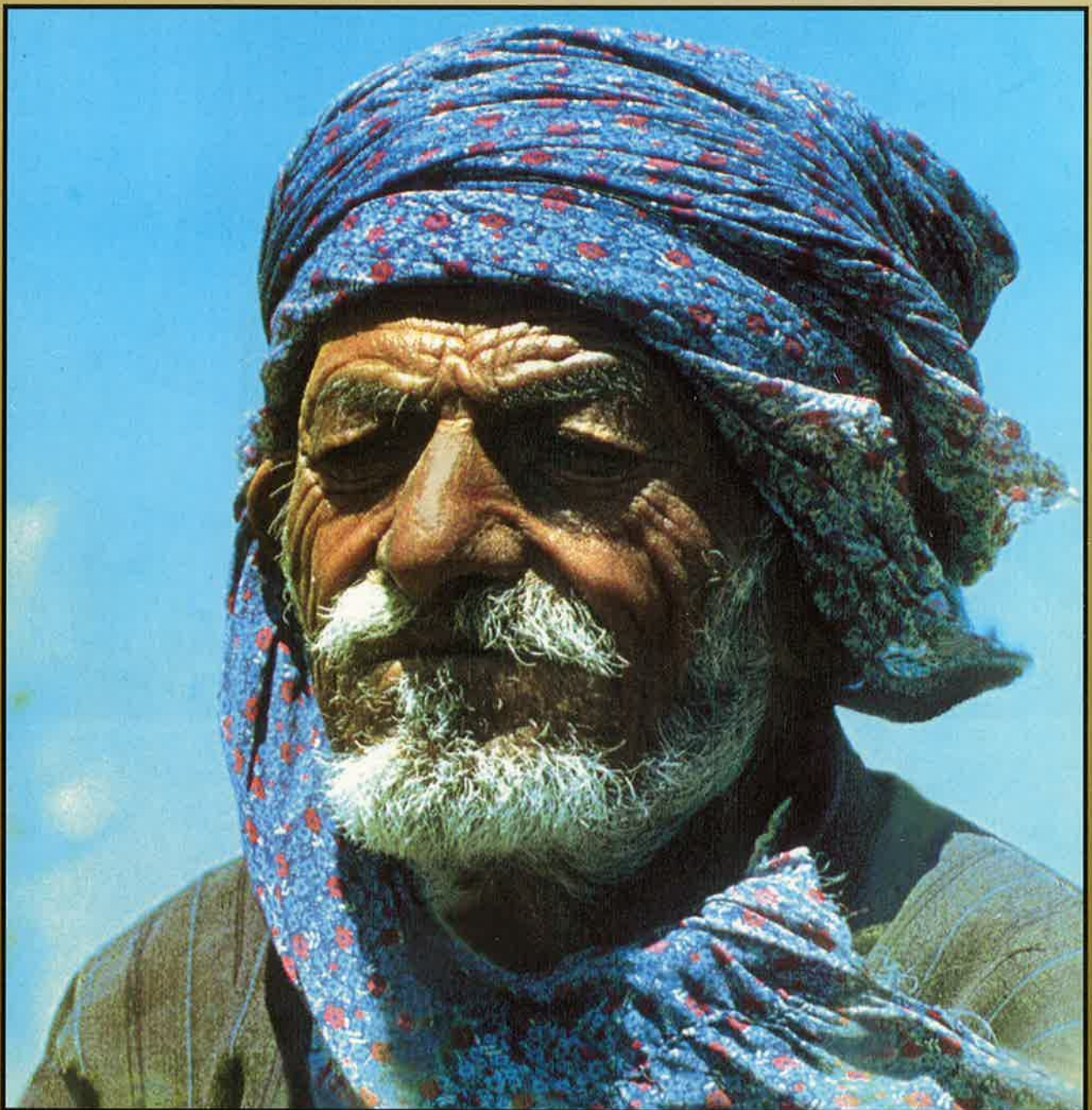


نقطه

شماره ۲ سال اول، تابستان ۱۳۷۴

تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی-ناصر مهاجر-مجموعه گردستان-خسرو آشتیانی، بهمن مشیرزاده، فرهاد کلهر و....
تراژدی بهداشت و درمان-مسعود نقره‌کار-آلترناتیوها-یادداشت‌های اردشیر محصل-انتخابات فرانسه-مهناز متین-اسلام
موجود، اسلام موعود-باقر مؤمنی-سلام سینما-نادر بکتاش-ثمینه باغچه‌بان، بانوی برگزیده-شهلا شفیق-آمیختگی و تمایز
بین شعر و سیاست-محمود درویش-پایان تاریخ؟...-سلمان رشدی و...-مبارزه علیه طرد-ایناسی ساش و ...



نقطه

سالی که گذشت ناصر مهاجر • هنوز هم دختر رحمان با یک تب سه ساعته می میرد • مسعود نقره کار • مشکل جمعیت و مسئله زن -
مهاجر متیز • الجزایر در بوز آتش و خون - خسرو آشتیانی • بحران مکزیک کارلوس مونتنس • مارکس اندیشمند آزادی - ناصر
اعتمادی • اسلام موجود، اسلام موعود - باقر مؤمنی • زنان با حجاب و بی حجاب - اردشیر محصص • درباره قربانیان خشونت - فرهاد
سرداری • در تباهی - حسین دولت آبادی • بازگمان، آئینه آوج و افول بورژوازی ملی ایران - تراب حق شناس • بزرگمردی چو مهرداد بهار -
هرمز مزدک • گزارش یک جنایت - ناصر مهاجر • نامه به تسلیمه نسرین - نعمت آرم • تأملی در حقیقت ساده - شهلا شفیق • و



در شماره اول "نقطه" آمده است:

سالی که گذشت ناصر مهاجر • هنوز هم دختر رحمان با یک تب سه ساعته می میرد • مسعود نقره کار • مشکل جمعیت و مسئله زن -
مهاجر متیز • الجزایر در بوز آتش و خون - خسرو آشتیانی • بحران مکزیک کارلوس مونتنس • مارکس اندیشمند آزادی - ناصر
اعتمادی • اسلام موجود، اسلام موعود - باقر مؤمنی • زنان با حجاب و بی حجاب - اردشیر محصص • درباره قربانیان خشونت - فرهاد
سرداری • در تباهی - حسین دولت آبادی • بازگمان، آئینه آوج و افول بورژوازی ملی ایران - تراب حق شناس • بزرگمردی چو مهرداد بهار -
هرمز مزدک • گزارش یک جنایت - ناصر مهاجر • نامه به تسلیمه نسرین - نعمت آرم • تأملی در حقیقت ساده - شهلا شفیق • و

نقطه

نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی
مدیر مسئول: بهزاد لادین
سردبیر: ناصر مهاجر
زیر نظر هیئت تحریریه
مسئول فنی: کریم صادق
صفحه آرایی: علیرضا یآوری

نشانی پستی در ایالات متحده آمریکا:

Noghteh

P.O.Box 8181

Berkeley, C.A. 94707 U.S.A

نشانی پستی در اروپا:

Noghteh

B.P. 157

94004 Creteil Cedex, France

حساب بانکی:

Noghteh

Account No. 139299

Cooperative center Federal Union

P.o. Box 248

Berkeley C.A. 94701- 0 248

U.S.A

تلفن و فاکس:

510 - 763 6220 U.S.A

e-mail: noghteh@igc.apc.org



نقطه

- | | | |
|----------------------------|----|---------------------------------------|
| ناصر مهاجر | ۴ | تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی |
| مفسر و آشتیانی، فرهاد کلهر | ۸ | مجموعه کردستان |
| بهمن مشیرزاده و ... | | |
| برگی از تاریخ | ۳۳ | رضاشاه، انگلستان و اتحاد شوروی |
| مسلمان رشدی و ... | ۳۴ | پایان تاریخ؟ |
| برگردان: ب. بهروز | | |
| ناصر مهاجر | ۳۹ | قیام مردم اسلام شهر |
| مسعود نقره کار | ۴۵ | تراژدی بهداشت و درمان در ایران (۲) |
| اردشیر معصوم | ۴۹ | آلترناتیوها |
| مهناز متین | ۵۴ | انتخابات فرانسه |
| برگردان: ن. م. | ۵۷ | اختلاف نظر در میان ساندنیست ها |
| ایمانی سماش | ۶۰ | مبارزه علیه طرد |
| برگردان: تقی مقدم | | |
| مصاحبه با محمود درویش | ۶۳ | آمیختگی و تمایز بین شعر و سیاست |
| برگردان: تراب حق شناس | | |
| باقر مؤمنی | ۶۶ | اسلام موجود، اسلام موعود |
| عباس زرنی | ۷۵ | چند نکته درباره مارکس، اندیشمندان... |
| نادر بکتاش | ۷۷ | سلام سینما |
| میرویس سپهر | ۷۹ | نگاهی به "نبرد نابرابر" |
| بهزاد مشیری | ۸۰ | معرفی کتاب "فلسفه مارکس" |
| طرح هانی از خاور | ۸۲ | هرگز از یاد نمی رود... |
| مهناز متین | ۸۴ | "شرم" فریادی علیه... |
| ملیحه تیره گل | ۸۶ | نامه به نعمت آوزم |
| شهلا شفیق | ۸۷ | تمینه باغچه بان، بانوی برگزیده... |
| | ۸۹ | کتاب های تازه |
| | ۹۰ | اخبار زندگی مردم از زبان رسانه های... |

از آنهایی که می خواهند برای نقطه مقاله بفرستند خواهش می کنیم به نکته های زیر توجه کنند:

* «نقطه» از انتشار مقاله هایی که برای نشریه های دیگر نیز فرستاده شده، خودداری می کند.

* همراه با ترجمه، نسخه ای از متن اصلی را برایمان بفرستید.

* تا حد امکان کوشش کنید که نوشته تان از ۴۰۰۰ کلمه بیشتر نشود.

تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی

ناصر مهاجر



اسلامی را بر نمی‌تابند؛ و وجود گرایش نیرومندی در هرم قدرت - به ویژه در سازمان سیا و پنتاگون - که با فروپاشیدن اتحاد شوروی، درهم شکستن پیمان ورشو و رنگ باختن خطر کمونیسم، جریانهای بنیادگرای دینی را تهدید اصلی صلح و ثبات جهان می‌پندارد و درون مایه سیاست امنیتی و ضد اطلاعاتی ایالت متحده و نیز جنگ روانی این کشور را، رویارویی با این جریان‌ها؛ و فشار روز افزون دولت‌های عربی که می‌خواهند ایالات متحده اقدامات جدی‌تری در برخورد با جمهوری اسلامی و سیاست صدور انقلابش به کار بندد. به علت این رشته عوامل بود که کلینتون و سخنگویان سیاست خارجی‌اش از موضع قدرت پا به میدان گذاشتند و شمشیرها را از رو بستند، حکومت تهران را به عنوان برجسته‌ترین مصداق و «پشتیبان تروریسم دولتی» و «یاعی بین‌المللی» (۴) انگشت‌نما ساختند و آنرا به «نقض بنیادی‌ترین حقوق انسانی مردم ایران» متهم (۵)

این برخوردها اما به یک خط بهم پیوسته، با پشتوانه و پیگیر تبدیل نشد و به یک سیاست عملی روشن فرا نروید. حکومت تهران همچنان به راه خود می‌رفت و آنچه می‌خواست می‌کرد. از عملیات تروریستی در اینجا و آنجا گرفته تا حمایت سیاسی، تسلیحاتی و مالی از گروههای بنیادگرای اسلامی در فلسطین و لبنان و مصر و الجزایر، تا آشوب‌آفرینی و قلدرمنشی در بحرین و قطر و امارات متحده، تا دخالت در امور داخلی جمهوریهای نو بنیاد آسیای میانه و قفقاز و کوشش برای گسترش دایره نفوذ و تأثیرگذاریش بر روند رویدادهای آذربایجان و تاجیکستان و ترکمنستان و... این همه دولت کلینتون را وامی‌داشت که در آستانه سومین سال زمامداریش و آنگاه که می‌بایست شالودههای سیاست انتخاباتیش را بریزد، بازنگری «سیاست ایران» را در دستور روز قرار دهد.

بازنگری در سیاست خارجی با توجه به سه تغییر و تحول

بیل کلینتون رئیس جمهور ایالت متحده آمریکا، روز یکشنبه دهم ماه اردیبهشت ۱۳۷۴، در سخنرانی میهمانی شام «کنگره جهانی یهود» اعلام کرد برای مہار جمهوری اسلامی که «موقعیت خود را به عنوان خزانه‌دار و مشوق تروریسم گسترش داده»، در صدد «دستیابی به سلاحهای هسته‌ای برآمده» و «صلح و ثبات منطقه را به خطر انداخته»، بر آن است طرح تحریم همه جانبه اقتصادی جمهوری اسلامی را به اجراء گذارد. او این سیاست جدید را ۴۸ روز پس از صدور فرمان منع شرکت‌های آمریکائی از مشارکت «در گسترش منابع نفتی ایران» اعلام می‌کرد. همان فرمانی که شرکت «کونوکو» را ناگزیر کرد بر قرارداد یک میلیارد دلاری با جمهوری اسلامی چشم پوشد و از گسترش میدان‌های نفت و گاز سیری دست شوید. همان فرمانی که دولتمردان ایران را سخت برانگیخت و سبب شد که هاشمی رفسنجانی بیانیہ «مہم» و «تاریخی» (۱) انتشار دهد و در آن به رهبران آمریکا بتازد و آنها را تهدید کند که اگر در «برخوردشان تجدید نظر نکنند... کلیه روابط اقتصادی ایران را با آمریکا قطع کند» (۲). با قطع کلیه روابط اقتصادی آمریکا با ایران، کلینتون نه تنها طرح پیشنهادی رفسنجانی را به کار بست، بلکه آنرا اهرم پیشبرد سیاستی ساخت که مدتها حرفش را زده بود و عملش را انجام نداده بود. سیاست مہار جمهوری اسلامی ایران را.

کلینتون از همان آغاز ریاست جمهوری‌اش، سیاست خصمانه‌ای نسبت به جمهوری اسلامی در پیش گرفت. نه از سر دلسوزی با مردم ایران؛ که برای ماندگاری «منافع ایالات متحده»؛ و نیز به دلیل افزایش عملیات تروریستی و بحران آفرینی‌های جمهوری اسلامی و سیاست تهاجمی تهران در برخورد با واشنگتن (۳)؛ و حضور شماری از یهودیهای دواآتشه و صهیونیستهای شناخته شده در میان مشاوران درجه یک و نظریه پردازان ارشدش که سیاست‌های ضد اسرائیلی جمهوری

کمپانی‌های آمریکائی در تجارت با ایران: از منافع اقتصادی‌ای که ایران نصیب ایالات متحده می‌کند بگذرد [شرکت‌های آمریکایی به تقریب ۳۰٪ نفت خام ایران را به بازار جهانی عرضه می‌کنند و ایران - از راه کشورهای مختلف - ۲ میلیارد دلار کالا و خدمت از ایالات متحده می‌خرد (۶)] و روندی را که از چند سال پیش آغاز شده بود را متوقف کند [شمار بازرگانان آمریکائی ای که به ایران سفر می‌کردند از صفر در سال ۱۹۹۲ به ۴۰۰ نفر در سال ۱۹۹۵ رسید] (۷).

پس، هنگامی که شرکت «کونوکو» فاش ساخت برای توسعه میدان‌های نفت و گاز سیری قراردادی با شرکت ملی نفت ایران امضاء کرده، دولت کلینتون درنگ نکرد و آنرا درجا متوقف کرد. و این مقدمه‌ای شد برای تحریم همه جانبه اقتصادی ایران که طرح اولیه‌اش پیشتر از سوی آلفانسداتو سناتور جمهوریخواه ایالت نیویورک و پتر کینگ نماینده جمهوریخواه می‌فورد در مجلس نمایندگان ارائه شده و ناظر بر این بود که نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه همه طرف‌های معامله با ایران مورد تحریم اقتصادی آمریکا قرار گیرند. طرحی که یکی از مصادیق بارز سیاست تحریک‌آمیز و چالشگرانه «راست‌نویں» نسبت به دوستان قدیم و جدید ایالات متحده بود و مورد تأیید دستگاه کلینتون نبود. دستگاه کلینتون اما پس از جلوگیری از قرارداد «کونوکو» حرکت خود را برای فشار گذاشتن بر دولت‌هایی که «جمهوری اسلامی را خطری برای صلح جهان» تلقی نمی‌کنند آغاز کرد (۸). و این فشار را بر روسیه متمرکز ساخت تا راست‌های نوین آمریکا را نیز خوشنود کند! افشاء خبر اینکه روسیه قرار است به جمهوری اسلامی دستگاه‌های سانتریفوژ بفروشد - که برای غنی کردن اورانیوم و ساختن بمب اتمی به کار می‌رود - هم جنگ سیاسی - روانی علیه جمهوری اسلامی را به اوج رساند و هم کارزار تبلیغاتی علیه روسیه را. دستگاه کلینتون با انگشت گذاشتن بر خطر دست یافتن حکومت تهران به بمب اتمی، به روسیه هشدار داد که «اگر به همکاری خود با جمهوری اسلامی ادامه دهد و برنامه ساختن نیروگاه‌های هسته‌ای در ایران، را دنبال کند، از کمک‌های آمریکا در زمینه بهسازی صنایع هسته‌ای روسیه محروم می‌شود و ایالات متحده از تجدید توافق‌نامه همکاری هسته‌ای با روسیه خودداری می‌کند». (۹) در نتیجه فشارهای آمریکا، روسیه پذیرفت که از دادن دستگاه سانتریفوژ به تهران خودداری کند و از آموزش ده بیست کارشناس ایرانی در زمینه کاربرد دستگاه‌های غنی‌کننده اورانیوم، عجلتاً درگذرد. (۱۰) اما حاضر نشد از فروش تکنولوژی هسته‌ای به جمهوری اسلامی و قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری‌اش دست شوی.

اگر در این دور روسها توانستند تا حد زیادی از فشار آمریکائی‌ها شانه خالی کنند، بدیهی بود که اروپائی‌ها هم بتوانند. هیچیک از آنها روی خوشی به سیاست تحریم آمریکا نشان ندادند، به دلیلی ساده: صادرات به ایران. و آلمانیها که تجارت سالانه‌شان با ایران به حدود شش میلیارد دلار می‌رسد، بیش از دیگران نسبت به سیاست کلینتون حساسیت نشان دادند. (۱۱) چه، آنها و نیز چند کشور دیگر اروپائی، از ایران بستانکار هم هستند و نیمی از بدهی ۳۰ میلیارد دلاری ایران، به این هاست. (۱۲) و کدام بستانکار است که بخواهد بدهکارش را تیره‌روز ببیند؟ در میان بستانکاران طرفدار پر و پا قرص تجارت با ایران، تنها ژاپن بود که درخواست آمریکا را مورد بررسی قرار داد. نتیجه

مهم روی می‌داد. در درون ایالات متحده، در اروپای شرقی و در خاورمیانه: (۱) رکود مذاکرات اسرائیلیها و عرفات و پیدایش دست‌اندازه‌ای که هر روز از جایی سر بر می‌آورد و حرکت به پیش را کند می‌کنند؛ ناتوانائی «تشکیلات خودمختار فلسطین» در چیرگی بر مشکلات و جلب پشتیبانی مردم و افزایش دامنه قدرت و امکانات نیروهای بنیادگرای اسلامی که مخزنهای انفجاری‌اند و بالقوه می‌توانند هر چه به دست آمده را به باد دهند. (۲) بدتر شدن وضعیت اتحاد شوروی و بلوک شرق سابق، دوری گزیدن مردم از اکثرانیو سرمایه‌داری و روآریشان به احزاب چپ‌بازسازی شده، پا گرفتن احساسات ضد آمریکائی و ناسیونالیستی که دولت روسیه و دیگران را ناگزیر می‌کرد که جداسری پیشه کنند و بیشتر از منافع خودشان حرکت کنند تا مصالح ایالت متحده و برای دست یافتن به بازارهای تازه، سیاستی تهاجمی پیش گیرند. یکی از نموده‌های این جداسری و سیاست تهاجمی اقتصادی، قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری روسیه با ایران بود که بنا برآن مسکو متعهد می‌شد چهار راکتور هسته‌ای جهت ایجاد نیروگاه اتمی بوشهر به ایران بفروشد. (۳) پیروزی چشمگیر جمهوریخواهان در انتخابات مقننه نوامبر ۱۹۹۴، تسخیر سنا و کنگره به دست راست‌ها و پر و بال گرفتن «راست‌نویں» که به پشتکار و پیگیری می‌کوشد از هم اینک برنامه‌اش را برای بازسازی جامعه بحران‌زده آمریکا به اجراء بگذارد و موقعیت هژمونیک ایالات متحده را باز یابد ابا پایان دادن به خدمات اجتماعی دولت، پائین آوردن شمار حقوق بگیران و کارمندان، بستن چندین وزارت خانه و تعطیل کردن نهادهای فرهنگی و هنری وابسته به دولت...؛ و واداشتن دولت به ایفای نقش فعال‌تری در سیاست بین‌المللی، کم کردن کمک‌ها و وام‌های خارجی و پیوند زدن آن به اصل پیروی از خط و مشی ایالت متحده، اعمال مجازاتهای اقتصادی بر دولت‌های غیر دوست و واداشتن ژاپن به سازماندهی دوباره ساختار بازرگانی این کشور، فروکاستن فاحش کمک‌های مالی به «ملل متحد» و بی‌اعتنائی به این نهاد، سخت‌گیری بیشتر نسبت به دولت‌های اروپائی‌ای که از هماهنگی با سیاست‌های ایالات متحده سر باز می‌زنند و ...

بدین ترتیب با تغییر توازن قوا در گستره داخلی و جهانی، تعرض جمهوریخواهان به سستی‌ها، نارسانائی‌ها و ناپیگیریهای دستگاه کلینتون و تکاپویشان برای اینکه ایالت متحده با قدرت و اقتدار، سکان سیاست جهانی را در دست گیرد؛ تلاش بی‌وقفه دولت اسرائیل و کارگزاران آمریکائی‌اش برای فشردن گلوگاه جمهوری اسلامی، تقلائی دولت‌های عربی که با خطر بنیادگرایی اسلامی دست به گریبانند و خواستار آند که واشنگتن به راستی سیاست مهاب تهران را در دستور کار بگذارد؛ و از دیگر سو، چشم انداز انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، ضرورت ساختن و پرداختن دشمنی که بتواند در داخل کشور بسیجنده باشد و سکوی پرشی برای افزایش اعتبار و محبوبیت نامزد ریاست جمهوری، و در خارج از کشور به کار تثبیت موقعیت هژمونیک و رهبری‌کننده ایالات متحده بیاید و... سرانجام کلینتون را به آنجا کشاند که مبارزه با جمهوری اسلامی را در سربلوحه سیاست خارجی خود قرار دهد.

اما کلینتون برای آنکه در این مبارزه به پیروزی رسد و دولت‌های غربی را به دنبال خود کشد، می‌بایست سیاست یک بام و دو هوایش را کنار بگذارد [بازداشتن دیگران از گسترش رابطه با جمهوری اسلامی و باز گذاشتن دست

گشتی‌های نیروهای انتظامی را زیاد کردند و نیز کنترل پلیسی شهرها را. برای زهر چشم گرفتن، احمد باختری را که از هشت سال پیش به اتهام «چند فقره حمله مسلحانه» و عضویت در «سازمان چریکهای فدائی خلق» در زندان بود، به اعدام محکوم کردند. (۱۹) توده حزب الله‌شان را هم دوباره به خیابانها آوردند؛ که یکی از اولین عملیاتش حمله به دفتر نشریه «پیام دانشجوی بسیجی» بود؛ وابسته به یکی از گروه‌بندی‌های خط امام! (۲۰). به تدوین لایحه جدید مطبوعات برآمدند، امر نظارت بر روزنامه‌ها و نشریه‌ها را از قوه قضاییه سلب کردند و به وزارت ارشاد اسلامی سپردند که در کار ممیزی نوشته‌ها، سرآمد همه نهادهایشان شده است. اختناق را به آنجا رساندند که داد سینماگرایان مکتبی و شبه‌مکتبی را هم درآوردند. ۲۱۴ نفر از اینها در نامه سرگشاده‌ای به وزیر فرهنگ ارشاد اسلامی خواستار «لغو یا کاهش نظارت دولتی» بر سینما شدند. (۲۱) و این همه در جوی روی می‌داد که هرروز شهرها شاهد تظاهرات امت حزب الله بودند و شنیدن شعارهای «مرگ بر آمریکا»، «مرگ بر اسرائیل» و «تحریم بازرگانی دیگر اثر ندارد». (۲۲)

تحریم را بهانه‌ای کردند برای توجیه مشکلات، سست کردن زمینه‌های مبارزات سیاسی و اجتماعی و منحرف کردن اذهان. و از زبان فرمانده سپاه پاسداران، محسن رضائی، اعلام کردند:

«... تمام قرائن حاکی از این است که آمریکا جنگی را با جمهوری اسلامی تدارک می‌بیند، تمامی نیروهای نظامی و بسیجی باید خود را برای جنگ آماده کنند، زیرا رویارویی با آمریکا اجتناب ناپذیر است... آمریکا به تحریکات خود ادامه می‌دهد ولی ما هنوز حرف آخر را نزده‌ایم و سرانجام روزی به حمله سرنوشت‌ساز علیه آمریکا دست خواهیم زد و فرماندهان نیروهای مسلح باید آماده باشند...» (۲۳).

شاید «مانور عاشورا»، هم در راستای، «حمله سرنوشت ساز علیه آمریکا» برگزار شد! این مانور که در روزهای ۲۵ و ۲۶ خرداد، با شرکت ۱۲۰ هزار سپاهی و بسیجی، در منطقه کوشک نصرت قم - در صد کیلومتری تهران - با حضور رهبر انقلاب و با شعار «ما اهل تسلیم نیستیم» برگزار شد، تا چندین و چند روز ترجیع‌بند وعظ و موعظه‌ها شان بود. (۲۴) درباره‌اش داستانها پرداختند. از جمله اینکه «این مانور که در طول تاریخ دفاع ایران بی‌نظیر بود بدون اتکاء به امکانات عمومی کشور و... صورت گرفت» (۲۵). و «تمام منطقه را به صحنه جنگ الکترونیکی تمام عیار تبدیل کرد». (۲۶)

در پهنه دیپلماتیک هم دست به فعالیت‌های گسترده‌ای زدند. بناتشان براین بود که مناسباتشان را گسترش و ژرفش بخشند. با دوستانشان، دوستانه‌تر، با «آشنایان» دوستی و با دشمنان آشتی. روی همین اصل بود که هیئت‌های عالی رتبه‌ای به بغداد فرستادند، تلاش کردند از صدام حسین دلجوئی کنند و مناسبات دو دولت را عادی. (۲۷) با خرید ۳۰۰ هزار تن فسفات از اردن و امضاء موافقت‌نامه بازرگانی با این کشور (۲۳ خرداد ۷۴)، روابطشان با اردن را نیز بهبود بخشیدند. (۲۸) با فرستادن سفیران حسن نیت به کشورهای خلیج، می‌خواستند شیوخ عرب را متقاعد کنند که «جمهوری اسلامی دوست مطمئنی برای کشورهای منطقه است... و می‌خواهد زمینه‌های تفرقه را از میان بردارد». (۲۹) ولایتی، وزیر خارجه را هم مامور کردند که در تماس با کشورهای عربی خلیج فارس «خطرات ناشی از حضور نیروهای آمریکا

بررسی، اما فراتر از این نرفت که از دادن وام دیگری به ایران صرف‌نظر کنند. در این دور، تنها جمهوری آذربایجان بود که پذیرفت جمهوری اسلامی را از کنسرسیوم نفتی که برای حفاری و برداشت نفت در پیرامون دریای خزر ایجاد شده بود، بیرون کند.

واکنش تهران به سیاست کلینتون

سیاست تحریم اقتصادی ایران، با آنکه هنوز از سوی کسی جز ایالات متحده بکار بسته نشده، برای جمهوری اسلامی ایران کابوسی هولناک است و برای دولت هاشمی رفسنجانی که معامله نفتی با کونوکو را مقدمه‌ای برای عادی‌سازی مناسبات با واشنگتن می‌دید، شکستی دردناک. اینها که از یک چندی پیش به این نتیجه رسیده بودند که نجات اقتصاد در حال سقوط ایران، در گرو گسترش مناسبات اقتصادی با آمریکا و بهبود مناسبات با دولت کلینتون است؛ و نقشه کشیده بودند که با دور زدن دولت آمریکا، دراز کردن دست دوستی به سوی شرکت‌های آمریکائی، بستن قراردادهای سنگین و دادن امتیازات دندانگیر با یک تیر دو نشان زنند و ۱) شرکت‌ها را واسطه رابطه با دولت کلینتون کنند و بدین وسیله از تشدید تضادها پیشگیری و ۲) به مدد سرمایه‌های آمریکائی بحران لجام گسیخته «ایران اسلامی» را تخفیف بخشند، از سیاست دولت کلینتون سخت بکه خوردند. (۱۳) این نکته را هاشمی رفسنجانی به زبان بی‌زبانی در گفتگویی با خبرنگار شبکه تلویزیونی ABC آمریکا به گوش جهانیان رساند.

«ما از یک شرکت آمریکائی [کونوکو] دعوت کردیم و وارد یک معامله یک میلیارد دلاری شدیم... این پیامی به آمریکا بود که به درستی فهمیده نشد. ما مشکلات زیادی در این کشور داشتیم که از یک شرکت آمریکائی برای یک چنین پروژه‌ای دعوت کنیم؛ به خاطر افکار عمومی... پیشنهاد من به دولت شما این است که از این کارهای نپخته که می‌کند دست بکشد. ما از آمریکا درخواست نمی‌کنیم که با ما رابطه برقرار کند. ما از آمریکا درخواست می‌کنیم که به خصوصیت علیه ما پایان بخشد...» (۱۴).

با این همه، حکام ایران خود را از تک و تا نینداختند و به روال همیشگی به لاف و گزاف پرداختند. خامنه‌ای گفت که با شنیدن خبر تحریم که «روحیه کار و تولید و نشاط» ملت ایران را بیشتر می‌کند، «خوشحال» شده است. و درباره کلینتون ابراز عقیده کرد که «این مرد کم‌تجربه را فریب داده‌اند و پوست خربزه زیر پایش انداخته‌اند» (۱۵) رفسنجانی اعلام کرد که تحریم بر اقتصاد کشور تأثیری نخواهد گذاشت؛ چه «ایران کشور بزرگی است و بر سر چهار راه جهان واقع شده و هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را تحریم اقتصادی کند... و ملت ایران همانطور که از اول انقلاب نشان داده‌اند حاضر است سختی‌ها را تحمل کند». (۱۶) یزدی رئیس قوه قضاییه ابراز امیدواری کرد که «آمریکا فکر سلطه مجدد بر ایران را به گور خواهد برد» (۱۷) و امامی کاشانی پیش بینی نمود که «آمریکا، آهسته، آهسته به زمین خواهد خورد». (۱۸)

فراسوی لاف و گزاف‌ها، اما سیاست حساب شده و چندجانبه‌ای را به اجرا گذاشتند. در پهنه سیاسی، اختناق را که پس از قیام مردم اسلام شهر رو به ژرفش گذاشته بود، شدت دادند. بسیجی‌ها را در چهار راهها گماشتند، شمار

باید واشنگتن را راضی کنند، سیاست این دوره‌شان را بر گسترش دادن دامنه تحریم و جا انداختن خود به عنوان "دمکراتیک‌ترین جایگزین" جمهوری اسلامی بنا نهاده‌اند. با این فرق که در این راه رضا پهلوی از همکاری آشکار با اسرائیل نیز پروا نداشته است.

«اسرائیل می‌تواند کشورهای عربی را که با آنها در حال صلح است، و همچنین دولت‌های دیگر را قانع سازد که از اقدام ما علیه رژیم آیت‌الله‌ها پشتیبانی کنند» (۳۵) از سوی دیگر، آن جریان اپوزیسیونی که آشکارا به حمایت از جمهوری اسلامی و مخالفت با سیاست تحریم برخاست و در این راه تا آن جا پیش رفت که سرشت تروریستی حکومت را هم لاپوشانی کرد، ائتلافی از نیروهای نهضت آزادی و جبهه ملی و مذهب‌یون هوادار اصلاح جمهوری اسلامی است. اینها نقطه نظر خود را در نامه «اعتراض به آمریکا» چنین آورده‌اند:

«نگرانی عمیق وجود دارد که طرح پیشنهادی و اقدامات دولت آمریکا، گام مقدماتی است برای تحریک گسترده‌تری توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد (نظیر عراق) که در آن صورت تمامیت ارضی کشورمان را با خطرات جدی روبرو خواهد ساخت» (۳۶)

سایر جریانهای اپوزیسیون، در جای جای طیف گسترده‌ای نشسته‌اند که در یک سرش مجاهدین و سلطنت ایستاده است و در سر دیگرش سردمداران نهضت آزادی و جبهه ملی. این طیف ناهمگون، کم و بیش مسئولیت تحریم اقتصادی ایران را متوجه جمهوری اسلامی کرده‌اند و تحریم دیپلماتیک، سیاسی و نظامی حکومت را تأیید. اما تحریم اقتصادی را نه. چه، گمان دارند این سیاست به زیان مردم ایران است که در تنگدستی و تیره‌روزی می‌زیند و روا نیست که بیش از این به زحمت افتند. شاید اگر اکثرناتو سیاسی‌ای برآستی دموکراتیک و پیشرو در چشم‌انداز بود، چنین نگرانی‌ای در میان نبود. مردم ایران نیز هم‌چون مردم آفریقای جنوبی چند صباحی دیگر سختی می‌کشیدند و سرانجام از حکومتی خودگامه و تمام‌خواه رهایی می‌یافتند. اما سیاست یا تاکتیکی که در جایی کاراست، در جایی دیگر ناسور است. و دانسته نیست که این سیاست در ایران تا چه حد کاراست، و چه اندازه جمهوری اسلامی را تضعیف خواهد کرد. و اینکه اصولاً هدف استراتژیک این تاکتیک چیست. معتدل کردن آخوندها؟ یا سرنگونی آنها؟

تیر ماه ۱۳۷۴

در منطقه را یادآوری کند» (۳۰). باز، برای خرید اسلحه، با لهستان و اسلواکی و آفریقای جنوبی وارد گفتگو شدند و کوشیدند از این راه مناسباتشان را گرمی بخشند. (۳۱) روابط حسنه‌شان با پاکستان را یک گام ارتقاء دادند: با امضاء توافق‌نامه تأسیس یک پالایشگاه نفت در کراچی و ایجاد یک خط لوله گاز از حوزه پارس جنوبی در خلیج فارس تا پاکستان (۱۶ خرداد ۱۳۷۴). بیش از همه اما برای مسکو مایه گذاشتند؛ یلستین را به ایران دعوت کردند، خواستار «اتحاد استراتژیک» با روسیه شدند و گفتند «ایران و روسیه مخالف حضور نظامی آمریکا در منطقه هستند» (۳۲) و (۳۳)

برای خوشایند اروپایی‌ها هم تقلها کردند. هدف این بود که اروپا را در کشمکش میان ایران و ایالات متحده بی‌طرف کنند و نگذارند به دنبال آمریکائی‌ها کشیده شود. هم از این رو خود را درگیر گفتگوهای دامنه‌داری با نمایندگان اروپا کردند و پای کسانی چون آندرتوتی نخست وزیر پیشین ایتالیا را به میان کشیدند و قول دادند که کاری با کار سلمان رشدی نداشته باشند و فتوای آیت‌الله خمینی را در عمل به فراموشی سپارند. اما به مجرد اینکه گفتگوها جدی شد و جنبه عملی به خود گرفت و لحظه نهائی فرا رسید، جمهوری اسلامی پا سست کرد، از همه قول و قرارهایش واپس نشست و به مواضع همیشگی‌اش بازگشت. و این تنها به مورد سلمان رشدی محدود نمی‌شد (که موجب پریشانی اروپائی‌ها شد که باور کرده بودند جمهوری اسلامی تغییر موضع داده و از فتوای مرگ سلمان رشدی دوری جسته و این تغییر موضع را به صورت کتبی تسلیم‌شان خواهد کرد!)، به جاهای دیگر نیز دامن می‌گستراند: از جمله به مسئله بهبود رابطه با عراق، حل مسائل مورد مناقشه با ایالات متحده عربی و... دوبارگی گفتار و کردار جمهوری اسلامی-که زبانزد همگان است- اما در درازمدت به سود ایالات متحده و سیاست تحریم اقتصادی‌اش کار می‌کند.

واکنش اپوزیسیون ایران به سیاست تحریم

تنها دو نیرو از میان جریانهای اپوزیسیون ایران، بی‌چون و چرا، از طرح تحریم جمهوری اسلامی حمایت کردند و سیاست کلیتوتون را ستودند. سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومتش، رضا پهلوی و جرگه‌ای از هوادارانش. این هر دو جریان که بخش شایان توجهی از توانشان را وقف جلب حمایت آمریکا می‌کنند و می‌پندارند که برای رسیدن به قدرت

پانویس‌ها

- ۱- رسالت، ۲۶ فروردین و نیز کیهان و اطلاعات همان روز. ۲- همانجا، ۳- نگاه کنید به جدال ایالات متحده با جمهوری اسلامی، بولتن آغازی نو شماره ۲۳ و ۲۴، فروردین ۱۳۷۲
- ۴- اطلاعاتی ال گور معاون ریاست جمهوری آمریکا، ۴ مارس ۱۹۹۳، ۵- همانجا، ۶- خبرگزاری آلمان، ۷- همانجا، ۸- نیویورک تایمز، ۳ ماه مه ۱۹۹۵، ۹- لوموند، ۵ آوریل ۱۹۹۵، ۱۰- واشنگتن پست، به نقل از هارالد تریبون بین‌المللی، ۱۸ مه ۱۹۹۵، ۱۱- واشنگتن پست، به نقل از هارالد تریبون بین‌المللی، ۳ مه ۱۹۹۵، ۱۲- خبرگزاری آلمان، پیش‌گفته، ۱۳- برای بحث بحران اقتصادی ایران نگاه کنید به «نقطه» شماره ۱، بهار ۱۳۷۴، ۱۴- نیویورک تایمز، به نقل از هارالد تریبون بین‌المللی، ۱۷ مه ۱۹۹۵، ۱۵- کیهان، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۴، ۱۶- رسالت، ۷ اردیبهشت ۱۳۷۴، ۱۷- سلام، ۲۷ خرداد ۱۳۷۴، ۱۸- به نقل از ایران تایمز، ۲۶ خرداد ۱۳۷۴، ۱۹- ایران تایمز، خرداد ۱۳۷۴، ۲۰- سلام، ۲۱ خرداد ۱۳۷۴، ۲۱- سلام، ۲۳ خرداد

- ۱۳۷۴، ۲۲- سلام، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۴، ۲۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۴، ۲۴- سلام، ۲۷ خرداد ۱۳۷۴، ۲۵- سلام، ۲۸ خرداد ۱۳۷۴، ۲۶- سلام، ۲۷ خرداد ۱۳۷۴، ۲۷- خبرگزاری فرانسه، ۱۲ خرداد ۱۳۷۴، ۲۸- رسالت، ۲۵ خرداد ۱۳۷۴، ۲۹- سلام، ۹ خرداد ۱۳۷۴، ۳۰- خبرگزاری جمهوری اسلامی، ایران، ۸ خرداد ۱۳۷۴، ۳۱- لوس‌آنجلس تایمز، ۲۳ آوریل ۱۹۹۵، ۳۲- سلام، ۱۰ خرداد ۱۳۷۴، ۳۳- کیهان، ۲۳ خرداد ۱۳۷۴، ۳۴- لوموند، ۲۳ ژوئن ۱۹۹۵، ۳۵- کیهان (چاپ لندن)، ۳۱ فروردین ۱۳۷۴، ۳۶- نامه «اعتراض به آمریکا»... دکتر یدالله سعابی، مهندس علی اکبر معین‌فر، علی اردلان، احمد صدر حاج سید جواد، مهندس هاشم صباغیان، اعظم طالقانی، مهندس ابوالفضل یارزگان، دکتر شهیار روحانی، دکتر غلام‌عباس توسلی، مهندس محمد توسلی، دکتر پرویز ورجاوند، حسن یوسفی اشکوری، هندس عبدالعلی یارزگان، مهندس هاشم سجادی، دکتر کاظم یزدی، دکتر ابراهیم یزدی...

کردستان

● مقدمه

● کردستان و محدودیت‌های جنبش ملی

● پاسخ نبی قادری و عبدالله مهتدی به سئوالات "نقطه"

● مسئله کُرد

● تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی کُرد

● تهاجم نظامی ترکیه و سرکوب جنبش کُرد

● در زندان ترکیه

● برتری‌جویی احزاب کُرد در کُردستان عراق

● مصاحبه استاد دانشگاه اربیل (کُردستان عراق)

● گزارشی از دادگاه برلن

مجموعه حاضر که به مسئله کُرد اختصاص یافته، کوششی است برای بازکردن بحث در مورد یکی از مسائل مهم ایران و منطقه. در تهیه این مجموعه کوشش براین بوده که حتی‌الامکان نظرات گوناگونی را که در این باره وجود دارد ارائه دهیم. علاوه بر مقالاتی که در اینجا آمده، از سه سازمان سیاسی کُرد یعنی حزب دموکرات کُردستان ایران، سازمان کُردستان حزب کمونیست ایران-کوموله و حزب دموکرات کُردستان ایران-رهبری انقلابی، نیز خواهش کردیم که به شش سؤال "نقطه" در این باب پاسخ دهند. متأسفانه پاسخی از حزب دموکرات ایران دریافت نکردیم. طبعاً در گفتگوی رودررو امکان بیشتری برای باز کردن بحث می‌بود. این کار میسر نشد. امیدواریم در آینده امکان چنین گفتگویی فراهم شود.

مدعی نیستیم که این مجموعه توانسته است همه طیف‌های نظری را نمایندگی کند، حتی نظرات گردانندگان "نقطه" را نیز. وانگهی مسئولیت هر نوشته‌ای در "نقطه" فقط و فقط با نویسندگان آن است.

می‌دانیم که ممکن است نظرات آمده در این نوشته‌ها مورد ایراد و حتی چه‌بسا اعتراض واقع شوند. اما منطق بحث آزاد مگر غیر از اینست؟ "نقطه" جای همین بحث‌های متقابل و متضاد است.

«نقطه»

کردستان و محدودیت‌های جنبش ملی

خسرو آشتیانی

نیست. رجعت به گذشته و جستجو در اعماق قرون چه برای رویارویی با مسائل و مشکلات امروز و چه به منظور امروزی کردن دیروز که خبر از آغاز قرون وسطای جدیدی می‌دهد، نمایانگر روندی است عمومی. به گفته ادگار مورن، پس از نقش بر آب شدن وعده بهشت زمینی و آینده تابناک، اینک به دورانی رسیده‌ایم بی‌آینده و بی‌امید. در چنین اوضاعی بازگشت به گذشته و ریشه‌جویی در هویت ملی یا مذهبی و یا معجونی از این‌دو (که بسی خطرناک‌تر است)، فهمیدنی می‌شود. بعلاوه برای انسان سرگشته امروز پرسش از هویت خویش (من که هستم؟) بیش از پیش اهمیت یافته است. در چنین وضعیتی انسان دیگر نه با معیارها و ارزش‌هایی که بشریت در طول تاریخ پُر فراز و فرودش

در آستانه قرن بیست و یکم، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، برخی عجولانه گمان بردند که دوران تلاطم‌ها و آتش‌فشان‌های اجتماعی دیگر رو به خاموشی گذاشته و لیبرالیسم در همه عرصه‌ها ظفرمندان بر مسند مشروعیت نشسته و در یک کلام "پایان تاریخ" فرا رسیده است. اما هنوز مرکب نوشته‌های فوکویاما، نظریه پرداز آمریکایی خشک نشده بود که بی‌پایگی این گمان‌زنی‌ها روشن شد و جنگ خلیج روی داد و اکنون از مرکز اروپا گرفته تا آمریکا و آسیا و خاورمیانه و... آتش مخاصمه‌های اجتماعی در همه‌جا شعله‌ور است. اینکه غالب این جنگ‌های خونین، رنگ مذهبی، قومی و ملی دارند، تعجب برانگیز

و ترکیه یکسان است؟ آیا کردها دوستان و دشمنان مشترک دارند؟ آیا ناسیونالیسم ملت ستمگر با ناسیونالیسم ملت تحت ستم و در اینجا ملت کرد یکی است؟ و... اگر گنجاندن همه این سننالات تحت عنوان "مسئله کرد" جایز باشد باید گفت که بحث در مورد "مسئله کرد" در ایران تاریخچه‌ای دارد طولانی و بسته به اینکه از چه جایگاه و کدام جانب به آن نگریسته شود، نظرگاه‌های گوناگونی را می‌توان برشمرد.

دو نگاه به مسئله کرد

چپ ایران به دو دلیل همواره با توجه و علاقه خاصی مسئله را مد نظر داشته‌است. اول اینکه مبارزه با ستم ملی و قومی یکی از ویژه‌گی‌های اعتقادی و برنامه‌ای چپ بوده‌است. در مجموع سی توان گفت که چپ اگر چه رهیافت تعمیق‌یافته و سنجش‌گرانه‌ای در باره این موضوع نداشته و بسا که در سطح شعارهانی چون "خودمختاری" و یا "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" درجا زده، ولی همیشه جای خود را در کنار ناسیونالیسم تحت ستم و در مقابل ناسیونالیسم ستمگر مشخص کرده‌است. با اینحال چپ هیچگاه به نوعی توتالیتریسم که ذاتی ناسیونالیسم است توجهی نداشته‌است. ناسیونالیسم بنابر ماهیت خود نمی‌تواند پلورالیسم و چندگانگی را تحمل کند، بهمین دلیل هرگونه مخالفت و یا دگراندیشی را زیر نام ضربه‌زدن به همبستگی ملی و شکاف‌انداختن در صفوف ملت سرکوب می‌کند. دوم اینکه، نزد نیروهای چپ، برپایی جنبش‌های اعتراضی و قیام‌های مسلحانه علیه قدرت‌های حاکم بعنوان یک اصل موضوعه، تلقی می‌شده‌است. گفتنی است که چپ، "توده" و اصولاً هرگونه جنبش توده‌ای را فی‌نفسه و بی‌توجه به ماهیت آن، مقدس داشته‌است. از همین‌رو، چپ همواره به مناطقی که آمادگی چنین جنبش‌هایی بوده (کردستان، ترکمن صحرا، بلوچستان و در دوره کوتاهی آذربایجان...) توجه ویژه‌ای داشته‌است. اقلیت‌های ملی در ایران، طی چهل سال اخیر که دوبار دولت به‌اصطلاح مستقل داشته‌اند (آذربایجان و کردستان) و هر بار که به عنوان جنبشی نیرومند سر بلند کرده‌اند، از حمایت و همکاری فعالانه نیروهای سیاسی چپ، (و فقط چپ) برخوردار شده‌اند.

از طرف دیگر نیروهای طیف راست، چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، راه حل "مسئله ملی" را همواره در این دیده‌اند که صورت مسئله را حذف کنند. تمدن دوهزار و پانصد ساله، تمامیت ارضی، نژاد آریایی، فرهنگ و ملیت ایرانی و در سال‌های اخیر "اسلام عزیز" همه و همه در خدمت همین "راه حل" به کار گرفته شده‌اند. حذف صورت مسئله، زمانی که فقط در عرصه ذهن است، کار ساده‌ایست. اما از آنجا که "مسئله ملی" نه امری ذهنی، بلکه واقعیتی است عینی و حی و حاضر، به ویژه زمانی که با پشتوانه توده‌های مصمم مطرح می‌شود، اینجا دیگر ابزار حذف صورت مسئله، لشکر کشی است و سرکوب. ملت کرد چه در ایران و چه در عراق و چه در ترکیه و سوریه هر بار که امکان یافته برای احقاق حقوق خویش به پاخاسته و هر بار با وحشیانه‌ترین شیوه سرکوب شده‌است.

مسئله کردستان

کردهای عراق که چهار میلیون نفرند، برخلاف میل خود در کشوری جای‌گرفتند که خطوط مرزی‌اش در سال ۱۹۱۹ بدست انگلیسها ترسیم شد. این مردم بارها و بارها برای کسب حقوق

بدست‌آورده‌است، بلکه به لحاظ تعلقی که به این یا آن مذهب، به این یا آن قوم و ملت، به این یا آن نژاد و به این و یا آن نقطه کره خاکی دارد، در نظر گرفته می‌شود.

دو گرایش متخاصم

اکنون از طرفی، پیشرفت و توسعه سیستم‌های بسیار مدرن ارتباطی، انقلاب کامپیوتری و یا به عبارت دقیق‌تر، انقلابهای کامپیوتری و تازه‌ترینشان یعنی شاهراههای کامپیوتری، مرزهای ملی و جغرافیایی را یکسره درمی‌نوردد، و کره خاکی را به دهکده کوچک جهانی بدل می‌کند و از طرف دیگر، آدمی در مقابل پی‌آمدهای این تحول، و چه بسا برای "ایمنی" بیشتر خود، به سنن و ارزشهای گذشته چنگ می‌اندازد و بدور دنیای کوچکش دیوار می‌کشد. دیوارهای مذهبی، نژادی، قومی و ملی. این روند متناقض، طبعاً قربانیانی هم برجای خواهد گذاشت. جوامعی که برغم‌های و هوی بسیار، نظاره‌گر منفعل تاریخ متحول امروز خواهند بود، بیموده نیست که امروز برخی از متفکران از "جوامع در حال انقراض" سخن می‌گویند.

اینجاست که دو گرایش اصلی در مقابل هم قرار می‌گیرند. اول، گرایشی که با پذیرش تنوع و تفاوت‌های مردمان این کره خاکی، آن را موجب غنای جامعه بشری می‌داند و انسان‌ها را با مرزهای جغرافیایی، مذاهب، نژادها و هویت‌های قومی و ملی گوناگون‌شان، همچون سرنشینان یک کشتی می‌بیند که سرنوشتی مشترک دارند و دوم، گرایشی که از اعتقادات مذهبی و هویت‌های قومی، یا نژادی مختلف، دیوارهای عبور ناپذیری می‌سازد که هریک فقط در مقابل آن "دیگری" است که معنای وجودی پیدا می‌کند. اولی شهروند جهانی است که رو به آینده دارد و از تفاوت‌ها و گونه‌گونی‌ها هراسی به دل راه نمی‌دهد و آنها را زندگی بخش می‌یابد و دومی انسانی است در خود فرو بسته که رو به قرون وسطی دارد و "دیگری" را نمی‌پذیرد و دشمن می‌دارد. اولی پذیرنده است و گشاده و دومی بیگانه ستیز است و فرو بسته. مصاف این دو گرایش متخاصم، آینده جهان ما را رقم خواهد زد. توسعه طلبی، ناسیونالیسم و فنانیسم مذهبی چهره‌های مختلف گرایش دوم اند که این روزها در روسیه، ایران، عراق، ترکیه، افغانستان، فلسطین، هند و پاکستان، یوگسلاوی، الجزایر، روماند، مصر، و مکزیک و... کشتار می‌کند و بذر کینه و نفرت می‌کارد. سهمناک‌ترین و سیاه‌ترین صفحات تاریخ بشری، و از جمله برافروختن دو جنگ جهانی، کارنامه این گرایش است که هم‌امروز، اگرچه بصورت اقلیت‌های محدود، پرچم بیگانه‌ستیزی را در کشورهای غربی برافراشته‌است.

مسئله کرد

اگر در هر کدام از کانون‌های شعله‌ور در چهارگوشه جهان نظر کنیم، خطوط کلی که در بالا به آن اشاره‌شد، فقط می‌تواند نقطه حرکت درستی به دست دهد بی‌آنکه به تنهایی برای فهم موضوع مورد نظر کفایت‌کند. هر یک از این مخاصمه‌ها بنوبه خود واقعیتی است پیچیده، چند جانبه و درهم تنیده که فهم درست آن بررسی‌های ژرف و جداگانه می‌طلبد. کردستان یکی از همین کانون‌های بحرانی است.

در این باب پرسشها متعدد است: مسئله ملی یعنی چه؟ مفهوم ملت چیست؟ خودمختاری و یا حق تعیین سرنوشت به چه معنی است؟ آیا امکان تشکیل کردستان بزرگ و پیدایش یک دولت مستقل کرد وجود دارد؟ آیا مسئله کردهای ایرانی با کردهای عراق

ناسیونالیستی که در تضاد با اندیشه آزادی و دموکراسی است، از جمله این ضعف‌هاست. واقعیت این است که مسئله کرد در ایران با آنچه که در کشورهای همسایه می‌گذرد تفاوت بسیاری دارد. در ایران بخصوص در دهه پایانی سلطنت پهلوی، به دلیل رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری، شاهد امتزاج و آمیختگی بیش از پیش اقلیت‌های قومی هستیم. کرد بودن در ایران مانعی بر سر راه رسیدن به مقام‌های بالای مملکتی، نظامی، دانشگاهی و... نشده‌است. انتخاب محل کار و زندگی در سرتاسر ایران برای هیچکس با محدودیت‌های قومی یا مذهبی همراه نبوده‌است. این الیه بدان معنی نیست که گویا کردها زیر ستم نبوده‌اند. فرهنگ و زبان کردی همواره زیر سرکوب حکومت شاهی بوده و سیاست فارس کردن همه اقوام ایرانی، بشدت هرچه تمام به‌کار گرفته شده‌است. حضور دولت مرکزی در کردستان، نه از طریق پروژه‌ها و کارهای عمرانی (دانشگاه، مدرسه، بیمارستان، راه‌های ارتباطی و غیره) بلکه در ساختن پادگان‌ها و مراکز سرکوب خلاصه می‌شده‌است. بنابراین همه این عوامل خود مانع بزرگی در برابر مردم کرد در برخورداری از شانس مساوی برای حضور در عرصه حیات اقتصادی و اجتماعی ایران بوده‌است (در عرصه سیاسی همه مردم به یکسان محروم بوده‌اند!).

با این حال، پراکندگی قومی در ایران، امروز یک واقعیت است. و این پراکندگی، ستوالهائی را در مقابل نیروها و احزابی که خواستهای دموکراتیک خود را بر پایه قومیت و ناسیونالیسم قومی بنا کرده‌اند، قرار می‌دهد. بعنوان مثال به فرض تحقق خودمختاری در کردستان، تکلیف اقوام دیگری که در این منطقه زندگی می‌کنند چه خواهد شد؟ آیا این اقلیت‌های کوچکتر در چارچوب کردستان خودمختار، می‌توانند بنوبه خود خواهان خودمختاری شوند؟ آنچه مسلم است، جامعه‌ای که خود را براساس قومیت، نژاد، مذهب و یا هر ایدئولوژی دیگر تعریف کند، به هیچ وجه نمی‌تواند جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک باشد. تصفیه "دیگران" به منظور رسیدن به "پالایش" قومی، نژادی و مذهبی در طبیعت این جوامع است. نمونه‌های تاریخی چنان فراوانند که جای هیچ گونه توهمی در این مورد باقی نمی‌ماند. دیروز آفریقای جنوبی و اتحاد شوروی و امروز یوگسلاوی و جمهوری اسلامی و افغانستان و... همه و همه شاهد غیرقابل انکار این واقعیت است. فرارفتن از این مرزهای کهن، به معنی نادیده‌انگاشتن و یا فراموش کردن ریشه‌های قومی، علتهای فرهنگی و کنارگذاشتن مذهب یا ایدئولوژی نیست؛ این کار نه میسر است و نه مطلوب. مسئله، تعیین جایگاه شایسته آنهاست در بافتار جامعه‌ای دموکراتیک. جامعه‌ای که مناسبات اتحاد آن براساس انسانی‌ترین دست‌آوردهای بشری بنا شده‌باشد. جنبش کردستان بیش از هر زمان، نیازمند درنوردیدن این سرزهاست.

اینکه کردهای عراق، ترکیه و ایران آینده مشترکی خواهند داشت یا نه چندان روشن نیست ولی آنچه که در مورد گذشته می‌توان گفت، این است که ملت کرد در چارچوب هر کشور و تحت حاکمیت هر دولتی که بوده، بارها و بارها برای به دست آوردن حقوق خود بپاخاسته و هربار سرکوب خونین و بیرحمانه‌ای را پشت سر گذاشته‌است.

دوره‌های "آرامش" در زندگی ملت کرد، مصادف بوده است با ساختن پادگان‌های نظامی در منطقه و حاکمیت جو فشار پلیسی، و دوره‌های مقاومت و جنبش توده‌ای با سرکوب و کشتار.

هگل گفته بود که "مردمان خوشبخت تاریخ ندارند" چرا که "دوران‌های شادکامی، صفحات سفید تاریخ‌اند". متأسفانه در مورد تاریخ ملت کرد باید گفت که صفحه سفید ندارد. ●

خود (خودمختاری یا حق تعیین سرنوشت) بپاخاسته‌اند. تا جاتیکه در قرارداد ۱۹۲۰ Sevres قول ایجاد یک دولت کرد، از جانب فاتحین جنگ جهانی اول، داده شده‌است. طی همین سالها، یعنی سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۰، شیخ محمود بارزانی خود را "شاه کردستان" اعلام می‌کند. سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۷۵ جنبش کردستان به رهبری ملا مصطفی بارزانی در اوج قدرت خویش است. به پشتوانه همین قدرت است که در سال ۱۹۷۰ حکومت مرکزی عراق به خودمختاری کردستان تزمی‌دهد. سال ۱۹۷۵ با زدوبند قدرتهای منطقه‌ای و جهانی، و قطع کمکهای ایران و آمریکا به بارزانی، جنبش کردستان عراق از پای درمی‌آید. تنها در سال ۱۹۸۸ (بعد از بمباران شیمیائی حلبچه بدست صدام حسین) و مهاجرت توده‌ای مردم در سال ۱۹۹۱ است که این جنبش باردیگر سر بلند می‌کند. کردستان عراق که امروز به "یمین" درهم‌کوبیده‌شدن عراق و ناتوانی حکومت مرکزی، صاحب "دولت خودمختار" و "پارلمان" شده‌است، از یکطرف درگیر جنگ برادرکشی بین احزاب اصلی کرد و از طرف دیگر زیر مراقبت و تحت فشار و درصورت لزوم، تهدید نظامی دولت‌های منطقه است که هیچ‌یک چشم دیدن یک کردستان برآستی مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش را ندارند.

کردهای ترکیه ده میلیون نفرند. نخستین شورش گسترده کردها تحت رهبری شیخ سعید در سال ۱۹۲۵ توسط کمالیست‌ها به طرز هولناکی سرکوب می‌شود. رهبران این جنبش به دار آویخته می‌شوند و موج گسترده‌ای از مهاجرت به شمال عراق آغاز می‌شود. دوران "آرامش" ۵ سالی به طول می‌انجامد و در سال ۱۹۳۰ دومین شورش بزرگ به رهبری احسان نوری، افسر سابق ارتش ترکیه در اطراف آزارات برپا می‌شود. سال ۱۹۳۷ مصادف است با سومین قیام بزرگ کردها به رهبری سیدرضا از سران مذهبی درسیم (منطقه شیعه نشین کردستان) که با بیرحمی تمام سرکوب می‌شود و رهبرانش به چوبه‌های دار سپرده می‌شوند. کردستان تا بیست سالی "آرام" است. مال‌های بعد دوران پیدایش احزاب کرد (حزب دموکرات ۱۹۶۲) و سپس حزب "کارگران کردستان"، مارکسیست

لنینیست، در سال ۱۹۷۸ به دست روشنفکران کرد از جمله رهبر فعلی حزب، عبدالله اوجالان معروف به آپو است. این حزب که در رهبری آن، روشنفکران ترک نیز حضور دارند (کمال پیر مستول کمیته نظامی" این حزب است) در ماه اوت ۱۹۸۴ عملیات سلحخانه خود را علیه ترکیه آغاز می‌کند.

کردستان ایران با قریب به ۶ میلیون نفر جمعیت، نقش مهمی در جنبش کردستان به طور کلی، بازی کرده‌است. بعد از قیام سمیتقو در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی، قاضی محمد در سال ۱۳۲۴ اولین "دولت مستقل کرد" را که با ابتکار و حمایت شوروی‌ها تشکیل شده‌بود، رسماً اعلام کرد. اما در کمتر از یک سال به دلیل زدو بندهای دولتی و تنها ماندن کردستان این جنبش بشدت سرکوب شد و رهبرانش اعدام شدند. تنها بیست سال بعد است که جنبش سلحخانه در کردستان به رهبری سلیمانی و شریف زاده و ملا آواره اما این بار به صورت محدود و چریکی شعله‌ور می‌شود. این مبارزه سلحخانه که از حمایت فعال مردم محروم می‌ماند در نطفه خفه می‌شود. در سال ۱۳۵۷، همزمان با گسترش انقلاب ضد سلطنتی، جنبش کردستان این بار به شکل توده‌ای و سراسری سر بلند می‌کند. این جنبش که طی سال‌های اول انقلاب عمدتاً تحت رهبری دو حزب دموکرات و کومونه است، همزمان با سرکوب و کشتار سراسری مخالفان حکومت اسلامی، بشدت سرکوب می‌شود.

جنبش کردستان در ایران همچون دیگر کشورهای همسایه در درون خود از ضعف‌های متعددی رنج می‌برد. درگیری‌های سلحخانه و رقابت‌های تنگ‌نظرانه گروهی و مهم‌تر از همه غلبه گرایشهای

پاسخ به شش سؤال "نقطه"

- سؤال ۱- اگر بخواهید تصویر کلی از اوضاع کردستان ایران ترسیم کنید چه خواهید گفت؟
- سؤال ۲- آینده کردستان ایران را چگونه می بینید؟
- سؤال ۳- آیا چشم اندازی برای همکاری های نزدیک تر بین احزاب و سازمان های کرد وجود دارد؟ اگر آری، پلان قوم مشترکی در نظر دارید؟ و اگر نه، موانع و مشکلات این همکاری کدام ها هستند؟
- سؤال ۴- نظر شما در مورد وضعیت کردستان عراق و درگیری بین احزاب کرد آنجا چیست؟
- سؤال ۵- جنبش کردستان در ترکیه را در چه موقعیتی می بینید؟
- سؤال ۶- آیا می توان برای کردستان به طور کلی (ایران، ترکیه، عراق و...) راه حل مشترکی در نظر داشت؟ اگر آری، چگونه راه حلی؟

نبی قادری

حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی

پاسخ سؤال اول: برای ترسیم تصویر

جامع از اوضاع فعلی کردستان ایران گرچه ممکن است منجر به اطاله مطلب شود ولی الزاماً باید به چند نکته اساسی پرداخت، بنابرین، اشاره ای هرچند مختصر به سابقه تاریخی، اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی اسری است ضروری.

در رابطه با سابقه تاریخی ملت کرد در کردستان ایران باید یادآور شد که در دوران ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، ملت کرد بیش از ملیت های دیگر کشور ایران تحت ستم حکومت های مرکزی بوده است. بنابراین می توان گفت تقریباً به طور مستمر با حکومت های مرکزی درگیر بوده است. که این ویژگی سابقه مبارزاتی ملت کرد را غنی نموده است. در بحبوحه جنگ جهانی دوم و همزمان با سقوط دیکتاتوری رضاشاهی، محافل روشنفکری کردی در تمام بخش های کردستان از جمله کردستان ایران به فعالیت های ملی پرداخته و سعی در تشکیل احزاب و سازمان های سیاسی نمودند، که در ایران منجر به تأسیس کوسوله (ژ.ک) یعنی جمعیت (تجدید حیات) در سال ۱۳۲۱ گردید، که بعد از سه سال به حزب دموکرات کردستان تبدیل شد و بالاخره در دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ جمهوری کردستان به رهبری پیشوا قاضی محمد در مهاباد اعلام وجود نمود. گرچه این جمهوری نوپیا بیش از ۱۱ ماه عمر نداشت مع الوصف بعثت عملکردهای مؤثر و

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، کردستان جایگاه ویژه ای به دست آورد و لقب «کردستان سنگر آزادی ایران» یا «کردستان سنگر شکست ناپذیر مقاومت» و... براننده مقاومت دلیرانه نیروهای پیشمرگ و مقاومت ملی بود.

از نظر اقتصادی کردستان نیز مانند سایر نقاط ایران در تنگنای عمیق و بحران شدید قرار دارد، تورم و گرانی سرسام آور، بیکاری، عدم امنیت شغلی و... همه و همه زندگی عامه مردم به ویژه طبقه کم درآمد را تباه نموده است.

به منظور ترسیم خطوط کلی اوضاع فعلی کردستان ایران می توان چنین گفت:

۱ رژیم در برنامه های سرکوبگرانه و سایر طرح های ضد مردمی اش در کردستان ایران موفق نبوده است و توده های مردم هنوز هم تسلیم توطئه های رژیم نشده و پتانسیل انقلابی همچنان در سطح بالایی قرار دارد.

۲ نیروهای اپوزیسیون کردستان همچنان به فعالیت های سیاسی نظامی خود ادامه داده و مظهر امید و نقطه اتکاء مردم کردستان محسوب می شوند ولی عدم وجود جبهه مشترک بین احزاب و سازماندهی مبارزه رهانی بخش ملت کرد در کردستان ایران یکی از نقطه ضعفها و فاکتور منفی است که کماکان به قوت خود باقی است. بی نقشی اپوزیسیون سراسری و گناه عدم احساس مسئولیت در مورد کردستان این ضعف را مضاعف نموده است.

مفید این حکومت ملی از قبیل توسعه زبان و فرهنگ مادری و پیشرفت و رشد برنامه های اجتماعی، اقتصادی و... در ارتقاء حس ناسیونالیستی تأثیر بسزانی داشت و به همین دلیل است که این دوره از تاریخ ملت کرد به عنوان یکی از دوره های پر افتخار ملی و همچنین به مثابه و الگو و آغاز نو در اذهان مردم نقش بسته است. تا جایی که سقوط جمهوری کردستان و اعدام رهبران و زندانی و تبعید و جلا ی وطن نمودن اعضاء حزب دموکرات نیز نتوانستند حس مبارزه جونی و مقاومت در کردستان را خاموش سازند و همچنان مبارزه تداوم پیدا کرد و به ویژه در دوران نخست وزیری شادروان دکتر محمد مصدق اعتلاء یافت ولی متأسفانه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ناچار از عقب نشینی شد و بسیاری از اعضاء و هواداران حزب زندانی و به حبس های طویل المدت می محکوم شدند. در سال های ۴۶ و ۴۷ با آغاز مبارزه مسلحانه در کردستان «جزیره آرام» آریاسمیری متلاطم گردید و مبارزه خلق کرد ابعاد تازه ای به خود گرفت و به عنوان مرکز مقاومت توجه محافل سیاسی و روشنفکری و حکومتی را به خود جلب نمود. زان سردان شهیدی مانند سلیمان معینی، اسماعیل شریف زاده و ملا آواره و... سمبل و الگوی مبارزات چریکی روشنفکران کردستان به ویژه دانشگاه های ایران شدند.

در جریان انقلاب توده های سال ۱۳۵۷ مخصوصاً بعد از روی کار آمدن



۳. از نظر اقتصادی کردستان نیز مانند سایر نقاط ایران در وضعیت بحرانی قرار دارد ولی هنوز هم رفع ستم ملی در صدر خواسته‌ها و آرمان‌های مردم جایگاه ویژه خود را حفظ کرده است.

پاسخ سؤال دوم : ضمن اینکه اوضاع

کلی جهان و همچنین تغییرات منطقه می‌توانند در آینده کردستان نقش آفرین باشند ولی عوامل مؤثر داخلی نقش تعیین کننده‌ای ایفاء خواهد نمود که می‌توان آن را در ۳ بخش خلاصه کرد.

یکی از فاکتورهای مهم، نقش اپوزیسیون کرد در کردستان ایران می‌باشد. به این معنی هر اندازه این نیروها در سازماندهی و بسیج توده‌ها علیه رژیم موفق باشند و بر مبنای پلاتفرم جامع و روشن در راستای اتحاد عمل و تشکیل جبهه مشترک کردستان اقدامات عملی مؤثری را انجام دهند، به همان اندازه می‌توان به آینده آن امیدوار بود. چرا که این مهم یکی از حلقه‌های ضعیف مبارزه ملت کرد به شکل عام و کردستان ایران به طور خاص بوده و هست. عدم دستیابی به این مهم بسیار نقش منفی خواهد داشت. پاراستر دوم را در نقش اپوزیسیون سراسری باید جستجو کرد و بعنوان عامل مساعد و کمک کننده و حتی تعیین کننده برای آن حساب باز کرد. چرا که ملت کرد به تنهایی قادر نیست رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرده یا مجبور به عقب نشینی نماید. گرچه اپوزیسیون سراسری اولاً خود از پراکندگی و تشتت ویژه‌ای رنج می‌برد و از همه مهمتر ارتباط آن با مبارزه و مقاومت کردستان ضعیف و در سطح بسیار پائین و غیرجدی قرار دارد و دیگر اینکه عدم وجود پلاتفرم و سیاست هماهنگ و روشن در کلیه زمینه‌ها به ویژه حقوق ملی بدینی توده‌های مردم کردستان و نیروهای مبارز آنرا به دنبال داشته است.

یکی از عوامل اساسی دیگر نقش حکومت مرکزی است. گرچه باید یادآور شد که حکومت‌های مرکزی ایران در طول تاریخ منجمه برای مردم کردستان به غیر از جود و ستم ملی و تضییع حقوق سیاسی و اجتماعی و ... ارمغانی دیگر نداشته‌اند. اما حکومت دیکتاتوری مذهبی ایران ضمن اینکه این مظالم و حق‌کشی‌ها را چند برابر نموده و به تشدید اختلافات مذهبی سنی و شیعه نیز پرداخته است. این را هم باید اضافه کرد که فلسفه ولایت فقیه با مقوله دموکراسی و حقوق ملیت‌ها در تناقض کامل می‌باشد. لذا توقع میانه روی، استحاله

استخوان لمس کرده باشند و آن را یکی از حلقه‌های ضعیف اصلی در تمام بخش‌های کردستان به ویژه کردستان ایران در مد نظر داشته باشند و در هر فرصتی برای رفع این کمبود عمده از هیچ کوششی مضایقه نمایند. با برخورداری از همین بینش است که حزب، در چند سال اخیر برای ایجاد زمینه تفاهم و همکاری و اتحاد عمل و تشکیل جبهه مشترک با احزاب و سایر سازمان‌های کردستان ایران تلاش فراوان نموده است. باید اذعان کرد در شرایط فعلی گره اصلی وجود اختلاف بین دو بخش حزب دموکرات کردستان ایران می‌باشد. لازم به یادآوری است با اتخاذ مواضع درست و اصولی از طرف رهبری

و دموکراتیزاسیون از این امامزاده، انتظار عیسی است. بنابراین اینک روی سخن با حکومت آینده ایران است که باید به وظایف بس خطیر و مهم خود واقف شود، اگر چنانچه در جهت آشتی ملی و اجتماعی و احقاق حق کلیه حقوق تضییع شده ملی، اجتماعی و مذهبی و ... تمام ملیت‌ها و اقلیت‌های مذهبی و همه اقشار و طبقات مردم گام بردارد تا بدین ترتیب جبران مافات بشود.

پاسخ سؤال سوم : به باور حزب،

علی‌الاصول احزاب کردی باید شکست‌ها و ضرر و زیان بی‌پایان ناشی از خصومت‌ها و درگیری‌های زیان‌بار و عدم همکاری و تشکل در یک جبهه مشترک را تا مغز

می‌باشند. اینک در این بخش از کردستان ملت گرد مصمم‌تر از گذشته برای به دست آوردن آزادی و سرافرازی در تلاش است و دستیابی به آن بسیار محتمل به نظر می‌رسد چرا که دولت ترکیه علی‌رغم کوشش و اصرار در سرکوب و اعمال سیاست میلیتاریستی، خود دارای ویژگی‌هایی می‌باشد. همزمان با سیاست سرکوب در نظر دارد به عضویت بازار مشترک اروپا درآید که الزاماً باید از شدت سرکوب و تحمیل رفتارهای ضد دموکراتیک خود بکاهد. تا مقبول واقع شود و رأی ورود به این بازار را به دست آورد. از سوی دیگر هزینه بسیار سنگین و سرسام آور جنگ در کردستان، اقتصاد به شدت بیمار این کشور را با بحران بی‌سابقه‌ای روبرو ساخته است.

ازطرف دیگر حزب رهبری‌کننده جنبش کرد یعنی پ. کا. کا از قدرت و نفوذ و توان سازماندهی بسیار بالائی بهره‌مند است که با درنظر گرفتن مجموع این پارامترها رسیدن به پیروزی در این بخش از کردستان بسیار امیدوار کننده‌است.

پاسخ سؤال ششم : تقسیم کردستان

بین کشورهای منطقه به انتخاب و دلخواه ملت کرد انجام نشده بلکه محصول تغییر و تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای بوده است. بنابراین بسیار طبیعی است به آن گردن نهند و آن را بپذیرند و از همه سهم‌تر این تحمیل و اجبار به هیچ وجه مانع آن نخواهد بود که خلق کرد به عنوان ملت واحد مطرح و شناخته شود. مع‌الوصف به این مسأله مهم نیز باید اشاره کرد که همیشه میان واقعیت و آرزو فاصله بسیار است و هیچ‌گاه نمی‌توان بر اساس آرزوها (هرچند به حق و روا) برای حل مسایل سیاسی و اجتماعی و... برنامه تعیین کرد. هر انسان آزاد اندیش و دموکرات به اصل (حق تعیین سرنوشت ملل) در عالی‌ترین شکل آن معتقد است و آن را چاره ساز اصلی رفع ستم ملی هر ملت تحت ستم میداند. این در مورد ملت کرد صادق است. ولی آیا با توجه به اوضاع بین‌المللی و منطقه‌ای و کردستان در حال حاضر تطبیق این اصل در عالی‌ترین شکل آن قابل تحقق است؟ به نظر ما با واقع‌بینی و مال‌اندیشی قرین خواهد بود که شرایط کنونی مسأله کرد در چهارچوب کشورهایی که کردستان را تقسیم کرده‌اند جستجو شود و در رابطه تنگاتنگ با نیروهای مرفقی و مردم این کشورها برای رفع ستم ملی راه حل مشترکی پیدا شود. ●

جبران ناپذیری بر پیکر جنبش رهایی‌بخش کردستان وارد ساخت و توده‌های مردم را سرخورده نمود. کمک‌ها و پشتیبانی بین‌المللی به حداقل خود رسید و با ایجاد نفاق و دو دستگی توسط دشمنان دیرینه ملت کرد و توطئه حکومت‌های منطقه چشم‌انداز صلح دائم و استوار چندان امیدوار کننده نیست. مطمئناً رهبری این دو حزب باید بدانند تداوم این درگیری‌های بی‌حاصل مساوی است با نابودی حکومت منطقه‌ای کردستان عراق و در نتیجه اضمحلال هردو حزب و ریختن آب به آسیاب دشمن و تیشه زدن بر ریشه جنبش ملت کرد. جا دارد یادآور شویم رهبری حزب، از بدو روی کار آمدن حکومت منطقه‌ای کردستان و تشکیل پارلمان همیشه در ایجاد حسن نیت و تفاهم و همکاری و وحدت بین این دو حزب و سایر احزاب تلاش کرده است و از آغاز درگیری مسلحانه بین آنها برای پایان بخشیدن به این جنگ خانگی از هیچ کوششی دریغ نورزیده است. البته کوشش سایر احزاب کردستانی را نیز نباید نادیده گرفت.

پاسخ سؤال پنجم : جنبش ملت کرد

در کردستان ترکیه نیز از سابقه طولانی و پر از درد و رنج برخوردار است که ریشه اصلی آن به دوران امپراتوری عثمانی برمی‌گردد. سرکوب و متلاشی کردن امارت‌های بابان، سوزان. بادینان در نیمه اول قرن ۱۹ و جنبش شیخ عبیداله در اواخر این سده نمونه بارزی از مبارزه و مقاومت می‌باشد. روی کار آمدن ترکان جوان و جایگزین شدن پان‌ترکیزم به جای پان اسلام‌یسم وضع کردستان را با شرایط بسیار بحرانی روبرو نمود. از همان آغاز نفی ملت کرد و طرح تئوری بی‌پایه به نام «ترک‌های کوهی» به جای ملت کرد به شبه سیاست رسمی دولت تازه که گویا مرفقی و پیشرفته و ضد امپریالیست!! بود در مجامع و محافل رسمی حکومت تبلیغ می‌شد. بنابراین طرح و اجرای کوچ دسته جمعی و تخریب هزاران روستای کردنشین و آسیمیلیسیون... در ابعاد وسیعی عملی شد. که همه و همه حکایت از عمق فجایع اسفناک دارند. مجموع این رویدادهای دهشتناک، مردم شجاع این بخش از کردستان را از مبارزه برای تحقق آرمان‌های خود باز نداشت. جنبش‌های وسیع ملی و رهایی‌بخش شیخ سعید پیران (۱۹۲۵) ژنرال احسان نوری پاشای (آزارات . ۱۹۳۰) سیدرضا دیرسیم و ادامه آن در حال حاضر نمونه بارز این مقاومت

حزب، و تا حدی تغییر مواضع بخش دیگر حزب به دنبال کنگره و انتخاب کمیته مرکزی تازه، گام‌های هرچند ناکافی در این نشست بزرگ برداشته شده است که چشم‌انداز همکاری را نوید می‌دهد. البته در چند سال اخیر ضمن گفتگوهای رهبری حزب با کومله آنها چند بار اعلام داشته‌اند به عنوان سازمان کردستانی حزب کمونیست ایران در چهارچوب مسائل ملی آمادگی همکاری با هردو بخش حزب دموکرات را دارند. با توجه به گفتگوهای اخیر هردو بخش حزب و آمادگی قبلی کومله و چه بسا گروه‌های دیگر، می‌توان در آینده‌ای نه چندان دور شاهد تحقق همکاری میان احزاب و سازمان‌های کردستان ایران بود.

در رابطه با پلاتفرم مشترک از دیدگاه حزب ما اعتقاد و رعایت دموکراسی، پذیرفتن پلورالیسم سیاسی، احترام به حقوق بشر، اعتقاد به عدالت اجتماعی و اتخاذ سیاست مشترک در قبال عملکردهای رژیم در ابعاد سیاسی، نظامی، اجتماعی و... از مفاد پلاتفرم همکاری خواهند بود.

پاسخ سؤال چهارم : بحران خلیج فارس

و شکست دولت عراق از نیروهای چندملیتی، شرایط مناسب و استثنائی را برای کردستان عراق در زمینه‌های داخلی و بین‌المللی به ارمغان آورد. گرچه شرکت آزاد مردم در انتخابات پارلمان و تشکیل حکومت محلی کردستان عراق تحقق امید و آرزوهای بر باد رفته ملت کرد و دستیابی به رفع معضل کرد در کردستان عراق را نوید می‌داد. ولی متأسفانه این دوران طلائی عمری کوتاه داشت. در ابتدا با توطئه‌چینی حکومت‌های منطقه برای نابودی این حکومت نوپیا و بی‌تفاوتی و بی‌توجهی و متأسفانه هماهنگی نیروهای تشکیل دهنده حکومت منطقه‌ای کردستان با توطئه‌گران، صدمه دیدن و بیماری مزمن بافت اجتماعی کردستان عراق، گرانی، بیکاری، روشن نبودن و عدم هماهنگی سیاست‌های متحدین جنگ خلیج فارس در قبال حل مسئله کرد، و از همه مهم‌تر ادامه رقابت ناسالم بین دو رقیب دیرینه (اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان) و تلاش برای دستیابی به قدرت و اعمال حاکمیت به هر وسیله ممکن حکومت منطقه‌ای کردستان را با بحران شدیدی روبرو ساخت. با شروع نبرد مسلحانه در اول ماه مه ۱۹۹۴ و ادامه آن، امید و آرزوهای مردم کردستان و دوستان ملت کرد به یأس مبدل شد و لطمات

عبدالله مهتدی

دبیر اول حزب کمونیست ایران

پاسخ سؤال اول. کردستان هم مثل

بقیه نقاط ایران در حال حاضر جزئی از یک زندان بزرگ است. همان پدیده‌های تباه‌کننده زندگی در ایران امروز، یعنی فقر و فلاکت اقتصادی، تورم، بیکاری، فقدان تأمین اجتماعی، وضع وحشتناک آموزش و بهداشت و خدمات اجتماعی، ستم‌کشی زنان، بی‌آیندگی جوانان، خفقان و استبداد مذهبی، بی‌قانونی و غیره در اینجا هم بیداد می‌کند. با این تفاوت که در اینجا حالت اشغال نظامی هم وجود دارد. اما تصور می‌کنم هدف سؤال شما بیشتر ویژگی‌های سیاسی کردستان باشد و من هم در این فرصت روی چندتا از این مشخصات انگشت می‌گذارم.

اول، کردستان جامعه‌ای است سیاسی با تجربیات متعددی که در این پانزده بیست سال از سر گذرانده‌است. اطلاع و هشیاری سیاسی مردم بمراتب از دوره‌های گذشته بالاتر است. بعلاوه، جامعه‌ای است که در آن احزاب سیاسی، که در واقع بیانگر گرایش‌های اجتماعی متفاوتی هستند، ریشه دوانده‌اند و برای اقشار وسیع مردم شناخته شده هستند. منظور من دو جریان اصلی یعنی حزب دموکرات کردستان باهر دو شاخه‌ای که در حال حاضر دارد. و کوموله است. این احزاب و عملکردشان تحت تأثیر تحولات اجتماعی دهه‌های اخیر و خواست‌های طبقات و اقشار اجتماعی مختلف قرار گرفته و در عین حال بنوبه خود در شکل‌دادن به افکار سیاسی متفاوت و چه بسا متضاد تأثیر داشته‌اند. این احزاب، به نسبت‌های مختلف و در مقاطع و نقاط مختلف کردستان، در رأس جنبش‌های وسیع مردم قرار داشته‌اند و مبارزه مسلحانه گسترده‌ای را پیش برده‌اند که متکی به پشتیبانی عامه بود و سال‌ها

طول کشید تا جمهوری اسلامی توانست از راه لشکرکشی‌ها کشتارها و سرکوب‌ها آنرا از صورت یک عامل تعیین کننده بالفعل در صحنه سیاسی کردستان کنار بزند. این احزاب هنوز هم دارای نیروی مسلح هستند. مبارزه مسلحانه، اگر چه در حال حاضر نقش کوچکی بیش ایفا نمی‌کند، اما یک منبع نگرانی دائمی و شدید برای جمهوری اسلامی و یک سرچشمه امید به مبارزه و به پیروزی نزد توده‌هاست. و در صورت وقوع تحولات انقلابی در کشور، می‌تواند به یک عامل نیرومند و تأثیرگذار تبدیل شود. به این معنا می‌توان گفت که در کردستان، ما با نیروهای سیاسی و یا آترناتیوهای شناخته شده‌ای سروکار داریم. بعلاوه، تفاوت‌های سیاسی، برنامه‌های اجتماعی و نیز سابقه عملکرد این احزاب

نیز تا حدودی برای مردم شناخته شده و تا درجه معینی به انتخاب‌های سیاسی منجر شده‌است. گرچه همه این‌ها بهر حال جنبه نسبی دارد. پدیده فوق می‌تواند کردستان را در صورت بروز تحولات انقلابی و یا تکان‌های سیاسی در کشور از آمادگی بالنسبه بالائی برخوردار کند. در عین حال از آنجا که به تمایلات اجتماعی و سیاسی متفاوت بیان روشن‌تری می‌دهد، می‌تواند منبعی برای اصطکاک‌های سیاسی و تشنج‌های درونی جامعه کردستان باشد.

دوم، تحولات اقتصادی و اجتماعی سه دهه اخیر در ایران بطور قطعی سیمای اجتماعی، و لذا سیاسی و فرهنگی را در کردستان نیز تغییر داده‌است. گسترش چشم‌گیر شهرنشینی، تلاش‌های شدن اقتصادهای طبیعی و بسته و تسط‌سناسبات سرمایه‌داری، شکل‌گیری طبقه وسیع کارگران مزدی، گسترش آموزش و پرورش و پیدایش اقشار وسیع باسواد و تحصیل‌کرده، تغییراتی که در موقعیت زنان و الگوی خانواده پیدا شده‌است، همه این‌ها

با خود خواست‌های جدید، فرهنگ، اخلاقیات و توقعات جدیدی خلق کرده‌است. طبقه نه این پدیده‌ها اختصاص به کردستان دارد و نه گفتن آن، حداقل برای ما، تازگی دارد. من فقط خواستم این را تأکید کرده باشم. زیرا تصور می‌کنم هنوز باندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته‌است و بخصوص بعنوان پیش‌زمینه اجتماعی که می‌تواند حرکت‌های سیاسی درونی این جامعه را توضیح بدهد، نادیده گرفته شده است. یکی از نتایج طبیعی این تحولات سر برآوردن مبارزات کارگری و جنبش کارگری بعنوان یک نیروی جدید در صحنه اجتماعی است که در گذشته سنتی جامعه کردستان جایی نداشته‌است. من ابتدا قصد ندارم این مسأله را اغراق‌آمیز جلوه بدهم و می‌دانم که این واقعیت گاه بطور غلوآمیزی رنگ‌آمیزی شده و باشکوه جلوه داده شده‌است. توجه کنید که کردستان بخش بالنسبه عقب‌مانده‌تر و کمتر توسعه یافته‌ای را در قیاس با خیلی از نقاط دیگر ایران تشکیل می‌دهد و در قیاس با مراکز اصلی تولید صنعتی سرمایه داری در ایران، کاملاً عقب افتاده‌است. بعلاوه این‌هم روشن است که چه از لحاظ سازمان‌یابی کارگری و فعالیت اتحادیه‌ای و صنفی کارگری و چه از لحاظ اشاعه سوسیالیسم، مناطق صنعتی‌تر و توسعه یافته‌تر هستند که از لحاظ عینی زمینه مساعدتر و مناسب‌تری را تشکیل می‌دهند. اما با در نظر داشتن همه این‌ها بازهم ما می‌توانیم نه فقط از یک طبقه کارگران مزدی بالنسبه وسیع، بلکه از جنبش کارگری، از خواست‌ها و مبارزات کارگری، از خودآگاهی کارگری، از تلاش برای تشکل و هم‌چنین از وجود گرایش سوسیالیستی در میان کارگران در کردستان صحبت کنیم.

سوم، تصور می‌کنم که تمایلات انقلابی و رادیکال دست بالا را، بخصوص در بین

سیاسی و فرهنگی را در فضای آزاد فراهم سازد و همه به رعایت و حفظ آن متعهد باشند.

۴ عرصه بین‌المللی: ظاهر شدن در عرصه بین‌المللی و مراجع بین‌المللی به طور مشترک و در ظرفیت نمایندگی خلق کرد، جدا از آنکه هر حزبی حق دارد خود را برای تماس‌های بین‌المللی در ظرفیت حزبی‌اش حفظ خواهد کرد.

مجال نیست که این عرصه‌ها را یک به یک مورد بحث و تفصیل قرار بدهیم، اما فکر می‌کنیم در برتری بزرگ این روش نسبت به وضعیت فعلی جای تردیدی نیست.

مانع اصلی تحقق این همکاری‌ها تا کنون نگرش خاص حزب دموکرات کردستان و سیاست عملی وی در قبال این مساله بوده است. حزب دموکرات کردستان معمولاً با بی‌تفاوتی و سردی و در بهترین حالت با تعارفات خشک و خالی به قضیه برخورد کرده است. حزب دموکرات کردستان همچنان اسیر نگرش انحصارطلبانه سنتی خویش است و نتوانسته است تغییرات اجتماعی، سیاسی و فکری سی ساله اخیر در کردستان و پیامدهای آنرا هضم کند و به حساب بیاورد.

بعلاوه در این دو سه سال اخیر حزب دموکرات کردستان، از روی توهم یا واقعیت به نزدیکی با دولت آمریکا و مقبولیت نزد آنها امید بسته است، و همین را هم موجب جدیدی برای پا پس کشیدن از همکاری قرار داده است، تحت این عنوان که "آمریکا نمی‌تواند همکاری ما را با یک حزب مارکسیست قبول کند".

بحث در این مورد زیاد است که در اینجا قصد ندارم وارد تفصیل آن بشوم. بهرحال فکری‌کم نتوانسته باشم نشان دهم که سیاست ما در این رابطه از چه قرار است.

پاسخ سؤال چهارم: ما نظرم آن در مورد این درگیری‌ها، جنبه‌های منفی و زیانبار آن از لحاظ وضعیت معیشت توده‌های زحمتکش، از لحاظ پایمال کردن حقوق و دست‌آوردهای مبارزات مردم در آنجا، میل‌تاریزه کردن محیط اجتماعی و تنگ‌تر کردن فضای دموکراتیک و به حاشیه راندن بیشتر توده‌ها و ارگان‌های سیاسی، صنفی و فرهنگی از عرصه اجتماعی، از لحاظ تقویت ارتجاع محلی و نیز از لحاظ باز کردن بیشتر دست دولت جمهوری اسلامی ایران در منطقه گفته‌ایم. واقعیت این است که علاوه بر رقابت‌های سنتی احزاب بر سر حاکمیت که ریشه‌های

هست، پشتیبانی از جریان سوسیالیستی و انقلابی کاملاً زمینه دارد. در عین حال تبعیضات سنی‌گرانی کرد نیز احتمالاً از مخاطبان وسیع‌تری از آنچه در دوره قبل شاهدش بودیم برخوردار خواهد شد.

در کردستان به علت وجود خواست رهایی از ستم ملی و وجود یک جنبش همگانی و دموکراتیک پیرامون آن، زمینه برای همکاری و اتحاد عمل‌های معین بین احزاب و گرایش‌های سیاسی متفاوت وجود دارد. در عین حال زمینه‌ای برای تعمیق اختلافات سیاسی داخلی، و به خصوص با بهره برداری حکومت مرکزی از چنین موقعیتی، برای کشیده شدن و تضعیف سیاسی به بحران و بن بست و حتی درگیری‌های خشونت آمیز نیز وجود دارد.

آینده را نمی‌توان پیش بینی کرد، اما عواملی که برشمردم بهرحال در شکل دادن به وضعیت آتی کردستان تاثیر خود را به جا خواهند گذاشت.

پاسخ سؤال سوم: ما از سال‌ها پیش، و به خصوص در دو سه سال اخیر، تلاش کرده‌ایم توجه حزب دموکرات را به لزوم همکاری‌های نزدیک‌تر جلب کنیم و عرصه‌های این همکاری‌ها را هم از نظر خودمان یادآوری کرده‌ایم. رتوس این‌ها عبارتند از:

۱- مناسبات متقابل: برقراری مناسبات متقابل بر اساس موازین دموکراتیک، تعهد به عدم توسل به زور در این رابطه، احترام به اصول دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی، وجود دیالوگ منظم، همکاری در زمینه‌های مشخص و نظیر این‌ها...

در حال حاضر بین ما و حزب دموکرات کردستان و نیز ما و حزب دموکرات کردستان - رهبری انقلابی تماس و دیالوگ وجود دارد و در پاره‌ای زمینه‌ها همکاری‌های معینی هم هست. اما هنوز این مناسبات بر موازین روشن، تعهد شده و مکتوبی متکی نیست.

۲- تنظیم رابطه با حکومت مرکزی: ما معتقدیم که می‌توان و باید در زمینه طرح و خواست‌های خلق کرد و تنظیم رابطه آن با حکومت مرکزی پلاتفرم و سیاست مشترکی را از پیش برد. اعم از جنگ، صلح، مذاکره، می‌توان هیأت مشترکی از همه احزاب و نیروهای سیاسی کردستان تشکیل داد که در این زمینه به صورت واحد ظاهر شود.

۳- اداره امور کردستان: توافق بر روی یک چهارچوب عمومی برای اداره امور کردستان بر اساس اصول دموکراتیک، به نحوی که امکان پیشبرد زندگی اقتصادی و

جوانان، دارند. گرایش‌های ارتجاعی مانند بنیادگرایی مذهبی و استفاده از مذهب بعنوان ایدئولوژی سیاسی (مثلاً سنی‌گری در مقابل حاکمیت مذهبی شیعه) و یا ناسیونالیسم افراطی و کینه توزانه و قوم گرانی متعصبانه کرد، نتوانسته‌اند دست بالا را پیدا کنند. از یکطرف مذهب، نه بعنوان یک ایدئولوژی و نه بعنوان یک نهاد و دستگاه اجتماعی، آن موقعیتی را که در جاهای دیگر ایران، و یا بهرحال در مناطق شیعه‌نشین کشور دارد، دارا نیست. توضیح چرایی این پدیده را برای وقت دیگری باید گذاشت. از طرف دیگر با وجود ستم ملی و مبارزه مردم کردستان علیه آن، ما در افکار عمومی با کین‌خواهی‌های قومی و مشابه این‌ها مواجه نیستیم. تا بحال که این‌طور بوده است.

زمینه برای اشاعه و جذب افکار انقلابی وجود دارد. در عین حال تصور می‌کنم که جلب توجه به مسئله ملی کرد و آنچه «شعور ملی» نامیده می‌شود، در مجموع در سال‌های اخیر افزایش پیدا کرده است. این‌ها شاید مولفه‌هایی بودند که در یک نگاه کلی به کردستان، باید مورد توجه قرار داد.

پاسخ سؤال دوم: آینده سیاسی کردستان به درجه بسیار بالایی تابع آینده سیاسی کل ایران است. باین معنی تحولات سیاسی ایران، چه از لحاظ شکل و چه از لحاظ مضمون آن، تاثیر اساسی روی منطقه کردستان هم دارد. در عین حال عوامل منطقه‌ای یعنی سرنوشت دولت‌های منطقه و تحولات در بخش‌های دیگر کردستان هم نقش خاص خود را خواهد داشت. بهرحال با توجه به بحثی که فوقاً اشاره کردم، فکر می‌کنم می‌توان روی ظرفیت‌ها و امکانات بالقوه زیر بعنوان عواملی که می‌توانند سرنوشت و آینده سیاسی کردستان ایران را تحت تاثیر خود قرار دهند، انگشت گذاشت:

در کردستان ظرفیت بالایی برای مبارزه با جمهوری اسلامی وجود دارد. ظرفیت بالایی برای به میدان آمدن توده‌های وسیع و به خود گرفتن اشکال انقلابی مبارزه وجود دارد. امکان زیادی برای برجیدن هرچه بیشتر دستگاه‌های سرکوبگر دولتی، برای اعمال اراده توده‌ها، تسلیح وسیع مردم و حتی سازماندهی حاکمیت توده‌ای وجود دارد. احتمال سر برآوردن تشکلهای کارگری، تشکلهای صنفی و فرهنگی، تشکلهای جوانان و زنان و غیره وجود دارد. زمینه زیادی برای تحزب در مقیاس گسترده و فعالیت و مبارزه سیاسی

قدیمی دارد، جمهوری اسلامی هم مداوماً و گاه آشکارا، با تشویق و تقویت یک جانب خاص در کردستان عراق مانع پا گرفتن هرنوع راه حل صلح آمیز شده است. همین طور است دولت ترکیه. سیاست قطعی دولت‌های ایران و ترکیه، با وجود تضادها و رقابت‌هایی که دارند، جلوگیری از تثبیت حکومت محلی در کردستان عراق و تخریب بنیه اقتصادی و سیاسی آن است و بنابراین منافع کاملاً قابل تشخیص در تداوم این درگیری‌ها دارند.

عامل دیگری که نقش مهمی هم بازی می‌کند این است که یکی از طرفین این درگیری توانسته است بر گمرکات مرزی بین ترکیه و شمال عراق تسلط پیدا کند و درآمد ناشی از آن را، که قبلاً به بودجه حکومت محلی کردستان تعلق داشت، به حساب خود برداشت کند. پا گرفتن صلح داخلی این جریان را از یک چنین منبع سرشاری محروم می‌کند و بنابراین از این لحاظ هم انگیزه کافی برای تن در ندادن به صلح وجود دارد.

قدر مسلم این که این وضع هرچه بیشتر زندگی توده‌های محروم و نیز آزادی‌ها و حقوق سیاسی مردم را تحت فشار قرار می‌دهد و به همین خاطر ما نه فقط آن را محکوم کرده‌ایم بلکه از پاره‌ای تلاش‌هایی هم که برای برقراری صلح شده پشتیبانی کرده و به سهم خود هم در این زمینه ابتکاراتی به خرج داده‌ایم.

پاسخ سؤال پنجم - جامعه ترکیه دارد زیر فشار بحران‌های اقتصادی و سیاسی می‌جوشد و به نقطه انفجار نزدیک می‌شود. مسأله کرد هم یکی از مسائل حاد آن را تشکیل می‌دهد.

دولت‌های غربی ریاکارانه خیلی از تروریسم پ. کا. کا حرف می‌زنند، اما تروریست اصلی در ترکیه دولت آن است. دولتی که اختیارش هرچه بیشتر به دست نظامیان می‌افتد. دولت ترکیه واقعاً سیاست فاشیستی در قبال کردستان دارد. در حائیکه کشور دارد بر اثر جنگ بین ارتش و نیروهای کرد به تحلیل می‌رود. هنوز هم این دولت حتی ابتدائی‌ترین حقوق سیاسی و فرهنگی را برای نزدیک بیست و پنج درصد از اهالی خود قائل نمی‌شود. جنایت و شکنجه، نه فقط در رابطه با کردها، امری سیستماتیک و گسترده است. دست نظامیان در ازعاب و قصابی مردم بکلی باز است و "زیاده روی‌های" آنها هم مورد هیچ گونه بازخواستی قرار نمی‌گیرد. دولت ترکیه در کردستان سیاست "زمین سوخته" را به کار می‌برد. جنگل‌ها را می‌سوزاند، روستاها را

منهدم می‌کند، مردم را به زور می‌کوچاند و غیره... روز روشن به لشگرکشی به یک کشور دیگر دست می‌زند و هفته‌ها می‌ماند و کسی هم نیست که به خاطر "تقص حقوق بشر" حتی از فروش سلاح هم کمی کوتاه بیاید، سیاست آمریکا که به خصوص پشتیبانی از اقدامات دولت ترکیه است.

با همه اینها غیرممکن است که نه این دولت و نه هیچ دولت دیگری در ترکیه بتواند جنبش کردها را یکسره خفه کند و یا آنها را به سال‌های فراسوخی و آسمیلاسیون اجباری آتاتورکی بازگرداند. چه بسا حتی تحولات آتی ترکیه و سرنوشتی که کردها در آنجا پیدا می‌کنند، بر سرنوشت کردها در کل منطقه تأثیر بگذارد.

چیزی که باید اضافه کرد این است که در عوض تلقی پ. کا. کا به عنوان یک جریان کارگری یا سوسیالیستی بکلی خالی از موضوعیت است. این جریان هیچ قربانی نه با جنبش کارگری و نه با جهان‌نگری مارکسیستی ندارد. حتی اصلاحات اجتماعی پیشرو و یا دموکراسی‌خواهی سیاسی را هم نمایندگی نمی‌کند. بلکه در واقع یک جریان ناسیونالیستی افراطی کرد است. و روش‌هایی هم که دارد بازتاب همین ایدئولوژی است. پ. کا. کا در مقابل ستمگری‌ها و سیاست‌های فاشیستی دولت ترکیه در قبال کردها به طور قهرآمیز و سرسختانه مقاومت کرده و اساس پشتیبانی توده‌ای خود را هم مدیون همین خصوصیت است.

پاسخ سؤال ششم راه حل مشترک برای کردستان به طور کلی، معمولاً معنایش ایجاد یک کشور مستقل کردستان است، کشوری که در آن بخش‌های مختلف کردستان به هم ملحق می‌شوند. البته راه‌های دیگری برای حل مسأله کردستان به طور کلی، بدون این که الزاماً معنایش ایجاد یک کشور مستقل کردستان باشد، نیز از لحاظ تنوریک ممکن بوده و گاه از طرف پاره‌ای از سیاستون یا تحلیل‌گران کرد هم مطرح شده است از قبیل تشکیل یک فدراسیون وسیع ملت‌های خاورمیانه که در آن کردها بالطبع به هم می‌پیوندند و یکی از ایالت‌های فدرال آن مجموعه را تشکیل می‌دهند و یا پیوستن همه بخش‌های دیگر کردستان به ایران که دارای پیوندهای تاریخی و زبانی مشترک با هم هستند و آن وقت ایجاد یک ایران فدراتیو. با این همه متداول‌ترین راه حلی که برای مسئله کردستان به طور کلی مطرح است، همان ایجاد کشور کردستان

است که پیش‌تر اشاره کردم. یک چنین راه حلی غیرممکن نیست و تحت شرایط، کشوری، منطقه‌ای، و بین المللی خاصی می‌تواند متحقق شود. اما در حال حاضر و در آینده نزدیک و قابل پیش‌بینی اصلاً محتمل به نظر نمی‌رسد. علت‌های اصلی هم اینها هستند:

۱- جنبش‌های کردستان ایران، عراق و ترکیه در عین داشتن زمینه‌های مشترک، تحت شرایط متفاوتی قرار دارند. بعلاوه هیچیک از این جنبش‌ها در دوره کنونی، بجز بعضاً در کردستان ترکیه، سیاست جدائی و تشکیل کشور کردستان را هدف خود اعلام نکرده‌اند.

۲- زندگی مشترک تحت اقتصاد و روابط اجتماعی مشابه، کردها را به درآمیختن و پیوند با بخش‌های دیگر این جوامع سوق داده است. بعلاوه بعضاً پیوندهای فرهنگی و زبانی نقش عامل نزدیک کننده‌ای را ایفا می‌کنند. این دو مورد اخیر به ویژه در رابطه با ایران صدق می‌کند.

در مورد ایران خوشبختانه دشمن‌داری قومی و کین‌خواهی قومی جانی ندارد و یا جای ناچیزی را اشغال می‌کند. گرچه مردم کردستان از ستم ملی رنج برده‌اند، اما آن را از چشم دولت‌ها و سیاست‌های آنها می‌بینند. کین‌خواهی قومی محرک جنبش کردستان نیست و خواست‌هایی که این جنبش مطرح می‌کند راه زندگی مشترک را هموار می‌سازد.

با توجه به اینکه کردها اقلیتی را در هر کدام از این کشورها تشکیل می‌دهند، و نیز با توجه به اینکه دولت‌های منطقه، پیمان‌های نظامی منطقه‌ای و نیز قدرت‌های جهانی همگی از دولت‌های مربوطه و تمامیت ارضی آنها پشتیبانی کرده و حافظ آن بوده‌اند، لذا سیاست جدائی طلبی و تشکیل کشور مستقل کردستان به عنوان یک راه حل واقع بینانه به طور عملی مطرح نشده است.

قابل ذکر است که سیاست دولت‌های بزرگ غربی هنوز هم در این رابطه فرق جدی نکرده است. حتی جانی که این قدرت‌ها با دولت‌های منطقه (مورد عراق و ایران) به اختلافات و تخاصم جدی کشیده می‌شوند، اما سیاست خود را دایر بر پشتیبانی از یکپارچگی این کشورها تغییر نمی‌دهند. باین معنی تشکیل یک کشور مستقل کردستان، حداقل در حال حاضر و بدون ایجاد تحولات جدی در منطقه، از شانس بین المللی چندانی برخوردار نیست.

مسأله کرد

فرهنگ کلام

کردها از ملل ساکن آسیای غربی می‌باشند که قدمت تاریخ‌شان در منطقه بیش از ملل دیگری چون فارس و ترک و عرب است که امروزه بر آنها فرمانروائی می‌کنند. نقش کردها در حوادث و رویدادهای جنگی و سیاسی و فرهنگی امپراتوریها و دولتهای بزرگ شرق قدیم انکار ناپذیر است. کردستان با مساحت چهارصد و پنجاه هزار کیلومتر مربع از نظر موقعیت جغرافیائی و منابع و ثروت‌های طبیعی گوناگون دارای اهمیت استراتژیکی و اقتصادی فراوان است. اگرچه یک آمار رسمی و واقعی از جمعیت کردها در دست نیست ولی عموماً شمار آنان را بیش از بیست میلیون نفر نوشته‌اند که میان کشورهای ایران و ترکیه و عراق و سوریه تقسیم شده‌اند.

ریشه‌های مسئله کرد را باید در گذشته‌های بسیار دور جستجو کرد. کردها مانند دیگر ملت‌های خاور نزدیک و میانه در سرزمین خود به صورت قبایل و عشایری زندگی می‌کردند که هر قبیله و عشیرتی تحت رهبری رئیس خود اداره می‌شد و گاهی دارای چنان قدرت و نفوذی بودند که آنها را حکومت‌های مستقل به‌شمار آورده‌اند. مانند امارات اردلان و بدلیس و حکاری و سوران و بابان و غیره. با ظهور سلسله صفویان در ایران و رقابت آنان با خلفای عثمانی، سرزمین کردان به میدان تاخت و تاز این دو قدرت متخاصم بدل شد.

ایران در نیمه قرن شانزدهم یک واحد سیاسی یک دست نبود، بلکه مجموعه‌ای بود از سلاطین و امراء و سلسله‌های محلی که بر مناطق تحت نفوذ خود فرمانروائی می‌کردند، امراء کرد عموماً نواحی غربی را در اختیار داشتند. قزلباش‌ها در ایران در تلاش بودند به کشورگشائی بپردازند و مذهب شیعه را وسیله عقیدتی رسیدن به

این هدف قرار دادند. بنابراین در هرجانی که سلسله صفویان استقرار یافت، تعقیب و کشتار سنیان نیز معمول گردید. در نتیجه سیاست سنی‌کشی شاه‌اسماعیل صفوی فقط در تبریز بیست هزار تن کشته شدند. رفتار خشونت آمیز شاه‌اسماعیل و تبلیغات وسیع سلطان سلیم عثمانی در دفاع از مذهب "حقه" سنی، سبب شد کردهای سنی رو به سوی دولت عثمانی گذارند. سلطان عثمانی اکثر کردها را علیه شاه صفوی بسیج کرد و در جنگ چالدران (۱۵۱۴) شاه اسماعیل را شکست سختی داد. بعد از جنگ چالدران، کردستان بیان دو امپراتوری ایران و عثمانی تقسیم گشت و بخش عمده آن تحت اختیار دولت عثمانی درآمد. این تقسیم در سال ۱۶۳۹ بر اساس پیمانی که میان شاه عباس اول و سلطان مراد عثمانی بسته شد رسمیت یافت. از این پس چه در ایران و چه در ترکیه عثمانی امراء کرد از خاندان‌های قدیمی کردستان حکمران واقعی بودند و فرمانروائی شاهان و خلفای این دو کشور بر کردستان جنبه تشریفاتی داشت آنچه حکمرانان کرد را با مرکز مربوط می‌ساخت مالیات بود که غالباً از دادن آن طفره می‌رفتند.

در سالهای اخیر به دلیل ضعف بورژوازی و قشر روشنفکران انقلابی، زعامت جنبش‌های خلق کرد همچنان در دست روسای عشایر و پیشوایان دینی باقی ماند. علت این امر را باید در عقب ماندگی جامعه کردستان یافت. وجود روسای عشایر و زمینداران و رجال دین در رأس این قیام‌ها که غالباً فقط به منافع خویش می‌اندیشند و به محض رسیدن به خواسته‌های خود قیام کنندگان را پراکنده می‌ساختند، بزرگترین لطمه را به جنبش‌های آزادی‌بخش کرد وارد آورد. قیام شیخ عبیداله شمزینی (۱۸۸۰) که به وسیله

قوای دو دولت ایران و ترکیه عثمانی سرکوب شد برای اولین بار فکر ایجاد کردستان مستقل را مطرح ساخت.

در ابتدای این قرن و بعد از درپاشی امپراتوری عثمانی، فکر ایجاد کردستان مستقل نزد کردها شدت و وسعت بی‌سابقه‌ای پیدا کرد و تشکلهائی به وجود آمدند که هریک از آنها توسط حزب یا گروه سیاسی رهبری می‌شد. علت این امر هم تاسیس رژیم ناسیونالیستی بود که به وسیله ترکان جوان روی کار آمده بود. سیاست پان‌ترکیستی و نژادپرستانه این حکومت مخصوصاً در مدارس و مراکز آموزشی، سبب بروز جنبش ملی کردهای جوان شد. برنامه آموزشی در تمام مدارس تا قبل از انقلاب ترکان جوان در سال ۱۹۰۸ بر مبنای اسلام بود. دین اسلام حربه نیرومندی بود در دست باب عالی در جهت تثبیت قدرت سلطان در میان تمام ملت‌های مسلمان و شمشیر برنده‌ای بود برای از میان برداشتن هرگونه فکر و ایدئولوژی ملی و جدائی‌طلب. بر اساس این باورها سنططان عبدالحمید دوم (۱۸۷۶-۱۹۰۹) پایه‌های پان اسلامیسیم را نهاده بود و با حربه اسلام و جهاد علیه کفار به جان ملت‌های غیرمسلمان افتاد که ارمنی‌ها بزرگترین قربانیان این دوره به حساب می‌آیند.

جانشینان خلف سلاطین عثمانی نیز در جهت اجرای سیاست پان ترکیسم دمار از روزگار ملت‌های غیرترک درآوردند. بعد از اخراج یونانی‌ها و قتل عام دوباره ارمنی‌ها کردها بزرگترین ملت غیرترک بودند که می‌بایست از میان برداشته شوند. این اقدامات احساسات ملی همه ملت‌های غیرترک را جریحه دار ساخت و برای رهائی از ستم ترک‌ها دست به مبارزات آزادی‌بخش زدند، در این مبارزات کردها

نماینده کرد در این کنگره شرکت داشتند. قابل توجه است بدانیم در آن روزها ملت بزرگی چون ملت عرب فقط سه نماینده در این کنگره داشت.

در سال ۱۹۳۱ قرار بر این شد که ۱۰۰ هزار نفر از ترک‌های بلغارستان و یوگسلاوی را به منظور افزایش جمعیت ترک‌ها در نقاط کردنشین، اسکان دهند. این سیاست مخالفت دهقانان استعمار شده و فنودال استعمار کننده را همزمان برانگیخت. در چنین اوضاعی کردها به این نتیجه رسیدند که تأمین حقوق ملی آنان جز از راه قیام مسلحانه علیه دولت مرکزی میسر نمی‌گردد. بالاخره در سال ۱۹۲۵ به رهبری حزب استقلال و تحت زعامت شیخ سعید پیران این قیام صورت واقعی به خود گرفت. کمالیست‌ها در تبلیغات خود علیه نارضایتی کردها و به ویژه علل این قیام بر سه مسئله پای می‌فشردند. این که این جنبش رنگ مذهبی دارد و به تحریک عوامل طرفدار خلافت و مخالفان جدانی دولت از دین برپا شده است و از سوی دیگر تأکید می‌کردند که هدف این جنبش ایجاد یک کردستان مستقل و تجزیه خاک ترکیه است و بالاخره رسماً اعلام نمودند که در پشت قیام دست‌های انگلستان در کار است. این تبلیغات وسیع و ممنوع اعلام کردن کردستان به روی عموم تحت عنوان منطقه نظامی و ترساندن شوروی که رهبران کردها عوامل انگلیس هستند، سبب شد بسیاری از دموکرات‌ها و حتی محققان مازکسیست در ارزیابی این قیام و خواست‌های کردها دچار اشتباه شوند.

کمالیست‌ها با فراهم کردن دویست هزار سرباز در مقابل چهل هزار مبارز کرد و صرف بودجه‌ای در حدود پنجاه میلیون لیره، قیام را به خاک و خون کشیدند و با ایجاد دادگاه‌های ویژه که دارای اختیارات نامحدود بودند تمامی رهبران قیام را به جوخه اعدام سپردند. طی سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۲۵ یک میلیون و پانصد هزار کرد را یکجا از سرزمین‌شان به زور کوچاندند و یا قتل‌عام کردند.

پس از این قیام دولت ترکیه نام کرد و کردستان را از تمام اسناد رسمی و کتاب‌ها زدود، پس از این کردستان را شرق یا آناتولی شرقی نامید. هرگونه فعالیت سیاسی و فرهنگی برای کردها ممنوع اعلام گردید. کمالیست‌ها رسماً اعلام کردند در ترکیه اقلیتی به نام کرد وجود ندارد و آنچه بیگانگان کرد می‌نامند ترک‌های کوه‌نشین هستند که زبان اصلی خود یعنی ترکی را فراموش کرده‌اند و از زبان‌های فارسی و

ملل ترکیه با ناسیونالیسم تنگ نظرانه ترک‌ها که "پان ترکیسم" نام گرفته بود، دست به گریبان شدند. پان تورانیست‌ها، کردها و ارمنی‌ها را مانع بزرگی بر سر راه تحقق اسپراتوری بزرگ ترک که از بالکان تا آسیای مرکزی امتداد داشت، می‌پنداشتند و سرزمین این ملت‌ها را مانعی در مسیر قلمرو ترک‌ها می‌دانستند بنابراین در صدد ریشه‌کن ساختن و پراکنده کردن آنان به صورت دسته جمعی درآمدند.

با انقلاب کمالیست‌ها در ترکیه، روشنفکران و نمایندگان کردها نیز به حرکت درآمدند و در کنار نیروهای انقلابی ترکیه قرار گرفتند. کردها با اتخاذ چنین روشی، رشد سیاسی و درک صحیح خود را به روشنی نشان دادند. به همین دلیل مصطفی کمال و یارانش بزودی توانستند در کردستان جای پانی باز کنند. کمالیست‌ها در آغاز قول و قرارهای فراوانی به کردها دادند، نیروهای دموکرات کرد نیز بر این عقیده بودند که با پیروزی کمالیست‌ها، مسئله ملی آنان نیز بزودی حل خواهد شد. در ابتدای انقلاب بورژوازی ترکیه شمار قابل توجهی از رهبران انقلاب و همزمان مصطفی کمال را کردها تشکیل می‌دادند. مثلاً کمیته رهبری کنگره ارض روم (۲۳ ژوئیه ۶ اوت ۱۹۱۹) که یکی از مراحل بسیار مهم آغاز انقلاب به شمار می‌رفت، از هشت نفر تشکیل شده بود که سه نفر از آنها کرد بودند و در مجلس کبیر ملی ترکیه که کمالیست‌ها در آوریل ۱۹۲۰ در آنکارا تشکیل دادند ۷۲ نماینده کرد شرکت داشتند.

اما کمالیست‌ها خیلی زود سیمای واقعی خود را نشان دادند و نه تنها به رفع ستم ملی نپرداختند بلکه راهی بر خلاف آنرا در پیش گرفتند. بنابراین از سوتی به جان پرولتاریا و دهقانان ترکیه افتادند و از سوی دیگر ملیت‌ها و به ویژه ملت کرد را مورد حمله قرار دادند. آنان قبل از این که به سراغ کردها بیایند طبقه کارگر را هدف قرار داده همه را تار و مار کردند، چنانکه در یک یورش وسیع شانزده تن از رهبران مبارز و معروف طبقه کارگر از جمله مصطفی صبحی را به قتل رسانیدند و خود به نام طبقه کارگر حزبی به وجود آوردند و حتی آنرا حزب کمونیست نام نهادند. در ایامی که کنگره ملل شرق در باکو برگزار می‌شد (۱۹۲۰) کمالیست‌ها مانع از شرکت نمایندگان ملت کرد در این کنگره گردیدند. ولی با وجود این هشت

پیشگام شدند و هدف اساسی خود را بر این قرار دادند که تمام تلاش‌ها باید در جهت فراهم آوردن کردستان مستقل و رهایی از یوغ فرمانروایان ترکیه بکار رود. در ماه اوت ۱۹۲۰ بر اساس پیمان سور که میان دولت‌های فاتح در جنگ جهانی اول از یک طرف و دولت ترکیه از طرف دیگر بسته شد، ابتدا تأسیس کردستان خودمختار در چهارچوب دولت ترکیه و بعد از یک سال حق تشکیل کردستان مستقل را مورد تأیید قرار داده بودند. علاوه بر این، پیمان مزبور، الحاق مناطق کردنشین ولایت موصل (کردستان عراق) را به دولت مستقل کرد در آینده پیش‌بینی کرده بود.

اگرچه سواد این معاهده مرده به دنیا آمدند و زمینه اجرایی نیافتند ولی شناسائی و تشخیص مقام و موقعیت جنبش رهایی بخش کردها نظر به این که پیمان مزبور انعکاس سیاست‌های دولت‌های غربی در خاور نزدیک بود، به صورت موضوعی در آمد که دیگر ممکن نبود نسبت به آن بی‌اعتنا ماند.

در سال ۱۹۲۲ با پیروزی نیروهای مصطفی کمال بر یونان، جنگ استقلال ترکیه هم به پایان رسید و با انعقاد کنفرانس لوزان (۱۹۲۳) حکومت تازه ترکیه رسمیت بین‌المللی یافت. بر طبق این پیمان دولت تازه ترکیه از ولایت موصل صرف نظر کرد و پیمان سور کان‌لم‌یکن اعلام گردید و سرنوشت این بخش از کردستان در اختیار جامعه ملل قرار گرفت. اما بخش بزرگی از کردستان (کردستان شمالی) جزو خاک ترکیه محسوب شد. تصمیمات کنفرانس لوزان ضربه سنگینی بر پیکر جنبش کرد وارد آورد.

کردستان ترکیه

کردستان ترکیه یا کردستان شمالی که در مشرق کشور ترکیه واقع است، با مساحتی حدود دویست و سی هزار کیلومتر مربع (۵۰٪ خاک ترکیه) بزرگ‌ترین بخش کردستان بزرگ است. و با جمعیتی بیش از ده میلیون نفر، پر جمعیت‌ترین بخش کردستان محسوب می‌شود که گهواره قیام‌ها و جنبش‌های آزادی‌خواهی ملت کرد لقب گرفته است. اولین احزاب سیاسی و اولین روزنامه‌گردی و بالاخره اولین جنبش سیاسی در این ناحیه و به وسیله روشنفکران و آزادی‌خواهان به ظهور رسیدند. کردهای ترکیه همزمان با بیداری دیگر

کردستان ایران

کردستان ایران یا به عبارت دیگر کردستان شرقی که در غرب ایران واقع شده است. ۱۸۰ هزار کیلومترمربع (۲۱:۲) خاک ایران) مساحت آن است. جمعیت کردهای آنجا را بیش از ۵ میلیون نفر ذکر کرده‌اند.

تا قبل از سده بیستم پادشاهان ایران با چپاول و غارت مردم به سبک دوران، خود را مالک همه سرزمین‌های تحت حکومت خویش می‌پنداشتند و حکومت هر بخش از مملکت را در ازای مبلغی مالیات و عدهای سواره نظام به یکی از اطرافیان خود بخشیده و دست آنها را در چپاول مردم باز نگاه داشته بودند و ظاهراً به گونه‌ای با اسراء و روسای کرد مماشات می‌کردند و در برخی نقاط از راه ازدواج سعی می‌کردند آنان را به نحوی به سوی خود جلب نمایند و از طغیان و سرکشی جلوگیری نمایند. مثلاً اسراء اردلان غالباً داماد شاهان صفوی و قاجاریه بوده‌اند. اما با روی کار آمدن رضاشاه پهلوی و سیاست تمرکز و به اصطلاح مبارزه با خان‌خانی و رشد شوونیسم آریانی، او رویه مماشات را کنار نهاد و عرصه را به همه ملل ایران از جمله ملت کرد نیز تنگ نمود و ستم ملی را در مفهوم جدید اعمال کرد.

رضا شاه بعد از به قدرت رسیدن، برای خودنمایی و کسب وجهه تحت عنوان "مبارزه با اشرار" قزاقان بی‌رحم را به جان کردها انداخت و توانائی خود را در آدم‌کشی در مورد کردها به آزمایش گذاشت. ارتش رضاشاه با خدعه و فریب روسای اکراد را از میان بردند اماکن آنان را سوزاندند و ساکنان بی‌دفاع آنجا را به ترک خاک و دیار خود مجبور کردند. رضاشاه در آغاز کار با آخرین نماینده طغیان‌های عشیرتی، اسماعیل آقای شکاک دست و پنجه نرم کرد و با روش خاص خود که فریب و خیانت و نفاق بود او را از میان برداشت. رضاشاه زمین‌های روسای کلهر را تصاحب کرد و آنان را به زندان‌های درازمدت محکوم نمود. پنج هزار نفر از ایل کلهر که روسای خود را از دست داده بودند به خاک عراق گریختند. در آغاز سال‌های ۴۰ پس از سقوط رضاشاه و تحت تأثیر جنبش‌های کردستان شمالی و جنوبی در منطقه مکریان (مهاباد و...) که مرکز اصلی ناسیونالیسم کردی کردستان شرقی است، برای اولین بار در این ناحیه رهبری مبارزات به جای روسای قبایل و

کردستان می‌پردازند. از طرح‌های عمرانی و فرهنگی و بهداشتی در این نواحی خبری نیست. ۷۰٪ کردها بی‌سواد هستند در اکثر روستاها مدرسه وجود ندارد، در نواحی که دارای مدرسه است یک معلم بیشتر ندارند که دانش آموزان همه کلاس‌ها در آن واحد در یک کلاس بسر می‌برند. از نظر بهداشت هم طبق آمار رسمی برای هر ده هزار نفر از ساکنان



کردستان یک نفر پزشک در دسترس است و در بسیاری از نقاط هم بکلی از طبیب و درمان محروم هستند. دولت ترکیه افراد بی‌گناه کرد را فقط به جرم داشتن یک متن کردی و یا یک نوار کاست کردی دستگیر می‌کند و آنها را به جرم تجزیه‌طلبی به زندان می‌افکند. در حال حاضر زمامداران ترکیه جز ایجاد زندان و پادگان‌های نظامی و اماکنی از این قبیل در کردستان دست به کارهای عمرانی نمی‌زنند. در کردستان ترکیه احزاب و سازمان‌های متعددی سرگرم مبارزه علیه دولت مرکزی هستند که نام حزب کارگران کردستان پ. کا. کا. امروزه از همه معروف‌تر است، که شعار اساسی خود را بر مبنای استقلال کردستان قرار داده است.

عربی برای خود زبانی ساخته‌اند که ناآشنایان آنرا کردی می‌نامند. روزنامه وقت مورخ ۷ مه ۱۹۲۵ اعلام کرد در هر کجا سرنیزه ترک‌ها باشد مستلای به نام مستله کرد وجود ندارد. براساس تاریخ رسمی کشور که از طرف انستیتوی تاریخ ترکیه منتشر شده است، کردها نیز دارای منشأ تورانی هستند که پنج هزار سال پیش از استپ‌های آسیای مرکزی به این ناحیه کوچ کرده‌اند.

محرومیت کردها از ابتدائی‌ترین حقوق، ستم ملی شدید و فقر و تهیدستی دهقانان، پائین آمدن سطح زندگی تا مرز نابودی ساکنان منطقه، مالیات‌های سنگین و بالاخره عملیات نظامی و بگیری و بندهای دسته جمعی، سبب بروز قیام دیگری در کردستان شمالی شد که به قیام آزارات معروف است. این قیام را کمیته نظامی حزب "خوینون" (استقلال) رهبری کرد. رهبر عملیات احسان نوری پاشا از افسران سابق دولت عثمانی بود. این قیام نیز در نتیجه تفوق و برتری نظامی کمالیست‌ها سرکوب شد. رهبر قیام به ایران گریخت و بسیاری دیگر به وسیله ترک‌ها قتل‌عام شدند.

بعد از سرکوبی این قیام سیاست خشونت در مقابل کردها در ابعاد وسیع‌تری شکل گرفت و اساساً تصمیم به نابودی کردها به هر شکلی گرفته شد به خصوص سعی براین بود آنها را از کردستان اخراج و در نقاط دیگر پراکنده و در میان ترک‌ها به تحلیل برند و جای خالی آنها را در کردستان با ترک‌ها پر کنند و از هیچ گونه توهین و تحقیری نسبت به آنها هم کوتاهی نمی‌شد. روزنامه ملیت مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۰ سخنان وزیر دادگستری محمود اسدبوز کورت را به چاپ رسانید که گفته بود: ما در کشوری زندگی می‌کنیم که آزادترین کشورهای دنیاست. این کشور ترکیه نامیده می‌شود. ترک‌ها تنها آقا و ارباب این کشور هستند. کسانی که در این کشور دارای منشأ ترکی نیستند یک حق بیشتر ندارند و آن حق خدمتکاری و بندگی است. از آن تاریخ تا به امروز هیچ تغییری در سیاست خشن دولت ترکیه در قبال کردها داده نشده است. در زمان ریاست جمهوری ژنرال گورسل (۱۹۶۳) رئیس جمهور دستور داده بود با خط درشت بر کوه‌های دیاربکر بنویسند "تف کن برصورت آن‌که ترا کرد می‌نامد". کردستان از سال ۱۹۶۵ بار دیگر منطقه نظامی اعلام شد. دولت‌های ترکیه همچون نیروی اشغالگر به اداره

کردستان اسروزی عراق بود. بعد از جنگ جهانی اول این سه ولایت تحت قیمومت انگلستان در آمدند. استعمار انگلیس برای این که دولت عثمانی را هرچه بیشتر تضعیف و نفوذ خود را در منطقه استحکام بخشد از دو ولایت بغداد و بصره، کشور عراق را به وجود آورد. انگلیسی‌ها بر سر پادشاهی این کشور تازه نظریات گوناگونی داشتند یکی از نظریات این بود که شیخ خزعل معروف را به پادشاهی برگزینند. بالاخره وزرات امور خارجه بریتانیا در سال ۱۹۲۰ تصمیم گرفت پسر شریف مکه را به نام ملک فیصل اول به پادشاهی عراق برگزیند و برای تعیین سرنوشت ولایت موصل، آترا در اختیار جامعه ملل گذاشت. رأی جامعه ملل در نهایت به سود انگلیسی‌ها خاتمه یافت.

کردها ناچار در سال ۱۹۶۱ مبارزه مسلحانه علیه رژیم عبدالکریم قاسم را آغاز کردند.

در سال ۱۹۱۸ که دولت بریتانیا در صدد ایجاد دولت تازه عراق بود، در کردستان جنوبی شیخ محمود برزنجی به منظور تأسیس کردستان مستقل دست به قیام زد. ولی برنامه تشکیل دولت مستقل کرد با منافع بریتانیا در منطقه در تضاد بود و در نهایت به دست انگلیسی‌ها از پای درآمد و تمام کردستان را به دولت نوپیدا عراق ملحق ساختند. در عراق نیز نظیر جنبش کمالیست‌ها در ترکیه، نیروهای بورژوازی- ملاک عراق که مبارزات ضد امپریالیستی سردم را در آن روزگار رهبری می‌کردند نسبت به خواست‌های اقلیت‌های ملی در باره شناسایی حقوق ملی‌شان واکنش منفی نشان دادند. این قیام به هدف مورد نظر دست نیافت اما نقش بسیار مهمی در اعتلای مبارزات آزادی‌بخش ملی کردها ایفا کرد و مقدمه‌ای بود برای جنبش رهایی‌بخش تمام مردم عراق در سال ۱۹۲۰ و سپس جنبش باززانی‌ها علیه حکومت دست‌نشانده عراق. در این دوران بورژوازی شهری کرد اولین نقش سیاسی خود را پس از جنگ اول بازی کرد و اولین جنبش شهری را در تاریخ خلق کرد در سپتامبر ۱۹۳۰ رهبری کرد. این جنبش اعتراض و تظاهرات یک پارچه کردها به ویژه شهر سلیمانیه بود علیه الحاق

آذربایجان و کردستان قطع کرد و هر دو حکومت سقوط کردند و ارتش شاه منطقه را اشغال کرد و دست به کشتار مردم زد. رهبران آذربایجان به شوروی گریختند اما سران حزب دمکرات کردستان را به داز آویختند و حزب متلاشی شد. در سال‌های ۶۸-۶۷ تحت تأثیر جنبش فلسطین و جنگ‌های انقلابی کوبا و ویتنام عده‌ای روشنفکر کرد که نسبت به حزب دمکرات سلب اعتماد کرده بودند، کمیته‌ای به نام کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان ایران را تشکیل دادند و در کوه‌های سردشت و بانه علیه ژاندارم‌ها و مأموران رژیم شاه دست به جنگ مسلحانه زدند. این جنبش به دلیل این که از سونی از پشتیبانی سراسری در ایران و حتی کردستان برخوردار نبود و از سوی دیگر با مخالفت و خیانت افراد مسلح ملامصطفی بارزانی روبرو گردید بی‌رحمانه سرکوب شد.

اگر پهلوی‌ها در پوشش وحدت ملی و عظمت‌طلبی ایرانی به نابودی ملیت‌ها می‌پرداختند، در رژیم جمهوری اسلامی هم با حفظ تمام شرایط و وسائل و اهداف در زیر لفافه امت اسلامی شیعه به همان جنایاتی دست می‌زنند که در زمان رژیم سابق.

در جنگ سندهج به تمام پاسداران و بسیجی‌هایی که به جنگ کردستان فرستاده بودند، گفته شده بود شما به جنگ قاتلان امام حسین می‌روید. این سنی‌ها بودند که امام را شهید کردند. اینک وقت آن است انتقام خون شهدای کربلا را بگیرید چون به تعداد هر کردی که می‌کشید هزاران گناه خود را پاک می‌کنید. زیرا کردستان سرزمین کفر و الحاد است و کردان سنی چیزی به نام دین نمی‌شناسند. اگر در رژیم شاه کردها را به جرم تجزیه‌طلبی و کمونیست و غیره بازداشت می‌کردند، رژیم کنونی در جهت همان اهداف اما به جرم کفر و الحاد و همدستی با صهیونیست‌ها آنها را دستگیر می‌سازد.

کردستان عراق

کردستان جنوبی یا کردستان عراق که در شمال این کشور واقع است با مساحت هشتاد هزار کیلومترمربع بیش از چهار میلیون نفر جمعیت دارد.

در گذشته عراق بخشی از متصرفات دولت عثمانی و از سه ولایت تشکیل یافته بود: ولایت بغداد و ولایت بصره و ولایت شهرز که بعداً به ولایت موصل تغییر نام یافت. ولایت موصل در برگیرنده

رهبران مذهبی، به دست روشنفکران شهری و تجار اقتاد و مرکز اصلی این جنبش نیز به شهرها منتقل گشت. با ایجاد حزب رستاخیز کرد «جی.کا» مبارزه کردها حالت دیگری به خود گرفت. جی.کا، یک جریان ناسیونالیستی مرفقی بود با هدف استقلال کردستان بزرگ. این حزب با وجودی که در اختفای کامل بسر می‌برد، خیلی زود توانست در میان مردم نفوذ پیدا کند و حتی در میان کردهای عراق و سوریه و ترکیه شاخه‌ها و هوادارانی داشت و با وجود امکانات بسیار کم و شرایط سخت، مبارزه چشم‌گیری علیه فتودال‌ها و زوسای عشایر و شیخ‌ها و دیکتاتوری آغاز کرده بود. در مکتب این حزب بود که بهترین شاعران و نویسندگان کرد تربیت شدند.

حزب کمونیست آذربایجان شوروی به رهبری میرجعفر باقروف و ناسیونالیست‌های آذری که همیشه آذربایجان جنوبی (تمام آذربایجان ایران) را بخشی از آذربایجان بزرگ می‌دانستند، پیوسته در صدد الحاق این بخش جدا شده به خاک خود بودند و اندیشه آذربایجان بزرگ را در سر می‌پروراندند. سقوط رضاشاه و اشغال ایران این فرصت را به آنان داد که نقشه چندین ساله خود را عملی سازند. آنان بعد از تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان از سونی با سوء استفاده از اشتیاق ملت کرد به آزادی و رهایی، نوید آزادی می‌دادند و از سونی دیگر با خدعه و فریب و حتی ارباب و تهدید، عده‌ای از زمین داران و سران عشایر و رجال دینی منطقه را به سوی خود جلب کردند و بالاخره توهم نسبت به شوروی مدافع خلق‌های تحت ستم سبب دیگری بود. در اولین فرصت در کردستان جی. کا. را با لطایف‌الحیل منحل کردند و برای ایجاد حزبی خود ساخته که می‌بایست مطیع و گوش به فرمان باشد، مدتی در منطقه به جستجو پرداختند. به این ترتیب مأموران باقروف به ویژه ژنرال سلیم آتاکشیوف رئیس اداره امنیت آذربایجان با به اصطلاح امروز ک. ژ. ب. حزب دمکرات کردستان را به رهبری قاضی محمد و شرکت سران عشایر و رجال دین، به وجود آوردند و به این بهانه که شعار جی. کا، یعنی استقلال کردستان بزرگ در حال حاضر عملی نیست و با شرایط زمان نیز ناسازگار است به اعلام شعار خودمختاری پرداختند.

پس از یازده ماه، در نتیجه فشارهای بین‌المللی و توافق ایران و شوروی، دولت شوروی پشتیبانی خود را از حکومت‌های

کردستان به دولت عراق. چند سال بعد از آن روشنفکران این طبقه اولین هسته‌های سازمان‌های ناسیونالیستی را برپا کردند. بعد از کودتای عبدالکریم قاسم، برای اولین بار خلق کرد عراق اجازه یافت تا تشکیلات کردی خود را به وجود آورد. در قانون اساسی ماده‌ای گنجانده شد مبنی بر اینکه عراق از دو ملت کرد و عرب تشکیل شده است و بدین ترتیب از خلق کرد برای اولین بار نام برده شد. اما این سیاست مورد قبول ناسیونالیست‌های عرب که با عبدالکریم قاسم همکاری می‌کردند واقع نگردید. کردها ناچار در سال ۱۹۶۱ در کردستان مبارزه مسلحانه به رهبری سلاصطفی باززانی علیه رژیم عبدالکریم قاسم را آغاز کردند. بعد از قاسم نیز دیگر دولت‌های عراق قائل به حقوق کردها نشدند بنابراین جنگ در کردستان همچنان ادامه داشت. در مارس ۱۹۷۰ این جنگ‌ها با اعلامیه ۱۱ مارس خاتمه یافت و خودمختاری کردستان به رسمیت شناخته شد. اما بعدها دولت عراق زیر بار تعهدات خود نرفت و در سال ۱۹۷۴ مجدداً جنگ در کردستان آغاز شد. شاه ایران از این فرصت استفاده کرد و برای تحت فشار دادن صدام حسین از کردها پشتیبانی می‌کرد ولی یک سال بعد صدام با شاه در الجزیره سازش کرد و باززانی ناگزیر اسلحه را بر زمین نهاد. پیشمرگانی که حاضر به تسلیم نبودند تحت رهبری جلال طالبانی اتحادیه میهنی کردستان را تشکیل و جنگ با صدام را ادامه دادند.

کردستان سوریه

کردستان سوریه بخشی از کردستان جنوبی است که در گذشته از منصرفات امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفت. بعد از جنگ اول جهانی اول، دولت فرانسه اداره آن را در دست گرفت. جمعیت کردها نزدیک به یک میلیون و پانصد هزار نفر است.

زبانی که سوریه تحت کنترل دولت فرانسه بود، چون هنوز اختلافات این کشور

بهم ترین منابعی که در تهیه این مقاله از آنها استفاده شده است:

کردی

- عبدالرحمن قاسم، کردستان و کورد، لنینگراد، کمیته سیاسی و نابوری، ودرگنیر، عبدالله حسن زاده، بنکده پیشه‌وا ۱۹۳۷
- جمال‌نبد، کردستان و شورشی‌های، ودرگنیر، کوردو سترک‌پر، ۱۹۸۵

با کمالیست‌ها برطرف نشده بود برای مدتی کردهای این بخش از کردستان از امکانات نسبتاً خوبی برخوردار بودند و حتی فرانسه از طریق کردهای سوریه به کردستان ترکیه کمک می‌کرد، چندین روزنامه و مجله کردی در دمشق منتشر می‌شد.

اولین حزب سیاسی کرد در سوریه در سال ۱۹۵۷ به وسیله نورالدین زازا و عثمان حبیبری نویسنده به نام حزب دیکرات کردستان سوریه تأسیس شد که از روی مدل کردستان ایران و عراق سازمان یافته بود. خواست‌های اساسی این حزب برقراری حقوق فرهنگی و به رسمیت شناخته شدن زبان کردی و ارتقاء سطح زندگی اقتصادی و فرهنگی کردها بود. اما دولت‌های سوریه هیچگاه این حزب و خواست‌های آنرا به رسمیت نشناختند.

بعد از جدایی سوریه از جبهه متحده عربی که با مصر تشکیل داده بود، این کشور خود را رسماً جمهوری عربی سوریه نامید. در سال ۱۹۶۲ حکومت قانون ویژه‌ای به نام قانون شماره ۹۳ به تصویب رسانید که به موجب آن شناسنامه ۱۲۰ هزار کرد را که حاضر نبودند خود را عرب بدانند پس گرفتند. در برنامه دیگری تحت عنوان الحزام العربی (کمربند امنیت عربی) در نظر داشتند کردهای کردستان سوریه را در مدت پنج سال تماماً پراکنده و آنها را در میان عرب‌ها حل نمایند. طبق این برنامه در سرز کردستان ترکیه و عراق به عمق ۱۵ کیلومتر و به طول ۳۷۵ کیلومتر مجموعاً ۳۳۲ روستا را تحت عنوان مزارع دولتی از صاحبان کردش به زور گرفتند و همه ساکنان آنجا را که صد و چهل هزار نفر بودند آواره صحراها و بیابان‌های عربی کردند. در سال ۱۹۷۰ هفت دانشجوی کرد را دستگیر و هریک را به یک سال زندان محکوم کردند به جرم اینکه گفته بودند زنده باد برادری کرد و عرب. اخیراً مبارزات کردهای ترکیه سبب شده است که سیاست دولت سوریه در قبال کردها اندکی ملایم‌تر شود، چون زمام‌داران این دولت به

- عدویزه مزینی، جلال‌ودی رزگاری نیشتمانی کردستان، ودرگنیر، نسخه سه‌رد، چاپی دوم، لبل‌اکراهه کانی به‌کیتی نیشتمانی کردستان ۱۹۸۶

- عبدوللاقره‌داغی، «ملاحله» راگزیرانی کورد له‌می‌وودا، سوید ۱۹۹۱

چند کتاب درباره کرد و کردستان به زبان فارسی

م. کاردخ

جنبش کردها از دیرباز تاکنون، استکلام، ۱۹۹۳.

جلد ۲

این نتیجه رسیده‌اند که هرگونه تغییر و تحولی در کردستان ترکیه روی دهد فوراً کردستان سوریه را هم تحت تأثیر قرار خواهد داد. حتی منابع غیر رسمی از قول رئیس جمهور، نقل می‌کنند که اگر کردهای ترکیه به حقوق خویش نائل آیند، دولت سوریه هم حقوق کردهای کردستان سوریه را به رسمیت خواهد شناخت. به همین منظور پایگاه‌های متعددی در اختیار حزب کارگران کرد ترکیه پ.ک.کا. قرار داده‌اند و در داخل کشور تسهیلات نسبی برای کردها قائل شده‌اند. در انتخابات ۱۹۹۰ مجلس شورای سوریه هفت نماینده کرد برگزیده شدند و در حال حاضر در میان ۱۵۰ نفر نماینده پارلمان سوریه ۳۸ نفر کرد هستند.

کردهای روسیه

در سال ۱۸۱۳ برطبق پیمان گلستان که میان ایران و روسیه تزاری منعقد شد بخشی از خاک کردستان به روسیه سپرده شد و سپس بر اساس معاهده ترکمن‌چای که در سال ۱۸۲۸ میان دو کشور فوق‌الذکر به امضاء رسید شماری از کردهای ایران و سال‌ها بعد کردهای قارص و اردهان نیز به روسیه پیوستند. اما بعد از پیروزی انقلاب اکتبر به موجب پیمانی که در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۲۱ میان روسیه شوروی و کشور ترکیه منعقد گردید مناطق قارص و اردهان به کشور ترکیه باز گردانده شد.

جمعیت کردها در روسیه حدود دویست هزار نفر است. اکثر آنها در جمهوری ارمنستان و آذربایجان و گرجستان و ازبکستان زندگی می‌کنند. کردهای روسیه دارای همه حقوق فرهنگی و اجتماعی هستند. روزنامه و کتب فراوانی هم برای کردها به زبان کردی پخش می‌شوند. مراکز تحقیقات کردشناسی امروزه در این جمهوری‌ها و همچنین مسکو و لنینگراد فعال هستند و آثار پژوهشگران کردشناس آنجا از نظر علمی در سطح بالائی قرار دارد. ●

بازیل نیکیتین

کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، انتشارات

نیلوفر، تهران ۱۳۴۶

سیسیل جی ادمنز

کردها، ترک‌ها عرب‌ها، ترجمه ابراهیم یونسی،

انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۴۷

درک کینان

کردها و کردستان، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات

نگاه ۱۳۷۲

تاریخ نگاری ناسیونالیستی کرد

پیشروین دانشمندان

اتی ین پاسکیه (Etienne Pasquier) ، مورخ سده شانزدهم فرانسه، به تاریخ نگاران توصیه می‌کرد که از زبان لاتینی دست بردارند و برای نگارش تاریخ از زبان عامیانه استفاده کنند تا بهتر بتوانند از عهده ستایش میهن و مشروعیت بخشیدن به دولتی که تجسم آن است برآیند. در طی چندین سده پس از رهنمود این مورخ فرانسوی، حتی در سپیده دم جمهوری سوم فرانسه، بسیاری از مورخان تاریخ فرانسه همواره در خدمت دولت بودند و به ستایش میهن و ملت می‌پرداختند. دولت با صدور بخشنامه‌های رسمی پیوسته به تاریخ‌نگاران گوشزد می‌کرد که هدف از آموزش تاریخ پرورش میهن‌پرستان صادق است (۱).

بی‌گمان، مورخی که با این هدف دست به نگارش تاریخ می‌زد، نمی‌توانست و اصولاً نمی‌بایست به حقیقت تاریخی وفادار بماند. درواقع، از سال‌های پایانی سده نوزدهم است که بیشتر مورخان غربی علیه این شیوه تاریخ‌نگاری سر بر می‌دارند و می‌کوشند تا راه درست و مستقلی برای مطالعه و تجزیه و تحلیل گذشته تاریخی در پیش گیرند. بدینسان، تاریخ ملت پرستانه و میهن‌ستایانه رفته رفته اعتبار خود را به ویژه در میان فرهیختگان و دانش پژوهان جامعه‌های غربی از دست می‌دهد، ولی یکسره از میان نمی‌رود. زیرا دولت‌های ناسیونالیست اروپایی همچنان به پشتیبانی خود از این گونه تاریخ نگاری ادامه می‌دهند و می‌دانیم که این دولت‌ها در جریان دو جنگ بزرگ جهانی از آثار

عظیمی که این گونه تاریخ نگاری در طی چندین سده پدید آورده بود، به مثابه یکی از زرادخانه‌های ایدئولوژیکی خود بهره می‌جویند.

اما پس از جنگ جهانی دوم تاریخ ملت پرستانه و میهن‌ستایانه یا، به سخن ساده‌تر، تاریخ ناسیونالیستی ارج و اعتبار خود را یکسره از دست می‌دهد تا جایی که حتی جریان‌های سیاسی بیگانه‌ترس و بیگانه ستیز از نامیدن خویش به عنوان ناسیونالیست می‌پرهیزند. زیرا اصطلاح ناسیونالیسم در میان مردم هراس و بیزاری برمی‌انگیزد.

شگفت آنکه در همین هنگام، یعنی درست همزمان با آغاز زوال این گونه تاریخ نگاری در غرب، بسیاری از مورخان و نویسندگان ناسیونالیست غیرغربی توصیه "اتی ین پاسکیه" و بخشنامه‌های رسمی دولت‌های سده نوزدهم فرانسه را به کار می‌بندند و در یک سابقه بی‌سرانجام ناسیونالیستی تصویرهای ناواقعی و خودستایانه از گذشته تاریخی ملت‌های خویش نقش می‌زنند که تاکنون جز باد ویرانگر غرور ارمغان دیگری برای این ملت‌ها نداشته است (۲). برآستی آثاری که مورخان ناسیونالیست عرب و ترک و ایرانی و کرد و ارمنی در یکصد سال گذشته پدید آورده‌اند چه گرهی از مشکلات واقعی این اقوام و ملت‌ها گشوده است؟ بطور کلی، تاریخی که این مورخان ناسیونالیست از گذشته مردم خود ساخته‌اند، آگاهی جمعی دروغینی به ویژه در میان جماعت تحصیلکرده این اقوام و ملت‌ها پدید آورده که سرچشمه سوء تفاهات بسیار و کشمکش‌های پایان‌ناپذیر سده کنونی گشته و آنان را بیش از پیش دچار بحران هویت

کرده است.

نمونه‌ها بسیارند. در اینجا فقط اشاره‌ای می‌کنیم به یک روایت ناسیونالیستی از تاریخ مردم کرد که آقای "کندال نظام"، رئیس انستیتوی کرد پاریس، در کنفرانس جهانی سال ۱۹۸۹ م در شهر پاریس به شرکت کنندگان در این کنفرانس عرضه کرده است (۳):

آقای کندال نظام، کردها را بازماندگان مادها می‌داند و نسبت تاریخی این دو قوم را با یکدیگر با نسبت تاریخی فرانسویان با گل‌ها (Gaulois) می‌سنجد. "مادها در سال ۶۱۲ پیش از میلاد امپراتوری نیرومندی بنیاد می‌گذارند، بر آشوریان چیره می‌شوند و امپراتوری خود را بر سراسر ایران و آناتولی مرکزی می‌گسترانند. ناسیونالیست‌های کرد سال ۶۱۲ پیش از میلاد را آغاز تاریخ کرد می‌شمارند و در نتیجه، از دیدگاه آنان، کردها اکنون در سال ۲۶۰۱ (برابر با ۱۹۸۹ م) بسر می‌برند.

فرمانروایی سیاسی مادها در میانه سده ششم پیش از میلاد به پایان می‌رسد، اما چیرگی دین و تمدن آنان بر سراسر ایران تا روزگار اسکندر کبیر پایدار می‌ماند. از این تاریخ تا پیدایش و گسترش دین اسلام، سرنوشت کردها، که جغرافی‌دانان و مورخان یونانی از آنان زیر عنوان "کاردوک" یا (Kadoukhoy) نام می‌برند، با سرنوشت مردمان دیگری همچون سلوکیان، پارت‌ها و ساسانیان پیوند می‌خورد که یکی پس از دیگری در صحنه ایران ظاهر می‌شوند و نظام امپراتوری برپا می‌کنند."

در باره خاستگاه قومی کردها تاکنون فرضیه‌های گوناگونی مطرح شده ولی هنوز

آقای کندال نظام در ادامه گفتار خود می‌کوشد تا تصویر یکپارچه و بهم پیوسته‌ای از تاریخ کرد بدست دهد و بارها از حضور خاندان‌های سلطنتی کرد در صحنه سیاسی ایران و جهان اسلام سخن به میان می‌آورد. به گفته ایشان، در سده یازدهم میلادی گویا فارسستان، استان فارس نشین ایرانی، زیر حاکمیت یک خاندان سلطنتی کرد بوده. از سال ۱۲۴۲ تا ۱۳۷۸ م برسرزمین خراسان یک سلسله پادشاهی کرد حکومت می‌کرده و از سال ۱۷۴۸ تا ۱۸۵۹ م بلوچستان زیر حاکمیت کردها بوده است. البته ایشان نامی از این خاندان‌های سلطنتی کرد نمی‌برد.

به نظر می‌رسد منظور آقای کندال نظام از خاندان سلطنتی کرد حاکم بر استان فارس نشین ایران، مردمانی باشند که یک چند به سرکردگی حسنیوه پسر حسین و با پشتیبانی آل بویه (دپلمیان) در مخالفت با سامانیان یک پایگاه فرمانروایی محلی در ناحیه دینور تا اهواز به وجود آوردند (۳۹۹ هجری). به گزارش "کامل بن اثیر" قدرت محلی این مردمان چندان دیر نپایید و سرانجام در اثر کشمکش‌ها و زدو خوردهای خانوادگی در سال ۴۰۶ هجری یکسره برچیده شد (۱۱).

و اما در باره فرمانروائی خاندان کرد برخراسان در دوره‌ای که آقای کندال نظام یاد کرده‌اند، با کمال تأسف باید بگوئیم که اطلاعات تاریخی ایشان با واقعیت تاریخی این دوره از سرزمین خراسان راست نمی‌آید. چون در این دوره حکومتگران خراسان یک چند ایلخانان مغول، چندی خانان جغتایی و مدتی ملوک کرت بوده‌اند و سپس سلاطین تیموری در این سرزمین حکم رانده‌اند (۱۲).

شاید همین چند نکته برای باز نمودن بی‌بنیادی تاریخ نگاری ناسیونالیستی کرد بس باشد. ولی اینکه جا دارد پرسشی در باره واژه "کرد" مطرح کنیم. آقای کندال نظام می‌گویند: "ایالت کردستان را نخستین بار سلطان سنجر، بازپسین فرمانروای بزرگ سلجوقی، در حدود سال ۱۱۵۰م ایجاد کرد. پیش از آن تاریخ، جغرافی‌دانان یونانی آن منطقه را سرزمین ماد و اعراب آن را جبال، یعنی کوهستان می‌نامیدند."

اینکه معیار سلطان سنجر در گذاردن نام کردستان بر آن منطقه، معیار نژادی بوده یا ایللی و یا زبانی، بر ما معلوم نیست. اما یک چیز روشن است و آن اینکه در بسیاری از منابع تاریخی که به زبان عربی در سده‌های نخستین اسلام تألیف یافته، واژه "کرد" معادل "چوپان" و "شبان"

واژه "کرد" به قوم واحدی با

مشخصات نژادی، ایللی و

زبانی معین اطلاق

نمی‌شده،

در ربط با چیرگی دین و تمدن مادها بر سراسر ایران نیز که به گفته آقای کندال نظام تا حمله اسکندر مقدونی پایدار می‌ماند به چند نکته باید اشاره کرد. اگر منظور ایشان از دین مادها دین زرتشتی باشد، باید گفت که در باره زادگاه و تاریخ ظهور زرتشت نیز تاکنون پژوهشگران تاریخ ایران باستان فرضیه‌های گوناگونی مطرح کرده‌اند. از نظر برن (A.R. Burn) نفوذ و اعتبار دین زرتشتی نخستین بار در سده ششم پیش از میلاد در جریان کشورگشائی‌های کوروش به چشم می‌خورد (۸). هرتسفلد، ویشتاسب، پشتیبان زرتشت در اوستا، را پدر داریوش اول می‌داند (۹). بنابراین، با توجه به اینکه داریوش اول در سال ۵۲۲ پیش از میلاد بر تخت می‌نشیند، زرتشت نیز بایستی در سده ششم پیش از میلاد ظهور کرده باشد. به گمان ژاک دوشن گیم، به رغم برخی همانندی‌ها میان اندیشه‌ها و راه و رسم‌های هخامنشیان از یکسو و آموزه‌های زرتشت از سوی دیگر، جهان هخامنشی به طور کلی با دین زرتشت بیگانه بوده، زیرا تفاوت بنیادی میان زبان گات‌ها و زبان پارسی باستان بسیار است. افزون براین، هخامنشیان مردگانشان را به خاک می‌سپردند، حال آنکه پیروان دین زرتشت مردگانشان را طعمه مرغان شکاری می‌کردند (۱۰).

جدا از آنچه آوردیم، فرضیه‌های دیگری نیز در این خصوص مطرح شده که فکر نمی‌کنیم در اینجا نیازی به ذکر همه آنها باشد.

بهرحال، همچنانکه می‌بینیم، در این زمینه نیز نمی‌توان با یقین علمی سخن گفت. به عبارت دیگر، باب گفتگو در این باره هنوز بسته نشده است. ولی این مسأله برای تاریخ کرد یک مسأله فرعی است. مسأله اصلی از نظر تاریخی این است که آیا کردها اساساً از بازماندگان مادها هستند یا ریشه قومی دیگری دارند؟

پژوهش‌های علمی هیچ یک از آنها را تأیید نکرده است. پیوند تاریخی کردها با مادها یکی از این فرضیه‌هاست. این فرضیه بنیاد چندان استواری ندارد و مطالعات تطبیقی در حوزه زبان‌شناسی آن را تأیید نمی‌کند (۴). فرضیه دیگری کردها را مانند ارمنی‌ها و گرجی‌ها از بازماندگان مردمان بومی آسیا می‌داند که گزنفون از آنها زیر عنوان کاردوک (به یونانی Kardoukhai) یاد کرده است. کاردوک‌ها در کوهستان‌های شمال شرقی آشور می‌زیستند و پس از پابرجا شدن قدرت شاهنشاهی پارس‌ها، همواره در برابر این قدرت نافرمانی می‌کردند. احتمال می‌رود که این مردمان بعدها نام گوردین (Gordyens) به خود گرفته باشند (۵). فرضیه دیگری کردها را از بازماندگان "سیرت"‌ها می‌داند که استرابون از آنها نام برده است (۶). بعضی‌ها نیز کردها را از بازماندگان قبایل بومی غرب ایران می‌شمارند که پیش از آمدن اقوام ایرانی، از دیرباز در این منطقه می‌زیستند و سپس فرهنگ و زبان ایرانی‌ها را می‌پذیرند (۷). به‌رحال، بحث درباره ریشه‌های قومی کردها هنوز به جانی نرسیده و از حد فرضیه‌های گوناگون فراتر نرفته است. متأسفانه در پنجاه سال گذشته به سبب وضع ناآرام و آشفتگی سرزمین‌های کردنشین در کشورهای منطقه پژوهشگران نتوانسته‌اند به مطالعات و کندو کاوهای پژوهشگرانه خود در زمینه مردم‌شناسی، باستان‌شناسی، زبان‌شناسی و تاریخی ادامه دهند و به یک پاسخ یا به یک رشته نتایج سنجیده علمی دست یابند.

بنابراین، گفته‌های رئیس انستیتیوی کرد پاریس در باره اصل و ریشه قومی کردها تنها بر بنیاد گمان و فرضیه استوار است. وانگهی، اگر به گفته آقای کندال نظام، کردها از بازماندگان مادها باشند، دیگر نمی‌توانند از فرزندان کاردوک‌ها هم به شمار آیند. زیرا "مادها" و "کاردوک‌ها" دو قوم جدا بودند.

اگر معیار زبان را ملاک

بدانیم، کورمانجی زبان‌ها و

سورانی زبان‌ها دو قوم جدا

هستند .

تمدن‌ها و فرهنگ‌هایی که در گذشته تحت تأثیر و نفوذ آنها قرار گرفته بودند. این پرهیز و بیزاری شاید به نظر کودکانه باشد. اما در تحلیل درست ناسیونالیسم شرق باید معنی آن را شناخت. باوجود قدرت تحرک تمام فلسفه‌های سیاسی هنوز ناسیونالیسم تواناترین نیروی سازنده تاریخ سیاسی است (۱۰۰) ناسیونالیسم خنجرى است بر دل سیاه استعمار و سنطه مغربیان. تهران ۱۳۵۷. ص ۲۶۷

Kendal Nezam, Histoire, 25million ۳

de "sans patrie". Accueillir N.77

Philip. G. Kreyenbroek. in : The ۴
Kurds. London - New York. Routledge.
1992.PP70-71

Larousse universel. vol 3 . P 1789 د.

Geo. Fevrier 1992. N.156. P. 139 ۶

Encyclopaedia universalis, Corpus ۷
10. P.895

A.R.Bum, Persia and the west. ۸

London, 1962, P. 70

E. Herzfield, Zoroaster and his ۹
world, Princeton, 1947. I

J. Duchesne- Guillemin, Ormazd et ۱۰
Ahriman. Paris. PUF, 1953, PP. 22-24

۱۱. ن.ک. به : تاریخ نهضت‌های ملی ایران،
عبدالرفیع حقیقت، تهران ۱۳۶۳. ص ۲۰۲

۱۲. ن.ک. به : عباس اقبال آشتیانی و حسن پیرنیا،
تاریخ ایران، بخش دوم، از صدر اسلام تا انقراض
قاجاریه، تهران ۱۳۶۴، انتشارات کتابخانه خاور از

صفحه ۴۷۲ تا ۶۶۰ و نیز ن.ک. به : Chantal
Lemerrier- Quelquejay, La Paix mongole.
Flamarion, questions d'histoire, P.P 41- 60

۱۳. ن.ک. به : پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان
فارسی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۶، جلد اول. ص ۲۹۵

۱۴. Les Kurdes et le Kurdistan, sous la
direction de Gerard Chalian.
Maspero, 1981.

Kendal, Le Kurdistan de Turquie, P.
77

۱۵. Les Turcs, Edition Autrement,
serie Monde, N. 76. Altan Gokalp, Les
Alavi, PP. 112-125

۱۶. les Kurdes et le Kurdistan, OP.cit.
P. 75

Ibid. P. 161 ۱۷

Accueillir N. 177, Anne Vega, ۱۸

Quelque reperes, P. 19.

Philip. G. Kreyenbroek, in: The ۱۹
kurds, On The Kudsish Language, OP. cit.
P.71

Accueillir, Ibidem. ۲۰

دارای واژه‌یست‌هائی (enclitics) است که در ساخت و صرف فعل اهمیت بنیادی دارند. در زمینه واژگان و شیوه تلفظ نیز تفاوت میان کورمانجی و سورانی بسیار چشمگیر است. کورمانجی‌ها و سورانی‌ها زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. میان گویش‌های گوناگون نیز بسته به منطقه و محل، تفاوت‌های بنیادی وجود دارد (۱۹).

بنابراین، اگر معیار زبان را ملاک بدانیم، کورمانجی زبان‌ها و سورانی زبان‌ها دو قوم جدا هستند. اینک، بد نیست به نکته دیگری نیز اشاره کنیم. ناسیونالیست‌های کرد بختیاری و لر‌ها را نیز کرد می‌دانند. خانم "Anne Vega" در مجله "Accueillir N:77" به پیروی از ناسیونالیست‌های کرد پس از برشمردن مردمان گوناگون کرد به لر‌ها و بختیاری‌ها می‌رسد و می‌نویسد: "لرها و بختیاری‌ها به زبان لری که زبانی است غیرکردی - سخن می‌گویند و جماعت پیرو مذهب شیعه‌اند. اینان تنها مردم کرد هستند که به دریا راه دارند." (۲۰)

اینکه لر‌ها و بختیاری‌ها به دریا راه دارند یا ندارند مسأله‌ای است جدا. و اینکه ناسیونالیست‌های کرد در رؤیای خود برای ایجاد کشوری که به دریا نیز راه داشته باشد، لر‌ها و بختیاری‌ها را از خویش بدانند و آنان را کرد بخوانند، مسأله‌ای است فهمیدنی. آنچه فهمیدنی نیست، نگرش خانم "Anne Vega" به عنوان قوم‌شناس اروپائی است که به ما نمی‌گوید بر پایه چه معیاری لر‌ها و بختیاری‌ها را کرد می‌خواند. چون در این ناسگذاری نه زبان مشترک را ملاک قرار می‌دهد و نه دین را. اگر معیار ایشان تنها این باشد که لر‌ها و بختیاری‌ها نیز مانند کردها بیلاق - قشلاق می‌کنند و بیشترشان به داسپوروی و شبانی اشتغال دارند، پس باید ایلات دیگری مانند قشقلانی‌ها و شاهسون‌ها و کشکولی‌ها و غیره را نیز کرد بشماریم. اقوام گوناگونی که امروز برحسب عادت کرد خوانده می‌شوند، خواسته‌های مشروعی دارند که باید جدا از این تاریخ سازی‌ها و افسانه پردازی‌ها مطرح کنند و از راه خردمندانه به آنها دست یابند. ●

پانویس‌ها

Marc Ferro, L'histoire
soussurveillance Calmann - Levy, Paris
1985, P. 20

۲. فریدون آدمیت در کتاب اندیشه‌های میرزا
آقاخان کرمانی می‌نویسد: نکته مهم دیگری که در سیر
ناسیونالیسم همه کشورهای آسیائی (البته به تفاوت)
نمایان می‌باشد بیزاری خاصی است نسبت به مظاهر

به کار رفته است و نه چیز دیگر. این
حوقل در "المسالک و الممالک" کوچ (به
عربی قفص) کرمان را "صنف من الاکراد"
می‌داند، حال آنکه مقدسی در "احسن
التقاسیم" زبان آنان را شبیه زبان مردم
سند می‌شمارد. یاقوت حموی در "معجم
البلدان" مردمان ماسون را "الاکراد
السنانسه" می‌خواند. در کارنامه اردشیر
بابکان نیز واژه کرد به معنی "شبان" آمده
است. در گویش طبری امروز هنوز واژه
کرد به معنی چوپان و شبان است. (واژه
نامه طبری، صادق کیا، ص ۱۶۶) (۱۳).

بنابراین، با توجه به اینکه در زمان
سنجر واژه "کرد" به قوم واحدی با
مشخصات نژادی، ایلی و زبانی معین اطلاق
نمی‌شده. بعید نیست که سلطان سلجوقی
فقط به اعتبار کار و حرفه اکثریت مردم
آن منطقه - که مانند امروز داسپوروی
و شبانی (۱۴) بوده. نام کردستان را بر آن
ولایت نهاده باشد. چون سردمانی که امروز
کرد خوانده می‌شوند، نه از نظر دینی، نه
از لحاظ ایلی و نه از نظر زبانی قوم واحد
و یکپارچه‌ای را تشکیل نمی‌دهند.

بیشتر کردان ترکیه سنی شافعی‌اند،
شمار چشمگیری از آنان شیعه علوی‌اند که
ناسیونالیست‌های کرد به آنان، به سبب
همبستگی دینی‌شان با علویان ترک، به
چشم خائن می‌نگرند (۱۵). شمار یزیدی‌ها
نیز در میان کردان ترکیه اندک
نیست (۱۶). بسیاری از کردان ایران شیعه
مذهبانند (۱۷). در زمینه زبان، تفاوت‌ها
ژرف‌تر و بنیادی‌تر است.

زبانی که برحسب عادت زبان کردی
خوانده می‌شود، دارای شاخه‌ها و گویش‌های
متفاوتی است. اختلاف میان این شاخه‌ها یا
گویش‌ها چنان است که برخی از زبان
شناسان برآنند که باید از دو یا سه زبان
عمده کردی سخن گفت: کردان دیاربکر،
ایروان، ارزروم و شمال خراسان به زبان
کورمانجی سخن می‌گویند. حال آنکه کردان
سلیمانیه، سنه، جنوب عراق و شمال غربی
ایران به زبان سورانی. کردان منطقه مرزی
ایران و عراق به زبان گورانی سخن
می‌گویند و شیعه اهل حق‌اند. کردان اورفا
و درسیم در ترکیه به گویش زازایی سخن
می‌گویند. بخشی از آنان شیعه علوی و
بخشی دیگر سنی‌اند (۱۸).

به عقیده یکی از پژوهندگان زبان
کردی، تفاوت میان سورانی و کورمانجی به
اندازه تفاوت میان انگلیسی و آلمانی است.
سورانی، برخلاف کورمانجی، نه دارای
جنسیت است و نه دارای پایان‌بندهای
صرفی (case - ending). زبان سورانی

تهاجم نظامی ترکیه

و سرکوب جنبش کرد

طی سال ۱۹۹۴ صدها تن از روشنفکران، روزنامه‌نگاران و کسانی که خواهان حل واقعی مسئله کرد بودند، به دست «افراد مسلح ناشناس» به قتل رسیده‌اند.

فصلنامه‌های

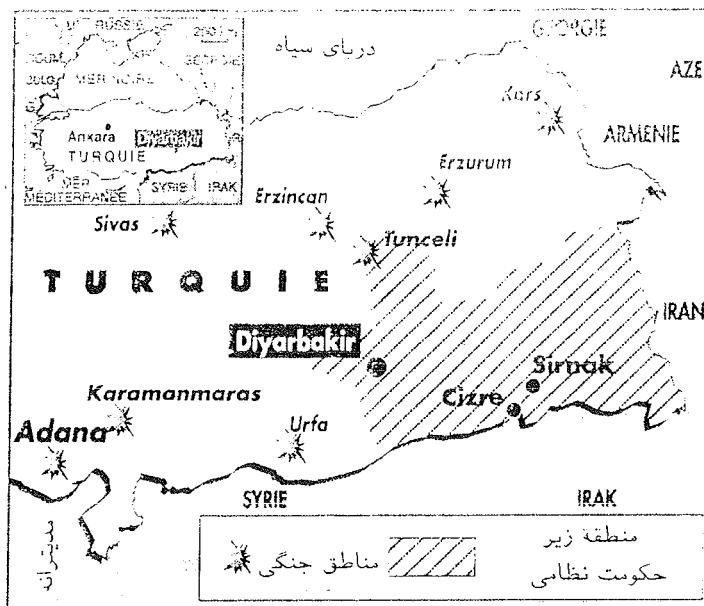
ترک شده بازگشتند و ایجاد «نوار امنیتی» مورد نظر با اتکاء به این لشکرکشی میسر نشد. از همپرو به کردهای عراقی متصل شدند. حزب دموکرات عراق (پارتی)، که در حال حاضر کنترل ۳۵۰ کیلومتر از مرزها را در دست دارد، طبق گفته نماینده این حزب در آنکارا، طرحی را به مقامات ترک داده‌است که براساس آن ۱۵ تا ۲۰ هزار پیشمرگ را در طول مرزها مستقر کند تا از تردد پ.ک.ک در منطقه جلوگیری نماید. طبق این طرح، نیروهای پیشمرگ از حمایت شبکه اطلاعاتی ترکیه برخوردار خواهند شد. (۳) ظاهراً به دست آوردن امکانات و تسلیحات نظامی (برای برادرکشی؟) به همبستگی بین کردهای شمال و جنوب برتری دارد! با اینحال دولت ترکیه علیرغم مناسبات نزدیکی که با دو حزب عمده کردستان عراق و بویژه با حزب بارزانی دارد، به هیچوجه نظر مساعدی نسبت به تشکیل یک دولت برآستی مستقل کرد در شمال عراق ندارد. کردهای ترکیه همچون دیگر کردهای همسایه، روزگار غم‌انگیزی داشته‌اند. جنوب شرقی ترکیه (منطقه کردنشین) به لحاظ اقتصادی عقب‌مانده‌ترین بخش این کشور است. هنوز در این منطقه اصلاحات ارضی

کردند! روسیه درکار سرکوب بی‌رحمانه چچنهاست، ایران نیز که سرکوب کردها را در هر کجا که باشند به دیده رضایت می‌نگرد، امریکا اعلام کرد که لشکرکشی ترکیه را «می‌فهمد»! جامعه اروپا به ابراز نارضایتی بسنده کرد و فقط به ترکیه هشدار داد که مبادا نیروهایش را تا پائیز در شمال عراق نگه‌دارد! براساس قطعنامه‌های سازمان ملل، مأموریت هواپیماهای غرب در بالای مدار ۳۶ درجه شمال عراق این بود که از بمباران مناطق کرد توسط صدام حسین جلوگیری کنند. ولی اگر هواپیماهای ترکیه بمب‌هایشان را بر سر مردم کرد بریزند، آب از آب تکان نمی‌خورد. به قول گزارشگر روزنامه انگلیسی ایندپندنت، «چه‌بسا هردوی این هواپیماها یعنی هواپیماهایی که مراقبت هوایی و حفاظت از کردهای شمال عراق را به عهده دارند و هواپیماهای ترکیه که همانجا را بمباران می‌کنند، از یک فرودگاه در جنوب ترکیه به پرواز درآمده‌باشند!» (۲) ارتش ترکیه ضربات سنگینی به پ.ک.ک وارد آورد و بسیاری از روستاها را به ویرانی کشید ولی پیشمرگان کرد به محض خروج ارتش از خاک عراق و استقرار در مناطق مرزی، به مکان‌های

اول مارس، وقتی که دولت ترکیه جابجانی و گسترش نیروهای نظامی‌اش را در نوار مرزی عراق یک عملیات «روتین» نظامی خواند، کسی گمان نمی‌برد که بیست روز بعد یک سوم نیروهایش را وارد خاک عراق خواهد کرد. حمله ۳۵ هزار سرباز از زمین و هوا برای سرکوب گروهی که تا چندی پیش از آن به عنوان «باند تب‌هکار و بی‌نفوذ در میان مردم» یاد می‌شد، مسئله کرد را در صدر خبرها نشاند. این مسئله که به مانعی جدی در برابر ورود ترکیه به بازار مشترک بدل شده بود، خانم تانسو چیلر، نخست‌وزیر را برآن داشت که «یکبار برای همیشه» صورت مسئله را حذف کند. وی گفت که این «مهمترین جنگ در تاریخ کشور بعد از جنگ ترک و روسیه در سال ۱۸۷۷ است». (۱) ترکیه اعلام داشت که عملیات خود را تا نابودی پ.ک.ک و ایجاد یک «نوار امنیتی» در شمال عراق ادامه خواهد داد. در مقابل این تهاجم بی‌سابقه و نقض حاکمیت عراق و نادیده گرفتن قراردادهای بین‌المللی، واکنش چشم‌گیری صورت نگرفت. ایران و روسیه در دومین روز عملیات نظامی در شمال عراق، «لزوم احترام به تمامیت ارضی عراق» را یادآوری

آغوش خواهد کشید! اما چندی نگذشت که با نزدیکی هرچه بیشتر به ناسیونالیست‌های افراطی در ارتش، اعلام کرد که نمایندگان کرد حزب دموکرات را با «لنگد» از پارلمان بیرون انداخته‌است. سپس این حزب را غیرقانونی دانست و همانطور که می‌دانیم عاقبت این نمایندگان به بیرون انداخته شدن از پارلمان محدود نماند. این نمایندگان که ابتدا قرار بود به جرم «خیانت به وطن» که مجازات اعدام دارد، محاکمه شوند، زیر فشار افکار عمومی به اتهام «تجزیه طلبی» به حسن‌های طولانی از پانزده تا هفت سال محکوم شدند. وعده‌های وی در مورد حقوق بشر نیز فرجام خوشی نداشت. طی سال ۱۹۹۴ نصدها تن از روشنفکران، روزنامه‌نگاران و کسانی که خواهان حل واقعی مسئله کرد بودند، به دست «افراد مسلح ناشناس» به قتل رسیده‌اند. غوغا بین المملکتی در گزارش سالانه خود که در ماه فوریه ۱۹۹۵ منتشر کرد، «به آتش کشیدن و با خاک یکسان کردن روستاها، اعدام‌های بدون محاکمه و شکنجه زندانیان را که نه تنها در کردستان بلکه در سراسر ترکیه اعمال می‌شود»، محکوم کرد. براساس این گزارش، فقط در سال ۱۹۹۴ سیصد و هشتاد نفر به دلایل سیاسی «به طرز مرموزی به قتل رسیده‌اند» (۸).

ترکیه گرفتار تضادهای انتخاب‌هایی است که در مقابل خود دارد. اسلام یا لائسیته، دیکتاتوری یا دموکراسی، شرق یا غرب؛ خط مقدم در برابر انتگریتسم اسلامی، عامل ثبات در منطقه‌ای ناآرام و طوفانی، و از همه مهم‌تر پل غرب به شرق تصویری است که ترکیه از خود دارد و یا بهتر است بگوئیم که مایل است از خود داشته باشد. بی‌شک دولت ترکیه از حکومت نظامیان تا به امروز گام‌هایی به پیش برداشته است. اگرچه ارتش هنوز یکی از سهم‌ترین ارکان جامعه است با این وجود، در این کشور با یک «شبه دموکراسی» دست و پا شکسته‌ای مواجه‌ایم که در کشورهای چون ایران، عراق و سوریه وجود خارجی ندارد. ناسیونالیسم ترک، همچنان یکی از مهمترین موانع در راه رشد و گسترش دموکراسی در ترکیه است. هرگونه اشاره‌ای به وجود تفاوت‌های قومی در ترکیه می‌تواند براساس قانونی که از زمان حکومت نظامیان به‌ارث رسیده است، بعنوان «تبلیغات تجزیه طلبانه» مشمول مجازات‌های سنگین شود. اخیراً وزیر خارجه ترکیه اعلام کرد که این بند از قانون (بند ۷) تا قبل از تابستان لغو خواهد شد. (۹) این نیز یکی از جنبه‌های متناقض جامعه ترکیه است.



پایتخت آنکارا	بی‌سوادی ۱۸/۱٪
مساحت ۷۸۰۵۷۶ کیلومتر مربع	نرخ تولید ملی ۷٪
جمعیت ۶۰/۸ میلیون	درآمد سرانه ۱۹۵۰ دلار
امید زندگی ۶۰/۳ سال	بدهی خارجی ۵۴/۸ میلیارد دلار

منبع: L'Etat du Monde 1995 Ma decouverte

به آن معروف است، فهمیدنی نیست. جنگ تمام‌عیاری که دولت ترکیه علیه کردستان به پیش می‌برد در عرض ده سال گذشته بیش از پانزده هزار نفر کشته بر جای گذاشته است. تعداد مهاجرین ناشی از جنگ را بین یک تا پنج میلیون نفر تخمین می‌زنند. (۵)

از طرف دیگر هزینه این جنگ که سالانه بالغ بر هشت میلیارد دلار می‌شود، اثر مبنایی بر اقتصاد نزار ترکیه دارد. وزیر کشور ترکیه هزینه این جنگ را در طی ده سال گذشته ۵۵ میلیارد دلار برآورد کرده است. (۶). زمانی که خانم تانسو چیلر به قدرت رسید، نرخ تورم ۷۱ درصد بود. وی قول داد که در عرض چند ماه تورم را به نصف کاهش خواهد داد. اما نتیجه برعکس شد، درست چند ماه بعد نرخ تورم به ۱۵۰ درصد رسید! فقط در سال ۱۹۹۴ پانصد هزار نفر به تعداد بیکاران افزوده شد. (۷). وعده‌های خانم چیلر در مورد کردها نیز سرنوشت مشابهی داشت. وی در آغاز روی کار آمدن خود گفت که ۱۲ میلیون کرد را «با عشقی مادرانه به

صورت نگرفته است. ۴۵ درصد روستاییان فاقد زمین‌اند و ۴۰ درصد آنان قطعه زمین ناچیزی دارند». (۴) از کوچ‌های اجباری دوران امپراطوری عثمانی که بگذریم، با تأسیس دولت مدرن ترکیه در سال ۱۹۲۳، و در پیش گرفتن سیاست تصفیه قومی توسط ناسیونالیسم ترک به رهبری کمال آتاتورک، کوچ اجباری و جابجانی کردها، ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت. در سالهای اخیر و با آغاز مبارزه مسلحانه پ.ک.ک. (حزب کارگران کرد) در سال ۱۹۸۴، دولت ترکیه برای سرکوب جنبش و به منظور محروم کردن پیشمرگان از پشتیبانی و حمایت روستاها، سیاست کوچ اجباری و تاکتیک سرزمین‌های سوخته را به شدت دنبال می‌کند. در تاریخ دسامبر ۱۹۹۴، آقای ناهیت منتس Nahit Mentese وزیر کشور ترکیه، اعلام کرد که از نوامبر ۱۹۹۱ تعداد ۲۴۳۳ روستا «تخلیه» شده است. بدون توجه به این واقعیت‌های خشن و شیوه‌های هولناکی که دولت در سرکوب کردها به کار می‌گیرد، خشونت و سخت‌گیری‌هایی که پ.ک.ک.

گاه شمار جنبش ملی کرد در ترکیه

۴۶ - ۱۸۴۴ " سرزمین کرد" امیر بیر خان. قدرتی بود که از مرز ایران تا اعماق بین النهرین و از دیاربکر تا موصل گسترده بود

۱۹۲۳ - اعلام جمهوری در ترکیه.

۱۹۲۵ - نخستین شورش گسترده کردها تحت رهبری شیخ سعید. سرکوب هولناک جنبش. موج گسترده پناهندگان (به عراق). رهبران جنبش بدار آویخته می شوند.

۱۹۳۰ - دومین شورش بزرگ به رهبری احسان نوری. افسر ارتش ترکیه در اطراف آزارات. این شورش از طرف کمیته خوی بون (استقلال) که توسط روشنفکران کرد در سوریه و لبنان ایجاد شده حمایت می شد.

۱۹۳۷ - سومین شورش گسترده، به رهبری سید رضا از سران مذهبی (درسیم)، منطقه شیعه ها، این جنبش با شدت و بیرحمی تمام سرکوب می شود. رضا و ده تن دیگر از رهبران بدار آویخته می شوند. کردستان برای مدت بیست سال " آرام " می شود.

۵۹ - ۱۹۵۸ - اولین انجمن فرهنگی کردها تأسیس می شود.

۱۹۶۲ - ایجاد حزب دمکرات کردستان که حزب بارزانی به همین نام در عراق نزدیک است.

۱۹۷۸ - ایجاد حزب کارگران کردستان - مارکسیست، لنینیست توسط روشنفکرانی که اغلب کرد هستند. از جمله عبدالله اوچالان (آپو). از روشنفکران ترک از جمله می توان از کمال پیر نام برد که مسئول " کمیته نظامی" حزب می شود.

۱۹۸۴ - ۱۵ اوت. آغاز عملیات مسلحانه پ. ک. ک.

۹۴ - ۱۹۸۴ طی این سال ها قربانیان جنگ بین ۱۳ تا ۱۵ هزار نفر تخمین زده می شود. شمار پناهندگان بالغ بر ۲ میلیون نفر است

به نقل از : کوریه انترناسیونال شماره ۲۱۲

نوامبر ۱۹۹۴

عبدالله اوچالان معروف به آپو (عمو) یکی از بنیانگذاران حزب کارگران ترکیه است که در سال ۱۹۷۸ بنیاد گذاشته شد. وی که در آن هنگام دانشجوی علوم سیاسی بود، خود را مارکسیست - لنینیست و طرفدار استالین و مائو می داند.

ماهنامه کردی Berxwedan که در آلمان منتشر می شود، بطور منظم "فراخوان" های آپو را چاپ می کند. این هم چند نمونه :

وی خطاب به اهالی استان Ourfa با اظهار تأسف از اینکه "زندگی منتهی با پس مانده های سرمایه داری دارند" می گوید: "اگر چنانچه روستاها وظایف خود را انجام ندهند، باید حساب پس بدهند؛ وی سپس اخطار می کند که "قبل از آنکه تدبیر ویژه ای در باره شان اتخاذ شود، به راه راست باز گردند" و اضافه می کند: یا شما دوست و در کنار ما هستید و یا با دشمنان ما، در وسط بودن به هیچ رو پذیرفته نیست."

در جای دیگر، خطاب به کردهای مقیم اروپا می گوید: "شما صدها هزار نفرید، ولی ما باید کشور خود را بازپس بگیریم". به ندای جنبش پاسخ دهید. وگرنه انسانهای حقیری هستید. شیوه زندگی اروپائی را رها کنید.

وی رهبران جوان کرد در آلمان را مورد سرزنش قرار می دهد که "ارزش ها را به بازی گرفته اند" و آنطور که باید اتوریته آپو را در نظر نمی گیرند. "ما در مورد شما شدت عمل بخروج نمی دهیم چرا که هنوز آموزش کافی ندیده اید. می خواهیم شما را با ملایمت اصلاح کنیم. بنابراین فکر نکنید که می توانید هر طور که بخواهید عمل کنید. ببینید من چگونه کار می کنم. بخاطر عظمت وظایف، از حد توان خودم بیشتر کار می کنم. از من تقلید کنید، ولی بدنبال آن نباشید که خود را به عنوان آقا بالاسر تحمیل کنید." وی در مورد "رهبران قلابی" به هوادارانش می گوید: "به همراه دشمن نابودشان کنید".

کوریه انترناسیونال - شماره ۲۱۲ نوامبر ۱۹۹۴

روزنامه ترکیزبان کرد، Ozgur Ulke (سرزمین آزاد) تا همین تازگی ها نوشته های



عبدالله اوچالان، رهبر پ.ک.ک. را زیر نام مستعار فیرات به طور منظم چاپ می کرد. این روزنامه که با وجود چندین بار مصادره و بمب گذاری در دفاتر مختلفش، همچنان منتشر می شد، در چهارم فوریه رسماً توقیف شد و ۳۵ نفر از روزنامه نگارانش در زندان بسر می برند. (۱۰)

تهاجم گسترده ارتش ترکیه به پایگاه ها و مراکز تجمع پ.ک.ک اگرچه ضربات سنگینی به جنبش کردستان وارد کرده است، اما به هدف های ازپیش تعیین شده نرسید. صورت مسئله برخلاف نظر خانم تانسو چیلر حذف نشد. امروز پرسشی در برابر کردها و ترک ها قرار گرفته که پاسخ گفتن به آن روز بروز اهمیت بیشتری می یابد: آیا مسئله کرد، راه حل نظامی دارد؟

(۱) لوموند دیپلماتیک مه ۱۹۹۵

(۲) به نقل از کوریه انترناسیونال، شماره ۲۳۲.

(۳) لوموند، ۲ ژوئن ۱۹۹۵.

(۴) جمهورییت، چاپ ترکیه، به نقل از کوریه انترناسیونال، شماره ۲۱۲.

(۵) تفاوت فاحشی که در ارزیابی ها وجود دارد، ناشی از کوشش هایی است که طرفین جنگ، یکی برای کم اهمیت نشان دادن مسئله و دیگری برای برجسته کردن آن بکار می برند!

(۶) بولتن اطلاعاتی انستیتوی کرد، شماره ۱۰۸.

(۷) دی سایت هامبورگ، به نقل از کوریه انترناسیونال، شماره ۱۳۲.

(۸) لوموند ۸ مارس ۱۹۹۵. انجمن حقوق بشر ترکیه نیز گزارش کرده است که در ده سال گذشته ۱۳۴۱ آبادی و روستای کرد از سکنه خالی

شده و یا به آتش کشیده شده اند.

(۹) لوموند، ۹ آوریل ۱۹۹۵.

(۱۰) لوموند، ۱۰ فوریه ۱۹۹۵.

در زندان ترکیه

مهدی زانا، نماینده کرد

زندان شماره پنج
مهدی زانا Mehdi zana
انتشارات Arela پاریس،
۱۹۹۵ - ۱۲۹ صفحه

دارد. شرکت کردم و ۵۴ در صد آرا را به دست آوردم. در مدت سه سالی که در رأس شهرداری دیاربکر بودم، علیرغم کارشکنی‌های دولت ترکیه موفق به اجرای برخی برنامه‌ها در زمینه بهبود وضع شهر و زندگی مردم شدم و توانستم محاصره اقتصادی کردستان را بشکنم.

در سال ۱۹۸۰ به بهانه اینکه قوانین باید اصلاح شوند، ارتش دست به یک کودتای نظامی زد و فعالیت تمام احزاب و سندیکاها و جمعیت‌ها را ممنوع اعلام کرد. طبعاً شهرداری‌های منتخب را نیز برکنار ساختند و به جای آنها نظامی‌ها را به کار گماردند و توقیف‌های دسته جمعی هم آغاز شد. دوازده روز بعد از کودتا من نیز دستگیر شدم.

مهدی زانا این بار در دادگاه نظامی کودتایی‌ها به جرم اینکه در صدد تجزیه کشور بوده است به سی و شش سال زندان محکوم شد. اما پس از اینکه یازده سال از محکومیتش را در سیاه چال‌های قرون وسطانی دولت ترکیه سپری کرد، در سال ۱۹۹۱ تحت فشار افکار عمومی جهانی، ناگزیر او را آزاد کردند. در سال ۱۹۹۴ بار دیگر دستگیر شد، به گناه اینکه در برابر پارلمان اروپا از حقوق ملت کرد دفاع کرده است. این مبارز راه آزادی هم اکنون به اتفاق همسرش بانو لیلا زانا که او هم نماینده مجلس بود و به پانزده سال زندان محکوم شده، در زندان و در بدترین شرایط ممکن به سر می‌برد.

زندان شماره پنج، ادعا نامه‌ایست علیه دولت ترکیه. مشاهدات مهدی زانا که در این کتاب آمده است، تجاوزهای گسترده و آشکار این دولت به حقوق بشر را نشان می‌دهد.

فرهاد کلهر

تنها حزبی بود که با خواست‌های اساسی ما کردها خصوصیت نداشت. در سال ۱۹۷۱ دولت ترکیه از فعالیت این حزب جلوگیری کرد؛ به بهانه اینکه حقوق کردها را علنی مطرح ساخته است. در سال ۱۹۶۶ همراه با عده‌ای از اعضای حزبمان و افرادی دیگر گردهمایی‌ای در مورد خواست‌های کردها در سیلوان تشکیل دادیم. این گردهمایی اولین تجمع آشکار کردها بود در ترکیه از سال ۱۹۲۰ تا آن روز. بعدها نیز با همکاری تعدادی از دانشجویان کرد، سازمان فرهنگ انقلابی شرق را (DDKO) علامت اختصاری ترکی، ضمناً در ترکیه استعمال واژه‌های کرد و کردستان ممنوع است و به جای آن شرق مورد استفاده قرار می‌گیرد) تأسیس کردیم. در سال ۱۹۶۸ به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب کارگر ترکیه برگزیده شدم و سال بعد خود را نامزد نمایندگی دیاربکر کردم. اما انتخاب نشدم بدلیل اینکه خیاطی بیش نبودم. در سال ۱۹۷۱ به جرم واهی مطرح کردن مسئله کردها و دفاع از حقوق آنان به سه سال زندان محکوم شدم. پس از خروج از زندان شنیدم که دولت، حزب کارگر ترکیه را ممنوع اعلام کرده است؛ به جرم دفاع از حقوق کردها. در عوض ولی حزب دیگری به نام حزب سوسیالیست کردستان اعلام موجودیت کرد و مجله‌ای هم به نام راه آزادی منتشر ساخت. از این تاریخ یعنی از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰ محاصره اقتصادی و انواع فشارها از سوی دولت بر کردستان رو به افزایش نهاد. در سال ۱۹۷۷ در انتخابات شهرداری دیاربکر که در آن روزها نهمین شهر ترکیه با دویست و بیست و پنج هزار نفر جمعیت بود اکنون این شهر بیش از یک میلیون نفر جمعیت

زندان شماره پنج، یک سند گویا و زنده و افشاگرانه است در باره شکنجه‌های هولناک و رفتار وحشیانه دولت ترکیه در زندان نظامی. این کتاب سرگذشت مصیبت بار ملت کرد نیز هست که شاگردان میکیپ آتاتورک نابودی و اساء آنان را هدف قرار داده‌اند.

مهدی زانا، در سال ۱۹۴۰ در سیلوان (میافارین) در هشتاد کیلومتری دیاربکر، بدنیا آمده است. مهدی به دلیل فقر، نتوانست تحصیلاتش را به پایان برساند. ناگزیر او نیز چون پدر به کارگری و شغل خیاطی پرداخت. مؤلف مینویسد: علی‌رغم اینکه مصطفی کمال و جانشینان وفادار او نام کرد و کردستان را از تاریخ ترکیه زدودند، سرتاسر روزها و سال‌های جوانی من مملو از شرح مبارزات و قیام‌های کرد است برای رهایی و آزادی که توسط مشتری‌هایم در مغازه بازگو می‌شد. در آنروزها کردستان منطقه‌ای بود نظامی و به هیچ مسافری اجازه بازدید از آنجا را نمی‌دادند. خوب بخاطر دارم در سال ۱۹۵۶ دولت ترکیه هشتاد و پنج دانشجوی کرد را در استانبول دستگیر کرده بود بجرم اینکه در دانشگاه باهم کردی صحبت کرده بودند و این زمانی بود که حزب دموکرات ترکیه قدرت را در دست داشت. در همین ایام به مثابه یک ناسیونالیست وارد عرصه مبارزه شدم. قیام مصطفی بارزانی در سال ۱۹۶۱ در کردستان عراق، گروه کوچک ما را به شوق و شور در آورد که برای خود نیرونی تشکیل بدهیم. در سال ۱۹۶۳، در سیلوان، حزب کارگر ترکیه تأسیس شد. این حزب اولین حزب چپ ترکیه بشمار می‌رود که در رأسش یک زن است. ما تصمیم گرفتیم به آن پیوندیم زیرا

برتری جوئی احزاب کرد در کردستان عراق

خبر آشتیانی



مسعود بارزانی



جلال طالبانی

منطقه خودمختار کرد، بعد از چیده شدن بال و پر صدام حسین، همچون مانده‌ای آسمانی به دست طالبانی و بارزانی افتاد. دو حزب عمده کردستان عراق، یعنی اتحادیه میهنی (یه‌کتی) به رهبری جلال طالبانی و حزب دموکرات (پارتی) به رهبری مسعود بارزانی، هیچگاه روابط خوبی باهم نداشته‌اند. اما از ماه دسامبر ۱۹۹۴ جنگ خونینی بین این دو نیرو درگرفته که تاکنون سه هزار کشته بر جای گذاشته است (۱). طبعاً هریک، دیگری را عامل این درگیری‌ها معرفی می‌کند.

نخستین رویارویی بین این دو نیرو که به کشته شدن ده‌ها تن از طرفین انجامید، بر سر تصاحب یک قطعه زمین درگرفت. در ۲۴ نوامبر، رهبران این دو حزب توافق‌نامه‌ای را برای پایان دادن به درگیری‌ها امضاء کردند. قرار بر این شد که «دولت» جدیدی تشکیل دهند که احزاب و گروه‌های کرد را به‌نحو شایسته‌ای نمایندگی کند و این دو حزب از سهمی برابر برخوردار شوند. اما هنوز یک‌ماه از امضای این قرارداد نگذشته بود که بار دیگر آتش جنگ برادرکشی شعله‌ور شد. برسر تصاحب عواید گمرکی بود. پارتی که مرز ترکیه را در دست دارد، از سوی یه‌کتی متهم می‌شود که عواید گمرکی را برخلاف توافقی که کرده‌اند، به صندوق «دولت کرد» واریز نمی‌کند.

روزانه هزار تا هزاروپانصد کاسیون از این مرز عبور می‌کنند و با ۲۰ تا ۳۰ هزار لیتر مواد سوختی به ترکیه بازمی‌گردند که در مجموع ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار دلار عایدی دارد (۲). از سوی دیگر، حزب دموکرات معتقد است که اتحادیه میهنی قصد دارد به مناطق مرزی مسلط شود.

وقایع اخیر نشان می‌دهد که رقابت ریشه‌داری که بین این دو گروه وجود داشته و دارد، هرگونه توافقی را ناپایدار و موقتی می‌گرداند. اختلاف برسر هر موضوعی می‌تواند به سرعت، تفنگ‌ها را به سخن گفتن وادارد. هرکدام آنها در پی حاکمیت انحصاری خویش‌اند، و چون «دو پادشاه در یک اقلیم ننگند»، بنابراین هیچ فرصتی را برای ضربه‌زدن به دیگری از دست نمی‌دهند. روزی هزار بار در حرف سوگند آزادی و دموکراسی یاد می‌کنند، اما در عمل گلوله را به کلمه ترجیح می‌دهند. اینکه صدام حسین پیشنهاد مذاکره می‌دهد و از آنان می‌خواهد که دست از جنگ بردارند (۳)، و یا به قول طالبانی «خیرخواهان جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند که بین ما و پارتی آشتی برقرار کنند» (۴)، بیانگر عمق فاجعه کردستان عراق است.

هر دو حزب در حرف، مدعی پاسداری از حقوق مردم کرد هستند ولی در عمل، تنها چیزی که مورد توجه‌شان نیست، منافع همین مردم است. هر دو حزب در حرف، ادعای استقلال دارند و ظاهراً در پی ایجاد حکومتی مستقل‌اند، اما در عمل برای

حفظ موقعیت خود و داشتن دست بالا در رقابت‌های گروهی، سرگرم مسابقه‌ای غم‌انگیز در نزدیکی به حکومت‌های مرتجع همسایه‌اند. حزب دموکرات بارزانی داوطلب همکاری با ترکیه به منظور سرکوب کردهای آنجا می‌شود، و اتحادیه میهنی طالبانی علیه کردهای ایران، دست در دست جمهوری اسلامی می‌گذارد.

احزاب کرد، پس از درهم کوبیده شدن عراق، از نظر حمایت بین‌المللی و کشورهای همسایه، موقعیت بسیار مساعدی داشتند تا نشان دهند که جامعه آزاد و دموکراتیک مورد مطالبه‌شان چیست و چگونه بنا خواهد شد. امروز هیچکس و در درجه نخست توده‌های مردم، نمره قبولی به آنها نمی‌دهد. برآستی آیا احزاب و نیروهای حاکم بر منطقه، از توانایی لازم برای اداره امور خویش به‌نحو دموکراتیک برخوردار نیستند؟ ●

(۱). لوموند، ۲ ژوئن ۱۹۹۵، به نقل از «منابع کرد».

(۲). لوموند، ۵ ژانویه ۱۹۹۵.

(۳). لوموند، ۱۸ ژانویه ۱۹۹۵.

(۴). رادیو صدای خلق کردستان (یه‌کتی)، ۱۴

کردستان عراق :

مصاحبه استاد دانشگاه اربیل

آنچه می‌خوانید مصاحبه‌ای است که موفق پیرداد با دکتر معروف خزنده دار استاد دانشگاه صلاح الدین اربیل، در ۲۳ مارس ۱۹۹۴ در اربیل مرکز حکومت فدرال کردستان عراق پیرامون مسائل جاری در آن منطقه، انجام داده. و در مجله ماموستای کورد شماره ۲۴ و ۲۵ زمستان و بهار ۱۹۹۵ چاپ شوند منتشر شده. که ترجمه کوتاه شده آن به نظر شما می‌رسد.

دکتر معروف خزنده دار در سال ۱۹۳۲ در اربیل به دنیا آمده است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در زادگاهش به پایان رسانیده و از دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد در رشته زبان و ادبیات عرب فارغ التحصیل شده است. وی در سال ۱۹۶۲ در مرکز مطالعات شرق شناسی آکادمی علوم در لنینگراد به تحصیل و تحقیق پرداخت و در رشته زبان و ادبیات کردی به اخذ درجه دکترا نائل آمد. مدتی در دانشگاه بغداد و سلیمانیه و همچنین دانشگاه عتبه در الجزایر به کار تدریس و تحقیق پرداخته و در زمینه کردشناسی آثار فراوانی به زبانهای کردی و عربی و روسی منتشر کرده است.

پرسش - در این روزها که روزهای آزادی است، شما زبان و ادبیات کردی را چگونه می‌بینید؟

پاسخ - بطور خلاصه باید عرض کنم زمانی می‌توانیم بگوئیم این روزها روزهای آزادی است که ارگانهای دولت هم در کار باشند و مسئولیت حیات اقتصادی و سازباندی را هم به عهده بگیرند و میان قوای سه گانه مقننه و مجریه و قضائیه مرزبندی مشخصی موجود باشد؛ وگرنه در

غیاب این سه قوه جامعه با آشوب و آشفتگی روبرو می‌شود. متأسفانه امروزه در میهن ما بی‌قانونی و بگیر و ببند حکمفرما است. در حال حاضر در کردستان دو حزب بزرگ که یکی از درون دیگری (۱۹۶۴) بیرون آمده، سرگرم فعالیت هستند. این دو حزب از همان روزهای نخست باهم کنار نیامدند و هیچوقت هم کنار نخواهند آمد. توافق اخیر آنها جنبه تاکتیکی داشت برای تقسیم قدرت. آنان همیشه در پی سود و تأمین خواسته های خود بوده‌اند. به همین دلیل هیچگاه در فکر تدوین برنامه‌ای مرتب و سازماندهی واقعی و حفاظت از حقوق مردم نیستند. نهایت آزادی ما در این خلاصه می‌شود که سخنانی که در گذشته ممکن نبود ابراز کنیم اکنون می‌توانیم بر زبان آوریم و اینهم به این دلیل است که این سخنان فعلاً به ضرر آنها نیست. تمام کسانی که اکنون این دم و دستگاه را اداره می‌کنند (حزب دموکرات و اتحادیه میهنی) قبل از اینکه وزیر و مسئول حکومت باشند، اعضای دلسوز و صمیمی احزاب خود هستند. این آقایان عوام فریبانه خود را مستقل و بی‌طرف اعلام کردند و به عضویت پارلمان در آمدند، اما در واقع نه تنها بی‌طرف و مستقل نبودند بلکه افرادی بودند حلقه بگوش احزاب. این اصطلاح ایام آزادی و فضای برابری را هم این آقایان ساخته‌اند. که از قبل گرسنگی و فقر مردم میلیونر شده‌اند. اینان می‌خواهند اوضاع همچنان براین منوال باشد، چون منافع آنان را تأمین می‌کند. نمی‌دانم آیا گرسنگی و آزادی وجه تشابهی با هم دارند؟

در باره زبان و ادبیات کردی هم باید بگویم که در حال حاضر در حالت سکون

و رکود است. امکان چاپ و نشر فقط برای روزنامه‌های دو حزب مذکور و چند حزب کوچکتر موجود است و بس. تا به امروز اثر تازه‌ای در باره زبان و ادبیات کردی منتشر نشده است. البته مطالبی را که در مدارس و دانشگاهها مطرح می‌شوند باید مستثنی کرد. در دو سه سال اخیر اگر هم چند کتابی به چاپ رسیده در نتیجه تلاش و کوشش افرادی بوده است که شخصیت‌هائی شناخته شده و معروف بوده‌اند.

پرسش - شما بعنوان استاد دانشگاه صلاح الدین مسئله اداره دانشگاه و نحوه تدریس را در آنجا چگونه می‌بینید؟

پاسخ - این پرسش شما دو پرسش است که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. اول اداره دانشگاه. این مسئله آنچنان درهم و برهم و بی بند و بار است که انسان نمی‌داند از کجا آغاز کند. دوم تدریس که با دلسوزی تمام و احساس مسئولیت انجام می‌گیرد. در اینجا مطلبی به‌یادم آمد که برای شما نقل میکنم. در باره دانشگاه گفتم وضع مطلوب نیست، بلی واقعا همینطور است. بعد از آنکه دو حزب مذکور در صدد بدست گرفتن مسئولیت دانشگاه برآمدند، مسئولان دانشگاه می‌توانستند کاری کنند که این دو حزب کمتر در امور آن دخل و تصرف کنند، اما برعکس شد، همین مسئولان راه را برای ورود این دو حزب به دانشگاه هموار ساختند تا آنها بیش از حد معمول و لازم حاکم بر دانشگاه شوند و مقدرات آنرا در دست خود بگیرند. آیا در تصور می‌گنجد که نخست وزیر و یا معاون او و دیگر وزیران چنان بیکار و پُر وقت باشند که اگر استادی خواست در دانشگاه استخدام شود یا دانشجویی که از تحصیل

باز مانده خواست دوباره به دانشگاه بازگردد، از نخست وزیر تقاضای استخدام و بازگشت به دانشگاه را بنماید. کار نخست وزیر هم این است که تقاضاهای این چنینی را به دانشگاه ارجاع بنماید. بدین ترتیب می‌بینید چگونه مسئولان دانشگاه تحت فرمان دو حزب در آمده‌اند و جدا از تصمیم آنها قادر به اخذ تصمیمی نیستند. احزاب مزبور همچون فرماندهان نظامی این حق را بخود داده‌اند که استادان دانشگاه و دپارتمان‌های علمی را به چشم سرباز نگاه کنند. در دانشگاه حق‌کشی و ندانم‌کاری فراوان است. من از شما خواهش می‌کنم روزنامه‌ها و مجلات تمام احزاب را در این مورد مطالعه کنید و از استادان مستقل و بی‌طرف واقعی که بدبختانه تعدادشان اندک است هم سوال کنید، بدون شک مسائل بسیاری برای شما روشن می‌شود. امور دانشگاه با آن اصلاحات نیم‌بندی که در آن شد بهبود نمی‌پذیرد. اگر نزاع و اختلافات این دو حزب نبود، قانون انتخاب رئیس دانشگاه را تدوین نمی‌کردند. در پایان کار انتخابات رئیس دانشگاه گفته شد کسی که انتخاب شده است جزء لیست زرد است (۱). رئیس قبلی دانشگاه پافشاری کرد و توانست دو ماه مقاومت کند و همچنان در سمت خود برجای ماند و اصرار داشت که رئیس جدید باید بر اساس حکمی رسمی به کار مشغول شود. ولی کسی که نبود حکمی برای رئیس جدید صادر کند. بهر حال تحت فشارهای شدید رئیس قبلی را برکنار کردند، و چون در رأس دولت کسی نبود که حکم را امضاء کند، گفتند نخست وزیر حکم را صادر کند؛ او هم از این کار سر باز زد چون رئیس جدید جزء لیست سبز بود و ممکن نبود حکم کسی را که جزء لیست زرد (عضو حزب دموکرات) است کسی از لیست سبز (عضو اتحادیه میهنی) امضاء کند. ناگزیر رئیس جدید خود حکم انتصاب خود را نوشت و امضاء کرد. چنین کاری در کجای دنیا صورت می‌گیرد؟ در باره تدریس باید بگویم که این کار اساس و پایه و هدف دانشگاه است. استادان دلسوز هیچگاه توجهی به اقدامات مسئولان نکرده و در این مدت بیش از پیش به کار خود پرداخته‌اند. اما به موازات اینهمه زحمت، فقر و گرسنگی در میان استادان به چنان حدی رسیده است که تصور نمی‌کنم همه بتوانند در برابر آن مقاومت کنند. بسیاری از استادان به امید گرفتن کاری پر در آمدتر دانشگاه را ترک گفته‌اند. اگر وضع در دانشگاه صلاح‌الدین

همینطور بماند بیم آن میرود که سال آینده نتواند به کار خود ادامه دهد.

پرسش - شما عاقبت این جنگ و برادرکشی در کردستان را چگونه می‌بینید؟

پاسخ - این جنگ به ضرر ملت گرد است؛ اما نفع آتی و موقتی برای احزاب زرد و سبز دارد. این احزاب جز به مصالح و منافع خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند. آنان نمی‌بایست آینده و آرزوها و اهداف ملت را این گونه لگدمال کنند و همه چیز را قربانی خود سازند. اینهمه مردم بیگناه تلف میشوند، خانه‌ها ویران و نابود میگردد، اما کسی نیست در پی حق و حقوق مردم باشد. چون نه قانونی هست و نه دولتی. اگر فردی از این حزب بدست عضوی از حزب دیگر کشته شود، دیگری فوراً انتقام خود را میگیرد و در این میان بسیاری از افراد بی‌طرف و بی‌گناه از میان می‌روند و کسی هم نیست احقاق حق کند.

پرسش - به نظر شما آینده کردستان چگونه خواهد بود؟

پاسخ - ... در حرف، همه در دریای خیرخواهی و کرددوستی و میهن پرستی غرقند. اما عملاً آنچه هست سیاست بازی و به دنبال نفع و مصلحت خود رفتن است... آینده نزدیک مبهم و نامعلوم است نمی‌دانم چه پیش خواهد آمد. در هر حال احزاب فرمانروا مسئول تمام بدبختی و بیچارگی این مردم هستند و اگر هم چیزی به نام خوشبختی و کامرانی در میان بوده باشد ملت مظلوم ما را از آن بی‌نصیب ساخته‌اند و هر چه بوده و نبوده را به خود اختصاص داده‌اند.

پرسش - نقاط مثبت و منفی مسئله پنجاه-پنجاه را در این مدت دو سال که مرحله آزمایش آن بود چگونه ارزیابی میکنید؟

پاسخ - قبل از هر چیز باید بگویم که نحوه انتخابات پارلمان بسیار مخدوش و مغشوش بود. افراد بی‌طرف و خارج از احزاب یاد شده، کلاهشان پس معرکه بود. لیست‌ها را به رنگ (زرد و سبز و...) تنظیم کردند. افرای را تحت عناوین بی‌طرف و مستقل و یا اعضای احزاب کوچکتر در لیست‌ها جا دادند؛ اما خیلی زود معلوم شد که این افراد نه تنها بی‌طرف و مستقل نیستند بلکه از دیگر اعضای احزاب مذکور فعال‌تر و متعصب‌ترند. بعلاوه افرادی وارد پارلمان شده‌اند که فاقد شرایط و صلاحیت انتخاب شدن هستند. حتی اشخاصی در پارلمان دیده میشوند که

از نظر اجتماعی عناصر ناسالم و غیر صالحی هستند. در کشورهای اروپایی و آمریکایی و دیگر کشورهای پیشرفته از ورود چنین افرادی به پارلمان و وزارتخانه‌ها و دادگاه‌ها و دانشگاه‌ها جلوگیری میشود. تشکیل این چنین پارلمانی جز نقاط منفی، جنبه مثبتی ندارد. در ابتدای کار فقط برای تظاهر و اینکه بگویند انتخابات به شیوه دموکراتیک برگزار شده‌است، گفتیم پنجاه-پنجاه. اما اگر روابط این دو حزب بهبود نیابد یا کوچکترین برخوردی همه چیز زیر و رو خواهد شد؛ هیئت وزراء و پارلمان و ارتش از هم گسیخته می‌شوند. ما همه شاهد این وقایع هستیم و آنچه که انتظارش را می‌کشیدیم به چشم خود می‌بینیم. اگر بخواهند بار دیگر برای بهبود اوضاع دست به اصلاحات نیم‌بندی بزنند دیری نخواهد پایید و همه چیز دوباره به شکل اول باز خواهد گشت. چون احزاب فوق‌الذکر قبل از اینکه به حقوق کردها بیاندیشند به منافع و مصالح خود فکر می‌کنند.

پرسش - بی‌شک شما از فرزندان این جامعه هستید و تاکنون مرتباً انتقادات خودتان را از «جنگ رنگ‌ها» در روزنامه‌ها منتشر کرده‌اید، حال از چه راهی پیام خودتان را به کسانی که بی‌سواد هستند می‌رسانید؟

پاسخ - من می‌توانستم روشنفکر باشم و در عین حال به سیاست و احزاب سیاسی هم نزدیک شوم، اما اوضاع و شرایط موجود که ساخته و پرداخته این احزاب سیاسی است، مرا به این نتیجه رسانده که روشنفکر واقعی به هیچ وجه نمی‌تواند با آنها همگام و نزدیک باشد. به همین دلیل کناره‌گیری کردم و تصور می‌کنم که عمل درستی انجام داده‌ام. چون فضای دموکراتیک و آنچنانی موجود نیست که یک کرد حزبی و سیاسی بتواند وجود یک روشنفکر را تحمل کند. متأسفانه وضع آنچنان وخیم است که فعلاً هیچ راهی برای رساندن پیام خود به کسانی که منظور نظر شما است، در دسترس نمی‌بینم. ●

ترجمه فرهاد کلهر.

(۱) در انتخابات، برای اینکه مردم بتوانند احزاب

و سازمانهای مختلف را از هم تمیز دهند، هر گروه

رنگی را برای خود برگزید. حزب دموکرات، رنگ زرد

و اتحادیه میهنی رنگ سبز بود. از همین رو جنگ بین

این احزاب جنگ رنگ‌ها نام گرفت.

که وزیر اطلاعات ایران، برنامه ریز اصلی ترور میکونوس، به عنوان شاهد به دادگاه دعوت شود.

تقاضانامه چنین شروع می شود: "...من وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی ایران هستم و در سال ۱۹۹۲ نیز بودم..." و چنین پایان می یابد "...من حاضرم که حقایق را که در اینجا ذکر کردم در مقابل یک دادگاه آلمانی بازگو کنم و یا معاونم را برای دادن شهادت به آنجا بفرستم." از نوع تنظیم تقاضانامه و سخنانی که از قول فلاحیان آمده روشن است که دارابی و وکلای او با وی در تماس می باشند.

ازجمله در این تقاضانامه آمده است که: "وزارت تحت مسئولیت من امروز و در سال ۶۲ نظارتی سراسری و همه گیر در تمامی موسسات دولتی جمهوری اسلامی اعمال می نماید. این امر درمورد تمامی موسسات خصوصی و نیمه خصوصی ها مانند بانکها، موسسات صنعتی و سازمان های تجاری که در رابطه با خارج می باشد و بنیادها ... که در زمینه های اقتصادی، فرهنگی و فعالیت های مربوط به سیاست خارجی تا حدود زیادی دارای خودمختاری می باشند. نیز صادق است ... من می توانم این موضوع را منتفی اعلام کنم که آقایان حسن جواد، مرتضی غلامی که در سفارتخانه ما در بن فعالیت داشتند و همچنین آقای امانی سرکنسول ما در برلن با آقای کاظم دارابی تماس های امنیتی - اطلاعاتی داشته اند."

وکیل یکی از شاکیان خصوصی در رد این تقاضانامه ازجمله گفت: "این فرد که جایش در صف متهمان است، شایستگی شهادت دادن در این دادگاه را ندارد." تقاضا برای شهادت علی فلاحیان عکس العمل منفی در مطبوعات آلمان برانگیخت و دوباره بحث رابطه نزدیک دولت آلمان و رژیم ایران را داغ کرد. هنوز همه این افراد در دادگاه شهادت ندادند. هنوز بسیار کسان دیگر ازجمله احتمالاً چند وزیر سابق دولت آلمان باید شهادت بدهند.

هنوز زمان پایان کار دادگاه معلوم نیست. علیرغم کوشش های دولت آلمان در خودداری از دادن اطلاعات لازم به دادگاه و علیرغم تلاش های ایران در کارشکنی در کار دادگاه و خریدن و تهدید شاهد ها، می توان دید هیچ نکته ای به نفع متهمین اصلی یعنی دولت ایران و کاظم دارابی در دادگاه مطرح نمی شود و نتیجه به نفع آنها نخواهد بود. ● م. ج. برلن - خرداد ۷۴



کاظم دارابی

در دادگاه برلن

(جنایت میکونوس)

۲۰ ماه از شروع دادگاه میکونوس می گذرد ولی هنوز ارائه تقاضانامه از طرف وکلای مدافع متهمین و به دنبال آن، شهادت ها ادامه دارد.

پیش بینی می شد که اوایل سال ۹۵ شهادت تمام کسانی که می بایست در دادگاه شهادت دهند به پایان برسد و دفاع آغاز شود. اما وکلای مدافع دارابی طی چند تقاضانامه از دادگاه خواستند که حدود ۲۰ نفر دیگر به عنوان شاهد به دادگاه دعوت شوند. این تقاضانامه ها همراه با روایت جدیدی از زندگی کاظم دارابی در روزهای ۱۴

سپتامبر تا ۸ اکتبر روز دستگیریش - می باشد. نقش شاهد ها در روایت جدید این است که گویا در تمامی این مدت همه جا همراه دارابی بوده اند و راجع به هر دقیقه از زندگی او می توانند شهادت دهند.

لیست شاهدین متشکل از افرادی است مثل، امانی کنسول ایران در برلن، ثقفی مدیر سابق کیهان هوایی در آلمان و رئیس شرکت صنایع دستی در هامبورگ که همسر آلمانی اش کارمند شرکت هواپیمایی ملی ایران، بهمن برنجیان مترجم کنسولگری ایران در برلن و عضو اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا تا افرادی مثل "علی" کارگر مسجد هامبورگ که هم طرفدار رژیم ایران و هم حزب الهی فعال در آلمان و در رابطه مستقیم یا غیرمستقیم با ارگان های امنیتی دولت ایران می باشد. و نام بعضی از آنها در گزارش های داخلی سازمان های اطلاعاتی دولت آلمان - که به دادگاه هم ارائه شده - به عنوان جاسوس ایران ذکر گردیده است.

در جریان ستوال و جواب ها، شاهد ها یکی پس از دیگری به تناقص گوئی دچار شده اند. به عنوان نمونه، در

شرح حال جدید، دارابی روز ۱۳ سپتامبر ۹۲ برای تعطیلات و گردش همراه خانواده اش به هامبورگ رفته و روز ۱۷ سپتامبر برای گرفتن ۵۰۰۰۰ مارک از شریک تجاری اش، عدنان عیاد همراه شخص دیگری به نام روزی طلب و دختر بیمارش به برلن رفته و پس از گرفتن پول همان روز به هامبورگ بازگشته است. "روزی طلب" حزب الهی، و عضو اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا در ۱۸ ماه مه در دادگاه شهادت داد که در روز ۱۷ سپتامبر برای شرکت در سمینار اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا در هامبورگ بوده و دارابی از او خواسته به برلن برود و کاری برای او انجام دهد و او همراه دختر بیمار دارابی - بدون دارابی - به برلن رفته و از شریک دارابی یک بسته پول گرفته و به هامبورگ بازگشته و بسته را تحویل دارابی داده است.

تناقص حرف های شاهد در دادگاه با آنچه وکلای دارابی از قول او در تقاضانامه خود آورده بودند چنان زیاد بود که وکلای دارابی را برانگیخت تا دادگاه را از حالت عادی خارج کنند و از رئیس بخواهند جلوی شاهد را بگیرد و به او بگوید که این حرف ها برخلاف آنچه در تقاضانامه آمده است می باشد تا او این حرف ها را پس بگیرد. جواب دادگاه به این درخواست ها منفی بود.

در جلسه بعدی دادگاه عدنان عیاد - شریک تجاری و پسر عموی زن دارابی، حزب الهی لبنانی و پسر عموی متهم عطااله عیاد - شهادت داد که در روز ۱۷ سپتامبر کاظم دارابی شخصا به برلن آمده و پول را از او گرفته است.

پس از آنکه بخشی از کوشش ها برای اثبات روایت جدید از زندگی دارابی بی نتیجه ماند، وکلای دارابی آخرین برگ خود را رو کردند. و از دادگاه خواستند

برگی از تاریخ

رضاشاه، انگلستان و اتحاد شوروی

(سر رابرت کلایو وزیر مختار انگلیس در تهران در تاریخ ۹ فوریه ۱۹۲۸ برابر با بهمن ماه ۱۳۰۶ به نسلوت آلیفنت مدیر کل وزارت خارجه انگلیس و رئیس قسمت اروپای مرکزی و ایران در آن وزارتخانه گزارشی می‌دهد که در آن از ترس و نارضایتی و نفرت مردم نسبت به رضاشاه و احتمال مرگ او تا ده سال آینده و عدم تمکین ملت به ولیعهد "نوبلوی" او و ایجاد هرج و مرج و ضرورت آمادگی دولت انگلستان برای مقابله با اوضاع بعدی سخن می‌گوید. اظهار نظر آلیفنت و تفسیر و توضیح دکتر جواد شیخ الاسلامی نویسنده کتاب قتل اتابک و... بترتیب زیر است):

نسبت به آینده ایران، مسئله عمر رضاشاه البته عاملی است مؤثر و تعیین کننده - بیشتر از این جهت که من هم بعید می‌دانم او حد اعلا بیش از ده سال دیگر عمر کند. ولی حتی بغرض اینکه عمرش به ۶۵ هم برسد تازه چه؟ عمر آن دوره‌هایی که (ما) می‌توانستیم در تهران کابینه‌ها براندازیم و حتی شاهان را تغییر دهیم برای همیشه سپری شده است. (تاکنون چندین بار از مقاماتی که بشود به حرفشان اطمینان کرد شنیده‌ایم که افکار عمومی ایران کماکان بر این اعتقاد باقی است که این ما بودیم که رضاشاه را بر تخت سلطنت نشانیدیم. در این باره شکی نیست که دولت انگلستان نخستین دولتی بود که سلطنت او را برسمیت شناخت و باعث این پیشقدمی تلگرافات مکرر به سر پرسی لرن وزیر مختار ما در تهران بود که چنین سیاستی را جداً توصیه می‌کرد. اما این عقیده‌ای که به ذهن ایرانیان فرو رفته که ما رضاشاه را خلق کرده‌ایم با توجه به حقایق اوضاع کاملاً صحیح نیست.)

و بهر حال، آن چیزی که باید در راه تحقیق کوشید این نیست که نقشی در تعیین جانشین رضاشاه داشته باشیم بلکه اینست که در هر موردی پشتیبان نظم و آرامش داخلی باشیم و از هر حکومتی که این نظم و آرامش را حفظ کند حمایت کنیم. انصافاً جای انکار نیست که امنیت کنونی راه‌ها و غیره در ایران به‌ویژه قابل مقایسه با اوضاع آشفته چهل سال قبل نیست و اگر وضع داخلی کشور رو به بهبودی بگذارد البته از هر حیث خوب است و متصدیان امور باید تقویت شوند. هر قدر ثبات مملکت بیشتر باشد به همان نسبت احتمال اینکه پس از مرگ شاه فعلی، ایرانیان ناگهان با

وضعی متزلزل و آشفته روبرو گردند کمتر و بعیدتر است.

از آن گذشت اگر روس‌ها در حال حاضر یک دولت حسابی در ایران داشته باشند آن دولت رضاشاه است، و گرچه روی حدس و گمان عمل کردن خطرناک است، شخصاً با نظر آنهایی که می‌گویند ناپدید شدن رضاشاه از صحنه سیاست، کشور ایران را به آغوش روس‌ها خواهد افکند مخالفم و هیچ فکر نمی‌کنم رجالی که بعد از مرگ رضاشاه متصدی امور خواهند شد باندازه کسانی که در دستگاه فعلی او مصدر کارند روسفیل باشند. لنسلوت آلیفنت.

قسمت اخیر ارزیابی مستر آلیفنت از اوضاع ایران (در بدو سلطنت پهلوی) با توجه به اوضاع و احوال استثنائی آن زمان که رژیم انقلابی روسیه را بیش از حد نسبت به دستگاه سلطنت رضاشاه خوشبین کرده بود نوشته شده است.

سیاست پهلوی در آن تاریخ بدلائل مختلف بر محور جلب دوستی و همکاری اتحاد جماهیر شوروی دور می‌زد و روس‌ها نیز عایانه‌ها باور کرده بودند که این مرد که از میان طبقات پائین جامعه برخاسته، راه را برای گسترش نفوذ آینده آنها در ایران هموار خواهد ساخت.

در جریان سوء قصدی که تقریباً پانزده ماه پیش از این تاریخ برای کشتن رضاشاه ترتیب داده شده بود (و شهربانی تهران بکمک شوروی‌ها آنرا کشف و خنثی کرد) روزنامه معروف ایزوستیا (ارگان رسمی دولت شوروی) ضمن مقاله مفصلی انگلستان را متهم کرد که پشت نقشه سوء قصد بوده و می‌خواسته است رضاشاه را از بین ببرد. سردبیر ایزوستیا با تجلیل از شخصیت پهلوی چنین نوشت:

"... در جریان سوء قصد اخیر به جان شاه پنجه غدار انگلستان کاملاً عیان شده زیرا از آستین کسانی بیرون آمده که همشان را مردم می‌شناسند و می‌دانند که مزدوران و سرسپردگان قدیم سفارت انگلستان هستند... موقعی که رضاشاه به سلطنت رسید انگلیسی‌ها هیچ مخالفتی با تغییر سلسله نکردند که هیچ، بظاهر از رضاشاه طرفداری هم کردند روی این اعتقاد غلط که میان افکار جمهوری‌خواهی ما (شوروی‌ها) و اندیشه سلطنت طلبی رضاشاه شکافی هست و این شکاف باعث خواهد شد که رضاخان سردار سپه که مایل به ایجاد و

گسترش همکاری نزدیک با شوروی است پس از تبدیل شدن به رضاشاه پهلوی احساسات خصمانه نسبت به ما پیدا کند..

ما که از این توطئه‌ها و دسیسه بازی‌های انگلیس‌ها بخوبی آگاه بودیم با کمال آرامش و خونسردی ناظر اوضاع شدیم زیرا رهنمای عملی ما در سیاست همان اصل "عدم مداخله" در امور داخلی سایر کشورهاست. در عین حال حقایق عینی جای تردید برایمان باقی نگذاشته بود که این مرد بعلت خوی و خصلت نظامی، و تحت تأثیر اوضاع و شرایط تاریخی کشورش، رسالت مهم خود را که عبارت از آفریدن یک دولت مقتدر ایرانی بر پایه تمرکز قوا و از بین بردن فنودالیزم در ایران باشد، در آتیه به بهترین وجهی انجام خواهد داد و زمینه را برای تأمین رفاه دو طبقه باقیمانده... بورژواها و رنجبران فراهم خواهد ساخت.

حوادث بعدی نشان داد که پیش بینی ما در این زمینه کاملاً صحیح بوده است. اما انگلیسی‌ها که از پادشاه شدن رضاشاه امیدهای دیگر داشتند ناگهان پی به اشتباه خود بردند و دیدند که این مرد هوشیار از آن دسته زماسدازان شرقی که کورکورانه از اوامر انگلستان اطاعت می‌کنند نیست و برای خود افکار و اندیشه‌هایی دارد. لذا برطبق شیوه‌های همیشگی شروع به استفاده از وسایلی کردند که این‌همه در چشمشان برای پیشبرد مقاصد بریتانیا در شرق گرامی است. یعنی نقشه چیدند که قدرت مالی و نظامی ایران را از داخل متلاشی سازند و برای رسیدن به این هدف دو وسیله بکار انداختند: ایجاد ناامنی در کشور با تحریک کردها و عشایر غرب و سوء قصد به جان خود شاه... واقعاً حماقت و ساده‌لوحی می‌خواهد که انسان در یک چنین دورانی که جریان‌های نیرومند تاریخ ملت‌های عقب‌مانده را پیش می‌رانند، هنوز دل به این امید واهی خوش کند که با از بین رفتن مصطفی کمال در ترکیه، رضاشاه در ایران، و امیر عبدالعزیز ابن سعود در حجاز می‌توان سیر این جریان‌ها را که در حال دگرگون کردن مشرق زمین هستند متوقف ساخت.●

سرمقاله ایزوستیا - مورخ دوم اکتبر ۱۹۲۶.

(از صفحات ۱۹۲، ۱۹۷ کتاب قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر نوشته دکتر جواد شیخ الاسلامی، انتشارات کیهان زمستان ۱۳۶۶.)

پایان تاریخ؟...



روزنامه بین‌المللی
"جمهوری قلم" در
اولین شماره خود
گفتگوی سه
اندیشمند سرشناس
را به انتشار رساند.
محو بحث، مسئله
فرهنگ است و
پیوندش با ملیت و
ملیت‌گرایی.
استوارت هال،
سلمان رشدی و
آلن فینکلکروت به
گفتگو نشسته‌اند.

پیشگفتار

فروریزی کمونیسم پایانی بود بر
آرزوهای اتوپیک که سالیان دراز برای
دل‌های پاک و شجاع، عزیز بود. این
فروریزی ضرورت گریزنایدیری بازسازی
فکری زبان سیاسی و پیشداوری‌های
فرهنگی ما را پدید آورد.
ما قصد داریم این هفته از نزدیک
اوجگیری ناسیونالیسم را در دنیای محروم
از ایمان و رهبری از نزدیک بررسی کنیم.
آیا ما در پایان تاریخ بسر می‌بریم؟
استوارت هال، یکی از متفکرین
شوق‌برانگیز در میان چپ انگستان است.
در دورنمایی که وی از کوچ‌های توده‌ای
می‌کند توجه خاص به مسئله هویت فرهنگی
و تجربه اقلیت‌های حاشیه جامعه دارد.
سلمان رشدی چندین سال است که با
خطر مرگ روبرو است. در نتیجه باندازه
کافی این فرصت را داشته که راجع به
بازتعریف مسئله آزادی و اهمیت آن در
آینده‌ای که بیش از پیش تحت تاثیر احکام

تلویزیونی شرکت می‌کند، و در نتیجه
عقایدش اغلب مورد بحث و مشاجره قرار
می‌گیرد.
شگفت‌آور است که این برنامه تلویزیونی،
با توجه به کیفیت شرکت کنندگان آن و
اهمیت زیادی که موضوع این گفتارهنوز
بعد از دو سال حفظ کرده، در تلویزیون
فرانسه پخش نشده است، بحث‌های
تلویزیونی بیشتر از سایر برنامه‌ها با موانع
مربوط به زبان و مشکلات زبانی مربوط به
دنیای هنرمندان مواجه است. به گمان ما
این گفتگو، در هر بحث جدی درباره
اختلاط نژادها Hybridisation و شگفتی‌های
زمانه، در این روزها، از جایگاه مهمی
برخوردار است. ناسیونالیسم‌های جدید،
"فرهنگ‌گرایی" و بحث درباره شرع
Canon و باور بر تعدد و تنوع فرهنگ‌ها،
موضوع‌های اساسی این برخورد محترمانه و
درعین حال بدون سازش است.
یک بار دیگر ما ناچاریم شاهد اختلاف
فاز میان روشنفکران دو سوی مانش باشیم،
که در این بحث وسیع‌تر از آتلانتیک به
نظر می‌آید. در واقع برخلاف دوستی
صمیمانه و توافق نظر در بیشتر موارد،
آیا آنان به یک زبان سخن می‌گویند؟ آیا در
همان مکان، زمان و اقلیم استدلالی هستند؟

یک انگلیسی از سرزمین جامائیکا،
انگلیسی دیگری از دیار هند و هر دو از
کشورهای مشترک‌المنافع، یک یهودی
لهستانی‌تبار فرانسوی در ویرانه‌های
تاریخ (در ویرانه‌های تاریخ غرب، و در
عبادتگاه نتوکلاسیک متروکی) سرگرم
بحث‌اند. موضوع این بحث چیست؟ پایان
تاریخ و ناسیونالیسم نوین. این سناریو
شگرف، خواسته یا ناخواسته شکسپیری
می‌نماید. ولی موضوع این بحث مهم است و
روز بروز اهمیت آن بیشتر میشود.
در واقع موضوع این گفتار برنامه‌ایست که
بطور مستقیم از کانال ۴ انگلیس در سال
۱۹۹۲ پخش شد. یکی از شرکت‌کنندگان
گفتار چهره‌ایست آشنا که سه سال است با
شهادت روشنفکری و هنرمندانه‌اش و
ایمانش به انتخاب آزادانه تصویر و کلام در
ادبیات، بهای گرانی پرداخته است. نباید
آنچه که ژان پل هان در سال‌های چهل در
این مورد نوشته است، از یاد برد: "غنا
کلام یا ترور..." و مشخص است که در
اینجا نه از دو چیز معادل هم که دو چیز
جایگزین هم سخن در میان است. طرف دوم
در این گفتار یک نویلسوف فرانسوی است
که نوشته‌هایش خواننده زیادی دارد و
بیشتر اوقات در برنامه‌های رادیویی و

فرهنگی متفاوت و در حال رقابت است بیاندیشد.

آلن فینکلکروت، فیلسوف طراز اول فرانسوی، بیم دارد که سنت غربی اندیشه انتقادی و مسئولیت سیاسی، با فرهنگ توده‌ای و متحدالشکل که اوج غربی گرفته است، محو شود.

ا. ه: به نظر من بعد از فرویزی دیوار برلن و بطورکلی از سال ۸۹ به بعد، با بحران اتحاد شوروی و فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و غیره، آشکارا این احساس بوجود آمده که در یک دوران گذار بسر می‌بریم؛ نه تنها بلحاظ سرعت تغییرات بلکه نیز بلحاظ نوعی از هم گسیختگی زبان‌هایی که ما عادتاً برای توصیف موقعیت‌هایی که در آن می‌زیستیم، بکار می‌گرفتیم. این امر آشکارا حال و هوای پایان قرن را دارد. می‌خواهم بگویم که برخی خواهند گفت که ما به آخر "حکایت‌های کلان" رسیده‌ایم، که تا به حال برای توضیح و بهم ربط دادن چیزها، به ما کمک میکرد. این اولین نکته‌ایست که می‌خواستم مطرح کنم. روایتی دیگر، از آن اندیشمند آمریکایی، فوکویاما است. در این روایت ما نه تنها در پایان حکایت‌های بزرگ نیستیم، بلکه شاهد پیروزی مطلق تنها یک حکایت‌ایم: لیبرالیسم؛ این است برای ما می‌ماند.

تمامی نقدهای جامعه موجود و تمامی اتوبی‌های آینده باید در محدوده این زبان لیبرال از پیش‌ساخته گنجانده شود.

س. ر: به نظر من، ما بعنوان انسان اندیشمند همگی از بیماری پایان‌باوری Finalisme رنج می‌بریم سعی ما همیشه بر این است که مسائل را با دهه‌ها، آغازها و پایان‌ها، صفحات ورق خورده، انقلاب‌ها و غیره از هم منفک کنیم. در حالیکه در واقعیت، به نظر من، ما همیشه در میانه بسر می‌بریم، هر اتفاقی که بیافتد، ما در میانه ماجرائیم.

همه چیز از جایی می‌آید و به جایی می‌رود. ایده‌های خلق‌الساعه، از هم گسیختگی، عموماً توهماتی بیش نیستند. برای مثال من بر این باورم که دگرگونی در اروپای شرقی محدودتر از آن است که بنظر می‌آید. واقعیت این است که در این کشورها مردم واقعاً طرفدار طرد کامل اصول گذشته نیستند.

ا. ف: من با شما موافقم. فکر می‌کنم که نه فقط در میان روشنفکران بلکه در میان بسیاری از مردم اروپای غربی، گرایشی به اندیشه پایان‌باوری وجود دارد. مردم اروپای شرقی خود هرگز در مورد تردیدها و

شرایط کنونی‌شان به اینگونه مفاهیم نمی‌اندیشند. برای این مردمان موقعیت جدید، درنهایت، فرصتی بود برای اینکه تاریخی داشته باشند. آنان تاکنون از تاریخ بی بهره بودند. این عقیده‌ایست که از سوی تمامی مخالفین بیان شده است. به حکایت واقعی مردم هرگز توجهی نمی‌شد. زیرا که پایان تاریخ با پیروزی سوسیالیسم تحقق پیدا کرده بود. به نظر می‌رسد و این اندکی در دوران مبارزه با توتالیتاریسم فراموش شده بود. که در اروپای شرقی ما مواجه با مسئله استعمارزدایی هستیم.

ا. ه: بلی ...
ا. ف: این استعمارزدایی البته سویه‌های خطرناکی دارد، ولی من گمان نمی‌کنم که ما بتوانیم این موضوع را با مقوله ناسیونالیسم حل کنیم.

هرآنچه که در این اقلیم رخ می‌دهد نام ناسیونالیسم بخود می‌گیرد. البته کلمه ناسیونالیسم خاطره‌های بسیار بدی را یادآور می‌شود: فاشیسم، هیتلریسم، نازیسم. من بر این باورم که ما دچار نوعی آشفته‌گی ذهنی در مورد آنچه که در کشورهای ما و آنان می‌گذرد، هستیم. در غرب ما با مسئله تبعیض نژادی، مسئله فرهنگ‌های تازه وارد شده و غیره مواجهیم. و ما فکر می‌کنیم که مسئله در همه جا همین است. در فرانسه، لوپن و در بلژیک و آلمان نئوفاشیست‌ها هستند. بر این روال، وقتی که صرب‌ها می‌گویند که علیه اوستاش‌ها می‌جنگند، همه مردم باور می‌کنند. صرب‌ها می‌گویند که ما همگی سرنوشت مشترکی داریم در حالیکه چنین نیست.

س. ر: آیا منظور شما این است که این ناسیونالیسم با آن غول‌های بی شاخ و دم خیلی متفاوت است؟

ا. ف: نه، برای مثال من می‌گویم که در قرن نوزدهم آنچه را که ما "بهار خلق‌ها" می‌نامیم یک جنبش ملی استقلال‌طلبانه و در عین حال دموکراتیک بود. این دو به موازات هم‌اند زیرا دموکراسی نیازمند مکانی، و جایی است. دموکراسی یک مفهوم تجربی نیست. دموکراسی یک حرکت جهانگیر نیست. گاهی اوقات ما تمایلات دموکراتیک را با عناوین نادرست و اتهامات ناروا به نام ناسیونالیسم بی‌اعتبار می‌کنیم. کمکی که به آنها نمی‌کنیم هیچ، آنها را بسوی ناسیونالیسم واقعی می‌رانیم. این نمونه‌ای است از یک پیش‌بینی که به واقعیت درمی‌آید.

ا. ه: تا جایی که به من مربوط می‌شود، می‌توانم بگویم که ما از پیش نمی‌توانیم بگوئیم که ناسیونالیسم بسوی ترقی

و یا ارتجاع می‌رود. به نظر من بلحاظ تاریخی می‌توان برای نمونه از استعمارزدایی که شکل جنبش‌های ملی را به خود گرفت یاد کرد. ناسیونالیسم چهره‌های گوناگونی دارد. در هر موردی باید از خود پرسید که موقعیت تاریخی دقیقی که این ناسیونالیسم از آن برآمده چیست؟

ا. ف: البته من موافقم.
ا. ه: وقتی که ما ناسیونالیسم اروپای شرقی را در نظر داریم، دو چیز باید ما را نگران کند. مسئله نخستین این است که اگر ما این را ناسیونالیسم می‌نامیم، به این دلیل است که دراصل این ناسیونالیسم شکل قوم یا مردمی را بخود می‌گیرد که علاقمندند دولتی تشکیل دهند. باید گفت که این شکل کاملاً خاصی از ناسیونالیسم است. این همان ناسیونالیسمی نیست که ما در اروپای غربی شاهد آن بوده‌ایم. زیرا در اروپای غربی ما مردمانی را که قوم خالص بوده و دولت‌ها را بوجود آورده باشند، نداشتیم. تمامی دولت‌ها از همان اول اختلاط نژادی داشته و چند جمعیتی هستند. این امر پدیده جدیدی است، شاید نه برای اروپای شرقی، اما بیانی است جدید برای پایان قرن بیستم و به هنگامی که این خلق‌ها برآند دولتی از آن خود داشته باشند، جنبه دوم بنظر من در این واقعیت نهفته است: ما نمی‌توانیم در اروپای شرقی این جنبش‌ها را به هر علتی نادیده بگیریم، حال هر ناسی که می‌خواهید بر آن بگذارید: این جنبش‌ها ریشه در انحصارطلبی مذهبی، فرهنگی، قومی، و در برخی موارد نژادی دارد.

س. ر: بلی، چنین بنظر می‌آید که چیزی در اروپای شرقی در حال تکوین است که بالقوه جدید می‌باشد. و ماهیتاً دیگر تکرار ساده گذشته نیست. من از استناد به آخرین رمان خودم با توجه به آنچه رخ داده است پرهیز دارم. سؤال اساسی این رمان اینست: چگونه "نو" زاده میشود؟ این رمان، این نظریه را پیش می‌کشد که نو از یک روند درهم‌آمیختگی و اختلاط زاده می‌شود. یعنی گرد هم آمدن یا دور هم جمع شدن چیزهایی معین به شکلی نوین بی آنکه چیزها ضرورتاً و به خودی خود نوین بوده باشند. راجع به ناسیونالیسم، من با شما در این مورد موافقم که نمی‌توان گفت که ناسیونالیسم ذاتاً خوب یا بد است. در واقع جنبش استقلال هند یک جنبش ناسیونالیستی بود. در این بافتار، این جنبش مسائلی را دور زده و از روی آنها گذشته، که مطلقاً می‌بایست مطرح می‌شد. از قبیل افراط‌گرایی نژادی و مذهبی. در این مورد

ناسیونالیسم تبدیل شده است به وسیله پرش از روی این مسائل. اکنون بحران ناسیونالیسم در هند این است که این گفتمان‌های مذهبی، ایده ناسیونالیسم را آماج حملات خود قرار داده است و سعی دارد ملت را به مفهوم از خود راندن و طرد، بازتعریف کند. بنابراین بجاست که با تولد یک ملت نوین بتوان ایده ناسیونالیسم را با ایده‌های دموکراتیک، با ایده‌های ترقی، پیوند زد. خطر وقتی است که این ناسیونالیسم با ایده‌های انحصارگرایی قومی پیوند بخورد.

۱. ف: من هم در پاسخ، چیزهایی برای گفتن دارم. پیش از همه برای مثال می‌توانم بگویم که ارمنی‌ها ملتی بسیار کهن هستند، استقلال خود را کسب کرده‌اند. در عین حال که در اقلیت‌اند آنان وسواس خلوص قومی ندارند. ولی مسئله‌ای که ما با آن مواجهیم اینست که صرب‌ها یکبار دیگر نشان داده‌اند که امتزاج قومی را نمی‌پذیرند و این شکل دیگری از ناسیونالیسم است که در جاهای دیگر چون گرجستان وجود دارد. هم و غم آنها یا خلوص قومی است و یا چیره‌گی قومی، صرب‌ها همواره تکرار می‌کنند که هر جا یک صرب باشد آنجا صربستان است. بدین لحاظ حاضر نیستند در هیچ کجا بعنوان اقلیت زندگی کنند. مسئله همین جاست. دو برداشت مختلف از ملت در مبارزه با هم‌اند و خطای اصلی آنجا است که این دو از هم تمیز داده نشوند.

س. ر: من فکر می‌کنم سرچشمه مسئله‌ای که ما را بخود مشغول کرده اینست که کمونیسم علیرغم هر آنچه که بود- و فکر نمی‌کنم با مشکل چندانی در رسیدن به توافق در مورد شوروی داشته باشیم- در دورانی که در عمل وجود داشت، درپوشی بود بر انبوهی از کینه‌توزی‌های نهفته و هیولاهای خفته. از قرار معلوم، انگار با کنار رفتن ناگهانی این درپوش، هیولای خفته‌ای چون انواع رقابت‌های قومی یا نژادی، و تنش میان مناطق مختلف امپراطوری سربلند می‌کند. همزمان ما در اروپای غربی شاهد تولد بیگانه‌ستیزی در شکل گسترده آن هستیم. بنابراین اگر بخواهیم به زبان یک غایت‌گرا و یا کسی که به آخرالزمان معتقد است، سخن بگوئیم... خب بگذار ما هم آخرالزمانی باشیم. میتوانیم بگوئیم که آینده اروپا نژادپرستی است، که آینده اروپا بیگانه ستیزی است و مناقشات و مشاجرات هولناک درونی بیگانه‌ستیز و سرکوب اقلیت‌های نژادی، قومی، عقیدتی و روحانی

است که به پیدایش هزاره مشاجرات هولناک درونی از همه نوع منجر خواهد شد.

۱. ف: شما تاکید کردید که به پایان‌باوری اعتماد ندارید. من از کل‌باوری Totalisme نیز روی‌گردانم. منظورم توسل به نژادپرستی است برای توضیح هرچه که رخ میدهد، من بر این باورم که حتما راجع به این مسئله فوق‌العاده جدی، ما باید تفاوت‌هایی را در رابطه با اروپای غربی در نظریه‌گیری، فکر میکنم که در اروپا این داده جدید وجود دارد، منظورم مهاجرت جدید است که همه چیز را تغییر می‌دهد و مسئله‌ایست واقعی که همه این تنش‌ها و تولد دوباره بیگانه‌ستیزی و عوام‌فریبی بدنبال دارد. در مورد فرانسه می‌توان گفت که این کشور به مهاجرت خو گرفته است و می‌کوشد که مسئله را به یمن ادغام فرهنگی حل کند. و شاید شما موافق نباشید. این مثال در مورد شخص من صادق است. من شهروندی فرانسوی هستم با ملیت فرانسوی که در خاک فرانسه بدنیا آمده‌ام. پدر و مادرم ریشه لهستانی دارند. پدر من در اواسط سال‌های سی وارد فرانسه شده است، بعد به اردوگاه (نازیها) فرستاده شده و بعد از جنگ به فرانسه بازگشته است. مادر من نیز لهستانی است، بعد از جنگ به فرانسه می‌آید. بنابراین من دین بزرگی نسبت به این سیاست ادغام فرانسوی دارم، چرا که با راهپایی به مؤسسات آموزشی توانستم کاری پیدا کنم و بعنوان یک شهروند فرانسوی زندگی کنم. ولی آنچه که اکنون رخ میدهد این است که خود نظام درحال از هم پاشیدن است. دیگر ادغامی ممکن نیست. زیرا چنان است که گویی ما دیگر فرهنگی نداریم، دیگر اصولی برای ارائه نداریم. این امر وضع را بدتر می‌کند. چرا که می‌تواند به نوعی از جامعه بیانجامد که در آن فرانسه نمی‌تواند نقش خود را بعنوان نوعی جهان مشترک- زبان فرانسه بعنوان زبان مکالمه، یعنی مکالمه فرهنگی با واسطه زبان فرانسه- بازی کند، بلکه موزائیکی خواهد شد از جماعت‌های جدا از یکدیگر. این بسیار خطرناک است زیرا که می‌تواند برای گسترش انواع مختلف بیگانه‌ستیزی چه از سوی مهاجران، چه از سوی فرانسوی‌ها شرایط مساعدی را فراهم کند.

۱. ه: شکی نیست. من خطر چندپاره شدن جوامع ملی یا حتی جوامعی با ابعاد وسیع‌تر را که هریک در جمعی بسته و در حالتی دفاعی در برابر دیگری قرار خواهند گرفت، کاملاً درک می‌کنم... وضعیت، یا دقیق‌تر بگوئیم بازی قدرت، به

هنجارهای گروه غالب نوعی "مرکزیت فرهنگی" می‌دهد، که در آن، دیگران می‌توانند همانی که هستند باشند به شرط اینکه در مجموعه بزرگتر حل شوند. می‌دانید که "حل شدن" می‌تواند گفتمانی بسیار نژادپرستانه باشد.

۱. ف: می‌تواند. ولی همیشه نیست.

۱. ه: همیشه چنین نیست. ولی در اینجا هم باید همان تمایز را قائل باشیم... همان تمایزی را که قبلاً میان ناسیونالیسم پذیرا و ناسیونالیسم طردکننده قائل شدیم، این بار باید میان این نوع از جذب کردن که آنچنان جهانی است که به نفی تفاوت‌ها و نوع دیگری از جهانی شدن Universalisme بدل می‌شود، قائل شویم. مسلماً آنچه که به حقوق سیاسی و حقوق قانونی مربوط میشود الزاما می‌باید دربرگیرنده عنصر جهانی نیز باشد. یعنی اگر این "حکایت بزرگ" به آخر رسیده باشد، بشریت نیز به آخر رسیده است. زیرا دیگر شالوده‌ای برای ارزشهای مشترک وجود نخواهد داشت. ولی با این همه، به نظر من بر ماست که درآینده درجه گسترده‌تر و بسیار بالاتری از بردباری را در باب اعتقاد نسبی بودن فرهنگ حتی درداخل هریک از این جماعت‌ها نشان دهیم، چیزی که در گذشته رعایت نشده است. و بنظر من آنچه که اکنون در اروپا رخ می‌دهد اوجگیری مقاومت در برابر آن است؛ در بریتانیای کبیر ما شاهد این امر بودیم. می‌توان این نکته را به بحثی که اینک در انگلستان مطرح است تعمیم داد. بحث درباره مضمون برنامه‌های آموزشی و درباره اینکه آیا تاریخ انگلستان آنطور که هست آموزش داده می‌شود یا نه ... این بحث در حال حاضر در آمریکا اهمیت بیشتری می‌یابد. مسئله تعریف مناسبی از قواعد کلی ادبیات و تاریخ آمریکا که از مهاجرین مسلمان، اسپانیولی، ژاپنی، ویتنامی شهروندانی وفادار "سفید و پروتستان" ساخته است. به نظر من، این کاملاً در تقابل است با آن تمایلی که در دنیای امروز وجود دارد؛ یعنی دنیای مهاجرت‌های انبوه و امتزاج مردم در دل ملت‌هایی که حتی یک نقطه مشترک فرهنگی ندارند. گوناگون وجود دارد، در دنیای مهاجرت‌های وسیع و امتزاج مردم در درون ملت‌هایی که غالباً هیچ نقطه مشترک فرهنگی ندارند، حرکتی است خلاف جریان. ما در آینده باید بیش از پیش با تفاوت‌ها زندگی کنیم.

۱. ف: ما باید با تفاوت‌ها زندگی کنیم، ولی من فکر می‌کنم که داتنه، شکسپیر،

افلاطون، کانت و دیگر بزرگان کسانی نیستند که سفیدپوستان انگلوساکسون و پروتستان‌های خوبی از آب درآیند. از میان رفتن هریک از اینان، هرکدامشان که باشد، ضایعه‌بار است. چرا که به جایگزینی اندیشهٔ فرهنگ جهانی بعنوان "آخرین حکایت" بزرگ نه با پذیرش تفاوت‌ها، که با یکسان سازی و عدم تحمل تفاوت‌ها منجر خواهد شد. برای مثال در فرانسه چندفرهنگی جزتوجیهی برای تهاجم مکتب توده نیست. گفته میشود "بله، سایر فرهنگها در مدارس فرانسوی آموخته نمی شوند" و سرانجام اینکه باید آن را زنده کرد. ولی در واقعیت مشخص "زنده کردن" به چه معناست؟ به معنی تلویزیون و برنامه‌های تلویزیونی. آنچه که این روزها مورد مناقشه است، مبارزه چندگانگی فرهنگ علیه فرهنگ سفید نیست، مسئله این است که آیا فرهنگ انسانی وجود دارد که بتواند در برابر فرهنگ توده قدامت کند. مسئله جهانی دیدن در مقابل یکسان سازی است.

س. ر: اجازه بدهید اندکی به گذشته برگردیم... می‌خواهم بگویم فرزندان ما باید باب دیلان را مطالعه کنند یا بایرون را؟
ا. ف: باب دیلان تازه بدترین‌شان نیست...

س. ر: موافقم، بهتر است بگوئیم مادونا یا امیلی دیکنسون... ولی من می‌خواستم شما را به گذشته برگردانم. ببینید من نمی‌توانم هیچ نوعی از خلوص فرهنگی را بپذیرم، حال فرهنگ مورد نظر هرچه که می‌خواهد باشد؛ چه سیاه، چه سفید، من بهیچوجه اعتقاد ندارم یک چنین چیزی یعنی فرهنگ "تاب" وجود دارد. تمامی فرهنگ‌ها به درجات گوناگون ناخالص‌اند. مسلم است که من که در بمبئی بزرگ شده‌ام، غرب را تنها آن زمان نشناختم که به آنجا رفتم. من تجربه ازغرب را در دوران کودکی‌ام در بمبئی کسب کرده بودم. نه فقط از طریق سینما (هنوز تلویزیون وجود نداشت، ولی اگر هم وجود داشت، بدون شک از طریق تلویزیون هم با غرب آشنا می‌شدم) بلکه همچنین از طریق تاریخ اخیر شهری که در آن زندگی می‌کردم، چرا که بمبئی بهرحال تا چند ماه پیش از تولدم هنوز یک مستعمره انگلیس بود. بنابراین، تجربه دوران کودکی من نیز کاملاً غربی بود. روشن است وقتی که این وضعیت را با مهاجرت به یک کشور دیگر مقایسه کنیم، جمعیت‌هایی که در اینجا (انگلستان) مستقر می‌شوند، خودبخود جمعیت‌های غیرخودی و بیگانه بشمار می‌آیند و دیگر

نمی‌توانند همانی باشند که قبل از مهاجرت بودند. من بهیچوجه دیگر آن کسی نیستم که اگر هند را ترک نکرده بودم می‌توانستم باشم، این واقعیتی است که در مورد دیگران نیز صادق است. در نتیجه من فکر می‌کنم که نه تنها برای سفیدپوستان بلکه برای سیاهپوستان، مهاجرین، و نسل دوم مهاجران خیلی مهم است که این دریافت "ناخالصی" فرهنگی را از آن خود سازند، آن را گرامی بدارند، نه اینکه آنرا از خود برانند، بلکه آنرا بطور مثبتی، چون گونه جدیدی از زیستن، یک روش نو بودن، بپذیرند. چرا که نو به هر حال در کنار آنچه که قابل شدن است، جای می‌گیرد. متأسفانه وقتی که مردم دریافت متفاوتی در مورد این چیزها دارند، وقتی که آنها احساس اسارت می‌کنند، دیگر جنبه مثبت ماجرا را نمی‌بینند. اینجا است که سنگرهای دفاعی برپا میشود.

ا. ف: من نمی‌خواهم دفاعیه‌ای بنفع سیاست جذب مطلق صادر کنم. بعنوان مثال، در مورد درجه‌بندی مدارج انسان‌ها (Canon) - هرچند که این ایده آمریکائی است و در فرانسه رواجی ندارد - من فکر می‌کنم هرگز نتواند جنبه قطعی بخود بگیرد. این بحث باید باز باشد. ولی مسئله این است که این نظر در حال حاضر بر اساس معیارهای قومی نقد می‌شود. دلبستگی به "خلوص" نه از جانب طرفداران این درجه‌بندی بلکه از طرف کسانی است که به آن حمله می‌کنند. وقتی می‌خواهیم نویسنده‌ای را در جمع بزرگان وارد کنیم، به این دلیل که یک زن است و یا اینکه یک زن سیاه است، یا اینکه زن بردهٔ سیاه همجنس گرایی است در قرن نوزدهم... دیوانه کننده است. یعنی نظرات جانبدارانه ما، در انتخاب آثاری که قرار است مطالعه شود، دخالت می‌کند. این بسیار خطرناک است.

ا. ه: اگر تأکید بر هویت منفرد و منحصری باشد، مسلم پدیده خطرناکی است.

ا. ف: بله، در اینجا است که من امروز مسئله قومی را می‌بینم.

ا. ه: ... ولی من باشما موافق نیستم. ازگفته‌های شما چنین برمی‌آید که این جانب‌داری فقط از سوی ستم‌دیدگان، محرومین یا انسان‌های حاشیه‌ای است. من بر این باورم که این از قلب، از مرکز نشأت می‌گیرد. و مسئولیت به همان اندازه متوجه قوم مسلط است که در نظم موجود (Canon) فضائی را می‌بیند که می‌تواند در آن موقعیت فرهنگی غالب خود را حفظ و

تضمین کند. این از موضع دفاعی است. بنظر می‌رسد که این شکلی از دفاع "قوم-مرکزی" (اتنوسانتریک) است. انحصارگری فرهنگی بیش از این نمی‌شود. پس سؤال اینست: آیا ما می‌توانیم برنامه فرهنگی‌ای برای جامعه معین کنیم که نه تنها مانع هزار تکه شدن جامعه شود، بلکه بنحوی از انحاء اجتماعی راشکل دهد که در عین حال امکان برسمیت شناختن "ناخالصی فرهنگی" را بوجود آورد... باید افزود که همهٔ این ناخالصی‌ها خود نیز درجه‌بندی شده‌اند. ناخالصی کسانی که منشأ آسیایی دارند، به همان درجه کسانی نیست که ریشه آنتیلی دارند، و یا ناخالصی همهٔ این "ناخالصی‌ها" از ناخالصی اروپایی‌ها متفاوت است... بنابراین می‌توان گفت ما رو در روی "ناخالصی‌ها"یی خواهیم بود که خود حامل درجات مختلف هویت است.

س. ر: من با جنبه‌ای از حرف آلن موافقم... در واقع فکر می‌کنم بخش مهمی ازگفتمان انتقادی که تقریباً از بیست سال پیش تاکنون بکار بسته شده است، عبارت از کنار نهادن و یا حذف مولف از متنی که نوشته، برداشت از ایده مستقر در متن چون محصول ساده لحظه در مکان - که در واقع موجودیت‌اش فقط برای فهم آن لحظه است - پیاده کردن و تجزیه متن به اجزاء اولیه‌اش... فکر می‌کنم که این می‌تواند به افراطی که شما گفتید منجر شود... یعنی ارزش متن را نه ناشی از کیفیت آن، که از زاویه جامعه‌شناسانه و یا فرهنگی - اجتماعی بودن آن ارزیابی می‌کنند. تا اینجا من کاملاً موافقم. آنجا که دیگر با شما موافق نیستم، مربوط به فرهنگ مسلط است... و این زمانی است که فرهنگ مسلط تصریح می‌کند که نوشته‌هایش ارزش بیشتری از سایر نوشته‌ها دارد. باید اضافه کنم که من متعلق به "فرهنگ سطح بالا" نیستم، هرچند که به وقش برایم ناخوشایند هم نیست... می‌دانید من توتین پیکس و شکسپیر هر دو را به یک چشم نگاه می‌کنم. و هیچ ایرادی نمی‌بینم که فرهنگ سمعی و بصری، یعنی فرهنگ توده در مدارس آموخته شود. چرا که ما باید توانایی درک و مطالعه این یکی را هم داشته باشیم.

ا. ف: با فهمیدنش موافقم، ولی ما مجبور نیستیم که آنرا آموزش دهیم.

س. ر: اگر آموزش ندهیم، چگونه می‌توانیم یاد بگیریم؟

ا. ف: درست در همین جاست که ما باهم موافق نیستیم. پیش از هر چیز نکته‌ای

در مورد حذف مؤلف دارم. مسئله جایگزینی یا جانشینی مؤلف با پژوهشگر یا با منقد است و یا با کارگردان در تئاتر... اینجا مسئله بر سر جایگزینی "من"ی مشروع با "من"ی نامشروع است که متن را صاحب شده است... پس من با شما موافقم...

ا. ف: من کاملاً موافقم. یک پژوهشگر یا یک نقاد می‌تواند درباره موضوعی بدون حذف نام مؤلف بحث کند. و اما راجع به آنچه درباره کیفیت گفتید من می‌گویم چه چیزی است که از این پس دنیای مشترک ما را تشکیل خواهد داد؟ وقتی که ما به ایالات متحده می‌گذاریم متوجه می‌شویم که هیچ‌یک از "اعضای" به اصطلاح جمع بزرگان، موقعیت مسلط متخصصان را ندارد. شاید فقط در دانشگاه هنوز غالب باشند. و در آنجا در زمینه تخصص و حرفه‌شان مورد تصدیق قرار گیرند. درست مثل متخصص‌های دندانپزشکی، متخصص شکسپیر و دانه نیز یافت می‌شود! بنابراین وقتی که شما بنام چندگانگی فرهنگی به شکسپیر بعنوان فرهنگ غالب حمله می‌کنید، دشمن را عوضی گرفته‌اید دشمن واقعی همین فرهنگ توده است که اکنون بعنوان شکل مسلط، همچون هوایی که تنفس می‌کنیم همه جا حاضر است. و مانع از آن است که هوای دیگری تنفس کنیم. پس، از این دشمن سخن بگوئیم و تیرهای خود را بسوی شکسپیر بیچاره نشانه نرویم.

ا. ه: من موافق حرف شما نیستم، به چند دلیل. اولاً فکر نمی‌کنم که در اینجا قصد کسی حذف شکسپیر و جانشین کردن آن با چیز دیگری باشد. هرچند با شما موافقم که این یکی از اشکال متنوعی است که چندفرهنگی می‌تواند بخود بگیرد: یعنی که ما از مجموعه اصول پذیرفته و قواعد پذیرفته شده صرفنظر کنیم و چیز دیگری را جایگزین آن سازیم. همچنین فکر نمی‌کنم در جوامع ما که امتزاج فرهنگ‌ها روزبروز بیشتر می‌شود، بتوان ادعا کرد که سنت غربی، فرهنگ ایده آلی برای همه ماست. نکته دوم اینست که وقتی از فرهنگ بعنوان گونه‌ای دنیای مشترک صحبت می‌کنید، از حرف شما چنین برمی‌آید که مسئله قدرت سیاسی را از فرهنگ جدا می‌کنید. می‌دانم که این دو مقوله یکی نیستند، ولی نمیتوان آنها را از هم جدا کرد. نهادهای آموزشی ما در واقع شکسپیر را در جایگاه "قدیسان" می‌گذارند، و این "تقدیس کردن" دقیقاً همان الگوی مسئولان نهادهای فرهنگی

است، و بنظر من درست در برابر همین است که ما باید ایستادگی کنیم. من فکر نمی‌کنم که این دعوی قدیمی تناقض "فرهنگ بالا" و "فرهنگ پائین"...

ا. ف: منظور این نیست...
ا. ه: اجازه بدهید از این فرمول شما که اغلب مورد انتقاد قرار گرفته، استفاده کنم: فرهنگ توده در برابر سنت غربی. به نظر نمی‌آید که این تمایز کردن بدردی بخورد. می‌خواهم بگویم که بیش از نیمی از سنت غربی عمرش پایان رسیده. یعنی دقیقاً همان مفهوم ارزش و کیفیت که سلمان مطرح کرد. بسیاری از چیزهایی که ما در جعبه سیاه فرهنگ توده حبس می‌کنیم. حال سنت غربی باشد و یا شرقی، فرق نمی‌کند. در حال حاضر تنها چیزهای زنده در جریان است.

س. ر: وقتی می‌شنوم که بدون وقفه درباره سنت صحبت می‌شود برافروخته می‌شوم. چیزیکه در اندیشه غربی برای من ارزش زیادی دارد، اصل سنت‌شکنی است. سنت سنت‌شکنی، حال آنکه نمی‌توان چنین اصلی را بعنوان اصول پایه‌ای فرهنگ غربی در نظر گرفت و در عین حال "گاوهای مقدس" فرهنگ اروپائی را مستثنی کرد. چرا که آنها نیز باید وارد گود شوند. اما مشکل من این است که در این میان، من با خودم در تناقض قرار می‌گیرم. در حقیقت، من مایل از ایده "سنت بزرگ" دفاع کنم. ولی نه از آن گونه سنت‌ها...

ا. ف: من اغلب "سرآمدان" سنت غربی را "ناخالص" می‌دانم، زیرا که آنان بین‌المللی و جهان‌وطن‌اند. بعلاوه آنان اغلب بت شکن بودند و هنوز نیز هستند. هانا آرنت مقاله‌ای بسیار خوب درباره همین موضوع دارد. آموزگار کیست؟ آموزش چیست؟ به نظر او، آموزش، یعنی کمک به تازه‌واردین. دنیا را نشان آنها می‌دهید و خود مسئول این دنیا می‌شوید. جهانی که قبل از آنها وجود داشته. بنابراین شما چیزی جز سنت را آموزش نمی‌دهید. همه چیز بستگی به این دارد که چه سنتی را؟... نه آینده و نه حال، هیچیک را آموزش نمی‌دهید. این کار میسر نیست. شما مسئول جهانید، جهانی که نشان می‌دهید، و این جهان، چیزی جز جهان کهن نیست.

ا. ه: ولی فکر می‌کنم باید تمایز بزرگی قائل شد بین آموزش با مسئولیت گذشته و آموزش سنت. "سنت" هرگز چیزی جز منتخبی از گذشته نبوده است...
س. ر: البته!

ا. ه: و نظام دادن چیزی نیست مگر

نهادی کردن...

ا. ف: نمی‌توان تمامی گذشته را آموزش داد...

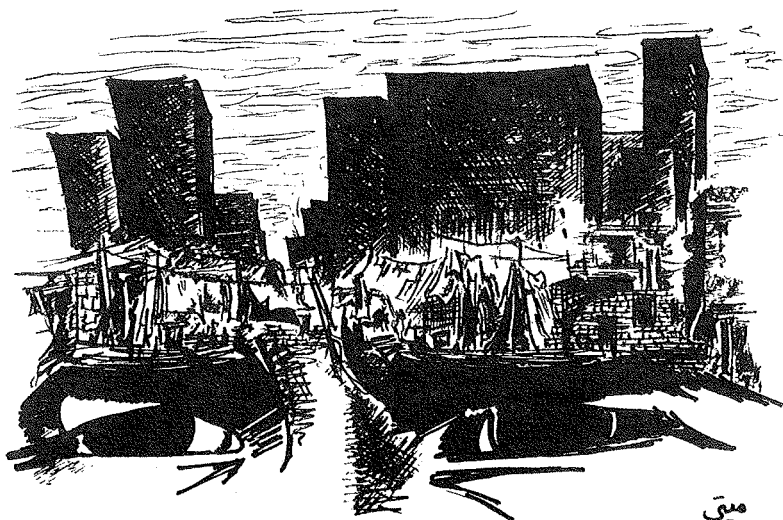
ا. ه: نه، ولی در حال حاضر به نظر من مسئول بودن نسبت به گذشته بسیار مهم است. امروز، مسئول بودن نسبت به گذشته بعنوان آموزش دهنده، در عین حال به معنی بریدن از سنت است. بنابراین من تمایز بسیار روشنی بین این دو قائل می‌شوم. برخورد مجدد به معیارهای نظام‌یافته "سنت غربی" به معنی این نیست که همه چیز را باید دور انداخت. این به معنای بیرون آمدن از لاک خود است. این هم نوعی از احساس مسئولیت نسبت به گذشته است. چرا که گذشته در روایت مسلط غرب، چنان دستچین و محدود تعریف شده و نهادی گشته است که بر نه دهم دنیا خط بطلان می‌کشد. اگر از من بپرسند می‌گویم باور ندارم که انتخاب میان دو چیز باشد: از طرفی نوعی جهان‌فرهنگی (Universel Culturel) مجرد، که در دست سیاستمداران، وسائل ارتباط جمعی و "فرهنگ عامه" خوار و خفیف شده، و از سوی دیگر، جهان باوری‌های ملی، (Universalisme National). به نظر من میانگینی وجود دارد مبنی بر این شناخت که فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم بیشتر و بیشتر به سوی "ناخالصی" می‌رود. کافی نیست که گفته شود که خود سنت غربی همواره "ناخالص" بوده است، بلکه می‌بایست بدانیم که لحظه تاریخی که در آن زندگی می‌کنیم، لحظه "ناخالصی" رو به رشد است. می‌خواهم بگویم که این پیوند (درهم آمیزی)، فرایندی پویا و خلاق است و بناچار می‌باید در مضمون برنامه فرهنگی‌مان تجدید نظر کنیم. می‌گویم برنامه "فرهنگی"، چرا که این فقط محدود به آموزش نمی‌شود.

س. ر: در واقع من هم همینطور فکر می‌کنم.

ا. ه: این تنها مربوط به آنچه آموزش می‌دهیم نمی‌شود. دربرگیرنده برداشتها و ارزش‌هایمان نیز هست. می‌بایست درباره مضمون فرهنگی‌مان از سر تا ته بازاندیشی شود، و من نمی‌فهمم چرا در چنین بحران تاریخی‌ای، این کار انجام نمی‌شود... ●

برگردان از فرانسه: ب. بهروز
(برگرفته از هفته‌نامه La Republique Des
Lettres، شماره اول، مارس ۹۴)

قیام مردم اسلام شهر



ناصر مهاجر

در نیمروز پانزدهم فروردین ۱۳۷۴،
خبرگزاری فرانسه از تهران گزارش کرد
که:

«امروز حکومت ایران یک
شورش مردمی را در حومه
مستضعف‌نشین تهران، به شکل
خونینی سرکوب کرد. در تظاهرات
امروز که در اعتراض به افزایش
قیمت‌ها و دشوار شدن بیش از
پیش زندگی برگزار شد، چند
نفر کشته شدند. زخمی‌ها را، تا
چند ساعت پس از شورش، با
آب‌ولانس و اتوموبیل‌های شخصی
از محل خارج می‌کردند، و این در
حالی بود که صدها پاسدار مسلح
و کلاه‌خود بر سر شهر را
محاصره کرده بودند...»

مرکز اکبرآباد نشانه‌های
خشونت را بر خود داشت:
ساختمان‌ها و اتوموبیل‌های دولتی
به آتش کشیده شده، شیشه‌های
شکسته سنگ‌ها و کلوخ‌هایی که
در وسط خیابان‌ها ریخته شده و
مغازه‌هایی که کرکره‌هایشان را
پائین کشیده بودند.

شورش، اول صبح شروع شد.
صدها هزار تظاهرکننده، بویژه
جوانان، برای اعتراض به افزایش
کرایه وسایل حمل و نقل شهری
گرد هم آمدند. شماری از اهالی

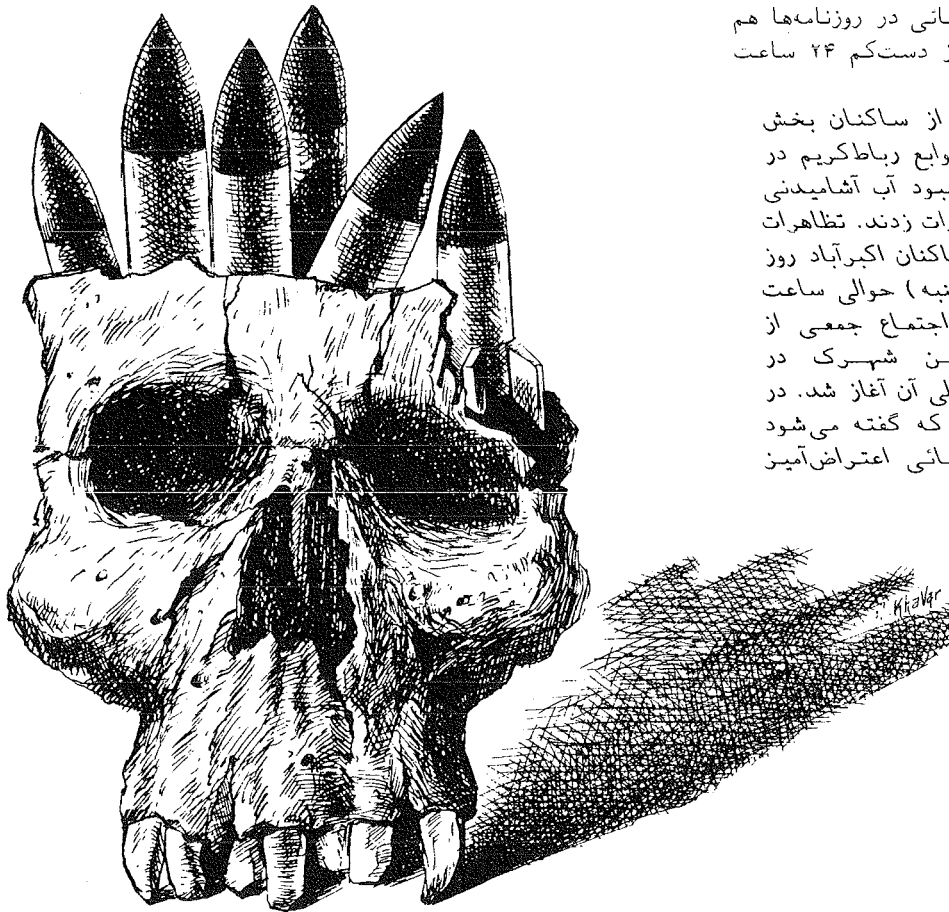
گفتند که این افزایش کرایه‌ها «آن
قطره‌ای بود که باعث شد کاسه
صبر مردم لبریز شود». یکی از
اهالی که نمی‌خواست نامش فاش
شود گفت: «زندگی، به خاطر
بحران اقتصادی، خیلی سخت
شده؛ قیمت‌ها دائم بالا می‌رود؛
کار پیدا کردن، خیلی سخت
شده، مردم دچار فقر شده‌اند و
از این وضعیت خسته شده‌اند...».
جوانی فریاد می‌زد که انقلاب
تازه‌ای در اکبرآباد شروع شده و
جوان دیگری با اشاره به وقایع
خونین قزوین فریاد برآورد: این
قزوین دوم است...» (۱).

شورش اسلام‌شهر را، کمی پس از
خبرگزاری فرانسه، رویتر و آسوشیتدپرس
هم گزارش کردند. گزارش‌ها، کوتاه بودند
و از غنای چندانی برخوردار نبودند. چه،
خبرنگاران خارجی پس از سرکوب جنبش
خود را به صحنه رسانده بودند و دیده‌ها و
شنیده‌ها و یافته‌هاشان محدود بود. با این
همه، از این رهگذر و از رادیوهای بیگانه
بود که مردم ایران آگاه شدند که
هم‌میهن‌شان، در نقطه دیگری از کشور،
باز سر به شورش برداشته‌اند و چون همیشه
"صدا و سیما جمهوری اسلامی" زمانی نم
پس داد و لب به سخن گشود که شورش
سرکوب شده بود و خبرش در همه جا
پخش. و چون همیشه، خبر جمهوری
اسلامی، سر و گوش و دم بریده بود و
دستکاری شده و گمراه‌کننده.

«به گزارش واحد مرکزی
خبر، جمعی از اهالی یکی از
روستاهای اسلام‌شهر در جنوب
غربی استان تهران، در اعتراض
به مشکل حمل و نقل و آب
آشامیدنی، در یکی از خیابان‌های
اصلی اسلام‌شهر تجمع کردند.
معترضین خواستار اقدام
مسئولان محلی در رسیدگی به
حل مشکل حمل و نقل و آب
آشامیدنی منطقه شدند. یک منبع
مطلع در شرکت آب و فاضل‌آب
اسلام‌شهر، ضمن تأیید مشکلات
آب آشامیدنی منطقه اعلام کرد:
هم اینک طرح ایجاد خط لوله آب
از محل چاه‌های منطقه اکبرآباد
و منطقه کم‌آباد، در دست
اجراست و با بهره‌برداری از این
طرح آب مصرفی اهالی تأمین
خواهد شد. اهالی منطقه در
اسفندماه گذشته نیز در اعتراض
به مشکل کم‌آبی منطقه اجتماع
کرده بودند. در این میان عده‌ای
از افراد فرصت‌طلب به
صدمه‌زدن به چند خودرو و
وسيلة نقلیه و برخی از اماکن
موجب بروز خساراتی شدند که
با حضور نیروهای انتظامی،
عناصر فرصت‌طلب دستگیر
شدند و به مسئولان قضائی
تحویل گردیدند» (۲).
همین کلیات که با تأکید بر مشکل آب

منطقه اسلام‌شهر تنظیم شده بود. با اندک افزوده‌ها و پس و پیش کردن نکته‌هائی و دوباره‌نویسی جمله‌هائی در روزنامه‌ها هم آمد. و البته پس از دست‌کم ۲۴ ساعت سکوت.

«گروهی از ساکنان بخش اکبرآباد، از توابع رباط‌کریم در اعتراض به کمبود آب آشامیدنی دست به تظاهرات زدند. تظاهرات اعتراض‌آمیز ساکنان اکبرآباد روز گذشته (سه‌شنبه) حوالی ساعت ۹ صبح با اجتماع جمعی از ساکنان این شهرک در خیابان‌های اصلی آن آغاز شد. در این تظاهرات که گفته می‌شود دومین گردهمایی اعتراض‌آمیز



حکایت کرد. و البته به سبک و سیاق خودش. و هم حکایت را بگونه‌ای پرداخت که بشود دریافت موضوع مورد اعتراض «تعدادی از اهالی چند روستای اسلام‌شهر» تنها «آب آشامیدنی» نبوده و «افزایش بی‌رویه نرخ‌های تاکسی و مینی‌بوس» هم در «اقدامات اخلاص‌گرانه... تعدادی از اراذل و اوپاش که مترصد سوءاستفاده از موقعیت بودند» نقش داشته است. (۴)

روایت‌های رسمی و نیمه‌رسمی که حکومت اسلامی ایران و جناح‌های درونی‌اش از شورش اسلام‌شهر دادند، به منظور نمایاندن واقعیت و نشان دادن چند و چون این حرکت اجتماعی نبود. به منظور پنهان کردن روح رویداد و پرده‌پوشی واقعیت بود. و این کار را با همان شیوه و شگرد همیشگی کردند. پاره‌ای از آنچه رویداده، یعنی جزئی از کل واقعیت را برمی‌گزینند؛ این جزء را در دستگاه‌های تبلیغاتی خود می‌گذارند و آنقدر باد و بزرگ می‌کنند که کل ماجرا کوچک و کمرنگ و کم‌ساحت شود و جزء ناچیزی از چیز تازه‌ای که

چندین مغازه و ساختمان و تعدادی مینی‌بوس شکسته شد. برای جلوگیری از اقدامات خرابکارانه و کسب اموال مردم، نیروهای مردمی همراه با نیروهای انتظامی، افراد خاطی را دستگیر و آرامش را برقرار کردند.

یک منبع مطلع در شرکت آب و فاضل‌آب اسلام‌شهر گفت: هم اینک نصب یک لوله ۶۰۰ میلیمتری برای انتقال آب از چاه‌های منطقه اکبرآباد تا مناطق کم‌آب در دست اجراست. خاطرنشان می‌شود که پیش از تعطیلات عید نیز گروهی از اهالی شهرک‌های اکبرآباد و سلطان‌آباد در تماس تلفنی با کیهان خواستار درج مشکل کم‌آبی منطقه خود در روزنامه‌ها شدند. (۳)

روزنامه «رسالت» تنها روزنامه‌ای بود که هم روایت رسمی را بی‌کاست و کم

مردم منطقه از اسفندماه گذشته تاکنون بوده است، اهالی خواستار حل سریع مشکل کم‌آبی منطقه شدند. آنها تهدید کردند که در صورت عدم رسیدگی به این مشکل، جاده عبوری منطقه را خواهند بست. بنا به گفته یکی از تظاهرکنندگان، آب این منطقه با تانکر تأمین می‌شود و اهالی برای هزار لیتر آب، چهار هزار ریال پرداخت می‌کنند. این منطقه حدود صد هزار نفر جمعیت دارد. همین گزارش حاکیست که تظاهرکنندگان ساعتی پس از شروع اجتماع، اقدام به راهپیمایی کردند و دامنه راهپیمایی را به جاده ساوه کشاندند و جاده را به مدت چندین ساعت مسدود کردند. بنا به همین گزارش، با اقدام شماری از افراد فرصت‌طلب در میان حاضران، تظاهرات به خشونت گرائید و شیشه‌های

دیگر ربط چندانی با اصل خود ندارد.

باز یافتن اصل واقعیت و باز شناختن چگونگی و چرانی شورش مردم اسلام‌شهر، لیکن ناممکن نیست و زاهش بررسی دقیق گفته‌های شاهدان عینی، گزارش آگاهان سیاسی و مطبوعات خارجی و خبرهانی است که بسته و گریخته به مطبوعات داخلی درز کرده است. اما پیش از پرداختن به شورش اسلام‌شهر، به خود اسلام‌شهر می‌پردازیم. و مشکلاتش.

از "قاسم‌آباد شاهي" تا "اسلام شهر"

اسلام‌شهر در مسیر "جاده ساوه" قرار دارد. در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی تهران و در ۲۰ کیلومتر جاده قدیم کرج. تا پیش از اصلاحات ارضی و اجرای طرح سد کرج، مجموعه‌ای بود از ۱۰ ده به مرکزیت "قاسم‌آباد شاهي". با حدود هزار نفر جمعیت که به کشاورزی روزگار می‌گذراندند. (۵) قطعه قطعه شدن زمین‌ها و تغییر مسیر آب رودخانه کرج، کشاورزی ناحیه را از نا انداخت و بیشتر اهالی را به کار در تهران و کارخانه‌های جاده کرج واداشت. در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ که سال‌های رشد پرشتاب سرمایه‌داری بود و رونق اقتصادی، مجموعه زیستی شد برای توده‌ای که از زمین کنده شده بود و به تهران سرازیر، چه نزدیک تهران و خارج از محدوده قرار داشت و می‌شد ارزان در آن خانه ساخت. تا سال ۱۳۵۵، یعنی آستانه پایگیری جنبش ضددیکتاتوری شاه، جمعیت‌اش به ۵۰۰۰۰ نفر رسید، که در ۲۹ هسته یا کانون کاملاً متفاوت زیستی جای گرفته بودند و به نام "شادشهر" شناخته می‌شدند (۶). این مجموعه زیستی گرچه به شکل تنگانگی با تولید سرمایه‌دارانه پیوند خورده بود و یکی از حومه‌های کارگری تهران به شمار می‌آمد، اما، نه شهر بود و نه ده. و چون شالوده‌اش از پیش و بنا بر برنامه و از بالا ریخته نشده بود و از پائین و خودبخود و بی‌رویه روئیده بود، از حداقل امکانات شهری و خدمات عمومی برخوردار نبود.

پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، رشد ناهنجار این شهر ده ابعاد عظیم یافت. در این دوره "اسلام‌شهر" نام گرفت و در روند عمومی افزایش جمعیت کل کشور جای گرفت و چون بسیاری از شهرک‌ها و نو-شهرهای پیرامون تهران "فرایند انباشتگی جمعیت" را پیمود (۷). چنانکه امروز "حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر جمعیت بنا بر منابع رسمی و حدود ۵۰۰۰۰۰ نفر بنا بر

منابع غیررسمی در خود جای داده است." و یکی از ۴۶ مجموعه شهری کلان شهر تهران شناخته می‌شود. (۸)

مهاجرین بیشتر زحمتکشانی هستند که به علت تبلیغات مستضعف‌پناهاهانه جمهوری اسلامی در سال‌های اول انقلاب و نیز سوء سیاست حکومت در یک دهه گذشته، راهی پایتخت شده‌اند. بیشتر اینها شبانه و مخفیانه و دور از چشم مأموران حکومت، چهار ستون کاشانه‌شان را برافراشتند و به شکل‌های غیرمجاز به شبکه برق و آب شهری ره یافتند. و بارها با حمله بولدورهای شهرداری زندگی‌شان را باختند و با مأموران به ستیز پرداختند و باز شبانه و مخفیانه و دور از چشم مأموران کاشانه‌هاشان را بر پا ساختند. و این جنگ و گریز چندان تکرار شد که حکومت از ترس اینکه این "شهرهای دروغین"، این "نیمه‌شهرها"، این "شهرهای غیررسمی" به کانون‌های حادثش‌های اجتماعی تبدیل شود، عاقبت به واقعیت وجود آنها تن داد. به‌عنوان "قطعه شهری" در تقسیمات کشوری به رسمیت‌شان شناخت و از این رهگذر به درآمدی هم دست یافت که ناشی از فروش برق و آب بود و گرفتن عوارض شهری و مالیات! (۹)

به این ترتیب اسلام شهر به یکی از قطب‌های مهاجرت کلان-شهر تهران تبدیل گشت و امواج نوینی از مهاجرین را دربرگرفت. زمین کم‌قیمت، نیروی کار ارزان، سطح زندگی نازل، نزدیکی به تهران و... نه تنها موجب می‌شد که مهاجرین شهرستانی هم به مهاجرین روستایی این "شهر" پیوندند، که بسیاری از تهرانی‌های سیانه حال هم روانه اسلام شهر شوند. کسانی که در اثر ژرفش بحران اقتصادی، افزایش اجاره‌خانه‌ها و مشکل مسکن، کاهش قدرت خرید و... فقرزده و تنگ‌دست می‌شدند. با این همه، "هنوز بخش اعظم نیروی کار این مجموعه زیستی را کسانی تشکیل می‌دهند که در تهران مشغول کار نیستند: ۶۰٪ از آنها، پیرامون اسلام شهر کار می‌کنند: ۱۹٪ در کارخانه‌ها و کارگاه‌های جاده کرج و ۳۶٪ در پیرامون جاده ساوه. تنها ۲۱٪ از اهالی، در خود شهر کار می‌کنند که در این سالهای بحران و ویرانی اقتصادی، بیشتر بیکار شده‌اند، بینوا و بی‌چیز (۱۰). "ژنده‌نشینی" (۱۱)، فحشاء، فروش مواد مخدر و انواع بزهکاریها، به‌ویژه در میان جوانان که در سخت‌ترین وضعیت می‌زییند و هیچ روزنه امیدی نمی‌بینند، بیداد

می‌کند. (۱۲)

"فرایند انباشتگی جمعیت" هم بافرایند تامین نیازهای بنیادی یک مجموعه زیستی خوانایی ندارد. تاسیسات و تجهیزات شهری، خدمات عمومی و زیرساخت‌های ضروری، فضاهای باز و... یا اصلاً وجود ندارد و یا به نازل‌ترین و نامناسب‌ترین شکل وجود دارند. اسلام شهر، تا همین امروز فاقد شبکه فاضلاب است و ۹۷٪ آبهای مصرف شده و آلوده در جویهای سرباز کوچه‌ها و خیابانها سرازیرند. (۱۳) "غیراز چند خیابان اصلی، آسفالت نادر است و کوچه‌ها باریک و پر از آشغال تلنبار شده." (۱۴) تمام امکانات درمانی این مجموعه زیستی نیم میلیون نفره، در یک بیمارستان (که تازه سال گذشته تاسیس شده) و چهار درمانگاه و یک خانه بهداشت خلاصه شده است. (۱۵) نیمی از مدارس این شهر دو نوبتی هستند و نیمی دیگر سه نوبتی (۱۶). فضای بازی کودکان، در ۷۶٪ موارد، کوچه و خیابان است. (۱۷) "در این جا حتی یک سینمای کوچک وجود ندارد." (۱۸) تنها ۱۰٪ مردم از تلفن خصوصی برخوردارند. آب آشامیدنی، یکی از مشکلات مردم است و از آنجا که هفته‌ای سه یا چهار ساعت بیشتر آب ندارند، ناچارند که آب را به قیمت بشکه‌ای ۴۰۰ تومان خریداری کنند (۱۹). شبکه حمل و نقل عمومی هم به گونه‌ای سامان و سازمان نیافته که زندگی را برای مردم سهل سازد. "شرکت واحد اتوبوسرانی کمترین و نازل‌ترین خدمات را به این شهرک می‌دهد. مینی‌بوسرانی تحت نظارت شرکت واحد نیز تفاوت چندانی با شبکه اتوبوسرانی ندارد. بطور معمول مینی‌بوس‌های ۱۹ نفره، بیش از ۴۰ تا ۵۰ مسافر را سوار می‌کنند." (۲۰) و این درحالی‌است که ۱۹٪ از شاغلین برای رسیدن به محل کار خود نیم ساعت وقت صرف می‌کنند: ۲۶٪، ۹٪ قریب به یک ساعت ۲۳٪، بیش از یک ساعت، "به عبارتی دیگر حدود ۵۰٪ از مردمان به بیش از یک ساعت زمان برای رسیدن به محل کار نیاز دارند و نزدیک به ۳۵٪ کمتر از یک ساعت را صرف می‌کنند." (۲۱)

دلیل آتی شورش

وقتی دولت اعلام کرد که قرار است قیمت بسیاری کالاها بالا رود و از اول فروردین ماه ۱۳۷۴، قیمت بنزین از لیتری ۵۰ ریال به لیتری ۱۰۰ ریال برسد و نرخ سایر مواد سوختی هم افزایش یابد، بدیهی بود که اهالی اسلام شهر و شهرک‌ها و

نوشهرهای جنوب غربی تهران نگران و ناآرام شوند. اینها که هنوز دربند مشکل آب منطقه‌شان بودند و آنرا به بهایی‌گران به‌دست می‌آوردند، نسبت به این نابسامانی‌ها بی‌تفاوت نماندند. به تکاپو افتادند. به مقامات مسئول مراجعه کردند و مسائل‌شان را با آنها درمیان گذاشتند. بارزنامه‌ها تماس گرفتند و از آنها خواستند که مشکلاتشان را بازتابانند تا بلکه دولت تدبیری بیندیشد. (۲۳) در اسفندماه هم دست به گردهمایی اعتراضی زدند و چندساعتی جاده را بستند تا مگر صدایشان به گوش دست‌اندرکاران امور رسد! گوش شنوایی نبود و هرچه بود همان وعده‌های همیشگی بود و دعوت به شکیبایی! و این برنگرانی‌ها افزود، که با اظهارات و ادعاهای وزیر نفت، غلامرضا آقازاده، از بین نرفت. «از سوی دولت و شهرداری کمک مالی لازم در اختیار شرکت واحد اتوبوس‌رانی و تاکسی‌رانی قرار می‌گیرد. لذا از ابتدای سال ۷۴، در بخش حمل و نقل شهر تغییری در نرخ کرایه‌ها نخواهیم داشت.» (۲۳)

نمی‌دانیم کمک مالی‌ای در اختیار شرکت واحد اتوبوس‌رانی و تاکسی‌رانی قرار گرفت یا نه. اما می‌دانیم که برخلاف اظهارات وزیر نفت، "نرخ کرایه‌ها" بالا رفت. سریع و به شکلی بی‌رویه و بی‌سابقه (۲۴). همچون نرخ سایر کالاها و خدمات. در متن اقتصادی بحران زده و تورمی لجام گسیخته، جز این نیز انتظار نمی‌رفت. (۲۵) اطلاعیه‌ها و اخطاریه‌های «ستاد پشتیبانی برنامه تنظیم بازار» به نیروهای انتظامی، مبنی بر اینکه «در صورت مشاهده هرگونه افزایش نرخ بیش از ۵٪ نسبت به نرخ‌های مورد اجرای سال ۷۳ برای تاکسی‌های درون شهری و کرایه‌های سواری بین شهری، با عوامل متخلف برخوردی قانونی کنید» (۲۶)، نه کارایی داشت و نه بر روند افزایش یابنده قیمت‌ها تأثیر می‌گذاشت. اقتصاد از قانونمندی‌های خود پیروی می‌کرد؛ نه از بخشنامه‌های دولت! و دولت که از پی‌آیند افزایش قیمت‌ها اندیشناک بود و نسبت به واکنش مردم بیمناک، از قانونمندی حفظ قدرت پیروی می‌کرد. فاش شدن بزرگ‌ترین رسوایی مالی تاریخ معاصر ایران که به «رفیق‌گیت» معروف شد و پای برادر محسن رفیق دوست-رئیس بنیاد مستضعفان- را به میان کشید؛ پخش گسترده شایعه کشته شدن احمد خمینی به دست "خودشان" و نیز شایعه فرار فلاحیان وزیر اطلاعات و... موقعیت حکومت را متزلزل تر کرد و آن را

واداشت که برای محکم‌کاری و جلوگیری از سرریز خشم مردم، نیروهای سرکوبگرش را به حالت آماده‌باش درآورد؛ که این حالت تا روز چهاردهم فروردین ادامه داشت. «... در این ۱۵ روز گذشته... شهر تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک دیگر در یک نوع اشغال نظامی به‌سرمی‌برد، یعنی هر پنجاه متر... سه تن از نیروهای انتظامی چوب به‌دست و با سلاح آماده شلیک ایستاده بودند و خودروهای دستگاه‌های بسیجی، کمیته‌های امر به معروف و نهی از منکر و نیز یکان‌های ویژه انقلاب اسلامی گشت می‌زدند. (۲۷)

شورش مردم زحمتکش اسلام شهر، درست فردای روزی روی داد که حکومت به "اشغال نظامی" شهرها پایان داد و نیروهای انتظامی را به پایگاه‌هایشان فراخواند. در این روز، یعنی چهاردهم فروردین، روزنامه‌ها هم پس از سیزده روز تعطیل عید، دوباره منتشر شدند. سرنوشت بیشتر روزنامه‌ها درباره خطبه نماز جمعه و گفته‌های رئیس جمهور بود:

«این کار [افزایش قیمت بنزین و سایر مواد سوختی] باید از سالهای پیش شروع می‌شد. چرا که یکی از علل مصرف زیاد سوخت در کشور ما پائین بودن قیمت آن است. به عنوان مثال گازوئیل که جدیداً در کشور ما لتری دوتومان شده‌است، در ترکیه لتری ۱۲۰ تومان است.» (۲۸)

از قضا آن روز، روز "جهانی آب" بود و آقای رئیس جمهور خواستار صرفه‌جویی در مصرف آب هم شده بود!

شکل‌گیری شورش

در ساعات آغازین سه‌شنبه ۱۵ فروردین‌ماه ۱۳۷۴، در اسلام‌شهر شورش شد. گزارش‌ها و اسناد موجود نشان می‌دهد که در این شورش، اهالی سایر نوشهرها و شهرک‌های جنوب غربی تهران هم شرکت داشتند که از ابتدای جاده ساوه تا رباط‌کریم پراکنده‌اند و تا ۳ میلیون نفر برآورد شده‌اند. (۲۹) سلطان‌آبادی‌ها، میان‌آبادی‌ها، اکبرآبادی‌ها و اهالی گلستان، نوری، مجیدیه، واوان، قائمیه، محدوده، موسی‌آباد و زرافشان، به مجرد شنیدن خبر شورش، به آن پیوستند. در میان مجموعه اطلاعات پراکنده‌ای که از این شورش در دست است، اطلاعاتی "سازمان اتحاد فدائیان خلق" جامع‌تر و دقیق‌تر به نظر می‌رسد. این تنها گزارش شورش اسلام‌شهر است که توسط شاهدان عینی تهیه شده. گزارش بیشتر خبرنگاران خارجی هم که پس از سرکوب شورش به اسلام‌شهر رفتند و

ویرانی‌ها را به چشم دیدند و با مردم و مقامات به گفتگو پرداختند و یافته‌های خود را به آگاهی جهانیان رساندند؛ جزئیات و دقت آن اطلاعیه را ندارد. هم از این رو تا آنجا که به پویش و گسترش جنبش مربوط می‌شود، آن اطلاعیه را مرجع قرار می‌دهیم و سایر گزارش‌ها را بعنوان مراجع ثانوی می‌گیریم.

«تظاهرات ۱۵ فروردین از اوائل صبح آغاز گردید. مردم در اعتراض به گران‌تر شدن کرایه مینی‌بوس‌ها که به ۲۰ تومان رسیده بود، به شهرداری اکبرآباد رفتند. اما پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نمی‌کنند. پس از ناامید شدن از شهرداری، راهی پاسگاه نیروهای انتظامی می‌گردند تا مشکل خود را با آنها طرح نمایند. مسئولین پاسگاه اعلام می‌دارند که ۴۸ ساعت فرصت می‌خواهند. مردم در جواب می‌گویند "ما امروز می‌خواهیم به سر کار برویم و شما وعده ۴۸ ساعت دیگر می‌دهید. دیگر صبر ما تمام شده است." از همین‌جاست که تظاهرات آغاز می‌گردد. لحظه‌به‌لحظه به تعداد جمعیت افزوده می‌گردد. بچه‌ها و نوجوانان پیشاپیش و زنان و مردان به دنبال آنان به طرف اسلام‌شهر حرکت می‌کنند. در بین راه عده زیادی به آنها می‌پیوندند. تظاهرکنندگان اقدام به تعطیل مغازه‌ها، ادارات و مدارس می‌کنند. کسانی که از این کار خودداری می‌کردند با زور و تعطیلی اجباری روبرو می‌شدند. در بین راه اموال اکثر فروشگاه‌های دولتی مصادره می‌گردد. در سلطان‌آباد یک فروشگاه شهر و روستا که بر روی دیوار آن تصویر بسیار بزرگ رفسنجانی نقاشی شده بود، تخریب می‌گردد. بانک اسلام‌شهر نیز مصادره و پول موجود در آن تقسیم می‌شود. جمعیت بقدری زیاد می‌شود که پایگاه‌های بسیج و پاسگاه‌ها نمی‌توانند در مقابل آنها مقاومت کنند و در نتیجه اسلحه‌ها و دیگر وسائل آنجا به دست مردم می‌افتد. خبر بلافاصله به تمام شهرک‌های منطقه و تهران رسیده، مردم شهرک‌های دیگر نیز بطرف اسلام‌شهر حرکت می‌کنند. تظاهرکنندگان در طول مسیر حرکت خود ۲ پمپ‌بنزین، ۳ بانک، اداره بازرگانی و اداره آبیاری اکبرآباد، فروشگاه شهر و روستای سلطان‌آباد، یک پاساژ در شهرک گلستان، دیوارهای مجتمع شهید امین‌زاده، چند اتوبوس شرکت واحد و دو ماشین آتش‌نشانی را به آتش کشیده یا تخریب کردند.

رژیم تا ساعت ۱۱ قادر به کنترل اوضاع نبوده و ارگان‌های سرکوبگر نیز نتوانسته بودند جلوی مردم را بگیرند.

مردم به ... پاسگاه نیروهای انتظامی اسلامشهر ... حمله می‌کنند، اما نمی‌توانند پاسگاه را در دست بگیرند و تصمیم می‌گیرند تظاهرات را به طرف تهران ادامه دهند. حدود ۱۱ صبح، رژیم توسط هلی‌کوپترهای هواپرد نیروهای ویژه گارد ریاست جمهوری وارد عمل شده و مردم را که در میان راه اسلامشهر و تهران بودند، هدف گلوله و گاز اشک‌آور قرار می‌دهند ... همزمان با این حمله وحشیانه یک گروه فیلم‌برداری نیز از تظاهرکنندگان عکس می‌گرفتند ... پس از یک ساعت جنگ و گریز و کشته شدن ۳۰ تا ۴۰ نفر، مردم متفرق می‌گردند. این درگیری‌ها تا ساعت ۲ بعدازظهر در بعضی از خیابان‌های چند شهرک از جمله اکبرآباد ادامه می‌یابد ...

... شعاری که روز ۱۵ فروردین زیاد تکرار می‌شده "خامنهای چلاقه، رفسنجانی الاغه" بوده است که جوان‌ها آن را ساخته و پرداخته بودند. عده زیادی نیز با ماژیک روی دیوارها و محله‌هایی که در معرض دید عمومی بود، شعارهایی علیه رژیم نوشته بودند ...

... تظاهرکنندگان با حمله به ساختمان محل کار امام جمعه اسلامشهر، ۲ عدد اتومبیل متعلق به این مزدور را به آتش می‌کشند. امام جمعه نیز در حمایت مأموران مسلح، سوار بر ماشین در خیابان‌های شهرک اکبرآباد به مردم حمله کرده و آنها را مورد اصابت قرار می‌دهد. سپاه با بستن راه‌های ورودی به این شهرک‌ها، حکومت نظامی برقرار کرده و با بلندگو اعلام می‌کند که کسی حق ندارد از خانه خود خارج شود. تعداد زیادی از مردم دستگیر می‌شوند بطوریکه پاسگاه‌های طول مسیر ملیر از بازداشت‌شدگان می‌گردد. دستگیری‌ها در بعد از ظهر ابعاد گسترده‌تری یافته و دستگیرشدگان به تهران انتقال می‌یابند. مردم تا ساعت ۳ بعد از نیمه شب، در کوچه و خیابان و جلوی درب منازل خود به انتظار آزادی دستگیرشدگان خویش بوده‌اند. (۳۰)

سرکوب شورش

آمار دقیق دستگیرشدگان را نمی‌دانیم. آنها را از ۵۰ تا ۸۰۰ تن برآورد کرده‌اند. عفو بین‌الملل هم آمار دقیقی به دست نداده است و تنها اعلام کرده «صدها نفر دستگیر شده‌اند» (۳۱). خبرنگار بنگاه خبری فرانسه که روز پس از شورش هم به اسلامشهر می‌رود می‌بیند که «... حدود صد نفر... در برابر کلانتری مرکزی شهر گرد آمده بودند و در صدد گرفتن

اطلاعاتی در مورد سرنوشت نزدیکان ناپدیدشده خود بودند». (۳۲) اما مسئولین انتظامی از دادن هرگونه خبری به بستگان دستگیرشدگان خودداری می‌کردند و حتی از فاش ساختن بازداشتگاه‌هایشان سرباز می‌زدند (۳۳). تا چندین و چند روز کمتر کسی می‌دانست چه بر سر عزیزانش آورده‌اند. زنده‌اند؟ کشته شده‌اند؟ دستگیر شده‌اند؟ در بیمارستان‌ها؟ دو بیمارستان منطقه که یکی در اسلامشهر است و دیگری در اکبرآباد. «به شدت زیر نظر مأموران انتظامی بودند که اشکارا عصبی به نظر می‌آمدند... حدود ۵۰ نفر که بیشترشان افراد سالخورده بودند، در برابر بیمارستان‌ها ایستاده بودند و در انتظار خبری از گمشدگان‌شان» (۳۴) شمار زخمی‌شدگان اما از گنجایش بیمارستان‌های منطقه، بسی بیشتر بود. یک روزنامه‌نگار فرانسوی گزارش کرده است که «تا چندین ساعت پس از تظاهرات... آمبولانس‌ها... به سوی تهران روان بودند» (۳۵) و رویتر به نقل از شاهدان عینی و کارکنان چندین بیمارستان تهران مخابره می‌کند «شمار زخمی‌ها چندان زیاد است که مسئولین بیمارستان می‌گویند دست‌هایشان پر از زخمی است» (۳۶) بر سر زخمی‌ها چه آمد؟ خبرنگار رویتر باز می‌گوید «روز سه‌شنبه پزشکی گفت مردی که به همراه چند نفر به کلینیک او آمده بود و جراحات گلوله داشت، جان داد» (۳۷) جسد این مرد را به همراهانش دادند، اما جسد شماری دیگر از جانب‌اختگان این قیام را تا چندی به خانواده‌هایشان نمی‌دادند. این نکته را خبرنگار آلمانی که یک هفته پس از ماجرای اسلامشهر به ایران رفت، اینگونه توضیح می‌دهد:

«... عده‌ای "سیاهپوش" که می‌گویند "عزیزان"‌شان در جریان شورش اکبرآباد کشته شده‌اند، تظاهرات آرامی در برابر اداره پزشکی قانونی تهران برپا کردند... یکی از این "عزاداران" گفت "ما عزیزانمان را می‌خواهیم. وقت آن است که آنها به آرامی به خاک سپرده شوند". "عزیزان" مورد بحث ۹ نفری هستند که در جریان آشوب یکی از شهرک‌های فقیرنشین جنوب تهران کشته شده‌اند. از جمله آنها دو کودک و زن جوانی هستند که در جریان زدوخورد نیروهای امنیتی با شورشیان خشمگین از پای درآمدند...» (۳۸)

بدرستی نمی‌دانیم چرا جسد‌ها را پس نمی‌دادند. اما می‌دانیم که برای هر جسد ۷۰ هزار تومان پول گلوله می‌خواستند. بی‌تردید قصد اذیت و آزار هم در کار بود.

و قصد زورگویی و قدرت‌نمایی و اعمال اقتدار و ایجاد وحشت. چه، پس از سرکوب شورش "واحدهای مسلح انتظامی جمهوری اسلامی ایران" ملبس به لباس رزم و کاسک‌های ایمنی اسلامشهر! و چند منطقه همجوار جنوب تهران را به اشغال خود درآوردند و به این مناطق چهره حکومت نظامی بخشیدند» (۳۹) اتومبیل‌های گشت سپاه پاسداران و خودروهای پلیس هم در خیابان‌ها می‌گشتند و جوان‌ها و آدم‌های "مشکوک" را شکار می‌کردند.

شاهنگام اما به خانه‌های مردم نریختند و نگرفتند و نبستند. به رفت و روب خیابان‌ها پرداختند و پاکسازی دیوارها از شعارهای ضددولتی و مرمت کردن ویرانی‌ها و مرتب کردن چهره شهر که بیست میلیون دلاری خسارت خورده بود. (۴۰) (۴۱) بگیروبیندها را در بامدادان از سر گرفتند. و این بار با برنامه از پیش تعیین شده به دنبال کسانی آمدند که عکس‌ها و فیلم‌هایشان را در دست داشتند. در این میان هر دانش‌آموزی که به مدرسه نرفته بود و هر جوان بیکاری که شک‌شان را برانگیخت را نیز با خود بردند. و این درست در همان حالی بود که حکومت به دعوت "اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان اسلامشهر" راه‌پیمایی راه انداخته بود که تا نیمروز به درازا کشید. و راه‌پیمایان تنها از حزب‌اللهی‌های محل نبودند. از تهران نیز نیرو آورده بودند و شعار می‌دادند که "اسلامشهر بیدار است، از آشوبگر بیزار است"، "خامنهای زنده‌باد، هاشمی‌پاینده باد. مرگ بر آمریکا، انگلیس و اسرائیل" (۴۲). بشارتی وزیر کشور، که در جریان شورش مردم قزوین نقش کلیدی ایفاء کرده بود، هم آمده بود و جزو سخنرانان مراسم پایانی این راه‌پیمایی بود. «او از مردم خواست تا همواره هوشیاری خود را در مقاطع مختلف دوران سازندگی حفظ کنند و اجازه ندهند تا عده‌ای فرصت‌طلب و اوپاش باعث بر هم زدن نظم عمومی شوند» (۴۳) سخنران دیگر این مراسم محمد نوروزی نماینده ولی‌فقیه و امام جمعه اسلامشهر بود که خواستار مجازات عوامل آشوب شد و درباره‌شان گفت:

«... آشوبگرانی که روز سه‌شنبه در این شهرستان دست به غارت اموال مردم زدند، از اهالی این شهرستان نبوده‌اند... اقداماتی که از سوی عوامل ناآرامی‌ها انجام شده و حمله به اساکن خاص نشان می‌دهد مهاجمین با برنامه‌ریزی قبلی حرکت کرده بودند و هدف آنان ایجاد آشوب در این

شهر بوده...» (۴۴)

«تهران تایمز» هم با بیان این نکته که «شورش‌های سه‌شنبه گذشته بر اساس طرح از پیش آماده شده ضدانقلاب ترتیب داده شده بود»، حرف‌های نوروزی را تأکید کرد و در سرمقاله‌ای پیرامون این رویداد «دولت را به استفاده از یک مشت آهنین برای ممانعت از اینکه [ضدانقلابیون] در مأموریت کثیف خود به منظور نابودی جمهوری اسلامی موفق شوند، دعوت کرد» (۴۵).

«تهران تایمز» درست یک روز پس از نماز جمعه اسلام‌شهر این موضع را گرفت. نماز جمعه‌ای که به تقلید از نماز جمعه قزوین - پس از سرکوب شورش مرداد ۷۳ - با تشریفات و تدارکات ویژه‌ای برگزار شد. با شرکت حزب‌اللهی‌هایی که از تهران وارد کرده بودند و چند تنی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و «شورای سیاستگذاری ائمه جمعه کشور» (۴۶) پیش‌درآمد آن، راهپیمایی پر سر و صدائی بود در خیابان‌های اصلی شهر و جاهائی که کانون قیام بود و پشت‌بندش قطعنامه‌ای که تصریح می‌کرد:

«... در خطه شهیددادگان و رزمندگان هرگز جائی برای عرض اندام اشترار و ارازل و اوباش نخواهد بود. زیرا پاسداری از نظام مقدس جمهوری اسلامی بعنوان یک هدیه الهی به مردم این منطقه فرض است» (۴۷).

همه روزنامه‌ها و رسانه‌های دولتی که

به نماز جمعه اسلام‌شهر پرداختند با حروف درشت نوشتند که:

«... راهپیمایان در پایان ضمن اعلام آمادگی مردم اسلام‌شهر برای افشاء و شناسائی عوامل بی‌نظمی روز سه‌شنبه در این منطقه، خواهان اشد مجازات برای عوامل این بی‌نظمی شدند...» (۴۸)

سیاست و تبلیغات حکومت تنها مشت آهنین و تهدید نبود. گونه‌ای «تجیب مردم» و تمکین به خواست‌هاشان هم بود. و این در برآوردن خواست فوری شورش چهره نمود و واپس نشستن از طرح و برنامه‌های اولیه‌شان. پس از سرکوب قیام «بلافاصله چند دستگاه اتوبوس از طرف شرکت واحد به هر یک از شهرک‌ها اختصاص می‌یابد و کرایه‌ها به حد گذشته (۱۰ تومان) تنزل داده می‌شود» (۴۹). قول و قرار «بهبود وضعیت» و «رفع محرومیت» و «ایجاد امنیت» هم کم ندادند؛ و ابراز امیدواری کردند که:

«... آقای هاشمی رفسنجانی بیش از گذشته در برطرف کردن مشکلات اقتصادی مردم اسلام‌شهر تلاش کند» (۵۰). در ادامه همین سلسله کارها بود که برای نخستین بار برای اسلام‌شهر فرماندار تعیین کردند و در مراسم معارفه این آقای غلامرضا خوارزمی گفتند:

«... بر اساس ابلاغ وزارت کشور، تمامی درآمدهای حاصله از منطقه اسلام‌شهر صرف امور فرهنگی، عمرانی و ورزشی این شهرستان خواهد شد» (۵۱).

با برنامه حساب‌شده‌ای هم کوشش کردند شورش را کوچک و کم‌اهمیت جلوه دهند و تا حد ممکن درباره کم و کیفش چیزی نگویند و گفتگو درباره مسئله را در میان خود و در محل نگذارند. این کار اگر در داخل کشور شدنی بود، در خارج ناشدنی می‌نمود. شورش اسلام‌شهر به رسانه‌های جهان راه یافته بود و اپوزیسیون ایرانی در اروپا و ایالات متحده پشت آثرا گرفته بود و در اینجا و آنجا کارزاری برای بازتاباندن آن و نجات جان دستگیرشدگان راه انداخته بود. وضعیت جهانی هم به سود جمهوری اسلامی نبود. همزمان شدن شورش اسلام‌شهر با تلاش دستگاه کلینتون برای تحریم اقتصادی ایران، دامنه افشاکاری‌های سیاسی علیه خودکامگی و تبهکاری و تروریسم دولتی حکومت تهران را به شکل چشمگیری گسترش داده بود و حلقه را بر آنها تنگ کرده بود. در این میان دولت رفسنجانی که به تلاش چندجانبه‌ای جهت خنثی کردن برنامه ایالات متحده دست زده و به هر قیمت می‌کوشد تصویری پذیرفتنی از ایران اسلامی و تأمین حقوق بشر مردمان در آن ارائه دهد، در روز نهم خردادماه و از زبان حجت‌الاسلام غلامحسین رهبرپور رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی استان مرکز اعلام کرد: ۵۰ نفری که در جریان اغتشاش‌های اسلام‌شهر دستگیر شده بودند، بطور علنی محاکمه خواهند شد. (۵۲) ●

خرداد ۱۳۷۴

پانویس‌ها:

۱. بنگاه خبری فرانسه، ۱۵ فروردین ۷۴، ۲.
- ایرنا، ۱۵ فروردین ۷۴، ۳. کیهان، ۱۶ فروردین ۷۴، ۴.
- رسالت، ۱۶ فروردین ۷۴، ۵. اسلام‌شهر، سیدمحسن حبیبی، مجله گفتگو شماره ۱، پائیز ۷۲، ۶. همانجا، ۷.
- این واژه را از فیروز توفیق وام گرفته‌ایم. نگاه کنید به «گسترش شتابان شهرنشینی در ایران»، مجله «آبادی» فصل‌نامه مطالعات و تحقیقات شهرسازی معماری، فیروز توفیق میزان رشد جمعیت را در ده سال اول جمهوری اسلامی ۳/۱٪ برآورد می‌کند. هم او میزان مولد را در دهه ۱۳۴۵-۱۳۵۵، ۲/۲٪ می‌داند، که با بیشتر آمارهایی که در این زمینه وجود دارد خوانائی دارد. اما رفسنجانی رئیس جمهور اسلامی، قضیه را چنین جلوه می‌دهد: «... همچنین رشد جمعیت نیز شکلی معقول بخود گرفته و میزان رشد آن از ۳/۹٪ قبل از انقلاب و ۳/۲٪ در سال ۶۸ به کمتر از ۲/۳٪ رسیده است که این رقم بسیار خوب و قابل اداره است». رفسنجانی، نماز جمعه، رسالت دوشنبه ۱۴ فروردین ۷۴، ۸. اسلام‌شهر، سیدمحسن حبیبی، پیش‌گفته، ۹. «شهرهای دروغین» واژه‌ای است که در فرانسه قرن هیجدهم رایج شد و به شهرک‌هایی گفته می‌شد که به شکل غیرقانونی پیرامون پاریس برپا شده

- بود: واژه «شهرهای غیررسمی» را آصف بیات بکار برده است. در مقاله جالب و خواندنی‌اش «گردنشینان و دولت» که در Middle East Review، نوامبر و دسامبر ۹۴ منتشر شد. ۱۰. همانجا، ۱۱. مقدمه‌ای بر جمعیت‌شناسی ایران در سال ۲۰۰۰، امیرهوشنگ زنوزی، ایران در آستانه سال ۲۰۰۰، صفحه ۲۵۰، ۱۲. امیرهوشنگ زنوزی می‌نویسد: «... در مرکز کشور به گواهی ارقام مستند، قریب دو میلیون جوان زیر ۱۸ سال از سیستم آموزشی خارج، و به بیکاری و ولگردی و یا شاغل مشاغل غیرقابل طبقه‌بندی هستند». پیش‌گفته، ۱۳. اسلام‌شهر، سیدمحسن حبیبی، پیش‌گفته، ۱۴. بنگاه خبری فرانسه، ۱۷ فروردین ۷۴، ۱۵. اسلام‌شهر، سیدمحسن حبیبی، پیش‌گفته، ۱۶. همانجا، ۱۷. همانجا، ۱۸. بنگاه خبری فرانسه، ۱۷ فروردین ۷۴، ۱۹. اطلاعات، ۱۶ فروردین ۷۴، ۲۰. اطلاعاتی «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران»، در رابطه با «تظاهرات اخیر در شهرک‌های حومه تهران»، فروردین ۷۴، ۲۱. اسلام‌شهر، سیدمحسن حبیبی، پیش‌گفته، ۲۲. کیهان ۱۶ فروردین ۷۴، ۲۳. اطلاعات ۱۶ فروردین ۷۴، ۲۴. رسالت ۱۴ فروردین ۷۴، ۲۵. نقطه، بهار ۷۴، «سالی که گذشت» ناصر مهاجر، ۲۶. رسالت ۱۴ فروردین ۷۴، ۲۷. رادیو
- بین‌المللی فرانسه، بخش فارسی، ۱۵ فروردین ۷۴، مصاحبه تلفنی با داریوش فروهر در تهران، ۲۸. رسالت ۱۴ فروردین ۷۴، ۲۹. اطلاعاتی خبری «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران»، پیش‌گفته، ۳۰. همانجا، ۳۱. بیانیه فوری غفو بین‌المللی، ۷ آوریل ۹۵، ۳۲. رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۶ فروردین ۷۴، ۳۳. بیانیه فوری غفو بین‌المللی، ۷ آوریل ۹۵، ۳۴. رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۶ فروردین ۷۴، ۳۵. بنگاه خبری فرانسه، ۱۵ فروردین ۷۴، ۳۶. رویتر، ۱۵ فروردین ۷۴، ۳۷. رویتر، ۱۶ فروردین ۷۴، ۳۸. ایران تایمز، شماره ۱۲۲۳، اول اردیبهشت‌ماه ۷۴، ۳۹. رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۶ فروردین ۷۴، ۴۰. رویتر، ۱۶ فروردین ۷۴، ۴۱. خبرگزاری آلمان، به نقل از ایران تایمز، اول اردیبهشت ۷۴، ۴۲. اطلاعات، چهارشنبه ۱۶ فروردین ۷۴، ۴۳. رسالت، پنج‌شنبه، ۱۷ فروردین ۷۴، ۴۴. همانجا، ۴۵. رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۹ فروردین ۷۴، ۴۶. اطلاعات، ۱۹ فروردین ۷۴، ۴۷. همانجا، ۴۸. رسالت، ۱۷ فروردین ۷۴، ۴۹. اطلاعاتی خبری «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران» پیش‌گفته، ۵۰. اطلاعات، ۱۹ فروردین ۷۴، ۵۱. اطلاعات، ۲۰ فروردین ۷۴، ۵۱. ایران، ۸ خرداد ۷۴

تراژدی بهداشت و درمان در ایران

وراه برون رفت (۲)

مسیحون نقره کار

داریم ...

هاشمی رفسنجانی به گونه‌ای حرف می‌زند که انگاری این جامعه ایران نیست که رشد جمعیت‌اش چشمگیر بوده و هست، و یا کیفیت سطح آموزش پزشکی در دانشکده‌های طب و بیمارستان‌های دانشگاهی‌اش چنان نازل است که حتی دست اندرکاران هم به آینده طب در ایران خوشبین نیستند (۱)، و یا با کمبود ۳۳ هزار پزشک، ۱۳۲ هزار پرستار و حداقل ۲۴۰۰ دندان‌پزشک مواجه است، و یا حتی با احتساب حداقل ۴ تخت برای هر هزار نفر جمعیت ۶۰ میلیونی کشور به ۲۴۰ هزار تخت بیمارستانی نیاز دارد، و...

راه برون رفت از مشکلات (۲)

بدیهی‌ست که مشکلات اجتماعی امروز جامعه ما، در اساس، حاصل عملکرد رژیم و دولت اسلامی‌ست، با این حال گفتن و نمایاندن واقعیت‌ها از سوی مخالفین رژیم به تنهایی کافی نیست. افشای عوام‌فریبی‌های رهبران و مسئولین رژیم و نالایقی و نادانی آنها از سوتی، و نقد برنامه‌های آنها و ارائه برنامه برای برون رفت از مشکلات، علاوه بر نشان دادن سیمای واقعی رژیم، حداقل، کاهش آلام مردم را نیز شاید به همراه داشته باشد. و در همین رابطه است که به اختصار و فهرست‌وار به راه‌های برون رفت از مشکلات بهداشتی و درمانی و آموزش پزشکی اشاره نمایم.

* * *

برای برپائی طبی که بهداشت و تندرستی مردم را تأمین کند نیاز به پایه‌های مادی، فنی و معنوی معینی هست که

نابسامانی‌ها، کمبودها و نیز فقدان بسیاری از نیازمندی‌های ضروری بهداشتی و درمانی و آموزش پزشکی، به عنوان یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی در ایران، حل نشده پابرجاست. رهبران جمهوری اسلامی اما، به ویژه هاشمی رفسنجانی، تلاش کرده و می‌کنند که واقعیت وضعیت بهداشتی و درمانی جامعه را قلب شده به مردم قالب کنند. آنها با ادعاهای عوام‌فریبانه، و به قول دکتر فاضل وزیر سابق کابینه رفسنجانی و رئیس نظام پزشکی، سوار بر "جو عوام زده"، پیشرفت‌های بزرگی را در این عرصه جار می‌زنند.

برای نمونه، هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه، ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۴ در دانشگاه تهران، ضمن برشمردن نشانه‌های فراوان موفقیت برنامه‌های ۵ ساله اول دولت‌اش در همه عرصه‌های زندگی جامعه، می‌گوید:

"پیش از انقلاب ما ۱۲ دانشکده پزشکی داشتیم، این تعداد تا سال ۶۳ به ۲۲ واحد و امروز به ۳۸ دانشکده پزشکی رسیده است. پیش از انقلاب ۲۵ هزار و ۵۰۰ دانشجو داشتیم، در سال ۱۳۶۸ این رقم به ۶۲ هزار نفر رسیده. و امروز فقط ۱۰۲ هزار دانشجو در علوم پزشکی سرگرم تحصیل هستند. تعداد بیمارستان‌های ما قبل از انقلاب ۳۵۰ واحد بود، در سال ۱۳۶۸ به ۶۲۵ واحد و امروز به ۷۲۴ واحد رسیده است. قبل از انقلاب، ۵۶ هزار تخت بیمارستانی داشتیم، قبل از برنامه اول ۸۶ هزار و امروز ۹۳ هزار تخت بیمارستانی داریم. تعداد پزشکان قبل از انقلاب ۱۴ هزار پزشک، قبل از برنامه اول ۲۱ هزار و ۵۰۰، و امروز ۳۷ هزار پزشک،

مورد نظر عملی نخواهد شد:

الف: یک طرح به هنگامی قابل اجراست که سازمان‌بندی و ساختار، و نیز مدیریت اجرایی و روش‌های اجرایی منظم، مشخص و همانند داشته باشد (۳). هماهنگی با ارگان‌ها و نهادهای دیگر، جلب همکاری و مشارکت آگاهان و متخصصین از عوامل پُر اهمیت عملی شدن یک طرح و برنامه است. بدون جلب همکاری و مشارکت پزشکان و دندان‌پزشکان و داروسازان، و سایر کادرهای وابسته به امور پزشکی طرح‌ها روی زمین خواهد ماند، و یا همانگونه که زندگی جمهوری اسلامی نشان داده و می‌دهد، کج و کوله اجرا خواهند شد. در همین رابطه همیاری و مشارکت تشکلی‌های صنفی و دموکراتیک پزشکان و سایر کادرهای امور پزشکی، مشارکت مردم و اتکاء به "قانونیت و دموکراسی" تضمین کننده اجراء درست و اصولی طرح هستند. ب: در تدوین و اجرای یک برنامه، آمار نقش و اهمیتی اساسی دارد. نظام آماری موجود، نظام فقر آمار و فقدان سازمان یافتگی اصولی و صحیح است. هنوز نمودار دقیقی از بیماری‌های شایع میهن‌مان در مناطق گوناگون وجود ندارد. میزان دقیق مرگ و میر، جمعیت و توزیع آن، تعداد مراکز سکونت، پراکندگی جمعیت شهرها و روستاها، درجه رشد اقتصادی و اجتماعی مناطق مختلف و... ناروشن، و یا پُر تناقض است.

ج: تعیین بودجه کافی و ضروری یکی از مهم‌ترین عوامل در اجراء یک برنامه است. در کشور ثروتمند ما، که ۰/۱

اهمیت در رابطه با سنجش سطح زندگی است. در واقع از جنبه‌های اصلی مدیریت اجتماعی اصولی و علمی در هر حکومتی، تنظیم صحیح امور مربوط به آب سالم برای مصارف مختلف مردم است. امروزه تهیه و توزیع عادلانه آب سالم برای مصارف مختلف مردم در مناطق روستائی و شهری از مشخصات هر کشور پیشرفته و متری است. (۶)

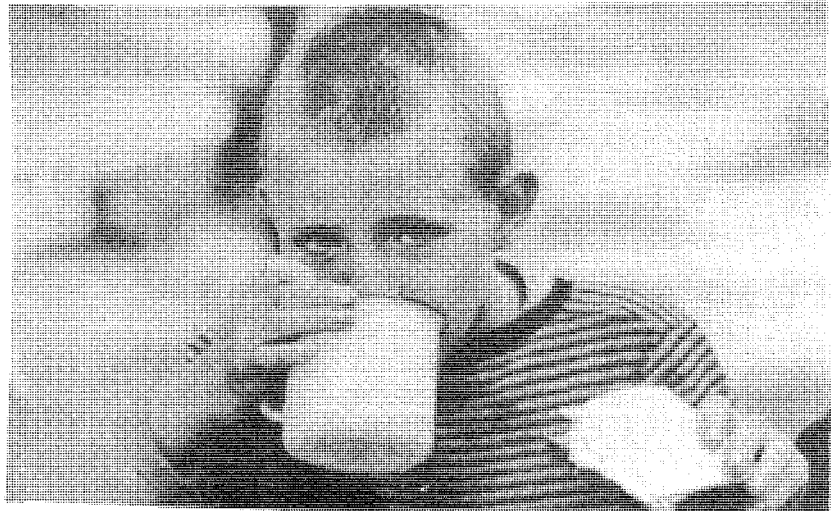
ج: مسکن بهداشتی، نیز از شاخص‌های پُر اهمیت در رابطه با محک زدن سطح زندگی در یک کشور است.

د: پیش‌گیری از ابتلا به بیماری‌ها:

سازمان جهانی بهداشت واکسیناسیون بر علیه برخی از بیماری‌ها به ویژه علیه ۶ بیماری قابل پیش‌گیری و واگیر (سیاه سرفه، کزاز، دیفتری، فلج اطفال، سرخک، و سل) را توصیه کرده است. واکسیناسیون علیه این بیماری‌ها از لحاظ مواد اولیه مورد نیاز و نیز تکنیک پیش‌برد کار امری ساده و کم خرج است. تجهیز و اعزام تیم‌های مختلف برای انجام این امر مهم در شهرها و روستاهای کشور، همراه با آموزش اهمیت واکسیناسیون و به طور کلی پیش‌گیری از بیماری‌ها از هر نوع امکان و تریبونی، یکی از پایه‌های گسترش بهداشت و جلوگیری از پیدایش و گسترش بیماری‌های قابل پیش‌گیری و واگیر است. بیماری‌های غیرواگیر فراوانی نیز قابل پیش‌گیری هستند. در این میان از میزان ابتلاء و شیوع بیماری‌های دامی (۷) - عفونی، بیماری‌های انگلی، بیماری‌های پوستی، بیماری‌های داخلی مثل (بیماری‌های قلبی، عروق عصبی و روانی) و... با جلوگیری از علل بروز آنها و نیز آگاه ساختن مردم از دلایل پیدائی این بیماری‌ها به میزان قابل ملاحظه‌ای می‌توان کاست.

ه: بهداشت محیط (زندگی، کار، تحصیل و...):

مسکن بهداشتی و مناسب، آب آشامیدنی سالم، تغذیه مناسب و کافی، هوای بهداشتی و سالم، فقدان حشرات و حیوانات بیماری‌زا دفع صحیح زباله‌ها و فاضلاب‌ها (۸) و... مجموعه‌ایست که بهداشت محیط را شامل می‌شوند، ضمن اینکه بهداشت مادر و کودک، به ویژه مسأله تغذیه کودک و مادر به هنگام بارداری نیز به نوعی در این مجموعه قرار می‌گیرد. محیط تحصیل به ویژه محیط مدارس در شهرها و روستاهای محروم، با عوامل بیماری‌زا و تراکم جمعیت، آسیب پذیرترین گروه اجتماعی، یعنی کودکان و نوجوانان را در معرض خطر ابتلاء به انواع بیماری‌ها قرار می‌دهد.



ساده و قابل دسترسی، حتی در عقب مانده‌ترین جوامع و یا کشورهایی که دارای مشکلات فراوان اجتماعی و سیاسی هستند، تحقق پذیر است. کادریهای مورد نیاز در این زمینه، با خرجی اندک و امکاناتی کم می‌توانند آموزش ببینند و خدمات خود را نیز به مردم ارائه دهند (۴). با برنامه ریزی بهداشتی همراه با تکنولوژی ساده اما کارساز (۵) می‌توان در راه حل یکی از مشکلات بزرگ جامعه، یعنی مرگ و میر در اثر بیماری‌ها و سوانح گوناگون، به ویژه مرگ و میر کودکان در اثر بیماری‌های عفونی و سوءتغذیه گام برداشت.

اما بنیادهای نیل به شاخص‌های قابل قبول بهداشت عمومی و طب پیش‌گیری عوامل دیگری نیز هستند.

الف: تغذیه کافی و صحیح: بر زمینه پیش‌برد سیاست کشاورزی و دام پروری مناسب با نیازهای جامعه، و توزیع عادلانه مواد غذایی می‌توان گام‌های ارزشمندی در راه مبارزه با فقر غذایی برداشت. در همین رابطه افزایش تولیدات غلات و غلات پروتئین‌زا، رشد تولیدات دامی جهت تأمین پروتئین حیوانی مورد نیاز، صید اصولی ماهی به عنوان منبع عظیم پروتئین و... در این مبارزه نقش پُر اهمیتی ایفا می‌کنند.

نقش و وظیفه دولت در رابطه با تضمین "امنیت غذایی" نقشی پُر اهمیت است، این نقش در کنار مسأله اشتغال و حل و معضل بیکاری، که در امر تغذیه کافی تأثیر فراوان دارد، اهمیت بیشتری می‌یابد.

ب: تأمین آب آشامیدنی سالم:

میزان مصرف یکی از معیارهای پُر

میلیارد دلار درآمد ارزی فقط از فروش نفت به دست آمده، و لایحه بودجه سال ۱۳۷۴ نیز در آمدهای نفتی را بر اساس هر بشکه ۱۵ دلار، ۱۳ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار پیش‌بینی می‌کند، هیچ‌گاه بودجه‌ای کافی و ضروری برای امر بهداشت و درمان مردم و آموزش پزشکی در نظر گرفته نشده است. و به تازگی دکتر مرنندی وزیر بهداشت و درمان آموزش پزشکی در همین رابطه خبر می‌دهد که: "نرخ خدمات درمانی در سراسر کشور افزایش خواهد یافت" چرا که در بودجه سال ۱۳۷۴ بهداشت و درمان قید شده که بودجه اختصاصی به دو برابر رسیده است که باید از طریق مردم تأمین شود.

نکات محوری در تعیین سیاست کلی بهداشتی و درمانی و آموزش پزشکی

۱ - اولویت بهداشت عمومی و طب پیش‌گیری بر درمان

سازماندهی اقدامات تأمین بهداشت عمومی و طب پیش‌گیری به عنوان "راه و روش و امکانات جلوگیری از ابتلاء و گسترش بیماری‌ها و سوانح گوناگون"، اصولی‌ترین، علمی‌ترین، و مردمی‌ترین راه بر دستیابی به سلامت فرد و جامعه است. با توجه به این واقعیت که بهداشت نقشی اساسی در توسعه و پیشرفت زندگی انسانی دارد و انرژی انسانی کلید توسعه و پیشرفت انسان و جامعه است، ارزش‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مسأله بهداشت آشکارتر می‌شود.

آموزش و خدمات امر بهداشت و طب پیش‌گیری، آموزش و خدماتی ساده، کم خرج، در زمانی کوتاه با تکنولوژی بسیار

شناخت مشکلات جسمانی و روانی این آسیب پذیرترین گروه اجتماعی، همراه با ارائه راه حل‌های مناسب در راه تأمین بهداشت جسم و روان آنها امری مهم و حیاتی است.

برای تأمین سلامت فرد و جامعه شرکت فعالانه همگان در امور بهداشتی امری ضروری و لازم است، بدون همیاری مردم دستیابی به جامعه سالم و افرادی تندرست امکان پذیر نخواهد بود. آموزش بهداشت عمومی و طب پیش‌گیری در سطحی گسترده و با محتوی ارزشمند به مردم از طریق رسانه‌های گروهی، باید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شود.

ز: توجه ویژه به مسأله کودکان:

کودک از نخستین دقایق زندگی‌اش دارای حقوقی‌ست که جامعه و رهبری آن موظف به تأمین و رعایت آن هستند. تأمین بهداشت، بویژه تأمین تغذیه مناسب بخشی اساسی از حقوق کودک است. بهداشت کودکان، به عنوان سرمایه‌های هر جامعه‌ای، دارای ارزش‌های فراوان است و زمینه اساسی رشد جسمانی و روانی آنهاست، چرا که حدود ۹۰ درصد رشد مغز کودکان در سال‌های اولیه زندگی صورت می‌گیرد و کمبود مواد پروتئینی و کالری‌زا سبب بروز انواع عوارض در کودکان می‌شود. توجه به وضعیت تغذیه کودک، همراه با بهداشت و وضعیت اجتماعی‌اش از نظر کار، محیط زندگی و تحصیل، آنچنان ابعادی دارد که اهمیت ندادن به آنها برای یک جامعه فاجعه آفرین خواهد بود.

۲- شیوه سازماندهی و ارائه خدمات

بهداشتی، درمانی و آموزش پزشکی سازماندهی امکانات و نیروهای خدمات بهداشتی و درمانی و نیز آموزش پزشکی می‌باید به گونه‌ای باشند که توانائی استفاده عادلانه عموم مردم، به ویژه محرومین جامعه، از این امکانات و نیروها مهیا باشد. هماهنگی میان خدمات بهداشتی، درمانی و آموزش پزشکی پر اهمیت و ضروری‌ست. برای دستیابی به یک نظام هماهنگ و مردمی در ارائه خدمات بهداشتی و درمانی به نکات زیر باید توجه شود:

الف: زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی، "ملی" کردن مؤسسات بهداشتی و درمانی و روشن کردن وضعیت مالکیت خصوصی بر کلیه مؤسسات بهداشتی و درمانی و آموزش پزشکی مهیا نیستند، و طرح چنین خواسته‌هایی در شرایط کنونی غیرعملی و غیرواقعی‌ست.

برای رسیدن به آن ساختمان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی هماهنگ هنوز راه داریم.

عملی‌ترین راه در مرحله کنونی این است که دولت خود ابتکار اصلاحات و تولید خدمات درمانی را به عهده بگیرد، و با نظارت بر بخش خصوصی رابطه‌ای مؤثر و مفید بین دو بخش به‌وجود آید، رابطه‌ای که توانمندی هر دو بخش را در ارائه خدمات به مردم افزایش دهد (۹). در کنار نظارت فوق، پایهریزی صنعت مستقل دارویی و وسائل پزشکی تا حد بی‌نیازی از صنعت موتاز، مشخص نمودن وضعیت تجارت خارجی و نیز همکاری‌های فنی، علمی و انسانی با کشورهای پیشرفته در عرصه بهداشت و درمان و آموزش پزشکی می‌باید در دستور کار قرار گیرد. با ایجاد و توسعه تعاونی‌های خدماتی و توزیعی و... در زمینه‌های گوناگون بهداشتی، درمانی می‌توان در کوتاه مدت بر بخشی از مشکلات فائق آمد.

ب: تأمین و توزیع عادلانه امکانات بهداشتی و درمانی و آموزشی، و همچنین نیروهای انسانی پزشکی از ارکان اساسی دستیابی به نظامی مردمی و عادلانه در عرصه بهداشت، درمان و آموزش پزشکی‌ست. شناخت ویژگی‌های جامعه و توسعه شبکه‌های بهداشتی و درمانی، در جامعه پزشکی، ایجاد و توسعه شبکه‌های هماهنگ خدمات بهداشتی و درمانی، در صورت امکان تلفیق و انطباق کامل این شبکه‌های هماهنگ خدماتی با شبکه‌های آموزش نیروهای انسانی پزشکی می‌توانند خط مشی اجرایی یک سیاست درست در این زمینه باشند. شبکه‌هایی که سرتاسر کشور را با توجه به اولویت امر پیش‌گیری و بهداشت عمومی زیر پوشش بگیرد.

استفاده ساکن و سیار از امکانات و نیروهای انسانی در شرایط کنونی مؤثر خواهد بود. تمرکز امکانات و نیروهای انسانی پزشکی در سطوح مختلف، و در بخش‌ها و بیمارستان‌های معین، از دوباره‌کاری و سرگردانی بیماران و مراجعین می‌کاهد، که این امر می‌باید با عدم تمرکز غیرضرور و پراکندگی این امکانات و نیروها در شهرهای بزرگ و توزیع عادلانه آنها در سطح کشور باشد.

در مورد تأمین و توزیع عادلانه نیروهای انسانی پزشکی، علاوه بر گسترش دانشگاه‌ها و مدارس عالی، با توجه به سطح کیفی آموزش، می‌باید زمینه‌های سیاسی و فرهنگی بازگشت پزشکان و سایر نیروهای انسانی پزشکی ایرانی خارج کشور را نیز مهیا کرد، تأمین خواسته‌ها و نیازهای

منطقه این گروه اجتماعی و ایجاد امکانات رفاهی و اجتماعی که به ویژه در مناطق محروم کشور، گامی اساسی و بزرگ در راه کاهش توزیع ناعادلانه پزشکان و فنون وابسته به پزشکی و کمبودهای فاحش است.

ج: هزینه‌های خدمات بهداشتی و درمانی، و شیوه ارائه آنها باید به گونه‌ای باشد که این خدمات با کیفیت و قیمتی مناسب در اختیار همه آحاد مردم قرار گیرد، و در بهترین حالت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی برای زحمت‌کشان و محرومین جامعه رایگان شود. در همین رابطه آنچه که تحت عنوان "بیمه عمومی" (۱۰) اشکال، تنوع، و ترکیب‌های مختلفی به خود گرفته، تضمین کننده حق یکسان شهروندان یک جامعه در استفاده از خدمات بهداشتی و درمانی است، خدماتی که به سهولت و با کیفیت خوب در اختیار مردم، به ویژه محرومین و نیازمندان قرار بگیرد.

آنچه که در رابطه با مسأله، "بیمه عمومی" اهمیت می‌یابد، جدا از ماهیت و نقش دولت، موقعیت بخش خصوصی‌ست. بخش خصوصی در شرایطی وارد این رابطه و معامله می‌شود، که سودآوری آن تضمین شده باشد. طب معلول‌یاب و تجاری (ویا بازاری) می‌تواند دست آورد فعالیت این بخش باشد. این بخش برای کسب درآمد بیشتر در مناطق محروم سرمایه‌گذاری نخواهد کرد، و اگر هم بکند برای صرفه جویی در هزینه‌ها خدماتی با کیفیت خوب ارائه نخواهد داد.

در شرایط جامعه ما پیآمد خصوصی کردن مؤسسات بهداشتی، درمانی و آموزش پزشکی، آنگونه که دولت هاشمی رفسنجانی برای شانه خالی کردن از زیر بار تعهد به مردم، گام به گام در آن راستا پیش می‌رود، بر بار کمرشکن گرده محرومین جامعه و بسیاری از بیمه شدگان خواهد افزود. در واقع هرکس که پول دارد از بهترین امکانات با کیفیت خوب استفاده خواهد کرد، و گرانی و کمبود و نارسائی سهم فقرا و محرومین جامعه خواهد شد. آنچه که با عنوان "بیمه‌های تأمین اجتماعی" در سیستم خدماتی جامعه مطرح بوده و هست، کارائی بیمه کارگران و کشاورزان، به ویژه در برابر بیماری‌ها و سوانح ناشی از کار و زندگی طاقت فرسای‌شان، و نیز تأمین نیازهای خانواده آنها را می‌باید دربر داشته باشد (۱۲).

د: دارو و خدمات دارویی عاملی بزرگ در پیش‌گیری و درمان بیماری‌ها هستند. کوشش در راه پایهریزی صنعت مستقل

استفاده از آخرین دستاوردهای علم پزشکی، برپایی کنگره‌ها و سمینارهای مختلف علمی و اجتماعی در رابطه با مسائل بهداشتی و درمانی و آموزش پزشکی که سبب افزایش سطح دانش پزشکی و افزایش شناخت معضلات و نیز انتقال تجارب می‌شوند، در کنار استفاده از "طب سنتی" به گونه‌ای سنجیده و دقیق، و آموزش روش‌های ساده و قابل اجرا بهداشتی و درمانی به افراد غیرمتخصص، به ویژه در مناطق محروم. تا حدی از مشکلات موجود در این عرصه را خواهندکاست. ●

روزانه سهم می‌برند. جمهوری اسلامی هم از این دست ادعاها فراوان دارد. اما با توجه به میزان رشد جمعیت، و گسترش حلقی آب‌دها و... آمارها واقعی به نظر نمی‌رسند. برای نمونه روستای انجیل در ۱۱۰ کیلومتری قم که نزدیک به ۸۰۰ تن جمعیت دارد فقط دارای یک لوله آب ۲ اینچیست که در مسیر فاضلاب خان‌ها قرار دارد.

۷. ۴۰۰ نوع بیماری مشترک بین دام و انسان در ایران وجود دارد، اما به دلیل کمبود اعتبارات دامپزشکی، به گفته مسئولین فقط طرح ریشه‌کن کردن ۱۴ نوع بیماری واگیر این بیماری‌ها در دست اجراست.

۸. برای نمونه عرض کنم: "موش به مشکل جدی برای بهداشت در بسیاری از شهرهای ایران به ویژه در شهرهای بندری تبدیل شده است. آلودگی فاضلاب لواصانات، در اثر نشت تدریجی، دریاچه سد لتیان را تهدید می‌کند (روزنامه، همشهری، ۱۸ خرداد ۷۲)، آلودگی و سمومیت آب رودخانه کنگیر، ایلام، باعث مرگ هزاران ماهی و دیگر آبزیان شد. (همشهری، ۲۳ خرداد ماه ۷۲) و...

۹. این بدین معنی نیست که رژیم جمهوری اسلامی توانایی اصلاحات اساسی و جدی نظام بهداشتی و درمانی کشور را دارد.

۱۰. مسئولین جمهوری اسلامی مدعی هستند که طرح بیمه عمومی آنها، "نظام جامع درمانی" - که به کرات پیرامون آن گفته‌اند، مسئله بیمه عمومی ۴۵ میلیون نفر جمعیت کشور را به طور خاصی حل میکند!

۱۱. خرداد ماه سال ۱۳۷۴، سازمان تامین اجتماعی آذربایجان شرقی آمارهایی ارائه می‌دهد که حکایت از آن دارند که ۸۰ درصد از کارگران آذربایجان شرقی فاقد بیمه اجتماعی هستند، این سازمان اما "عدم رشد تعداد بیمه شدگان را ناشی از عدم تبلیغ و ترویج فرهنگ بیمه درمان مردم می‌داند!"

۱۲. براساس گزارش سازمان بهداشت جهانی حدود ۲۰۰ قلم دارو مورد نیاز و ضروری هستند. اما شرکت‌های چندملیتی بیش از ۱۷۵۰۰ قلم دارو تولید می‌کنند. "طرح ژنریک" دارو گام مثبتی است که در صورت اجرای صحیح نحوه درست استفاده از دارو، و موجب جلوگیری از هدر رفتن پول مردم و سود اندوژی شرکت‌های مذکور خواهد بود.

آموزش پزشکی و رشته‌های وابسته به آن، با توجه به ویژگی‌ها و نیازهای جامعه ضروریست. آموزش پزشکی و احرف وابسته به آن بایستی با توجه به محوری بودن مسائل بهداشتی و طب پیش‌گیری به پیش رود. بنیاد آموزش پزشکی و خدمات بهداشتی و درمانی شناخت جامعه است. آموزش گیرنده می‌باید جامعه خود را به درستی بشناسد و میان آموخته‌های خویش و نیازهای جامعه رابط‌ای قوی و منطقی برقرار نماید، در واقع تلفیق تئوری و عمل به گونه‌ای باشد که جامعه محل آموزش و ارائه آموخته‌ها قرار بگیرد.

و آموزش پزشکی، و "طرح تشکیل شورای عالی بهداشت و درمان و آموزش پزشکی" (۲۴ مرداد ماه ۱۳۶۰ برای تصویب به مجلس ارائه شد)، می‌توانستند زمینه برپایی سیستم بهداشتی و درمانی و آموزشی شوند بآنسبب کارساز، اما ماهیت رژیم اسلامی مانع تحقق این اصول و طرح‌ها در همین حد محدود شد.

۴. تجربه نیکاراکونه در این زمینه پر ارزش است. در نیکاراکونه ۴۰۰۰ داوطلب بهداشتی همه ملت را واکسینه کردند. این داوطلبین که از میان معلمان، کشاورزان، کارگران و دیگر افراد با سراد بالای ۱۸ سال تشکیل می‌شدند فقط به مدت ۲ روز توسط ۲۴۰۰ کارمند بهداشتی منطقه‌ای، که قبلاً خرد آنان توسط کارشناسان بهداشتی وزارت بهداشت هماهنگ و آماده شده بودند، آموزش دیدند. با اعلام "روز بهسازی محیط" تنها در یک دوره ۷۵۰۰۰۰ کودک زیر ۵ سال که شامل ۷۵٪ کودکان کشور در این سن بودند، توسط اولیا، به مدارس و کلینیک‌ها آورده شده بودند، علیه فلج اطفال واکسینه شدند. (ماهنامه اتحاد پزشکان و داروسازان ایران، شماره ۱۱ و ۱۲ به نقل از Salubrita ژوئیه ۱۹۸۱.

در جمهوری اسلامی نیز در این زمینه فعالیت‌هایی صورت گرفته است، اما حجم و میزان ادعاها با واقعیت‌ها خوانائی ندارند.

۵. تجربه بررسی اثر تجویز آب و الکترولیت از راه دهان در اسهال‌های حاد کودکان کمتر از ۳ سال در روستاهای آذربایجان غربی، که به همت دکتر محمدعلی بزرگر، دکتر اورشانو، دکتر جعفر ناصرآینی، لوریسا صیاد، ایرج پاشاپور و... صورت گرفت، نشان داد که چه به سادگی می‌توان با هزینه‌ای اندک و موادی قابل دسترس جان بسیاری از کودکان را نجات داد.

۶. احتیاج انسان به آب روزانه ۲۰۰ لیتر برآورد شده است، در زمان رژیم شاه ادعا می‌شد حداقل ۱۰۰ لیتر آب در اختیار مردم قرار می‌گیرد، اما این ادعا غیرواقعی بود چرا که در همان هنگام در تهران حدود ۵۶ درصد (دولت ۸۰ درصد اعلام کرده بود) و در شهرستان‌ها ۱۷ تا ۴۰ درصد و در روستاها حدود ۲۰ درصد از آب لوله کشی استفاده می‌شد، و این به این معنی نبود که استفاده‌کنندگان هم چه از طریق آب لوله کشی و چه از طریق دیگر ۱۰۰ لیتر آب قابل مصرف

داروسازی، همراه با ایجاد امکانات تولیدی ضرور، پر اهمیت است. تولید، توزیع و واردات دارو، و نیز آموزش و تنظیم نحوه استفاده از آن وظیفه دولت است، و با برقراری "بیمه عمومی" درمانی به بهترین و مناسب‌ترین شکل می‌توانند عملی شوند. (۱۲)

۳. آموزش نیروهای انسانی پزشکی کمبود نیروهای انسانی پزشکی یکی از مسائل بهداشتی، درمانی و آموزش پزشکی در جامعه ما است. گسترش دانشگاه‌ها همراه با توسعه کمی و کیفی امکانات

منابع و پاره‌ای توضیحات:

۱. دکتر محمود طباطبائی، رئیس دانشگاه علوم پزشکی بهشتی (دانشگاه ملی سابق)، فروردین ماه ۱۳۷۴: ایران تایمز، شماره ۲۲۶ او گفته است: "آموزش پزشکی سنتی و رایج کشور پاسخ گوی نیازهای آینده جامعه نیستند."

۲. سیمای واقعی وضعیت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در ایران، با استناد به آمارهای دولتی و ادعاهای مسئولین مملکتی، در نوشته‌ها و مقاله‌های متعدد نشان داده شده است. بنابراین از تکرار آمار و ادعاها، و آنچه در نوشته‌ها و مقاله‌های قبلی آمده خودداری کرده‌ام.

به برخی از آن مقاله‌ها و نوشته‌ها اشاره می‌کنم:
الف: بحث کوتاه پیرامون وضعیت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، سال ۱۳۴۳ انتشارات چکیده، تهران - ایران

ب: چهره غم‌آفرین فقر، سال ۱۳۷۱، ماهنامه پر، شماره ۸۱ (سال هفتم، شماره ۹) - واشنگتن، آمریکا
ج: جمهوری اسلامی، جمهوری دروغ‌های مصلحت آمیز، سال ۱۳۷۲، ماهنامه پر، شماره ۹۷، واشنگتن، آمریکا

د: تناقض‌های ناگزیر، سال ۱۳۷۲، ماهنامه آرش، شماره ۲۷، پاریس، فرانسه

ه: از سرزمین رنج، سال ۱۳۷۲، ماهنامه آرش، شماره ۲۸، پاریس، فرانسه

و نیز هفته نامه "شهریوند" چاپ کانادا، سال ۱۳۷۳ و: "ظاهر سازی‌های ریاکارانه و سطحی‌نگری"، سال ۱۳۷۳، هفته نامه شهریوند، شماره ۱۶۱، کانادا
ز: آشفته بازار بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در ایران، سال ۱۳۷۳، ماهنامه علم و جامعه، واشنگتن، آمریکا

و هفته نامه خاوران، سال چهارم، شماره ۱۹۳، ۲۷ ژانویه ۱۹۹۵

۳. تبلور برخی از خواست‌های عادلانه مردم در زمینه بهداشت و درمان و آموزش در پارهای از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، به ویژه در بندهای ۱۲ از اصل ۳، و اصول ۲۱، ۲۹، ۴۳، ۴۴، خود را نشان می‌دهند، این اصول و طرح‌هایی مثل طرح طب ملی، وزارت بهداشتی دولت موقت به همت زنده یاد دکتر کاظم‌سامی، و یا "طرح تأسیس وزارت بهداشت و درمان



آلترناتیو‌ها

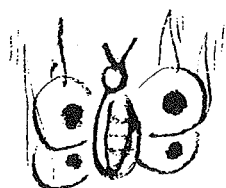




شورای مقاومت



فرزندی ولایتهد



پروانه سوزن شمع فروز در شب که شست
ای و ای من که قصه دل نا تمام ماند

ARDESHIR . 94

انتخابات فرانسه:

پیروزی واقعی از آن که شد؟

مهناز هجینی

فرانسه در ماه‌های اخیر شاهد دو انتخابات مهم بود: انتخابات ریاست جمهوری در ماه مه ۹۵ و انتخابات انجمن‌های شهر و شهرداری‌ها در ماه ژوئن. نتیجه این هر دو انتخابات تثبیت موقعیت مسلط نیروهای راست بر جامعه فرانسه و رشد جریان‌های راست افراطی است که شواهد آن البته از مدت‌ها پیش هویدا بود. در دور اول انتخابات ریاست جمهوری نزدیک به ۲۰٪ رأی‌دهندگان به احزاب نئوفاشیست و راست افراطی رأی دادند (۱) و در انتخابات شهرداری، سه شهر بزرگ به دست شهرداران نئوفاشیست افتاد.

این اما تنها ویژگی انتخابات اخیر نبود. رأی‌دهی‌ها نشان داد که با وجود گرایش جامعه به سوی راست و با وجود شکنندگی مرزبندی‌های سیاسی امروز فرانسه، چپ هنوز هم قدرتمند است. بر خلاف تمام پیش‌بینی‌ها، لیونل ژوسپن، کاندیدای سوسیالیست اکثریت آراء را در دور اول به خود اختصاص داد.



۱۴ سال ریاست جمهوری سوسیالیست

پس از موفقیت مجدد میتران در انتخابات سال ۸۸- که بیشتر مدیون شخص خود او بود (۲) تا حزب سوسیالیست- نارضایتی مردم و ناتوانی حکومتگران از پاسخگویی به مشکلات موجود بیش از پیش چهره نمود. نقطه اوج این نارضایتی نیز انتخابات مجلس در سال ۹۳ و سپس انتخابات پارلمان اروپا در سال ۹۴ بود. در هر دو انتخابات سوسیالیست‌ها و کلاً چپ- شکستی سخت خوردند. انتخاب میتران در سال ۸۱ تجلی امید و خواست مردم به تغییر وضعیت بود. میتران نیز چنین قولی به مردم داد.

اما بحران فرانسه در متن بحران جهانی- عمیق بود و وضعیت اقتصادی اجتماعی روزبروز خراب‌تر می‌شد. حل بحران را در چهارچوب نظم موجود انتظاری واقع‌بینانه نبود. بهبود اوضاع راه‌حل‌های رادیکال می‌طلبید. سوسیالیست‌ها در طول بیش از یک دهه حکومت نشان دادند که نه توانائی تحقق تغییرات ریشه‌ای را دارند و نه شجاعت اذعان به عجز خود را. آنها نیز مانند احزاب حاکم پیش از

است. آنها نه بخاطر ایمان و اعتقاد، که بخاطر مخالفت و اعتراض رأی خود را به صندوق‌های رأی ریختند. اکثراً به نفع جریان‌های راست افراطی. اما بخشی نیز چپ رادیکال را انتخاب کردند. در انتخابات ریاست جمهوری، ۲۷٪ کسانی که به ژان ماری لوپن (کاندیدای "جنبه ملی"، جریان نفوذاشیستی) رأی دادند، کارگر و ۱۹٪ کارمند بودند. این میزان بسیار بیشتر از میانگین رأی او در کل فرانسه بوده است (۱۵٪). آرتل لاگیه، کاندیدای تروتسکیست، در میان کارگران و کارمندان به ترتیب ۷٪ و ۸٪ رأی آورده است؛ که از میزان متوسط رأی او ۵/۳٪ بیشتر بوده است. اگر به رأی‌دهی بر اساس رفاه اجتماعی رأی‌دهندگان نگاه کنیم، لوپن ۵۳٪ آراء خود را از میان مردم زحمتکش و فقیر بدست آورده است و این در حالیست که رأی آرتل لاگیه میان این طبقات و اقشار ۱۳٪ بوده است. در دور دوم انتخابات، با اینکه لوپن به رأی‌دهندگان توصیه کرده بود که شرکت نکنند و به هیچیک از دو کاندیدا رأی ندهند، ۱۱٪ از آنها و ۲۶٪ از سمپاتیزان‌های حزبش، به لیونل ژوسپین رأی دادند (۳).

بحران در احزاب راست

در ماه‌های پیش از انتخابات، وجود خیل مردمی که بالقوه می‌توانستند رأی‌دهندگان راست افراطی باشند، احزاب راست سنتی را دستخوش بحران می‌کند. این احزاب که پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۸۸ سوگند خورده بودند نفاق و دودستگی را کنار بگذارند، عملاً دو شقه شدند و دارای دو کاندیدا! کاندیداهایی که هرکدام در پی تدوین تاکتیکی برای جلب رأی‌دهندگان مردم و کسب قدرت بودند.

ژاک شیراک که تا چندی پیش هوادار سرسخت "انقلاب لیبرالی" ریگان بود (۴)، ناگهان به پوپولیستی دواشته تبدیل، و با تصرف برخی شعارها و خواسته‌های جریان‌های چپ، به فکر مردم فقرزده و بی‌خانمان افتاد و قانونی را زنده کرد که پس از جنگ جهان دوم تصویب شده بود و مصادره خانه‌های خالی در شرایط بحرانی را مجاز می‌شناخت، و بدینگونه به توجیه خانه‌گیری بی‌خانمان‌ها پرداخت. او به این ترتیب جنبه‌های پوپولیستی سنت گولیستی را که در سال‌های اخیر به دست فراموشی سپرده شده بود، پرنرنگ می‌کند، تا به این نحو خود را نه نماینده منافع راست که نماینده منافع کل مردم قلمداد کند. و در



می‌کنند؛ اما جناح راست و سرمایه‌های بزرگ را نیز بی‌نصیب نمی‌گذارند. در حالیکه مردم هر روز شاهد چپاول اموال عمومی بدست عده‌ای معدود هستند، آنها فساد و دزدی را افشاء می‌کنند و به همه

آنگاه که جامعه از دادن پاسخ‌هایی روشن به مسائل پیچیده باز می‌ماند و تفاوت میان احزاب سیاسی رنگ می‌بازد، عوام‌فریبی و ساده‌انگاری پا می‌گیرد و مردم بدنبال پاسخ‌های ساده برای مشکلات واقعی‌شان می‌گردند.

درس اخلاق و درستکاری می‌دهند. در یک کلام، آنها به مردمی که چرخه زندگی به حاشیه پرتاب‌شان نموده و به حال خود رهاشان کرده، آن چیزی را می‌گویند که او می‌فهمد و لمس می‌کند.

آنگاه که جامعه از دادن پاسخ‌هایی روشن به مسائل پیچیده باز می‌ماند و تفاوت میان احزاب سیاسی رنگ می‌بازد، عوام‌فریبی و ساده‌انگاری پا می‌گیرد و مردم به دنبال پاسخ‌های ساده برای مشکلات واقعی‌شان می‌گردند. اگر چپ بر این مشکلات انگشت بگذارد، خود را در حرف‌های او باز می‌یابند؛ و اگر راست افراطی راه‌حل‌های سهل ارائه دهد، فریفته حرف‌های او می‌شوند. این سردرگمی، در نتایج انتخابات بخوبی بازتاب یافته است. به دو صورت. اول (تعداد آن‌هایی که رأی ندادند بیشتر از گذشته بود. دوم) نحوه رأی دادن این اقشار، غیرقابل پیش‌بینی بوده

خود، به دادن وعده‌هایی که دست‌کم پس از دوسه سال اول می‌دانستند تحقق‌پذیر نیست، پسند کردند.

در این میان، شرایط جهانی هم بی‌تأثیر نبود. با از هم‌پاشی "بلوک شرق"، امید تحقق برنامه چپ و سوسیالیستی رنگ باخته بود. اما دوره پسا سوسیالیستی در آن کشورها نشان داده بود که معجزه توسعه سرمایه‌داری لیبرال سرابی بیش نیست.

مردم بیش از پیش سرخورده می‌شدند و از راست که سال‌ها حکومت کرده و از چپ که جایش را گرفته بود، فاصله می‌گرفتند. احزاب سنتی دیگر توان و ظرفیت مقابله با شرایط موجود را نداشتند.

بحران و پاگیری راست افراطی

تجربه نشان داده است که اوضاع بحرانی- خصوصاً آنگاه که به درازا کشد- گرایش‌های راست، نژادپرستانه و فاشیستی را در جامعه رشد و گسترش می‌دهد. البته خطاست اگر بخواهیم فاشیسم را تنها به بُعد اقتصادی‌اش تقلیل دهیم و عوامل دیگری که در پاگیری این جریان‌ها دخیل‌اند- نظیر روحیات ملت‌ها، سنت‌ها، فرهنگ‌ها، تجربه‌های تاریخی و... را در نظر نگیریم. بهر تقدیر، اوج‌گیری تمایلات راست افراطی زمانی اتفاق می‌افتد که

احزاب سنتی موجود در دوره‌ای به نسبت طولانی، در عمل نشان دهند که قادر به پاسخگویی به مشکلات و معضلات جامعه نیستند. در این شرایط است که نیروهای راست افراطی وارد صحنه می‌شوند. تحلیل آنها از اوضاع سطحی است و برای مسائل پیچیده راه‌حل‌های ساده ارائه می‌کنند. برای هر بدبختی و مشکلی، "مجرم" را به مردم نشان می‌دهند: «سه میلیون بیکار وجود دارد؟... سه میلیون خارجی هم هست که کار می‌کنند... بسیاری از مردم مسکن ندارند؟... خارجی‌ها اکثر خانه‌های دولتی را اشغال کرده‌اند...» و... برای آن توده‌ای که بر اثر بحران، بیکار و بی‌خانمان شده و یا در بیم بیکاری و بی‌خانمانی بسر می‌برد، این گفتار می‌تواند بسی جذاب جلوه کند. رهبران جریان‌های راست افراطی- که بسیاری‌شان از میان اقشار متوسط جامعه برخاسته‌اند- به جریان‌های چپ بسیار حمله

این راه حتی حاضر به قربانی کردن بخشی از منافع بورژوازی می‌شود. این مسئله بی‌شک در سیاست خارجی فرانسه نیز در آینده بی‌تأثیر نخواهد بود. دولت جدید با تکیه بر سنت گولیستی، از یک سو بر نوعی استقلال نسبت به آمریکا و حتی اروپا پای خواهد فشرد؛ «استقلالی توأم با قدرت‌نمایی» و از سوی دیگر در رابطه با کشورهای دیگر - خصوصاً کشورهای جهان سوم - هدف را عمدتاً گسترش بازار خارجی به منظور تخفیف بحران داخلی، قرار خواهد داد.

کاندیدای دیگر راست، ادوارد بالادور، برای جلب رأی‌دهندگان بالقوه راست افراطی، روش دیگری پیش می‌گیرد. شارل پاسکوا، وزیر کشور و مشاور نزدیک بالادور، باهدف بازپس‌گیری بخشی از پایه‌های لوپن حرف‌هایی می‌زند و کارهایی می‌کند که با جریان «جبهه ملی» لوپن تفاوت چندانی ندارد. شایعاتی نیز در مورد توافقات پشت‌پرده میان بالادور و رهبران راست افراطی اینجا و آنجا بگوش می‌رسد. در واقعیت امر، وجود راست افراطی باعث شد که هیچکدام از کاندیداهای راست نتوانند تنها با تکیه بر رأی‌دهندگان همیشگی خود امید به پیروزی داشته باشند. برای کسب قدرت، یکی پوپولیسم را انتخاب می‌کند و دیگری نزدیکی به راست افراطی را. در این میان حتی شیوه پیشبرد مبارزه انتخاباتی نیز تغییر می‌کند. کاندیدها (خصوصاً شیراک که بقیه را نیز بدنبال خود می‌کشد) از برج عاج خود پائین می‌آیند و به میان مردم می‌روند. سرتاسر مملکت را زیر پا می‌گذارند. رفتار و گفتارشان «مردم‌پسند» می‌شود. برای اولین بار در طول مبارزات انتخاباتی، به زندگی شخصی کاندیدها - به شیوه آمریکائی - رداخته می‌شود و دارائی‌ها، رشوه‌خواری‌ها سوءاستفاده‌شان از اموال عمومی و... رو می‌شود. روزی نیست که سندی در

روزنامه‌ای چاپ نشود و وزیر و وکیلی از این و یا آن دسته را متهم به دزدی و رشوه‌خواری نکنند. کاندیداهای راست و طرفداران سرسخت‌شان نشان می‌دهند که برای قدرت‌گیری حاضر به هر کاری هستند.



انشعاب میان راست و افشای‌گری‌های بی‌امان‌شان نسبت به هم، در عمل به نفع چپ و سوسیالیست‌ها تمام می‌شود. آنها - شاید به این علت که هیچ آمیدی به پیروزی نداشتند - رفتارشان معقول‌تر و اصولی‌تر شده بود. کاندیدای سوسیالیست به شیوه‌ای نسبتاً دموکراتیک و با رأی پایه‌های حزبی انتخاب شد. رهبران حزب نیز که مخالفت برخی‌شان با لیونل ژوسپن آشکار بود، به این انتخاب گردن نهادند و از کاندیداتوری او حمایت کردند. سوسیالیست‌ها که در واقعیت امر برنامه مشخصی برای پاسخگویی به مشکلات جامعه ندارند بیشتر بر یک‌سری اصول کلی و آرمانی‌شان پای فشردند. از جمله افزایش حمایت اجتماعی از اقشار کم‌درآمد، بیمه درمانی، کاهش

ساعات کار به ۳۷ و حتی ۳۵ ساعت در هفته، اهمیت ساختار اتحادیه اروپا برای آینده فرانسه و... البته کاندیداهای راست نیز بجز وعده‌هایی که به نظر کارشناسان بسختی تحقق‌پذیر است، برنامه مشخصی ارائه نکردند. بدین‌سان، یکی از ویژگی‌های این انتخابات این شد که در زمینه برنامه و سیاست مشخص، حرف اکثر کاندیدها تقریباً یکسان از آب در آمد!

چشم انداز

انتخابات ریاست جمهوری نه پیروزی چشم‌گیری برای راست به همراه داشت و نه شکست مفتضحانه‌ای برای چپ. انتخابات شهرداری‌ها نیز تأییدی بود بر این مسئله. سنتا، در رأی‌گیری‌هایی که درست پس از انتخابات ریاست جمهوری انجام می‌شود، حزب رئیس جمهور معمولاً از پیروزی چشم‌گیری برخوردار می‌شود. انتخابات شهرداری‌ها این نتیجه را برای راست به همراه نیاورد. حتی در پاریس که راست، سال‌ها تمامیت مناطق بیست‌گانه را در دست خود داشت، سوسیالیست‌ها موفق شدند شهرداری‌های ۶ منطقه را از آن خود کنند. راست افراطی موقعیت خود را محکم‌تر کرد. نتیجه این انتخابات نیز تأییدی بود بر شکنندگی توازن قوا در جامعه امروز فرانسه. اما سؤالی که پس از رأی‌گیری‌های اخیر مطرح می‌شود این است: راست افراطی تا کجا پیش خواهد رفت؟ احزاب راست در آینده چگونه با راست افراطی برخورد خواهند کرد؟ چه عواملی راه را بر راست نفوذاشست سد خواهد کرد؟ تنها چیزی که امروز می‌توان بر آن انگشت گذاشت این است که اگر راست به وضعیت موجود تداوم بخشد و چپ خود را بازسازی نکند، راست افراطی در فرانسه به واقعیتی تثبیت شده تبدیل خواهد شد. ●

این افراد الزاماً پایه‌های اجتماعی او نیستند و نخواهند ماند.

۴- «... شیراک آیا محافظه‌کار است یا طرفدار رفهر اجتماعی؟...» تشریفات آمریکائی از تغییر موضع ناگهانی شیراک متعجب شده و در مورد طرفداری او از رفهر اجتماعی به شک افتاده‌اند. «... او که قبلاً طرفدار سرسخت "انقلاب لیبرالی" ریگان و یا "تاچریسم" به سبک فرانسوی بود، چگونه بدین حد دچار تغییر شده است؟» به قول "لوس‌آنجلس تایمز": «به نظر می‌رسد که تنها چیزی که در شیراک تغییرناپذیر است، جاه‌طلبی سیاسی‌اش باشد.» (لوموند، ویژه انتخابات)

نشاط قوت و ضعف‌اش نبود: چندبعدی بودنش، جذابیت‌اش، هوش‌اش... و همچنین ناسیونالیسم‌اش، تنگ‌نظری‌اش، اهمیتی که به فرم در برابر محتوا می‌دهد و... (کوریه انترناسیونال، از قول نیوزویک، شماره ۲۳۶، ۱۱ تا ۱۷ مه ۹۵).

۳- لوموند، ویژه انتخابات ریاست جمهوری. لازم به تذکر است که مقایسه لوپن و آرلت لاگیه به منظور یک‌کاسه کردن نظرات این دو کاندیدا نیست؛ آنطور که اکنون در اکثر رسانه‌های گروهی فرانسه رسم شده است که «افراطی‌ها» را در کنار هم قرار دهند. هدف تنها بررسی ریشه اجتماعی کسانی است که به لوپن رأی می‌دهند، با تأکید بر این نکته که

زیرنویس:

۱- رأی ژان‌ماری لوپن کاندیدای «جبهه ملی» - میان دست راستی نفوذاشست - ۱۵٪ و رأی فیلیپ بیلیه کاندیدای راستی که تمایلات راست افراطی د. ۴/۷٪ بوده است. میزان رأی لوپن در انتخابات ست جمهوری سال ۷۴، ۱۰/۷٪ و در انتخابات سال ۱۴/۴٪ بود. (لوموند، ویژه انتخابات ۲۳ یل-۷ مه ۹۵)

۲- «... می‌توان گفت از میان تمام بس‌جمهورهای فرانسه پس از جنگ جهانی دوم چکس به اندازه میتران - با پیچیدگی‌های نصیت‌اش - انعکاس واقعیت ملت فرانسه، با تمام

اختلاف نظر در میان

ساندنیست ها

گفتگو با ویکتور هوگو تینوکو و دورا ماریا تلز

آنچه به صورت بحث سیاسی در جنبه ملی رهائی بخش ساندنیست ها F.S.L.N آغاز شد، نزدیک بود در پایان سال ۱۹۹۴ به انشعابی تمام عیار بیانجامد. روزنامه های نیکاراگوئه، در صفحه اول خود خبر می دادند که به زودی شماری از اعضای "هیئت رئیسه کشوری" ساندنیست ها (کمیته اجرائی حزب) پاکسازی خواهند شد! دو گرایش عمده میان پیروان ساندینو وجود دارد. "چپ دمکراتیک" که با دانیل اورتگا رئیس جمهور پیشین همدستان است و بیشتر به داشتن گرایش های "چپ سنتی" معروف شده؛ و "جنبش نوسازی ساندنیست ها" که با معاون پیشین رئیس جمهوری، سرگی رامیرز همدستان است و بیشتر به مثابه گرایشی سوسیال دمکرات تلقی می شود. (رامیرز یک چندی پس از انجام این گفتگوها حزب را ترک کرد). این گفتگوها نشان می دهند که در پس پشت عبارت پردازی های معمول، اختلاف نظرهای باریک و پیچیده ای وجود دارد و نیز عناصر کهن جنگ قدرت؛ درست در زمانی که حزب خود را برای انتخابات ۱۹۹۶ آماده می کند.

اولین باری که مشاجره میان دو جریان سر باز کرد، در کنگره ویژه F.S.L.N بود که در ماه مه ۱۹۹۴ برگزار شد. در این کنگره، اورتگا دوباره به سمت دبیرکل حزب برگزیده شد و جریان "چپ دمکراتیک" بیشترین کرسی های "مجلس ساندنیست ها" (که نقش قانون گذار حزب را دارد) و دوسوم کرسی های "هیئت رئیسه کشوری" را به دست آورد. رامیرز نه تنها نتوانست دوباره به عضویت هیئت رئیسه برسد، بلکه جریانش هم، در هر دو نهاد حزبی، در موقعیت اقلیت قرار گرفت. "چپ دمکراتیک" با اشاره به سهمیه جدیدی که حزب برای زنان و جوانان

تعیین کرده بود نتیجه کارا کنگره را ستود و آثرا پیروزی برای دموکراسی و کثرت گرایی ارزیابی کرد. در چشم گرایش شکست خورده، اما، کنگره یک عقب گرد و نشانه دیگری از اعمال کنترل خودپسندانه کهنه کاران "حزب پیشاهنگ" بود. پس از کنگره، سرگی رامیرز نه تنها از سمت خود به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ساندنیست ها در مجلس ملی (قانون گذاری نیکاراگوئه) خلع شد، بلکه کرسی اش را هم که به نیابت دانیل اورتگا اشغال کرده بود، از دست داد. مجلس ساندنیست ها حکم کرده بود که اورتگا کرسی خود را باز پس گیرد و رئیس هیئت نمایندگی ساندنیست ها در مجلس شود. اما اکثریت نمایندگان ساندنیست مجلس ملی از پذیرفتن حکم مجلس ساندنیست ها سر باز زدند و معاون رامیرز، دورا ماریا تلز را به عنوان رهبر خود برگزیدند. در این جا بود که "چپ دمکراتیک"، جنبش نوسازی ساندنیست ها را متهم کرد که می خواهد به اعتبار کنترلی که بر نمایندگان دارد، از آنها یک پایگاه مستقل قدرت بسازد؛ خاصه پس از رد لایحه اصلاحات قانونی شان توسط مجلس تازه منتخب ساندنیست ها!

کشمکش در روز بیست و پنجم اکتبر، با اخراج سردبیر روزنامه، کارلوس فرناندو شامورا که به "جنبش نوسازی ساندنیست ها" وابسته است، به روزنامه حزبی باریکادا کشیده شد و در پی خود استعفای کل هیئت تحریریه، رئیس هیئت مدیره و بیش از ۲۰ ویراستار و کارمند روزنامه را به همراه آورد. آنچه که رهبران حزب برقراری دوباره انضباط حزبی و حسابرسی خواندند، از سوی "جنبش نوسازی ساندنیست ها" نمود رفتار آمرانه و

نشانه بارز نابرداری سیاسی جریان "استبدادی" و "چپ سنتی" حزب تلقی شد. در پی تغییر و تحولاتی که در باریکادا روی داد، ارنستو کاردینال شاعر و وزیر پیشین فرهنگ F.S.L.N استعفاء کرد و رهبران حزب را به تقلب در انتخابات محلی و منطقه ای که پس از کنگره برگزار شد، متهم نمود. او به دانیل اورتگا هم اتهام بست که حزب را برای پیشبرد اهداف سیاسی اش به "گروگان" گرفته است.

گفتگوهایی که در زیر می خوانید، توسط مسئول اجرائی ناکلا، پیر لارمه، با دو تن از برجسته ترین رهبران F.S.L.N که در دو سوی مختلف این مناظره قرار گرفته اند، در اوایل دسامبر ۱۹۹۴ انجام گرفته است.

* * *

ویکتور هوگو تینوکو یکی از اعضای جریان چپ دمکراتیک است. او اینک یکی از اعضای "هیئت رئیسه کشوری" است و در رأس داتره روابط بین الملل F.S.L.N قرار دارد. در سال هایی که ساندنیست ها در قدرت بودند، او معاون وزیر خارجه بود.

س- اختلاف نظرهای اصلی بین "چپ دمکراتیک" و "جنبش بازسازی ساندنیست ها" در چیست؟

ج- اختلاف ها، درباره مسائل ایدئولوژیک و مسائل مربوط به انتخابات است. اختلاف ایدئولوژیک همیشه وجود داشته و [سابقه اش] به زمان ایجاد جنبه ساندنیست ها در سال های ۱۹۷۰ برمی گردد. ساندنیست ها به مجرد اینکه موفق شدند نظر مساعد مردم را جلب کنند و مورد توجه قرار گیرند، با عناصر سیاسی و اجتماعی گوناگون - از همه اقشار و طبقات - روبرو شدند که به جنبه می پیوستند. برخی از اینها تنها می خواستند ساموزا را سرنگون کنند، برخی دیگر به دنبال تغییر و تحول انقلابی جامعه بودند.

اساساً، فکر می کنم که اختلافات ایدئولوژیک از این قرار است: یک جناح عمدتاً جناح سرگی (رامیرز) و دورا (ماریا تلز) بر این باور است که دنیا به طور بنیادی تغییر کرده و جنبش های انقلابی باید خود را با این تغییرات منطبق سازند. آنها می گویند کشور در بحران اقتصادی ژرفی فرو رفته و نیازمند ثبات است. و نیاز به ثبات ملی، این رفقا را به آنجا رسانده که مبارزه توده ای را نفی می کنند. گروه بندی دیگری در درون F.S.L.N، اکثریت - می خواهد که ثبات ملی را

افزایش دهد؛ اما نه به قیمت قربانی کردن مبارزه توده‌ای. این اختلاف بنیادیست که میان ما وجود دارد.

این اختلاف، اصولاً در عرصه عمل است که پدیدار می‌شود. به عنوان مثال، در رابطه با مبارزه توده‌ای، اکثریت F.S.I.N. از اعتصاب سال گذشته کارگران حمل و نقل حمایت کرد، در حالیکه اقلیت عملاً آنرا نفی کرد. گروه اقلیت خاصه در مجلس قانون‌گذاری ملی ضمن اینکه از برنامه خصوصی کردن دولت حمایت می‌کند، ملت را از اعتراض و مخالفت باز می‌دارد. اکثریت، اما، اعلام کرده است با خصوصی کردن آموزش و پرورش و درمان مخالف است.

س- می‌شود کمی هم از اختلافات مربوط به مسئله انتخابات که به آن اشاره کردید، بگوئید؟

ج- مشکل F.S.I.N. در سال گذشته و تا پیش از کنگره ژوئیه، وجود این دو موضع متناقض بود که به یک مبارزه سیاسی درون حزبی مبدل شد. کنگره ویژه را مشخصاً به همین خاطر فراخواندیم. برای اینکه بفهمیم کدامیک از این مواضع، موضع اکثریت حزبی است و کدامیک باید موضع رسمی حزب باشد. موضع اکثریت، آنطور که به تصویب کنگره ویژه رسیده، حمایت توانان از ثبات و مبارزه توده‌ای است. با این حال، هم موضع اکثریت و هم موضع اقلیت در "هیت رنسه کشوری" و در "مجلس ساندنیست" نمایندگی می‌شود. اکثریت می‌باید حقوق اقلیت را محترم شمارد، اما اقلیت هم باید در حین آنکه برای موضع‌اش می‌جنگد، به تصمیمات اکثریت احترام گذارد. به خاطر گره خوردن مسئله انتخابات به این کشمکش، اما، نتوانسته‌ایم به چنین توافقی دست یابیم. رفقای اقلیت شروع کرده‌اند به زیر پا گذاشتن تصمیم‌های دموکراتیک اکثریت. اتحادمان الان دستخوش بحران شده. نه به خاطر اختلاف سیاسی - که همیشه وجود داشته - بلکه به این خاطر که اقلیت، یعنی گروه سرگی رامیرز، تصمیم گرفته از فرایند دموکراتیک دوری جوید و سرخود و بدون تبادل نظر با حزب در مجلس ملی عمل کند. اعمال آنها که ناشی از استراتژی انتخاباتی‌شان است، سرچشمه بحران حزب است.

س- اعضاء "جنبش نوسازی ساندنیست" می‌گویند کودتای اخیر در باریکادا نشانه بارز روش همومنی طلبی و روحیه نابردارانه چپ دموکراتیک است. پاسخ شما چیست؟

ج- تا جایی که به مطبوعات حزبی

مربوط می‌شود ما یک وضعیت کاملاً غیرطبیعی داشتیم؛ طوری که گروه اقلیت مه‌ار هر دو روزنامه F.S.I.N. باریکادا و Nueva Diario (روزنامه نو) را در دست خود داشت. به معنای دقیق کلمه تنها باریکادا است که از انتشارات F.S.I.N. به شمار می‌آید؛ "روزنامه نو"، مستقل است، اما اداره کننده‌اش یکی از اعضای "جنبش نوسازی ساندنیست" است. شما بازتاب نظرات اقلیت را در "روزنامه نو" می‌بینید. اما تقریباً هیچ وقت چیزی از اکثریت در این روزنامه منعکس نمی‌شود. روزنامه باریکادا پیش از آنکه دچار تغییر و تحول شود، منعکس کننده نقطه نظرات اقلیت بود و فضایی به اکثریت نمی‌داد. در نتیجه، اکثریت هیچ روزنامه‌ای نداشت که از طریق آن مواضع خودش یا مواضع رسمی F.S.I.N. را به صورت روشنی منعکس کند. تغییری که در باریکادا به مورد اجراء گذاشته شد، با هدف ساده تأمین این مسئله انجام گرفت که روزنامه‌ای که مال حزب است، بدون اینکه نقطه نظرات اقلیت را حذف کند، مواضع اکثریت را هم منعکس نماید. اقرار می‌کنم که حل کردن این مسئله در متن مبارزه سیاسی جاری و دست یافتن به توازنی که بر مبنای آن نقطه نظرات اقلیت از دیدها دور نماند، کار آسانی نیست؛ به ویژه در فضای اتهام و حملات متقابل.

س- اختلاف‌های اصلی دو جریان در رابطه با تغییر قانون اساسی و مشخصاً در رابطه با تغییراتی که نمایندگان ساندنیست مجلس ملی دنبال می‌کنند، چیست؟

ج- اختلافاتی که بر سر قانون اساسی وجود دارد، به عرصه ایدئولوژیک مربوط نمی‌شود، به نظام انتخاباتی مربوط می‌شود. از بحث‌ها می‌شود این نکته را دریافت. به عنوان مثال یکی از موضوع‌های مورد بحث، منع نامزد شدن بستگان رئیس جمهور است، موضوع دیگر [نحوه برگزاری] دور دوم انتخابات است و غیره. این اختلافات، البته، اختلافات اصولی نیستند. F.S.I.N. محدودیت‌هایی برای بستگان ریاست جمهوری را که می‌خواهند نامزد سمت‌های [دولتی] شوند، رسماً در مجلس ساندنیست مورد تأیید قرار داد و آنرا رفرمی بالقوه تلقی کرد. در عین حال، اما پیشنهاد کردیم که حاضرییم در عوض تصویب قانونی جهت تثبیت موقعیت مالکیت زمین‌های کشاورزی، از این محدودیت صرف نظر کنیم. موضع اقلیت که اکثریت ساندنیست‌های پارلمان را شامل می‌شوند این است که این تغییرات قانونی را بدون

هیچ مذاکره‌ای، مطرح کنیم. چرا؟ چون اقلیت به رهبری سرگی احساس می‌کند که آنتونیو لاکایو، رهبر جناح معتدل ائتلاف حاکم اونو که داماد رئیس جمهور خانم ویولتا شامورا است، در مبارزه‌ای که برای کنترل نیروهای میانی جامعه درگرفته، رقیب طبیعی آنهاست. سرگی احساس می‌کند که میدان حرکت لاکایو از نظر سیاسی به اندازه میدان حرکت خودش است و به همین دلیل دارد تقلاً می‌کند او را کنار زند تا موقعیت خودش تقویت شود (۱). اقلیت برای رسیدن به این هدف به همدستی با نیروهای اونو محافظه‌کار اقدام کرده که چون احساس می‌کنند آنتونیو لاکایو پس از انتخابات ۱۹۹۰ به آنها خیانت کرد و همه قدرت را در دست خودش گرفت، می‌خواهند او را تنبیه کنند. ما چرا انتقام‌گیری است. بنابراین معادله این است: موضع خودخواهانه سرگی به علاوه انتقام‌گیری اونو مساوی می‌شود با سیاست عدم مذاکره!

دشمن واقعی F.S.I.N. دست راستی‌ها هستند. آنتونیو لاکایو، در هر انتخاباتی رأی‌هایش را از راست‌ها خواهد گرفت نه از F.S.I.N. به همین دلیل به سود راست که او در این انتخابات شرکت کند. هیچ دلیلی هم نمی‌بینیم که خودمان را در موضع محدودیت‌های نامزدهای [انتخابات] حبس کنیم. در مورد دور دوم انتخابات نیز فکر می‌کنیم که چنین موضعی به راست‌ها کمک می‌کند، چون آنها در دور دوم انتخابات با هم متحد می‌شوند. من تا به حال هیچ بحث منطقی نشنیدم که بگویند چرا دور دوم انتخابات به ما کمک می‌کند!

س- آیا اختلاف میان دو گروه آشتی ناپذیر است؟

ج- فکر نمی‌کنم. ما الان پیشنهاد گفتگو کرده‌ایم تا راه حلی پیدا کنیم که به مثابه یک حزب واحد و متحد عمل کنیم. این به این معنا هم هست که در مورد قواعد بازی به توافق برسیم و بپذیریم که حکم اکثریت باید اجراء شود و اقلیت هم باید نمایندگی شود. اگر نتوانیم در مورد نحوه کارکردمان به عنوان گروهی واحد توافق کنیم، راهی که می‌ماند این است که آنها گروه خودشان را درست کنند و همه‌مان هم دست از حمله کردن به همدیگر برداریم. در تحلیل نهانی، هرچه هم که باهم اختلاف داشته باشیم، به هم نزدیک‌تر هستیم تا به احزاب دیگر. چه به صورت یک گروه کار کنیم و چه به صورت دو گروه، حتماً باید درها را برای یکی شدن دوباره نیروهایمان باز گذاریم.

جنبش بازسازی ساندنیست" برای حفظ ثبات لازم جهت جلب سرمایه‌های خاوجی، خودش را به سرآمدان نیکاراگوئه و سرمایه‌های خارجی می‌فروشد و اینکه "جنبش بازسازی ساندنیست" می‌خواهد همه خدمات عمومی را خصوصی کند. پاسخ چیست؟

ج- ما طرفدار سرمایه‌گذاری خارجی هستیم. اما- اینکه بگویند ما داریم خودمان را به سرمایه خارجی می‌فروشیم، کذب مطلق است. وسیعاً پذیرفته شده که سرمایه‌گذاری خارجی - و سرمایه‌گذاری بطور کلی - برای توسعه اقتصادی و مبارزه با فقر، ضروری است. "چپ دمکراتیک" اشتباه بزرگی می‌کند که می‌گوید سرمایه‌گذاری خارجی ضروری نیست. کشور از چه راه دیگری می‌تواند توسعه پیدا کند؟ افزایش سرمایه‌گذاری، به معنای افزایش کار است. اما در باره خصوصی کردن خدمات عمومی: آنچه ما می‌خواهیم عبارت است از ضمانت‌های قانونی برای آموزش رایگان و اجباری و همگانی، در دوره ابتدائی و متوسطه، با درمان رایگان و خصوصی نکردن خدمات اساسی، ما هرگز جز این نگفته‌ایم. و هرچه خلاف این گفته شود، تبلیغات محض است.

س- در باره خصوصی کردن موسسات دولتی و فروش آنها به کارگران، نظرتان چیست؟

ج- این موسسات به صورت بسیار متمرکزی اداره می‌شوند و کارگران زیاد احساس نمی‌کنند که در آنها شرکت و مالکیت دارند. کمتر احساس می‌شود که اینها واقعا در حال گذار به شرکت‌هایی هستند که توسط کارگران گردانده می‌شود. این ایده که رهبران اتحادیه‌ها به مدیر شرکت‌ها مبدل شوند، مطلقاً برای جنبش کارگری مضر است. اگر رهبران اتحادیه‌ها در عین حال مدیر شرکت‌ها شوند، چه کسی قرار است از حقوق کارگران پشتیبانی کند. کارگر معمولی از این [برنامه] بهره‌مند نشده است. برعکس، بی‌حقوق شده است. ●

برگردان از ن. م.

چپ دمکراتیک اصرار دارد که F.S.L.N. را به عنوان "حزب پیشتاز" تعریف کند. ایده حزب پیشتاز، در زمانی که F.S.L.N. با دیکتاتوری ساموزا مبارزه می‌کرد، معنی داشت و برای رویارویی با اختناق، مکانیزم محکم، یکپارچه، متمرکز و بسته‌ای بود. اما حالا وضعیت تغییر کرده. اختلاف دیگری که بین ما وجود دارد، به فرایند دمکراتیزه کردن درونی حزب ساندنیست‌ها مربوط می‌شود و نهادهی شدن دمکراسی در کل جامعه، اگر ما کوشیده‌ایم که به دمکراسی سیاسی ژرف‌تری در درون دست یابیم، چپ دمکراتیک سبک کاری استبدادی، عمودی و فرقه‌ای را بر جا نگه داشته که موجب فاصله بیشتری میان هواداران ساندینو و مردم شده.

س- چرا اصلاحات قانونی یکی از مسائل مورد مشاجره میان دو جریان بوده است؟

ج- ما برای تعمیق دمکراسی و تضمین اینکه سیاست به مناسبات درونی میان سرآمدان تنزل پیدا نکند، پشت اصلاحات قانونی گذاشته‌ایم. تغییراتی که پیشنهاد کرده‌ایم مبتنی بر ایجاد ساختارهای تازه‌ای برای [قوه] مجریه و مقننه نیز هست که قدرت رئیس جمهور را محدود می‌کند. همچنین لویایحی آورده‌ایم در جهت اینکه دولت و موسسات خدمات عمومی شفافیت بیشتری پیدا کنند و مورد حسابرسی قرار گیرند: ارتش و پلیس، غیر جانبدار و حرفه‌ای شوند، الگوی نظام انتخاباتی ما دستخوش تغییراتی شود؛ به عنوان مثال اینکه چه کسی می‌تواند نامزد شود و غیره. گرچه تفاوت‌های جدی‌ای میان احزاب نیکاراگوئه‌ای وجود دارد، اما ما در جستجوی الگویی هستیم که کارآمد باشد. مخالفت "چپ دمکراتیک" با اصلاحات قانونی اساساً به علت اتحادی است که بین آنتونیو لاکایو و دانیل اورتگا به وجود آمده. اگر کار "چپ دمکراتیک" به اینجا کشیده که از مواضع لاکایو پشتیبانی کند برای این است که می‌خواهد مطمئن شود او یکی از نامزدهای انتخابات سال ۱۹۹۶ است.

س- "چپ دمکراتیک" مدعی است "که

دورا ماریا تلز یکی از رهبران "جنبش نوسازی ساندنیست" است. او یکی از اعضای مجلس ملی است و تا همین آخری‌ها یکی از اعضای "هیئت رئیسه کشوری" بود. در نبرد با دیکتاتوری ساموزا، یکی از فرماندهان ساندنیست بود و بارزترین [نقشش] معاونت فرماندهی عملیات اشغال کاخ ملی در اوت ۱۹۷۸ و فرماندهی نیروهائی بود که در ژوئیه ۱۹۷۹، لئون را آزاد ساختند. او در دولت ساندنیست، در مقام وزیر بهداشت ملی خدمت می‌کرد.

س- شما اختلافات‌تان را با "چپ دمکراتیک" چگونه مشخص می‌کنید؟

ج- کشور صلح می‌خواهد و ثبات و کار و پیشرفت اجتماعی پویائی. هواداران ساندینو می‌بایست به طرح‌هایی دست یابند که نشان دهد F.S.L.N. به خوبی می‌تواند از پس آزمون این دوره هم برآید؛ و اختلاف ما در همین جا نهفته است. مسئله از این فراتر می‌رود که ما در مورد خودمان چگونه می‌اندیشیم؛ اگر مردم ما را مستبد و نظامی‌کار می‌پندارند، باید که این دید را تغییر دهیم. "چپ دمکراتیک" در صدد برآمده که عبارت پردازی‌های دوره انقلاب را به کار گیرد؛ اما این در لحظه کنونی اساساً محافظه‌کارانه و واپس‌نگرانه است. با نگاه به گذشته چیزی حل نمی‌شود. تنها با نگاه به پیش است که می‌توانیم مشکلاتمان را حل کنیم.

ما معتقدیم که چپ دمکراتیک از مبارزه توده‌ای یک بت ساخته و این به اندازه نتولیرالیسم به جنبش توده‌ای لطمه زده است. در مورد روش کار هم اختلاف داریم. روش مبارزه ما می‌بایست متناسب با نظامی دمکراتیک و قانونی باشد و ثبات سیاسی‌ای را که به سختی به دست آمده، تحلیل نبرد. البته، اعتصاب کاملاً مشروع است و حق اعتصاب - همچون هر مبارزه توده‌ای دیگری - به عنوان حق در قانون اساسی تقدیس شده است. اما در نیکاراگوئه خشونت جاتی ندارد و تنها در خدمت بی‌ثباتی و جدائی بیشتر مردم از ساندنیست‌هاست.

برگرفته از مجله Nacia، شماره ۵، مارس - آوریل ۱۹۹۵، این گفتگو را Pierre la Ramee سردبیر مجله با دو تن از رهبران دو جناح اصلی ساندنیست‌ها، Victor Hugo Tinoco و Dora Maria Tellez انجام داده است.

(۱) سرگی رامیرز، معاون پیشین ریاست جمهوری و رهبر "جنبش نوسازی ساندنیستی" اشاره کرده که اگر کلید حل بحران قانون گذاری نیکاراگوئه

مرد حمایت رامیرز قرار گرفته بود. از نظر برخی، دلیل این مسئله این است که او و لاکایو هر دو به گروه واحدی از رای دهندگان چشم دوخته بودند و رامیرز می‌خواست که لاکایو را از صحنه سیاسی خارج سازد.

مراسم گشایش حزب تازه رامیرز، "جنبش نوسازی ساندنیست‌ها" روز یکشنبه ۲۱ ماه مه برگزار شد. هزار و دویست نماینده از ۹۰ بخش شهری و روستائی در این اجلاس یک روزه شرکت داشتند که در "مرکز جمعاعات اولاف پالنه" برگزار شد.

مجاز شناخته شدن این است که آنتونیو لاکایو می‌تواند خود را نامزد ریاست جمهوری کند، از این امر پشتیبانی می‌کند. رامیرز تصریح کرد که باید برای ثبات نیکاراگوئه هر بهائی را پرداخت و اگر ضروری است که از متمم قانونی که شرکت اعضای خانواده رئیس جمهور فعلی در ریاست جمهوری آتی را ممنوع می‌کند، دست کشید، آنگاه باید فرسولی پیدا کرد که به آن شخص اجازه دهد در انتخابات شرکت کند. متمم قانونی که انتخاب بستگان رئیس جمهور لاحق را ممنوع می‌کند،

مبارزه علیه طرد (exclusion)

ضرورتی قطعی برای توسعه همگانی در جهان

از لوموند دیپلوماتیک

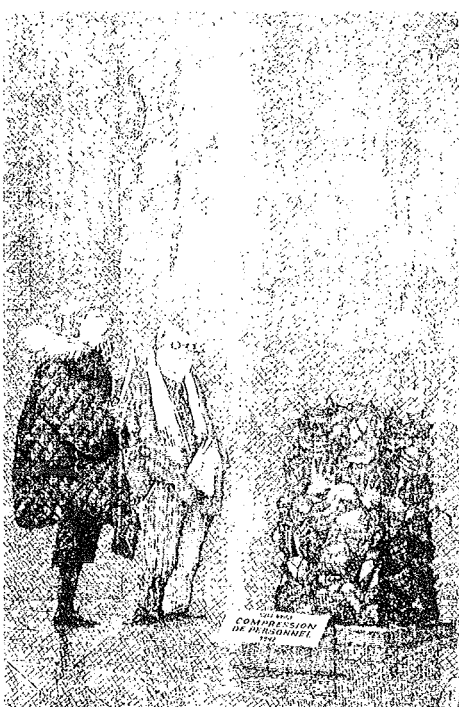
شماره ۴۹۰ ژانویه ۱۹۹۵

ما در عصری زندگی میکنیم که همه مدلهای کارآیی خود را از دست دادهاند. سرسیالیزم واقعا موجود از هم فروپاشیده است. این نظام مدعی بود که بدیل اقتصاد یکپارچه بازار است. کشورهای بلوک سابق شوروی به ناگهان خود را با استقرار یک سرمایه داری خلق الساعه و با نتایج ناچیز و بهای بسیار سنگین اجتماعی روبرو دیدند.

ما همچنین شاهد شکست سخت کشورهای جنوب در تقلید از مدلهای هستیم که در کشورهای صنعتی به کار بسته می شوند. در شمال، ایجاد جزایر کوچک مصرف کننده به ایجاد دوگانگی روزافزون، در جوامع جنوب منجر می گردد که چون دو خط موازی هرگز همدیگر را قطع نخواهند کرد. چند کشور آسیای شرقی که استثنائی بر این قاعده اند، موفقیت شان را مرهون شرایطی استثنائی و هدایت توسعه توسط دولت اندو نه پیروی از اتوبی نولیبرالی. در کشورهای صنعتی، بیکاری، اشتغال ناپایدار و طرد اجتماعی امری مزمن شده است. برای تجزیه و تحلیل و فهم جوامع چندسرعتی غربی به ابزارهایی نیازمند شده ایم که قبلا برای کار روی کشورهای مابعد مستعمراتی مورد استفاده قرار میدادیم. از این نقطه نظر شاهد جهان سومی شدن کشورهای جهان اول و به دلایل مسلم، کشورهای سابق بلوک شوروی هستیم.

غیرواقع بینی نولیبرالی

دولتهای رفاه اجتماعی زیر حمله بی محابای خداشناسی نولیبرال هستند و بتدریج به بهانه اینکه هزینه سنگینی دربر دارند، در حال تلاشی اند. گوئی پایان جنگ سرد و امحاء کمونیسم، امکان کنار نهادن دستاوردهای کینزی و نیودیل را فراهم می کند. در صورتیکه دولتهای رفاه که "قلب تمدن مدرن اروپائی است"، ثمره یک قرن و نیم مبارزه اجتماعی و نیز رقابت با



جهان از این نیز «ثروتمندتر» است. در حدود ۳۰ درصد نیروی کار در جهان که به ۲ میلیارد ونیم نفر تخمین زده میشود، فاقد کار مولد است (۱). اغنیا دیگر نیازی به فقرا ندارند، از این رو این خطر وجود دارد که بیش از پیش از یاد بروند. یک پنجم جمعیت جهان از گرسنگی رنج میبرند، یک چهارم آن به آب آشامیدنی دسترسی ندارند و یک سوم در نهایت فقر بسر میبرند.

یک پنجم فقیرترین جمعیت جهان بزحمت یک چهارم تولید ناخالص ملی را در اختیار دارند، در حالیکه یک پنجم غنی ترین آن ۸۴.۷ درصد آنرا تصاحب میکنند (۲). بحران اجتماعی به اشکال و درجات مختلف مبتلا به همه کشورها است.

در ماه مارس ۱۹۹۵ در کنفرانس سران جدیدی زیر نظر سازمان ملل که به توسعه اجتماعی اختصاص داشت برگزار شد. در حالیکه شمار مطرودین در کشورهای غنی و در جهان سوم رو به تزاید است، ضرورت تعمیق اندیشه و عمل در این زمینه آشکار است. ولی آیا واهی و پندارگریانه نخواهد بود که "مسائل اجتماعی" را از نظامی جدا کنیم که نه بر همبستگی بلکه بر رابطه قدرت بنا شده و گفتمان اقتصادی اش مدعی داشتن پاسخ هر مسئله ای است؟ مقاله زیر که نوشته Ignacy Sachs مدیر مطالعات (در مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی پاریس) و عضو محفل کندورسه پاریس است در این رابطه به رشته تحریر در آمده است.

سه مسئله در دستور کار کنفرانس سران در ماه مارس ۹۵ در باره توسعه اجتماعی قرار دارد:

مبارزه علیه فقر، ادغام (انتگراسیون) اجتماعی و ایجاد اشتغال. پیشروی در دو جبهه نخستین بستگی زیادی به نتایج حاصله در جبهه سوم دارد، یعنی جذب به فعالیتهای تولیدی تنها راه حمله به ریشه های مسئله طرد اجتماعی است. مطمئنا وجود "حفاظهای تأمینی" (منظور کمکهای اجتماعی است - م) به دلیل وسعت بحران و تعدد مطرودین ضروری است اما مطرودی که از کمکهای اجتماعی برخوردار میشود همچنان یک مطرود باقی میماند.

"اروپا ثروتمند است، ثروتی با ۴۰ ملیون فقیر"، این شعار است که در بهار گذشته بروی یک پلاکارد تبلیغاتی آب پیپر (کشیش فرانسوی) بچشم میخورد. به این رقم باید ۳ ملیون فاقد مسکن ثابت و ۱۸ ملیون بیکار را افزود.

اما هیچ دلیلی وجود ندارد که این مسئله را نتوان در چارچوب عملکرد اقتصادهای مختلط حل کرد. بقول آندره گورون برای این منظور بایستی رشد را نه از طریق کاهش بلکه افزایش دستمزدها تشویق نمود و بویژه باید به سفته بازی مالی که بخش روزافزونی از وجوه موجود برای سرمایه‌گذاری مولد را خنثی می‌سازد حمله کرد.

مقدمتاً با مالیات بستن بر سفته بازیهای مالی در بازارهای ارز، جانیکه روزانه ۱۰۰۰ میلیارد دلار دست بدست می‌گردد، مؤسسات برتون وودز (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول - م) بایستی این قمارخانه بزرگ جهانی را تحت کنترل در آورند. پیشنهادی که اخیراً توسط جیمز توبین، برنده جایزه نوبل اقتصاد، در این جهت شده شایسته کمال توجه است. بستن مالیاتی با نرخ ناچیز نیم در هزار، سالیانه ۱۵۰ میلیارد دلار تأمین کند که میتواند بنحو محسوسی سرمایه‌گذاری‌های عمومی را افزایش دهد.

لازم است به این تناقص (پارادوکس) که در دوره‌ایکه نرخ بیکاری بالاست، نیروی کار بعنوان عاملی که بر روی تولید بیش از هر چیز سنگینی میکند نیز پایان داد. کاهش عوارض و مالیاتهای (شارژ) اجتماعی حقوق‌های پائین به بهای افزایش مالیات بر سرمایه و سود امکان‌پذیر است.

از این رو بایستی دامنه بحث در باره کاهش زمان کار (برای اینکه همه کار کنند، هرکس کمتر کار کند) در کشورهای صنعتی را محدود کرد. داوری در باره اثرات منتظره و عملی بلافصل آن هرچه باشد، یقیناً امری مفید و حتی ضروری است. در چشم انداز کلان تاریخی (Macro - Historique)، کاهش زمان کار برای پاسخ به نیازهای مادی بشر امری ضروری و حتی اقدامی است در جهت پیشرفت اقتصادی. انقلابی در "وقت آزاد"

و شکوفائی فرهنگی، همچون هدفی عمده بنظر میرسد. اما استقرار چنین تمدنی، آنگونه که ژوزف لبر کشیش خاطرنشان می‌سازد، مستلزم تقسیم عادلانه دارائی است که هنوز خیلی از آن دوریم. بهترین نحوه تقسیم عادلانه دارائی، با افزایش مشاغل مولد میسر است که این نیز با روال دائمی جستجوی دقیق بخشهایی که بالقوه حامل اینگونه مشاغل است، و در همراهی با عملکرد دفتر بین‌المللی کار در اوایل دهه ۷۰ از طریق یک سری مأموریت‌های کشوری، تحقق‌پذیر بنظر میرسد.

در این عرصه چهار زمینه نویدبخش

براساس آن بایستی محدودیتهایی بر رقابت، که نباید از جنبه ایدئولوژیک مورد استفاده قرار گیرد تحمیل نمود. همینطور بایستی به اصل سلسله مراتب (یعنی تصمیم‌گیری با کیست؟) معنایی اپراسیونل بخشید.

- سرانجام بایستی اشکال نوینی از مشارکت بین جامعه مدنی، دولت و مؤسسات اقتصادی برقرار کرد که از این دو شاخه‌ای بودن ساده‌انگارانه خصوصی و عمومی (دولتی) فراتر رفته، چگونگی اشکال عملکردهای اقتصاد اجتماعی، بویژه در قلمرو خدمات را غنی‌تر گرداند.

تقسیم دارائی‌ها

بعلاوه، تجدیدنظر اساسی در سیاست‌های عمومی، در جهت اعطاء موقعیت ممتازی به سیاست‌های ظریف اشتغال، ضروری است. در حال حاضر سیاست اشتغال بعنوان نتیجه ساده سیاست‌های اقتصادی، که این نیز در جهت رقابت و کسب سودآوری موسسه جهت‌گیری شده، در نظر گرفته میشود. به یقین در صدد انکار نقش مثبت افزایش بارآوری نیستیم. اما باید اذعان کنیم که بلحاظ سیاسی در کنترل قدرت فنی‌مان برای اداره بهتر و درخست کل جامعه ناتوانیم.

در این مورد ضروری است واقعیتی را که مورد انکار غالب اقتصاددانان است بپذیریم و آن اینکه پیشرفت فنی در مرحله کنونی بیش از آنکه ایجاد اشتغال کند، آنرا از بین میبرد (۴). بقول واسیلی لئونیتف اوضاع بگونه‌ای پیش میرود که همان سرنوشت اسب در کشاورزی، در انتظار "یقه آبی" هاست. پیشرفت بوروتیک (وسائل کامپیوتری در اداره و دفتر کار - م) ما را به این فکر می‌اندازد که بزودی "یقه سفیدها" نیز به "یقه آبی"ها ملحق خواهند شد.

در همین حال، در تمام کشورها تقاضای زیادی برای خدمات اجتماعی و مسکن وجود دارد. م. ژان گادری حق دارد که منبع واقعی اشتغال در آینده را در عرصه‌های آموزش و پرورش، بهداشت و خدمات اجتماعی ببیند (۵). زیربناهای موجود یا ناکافی و یا خراب و ضایع است. حفاظت محیط زیست نیازمند گشایش کارگاههای تازه است. کل مسئله اینست که برای چنین تقاضاهایی بایستی منابع تأمین مالی پیدا کرد. فقط با اتکاء به عملکرد نیروهای بازار، هیچ راه حلی برای این مسئله پیدا نخواهد شد.

سوسیالیزم واقعاً موجودی است که در چشم بخش مهمی از افکار عمومی غرب اعتبار داشت. از این بابت چنین دولتمانی نشانه عنصری اساسی از هویت اروپائی ما و مشخصه‌ایست که اروپا را از رقبای امریکائی و ژاپنی متمایز می‌سازد.

بعلاوه، آنگونه که اخیراً در "برنامه برای توسعه" که توسط دبیرکل سازمان ملل پیشنهاد شده، اشتغال کامل بیش از هر زمان دیگری باید در دستور روز قرارگیرد. (۱)

بنابراین سر و کارمان با یگانه شدن پروبلماتیک جهانی است که بایستی آنرا با یکی شدن راه حلها اشتباه کرد: درست برعکس، راه حلها متنوع بوده و باید زمینه‌های تاریخی، نهادی، زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی را مد نظر داشته‌باشد. در همه جا دموکراسی اقتصادی و اجتماعی عقب‌تر میرود تا جائیکه در برخی موارد حقوق سیاسی و مدنی مورد تردید قرار می‌گیرد.

با درنظرگرفتن شکست اقتصادهای ارشادی و غیرواقع‌بینانه بودن آرنانشهر نولیبرالی، همه کشورها باید اعم از فقیر و غنی درباره اشکال تنظیم دموکراتیک اقتصادهای مختلط، یا به گفته ژان سن ژئور جوامع مختلط (چرا که آمیزش و اختلاط شامل تمامی عرصه‌های زندگی شده‌است)، بازاندیشی یا حتی اشکال جدیدی ابداع کنند.

تهاجم نولیبرالی بحث را بر روی معدودی کنترل‌های ماکرواکنومیک (اقتصادکلان) و عملکرد میکرواکنومیک (اقتصادخرد) مؤسسات متمرکز کرده است.

از این نقطه نظر عرصه مزواکنومومی (بگونه‌ای که پل اسرتین (۳) چنین نامیده است) به کناری نهاده شده است. درست در این سطح واسطه‌ایست که بایستی کوششهایی مبذول داشت. بلحاظ قانونی و نهادی سه جنبه را باید در نظر داشت:

- تنظیم قواعد بازی به ترتیبی که عرصه‌های اجتماعی، اکولوژیک و اقتصادی بهتر با هم ترکیب شوند. این امر مستلزم تجدید مذاکره در باره قرارداد اجتماعی و تهیه مکملی تحت عنوان "قرارداد طبیعی" است.

- پیوند فضاهای توسعه در مقیاس محلی با ماوراء ملی، مسئله‌ایست بسیار حساس، آنهم وقتی که قرار است از استقلال در تصمیم‌گیری در مقابل پدیده قدرتمند جهانی شدن دفاع کرد. آنگونه که گزارش اخیر لیسبون نشان داده که

است:

الف) وجه تمایز عملکرد کنونی اقتصاد کشورها، اتلاف کم و بیش آشکار انرژی، آب و سایر منابع طبیعی است. در مورد استفاده مجدد از مواد و زوائد (صنعتی و غیره - م) هنوز راه درازی در پیش است. سرانجام، نگهداری و مراقبت روستاها از تجهیزات، ساختمانها و زیربناها از طریق تطویل عمر مفید آنها موجب صرفه جویی در سرمایه میگردد. همه این فعالیتها بشدت مولد اشتغال اند. علاوه بر آن، لاقط بخشا از طریق صرفه جویی در منابع مادی و سرمایه ایکه از این طریق فراهم میگردد خود را تأمین مالی میکنند. بنابراین تعریف، استراتژیهای توسعه زیست محیطی بخوبی میتواند هم در شهر و هم در روستا کاربرد داشته باشد.

ب) در عرصه روستا، نبرد قطعی برای اشتغال حول و حوش آینده بهره برداریهای کوچک دهقانی دور میزند. به نظر میرسد اگر پیشبینیهای که در مورد گرایش شدید در عرصه پیشرفتهای فنی در کشاورزی و سازماندهی اقتصادی شده، تأیید شوند، این قبیل بهره برداریها بسمت نابودی پیش روند.

با این وجود، دومین انقلاب سبز اگر بخوبی هدایت شود به شکل جدیدی از مدرنیزاسیون کشاورزی در بهره برداریهای کوچک میدان خواهد داد. اگر در نظر آوریم که هنوز اکثریت پرجمعیت ترین کشورهای جهان - چین و هند - روستائی اند و اینکه تکرار روند مافوق شهری شدن کشورهای امریکای لاتین در آسیا و آفریقا فاجعه بار است، خواهیم دید که مساله از اهمیت بزرگی برخوردار است.

اضافه کنیم که استفاده بهتر از زمینهای کشاورزی قابل دسترسی در کشورهای صنعتی در صورتیکه این کشورها بخواهند از تبدیل شدن به مجمع الجزایری شهری در میان صحرائی از روستا اجتناب کنند، نیز قابل توجه است.

در هر صورت بایستی به ایجاد مشاغل غیر زراعی در روستا نیز اندیشید و این امر به دو طریق ممکن است:

- با گسترش صنایع و فعالیتهای بخش خدمات که از طریق پیشرفت ارتباطات از راه دور و اهمیت یافتن تخصصهای انعطاف پذیر ممکن گشته است؛

- با تشویق توسعه صنایع کشاورزی که انرژیهای طبیعی (bio - masse) را تبدیل کرده و انرژیهای زیستی را جایگزین انرژیهای فسیلی می کند.

ب) توسعه خدمات اجتماعی، آموزش و

پرورش و بهداشت و همچنین خدمات مرتبط با استفاده تفریحی از وقت آزاد شده از کار، عرصه وسیعی برای اشکال مختلف مشارکت بین مصرف کنندگان، اتحادیهها، همبوندهای محلی و مؤسسات اقتصادی عرضه میدارد.

این برنامه برای کشورهای جنوب و شرق که سطح عمومی دستمزدها در آنها بالا نیست، بویژه جالب توجه است. از آنجا که ظرفیت تولید (productivite)، معلمان، پرستاران یا مددکاران اجتماعی تقریباً در همه جا یکسان است، تولید این خدمات در کشورهای اخیر در مقایسه با کشورهایی که سطح مزدها بالاست، بسیار ارزاتر تمام میشود. با انجام اصلاحات کوچکی در تخصیص منابع برفع خدمات اجتماعی به مفهوم وسیع کلمه، تأمین بهبود محسوسی در کیفیت زندگی در کشورهای فقیر، امکان پذیر است. بجای آنکه در انتظار رونق برای ساختمان دولت رفاه نشست، برعکس بایستی برای انجام چنین اقداماتی بفوریت دست بکار شد.

ج) و بالاخره بد نیست که از کارهای عام المنفعه نیز سخنی گفته شود. در این قلمرو، انتخاب راه حلها و تکنیکها را رقابت بین المللی دیکته نمیکند. امکانات بالقوه در این زمینه هنوز بسیار است.

کارهای زیربنائی بویژه در کشورهایی که قدرت رقابت در آنها بالا نیست از فوریت زیادی برخوردار است. تا موقعیکه رقابت در این کشورها بهبود نیافته است، بخش زیادی از سرمایه گذاریهای بجا برای افزایش بازدهی در مؤسسات اقتصادی را باید از دست رفته تلقی کرد.

دمپینگ اجتماعی

و اما راجع به کشورهای ثروتمند، چرا نبایستی آنها هدفهای بسیار جاه طلبانه ای را در قلمرو شهری در مقابل خود نگذارند؟ قابل زندگی کردن شهرهای ما در آغاز قرن بیست و یکم بیش از ساختن کلیساها در دوران قرون وسطی بر دوش اقتصادهای ما سنگینی نخواهد کرد. برای مبارزه با بحران شهرها بایستی اولویت فائل شد. بطوریکه گزارش بلورزی (۶) نشان میدهد، لازمست طرد اجتماعی را قبل از اینکه بوجود آید، مورد حمله قرار داد، باین معنی که هر موقعیتی را برای شناخت و ایجاد اشتغال مورد استفاده قرار داد. مجامع محلی، که مورد حمایت دولت بوده و همکاری تنگاتنگی با اتحادیهها دارند، بایستی ابتکارات اضطراری به خرج دهند و

پیشنهاداتی برای قراردادهای برنامه ای ارائه کنند.

تلاش در جهت ایجاد اشتغال اساساً به ابتکارات محلی و ملی برمیگردد. همچنین بایستی قید و بندهای خارجی که جلوی توسعه کشورهایی را که به هسته مرکزی اقتصاد سرمایه داری جهانی تعلق ندارند سد میکنند، مرتفع نمود.

اوضاع در کشورهای پیرامونی به دلایل زیر روز بروز بدتر میشود: خرابتر شدن رابطه مبادله، بهره های فوق العاده سنگینی که در صورت نیاز به جلب سرمایه های خارجی باید پرداخت، فقدان مکانیسم دسترسی ترجیحی به تکنولوژی که بشدت از طرف مؤسسات چندملیتی حمایت میشود، فقدان عملکرد صحیح نهادهای برتون وودز (اساساً بانک جهانی و صندوق بین المللی پول - م) و سرانجام تهدید به اقدامات جدیدی که توسط کشورهای صنعتی علیه باصطلاح دمپینگ اجتماعی - مفهوم مبهم و دلخواهی که بعلاوه بر قرائت جانبدارانه آمار بنا شده است - مطرح گردیده است.

مذاکرات جاری در باره نحوه ساخت و اداره سازمان جهانی تجارت نشان خواهد داد که تا چه اندازه کشورهای صنعتی حقیقتاً حاضرند محیط بین المللی مناسبی را برای توسعه ایجاد کنند و سرانجام در راه توسعه حقیقی همگانی در مقیاس جهانی چه تعهداتی را خواهند پذیرفت. نتایج حاصله از مذاکرات اورگوئه و موعظه لاینقطع در باره فضایل حذف اعمال نظارت و تحمیل مقررات، خصوصی سازی و مبادله آزاد را نمیتوان بفال نیک گرفت.

برگردان از تقی مقدم

(۱) 'برنامه کار برای توسعه'، گزارش دبیر

کل سازمان ملل، مدرک ۹۳۵۴۸۰A مورخ ۱۹۹۴.

(۲) گزارش جهانی در مورد «توسعه انسانی» PNUD ۱۹۹۴.

(۳) Paul Streeten. UNDP.

Policy Discussion Paper. نیویورک ۱۹۸۹.

(۴) اسپانیا نمونه بسیار جالبی است. بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ درآمدش دوبرابر شد، درحالیکه ۰.۳٪ از میزان اشتغال کاسته شد.

(۵) لوموند ۲۰ و ۲۱ مارس ۱۹۹۴ و اول ژوئن ۱۹۹۴.

(۶) Jean - Michel Belorgey

'تحول در سیاست شهری'، فوریه - مارس ۱۹۹۴.

آمیختگی و تمایز بین شعر و سیاست

می‌دهند و زبان و مقاصدی را به من نسبت می‌دهند که از من نیست، به تفکیک بین دو جنبه از هستی‌ام نیازمندم. (۳)

سؤال: آثار شما به عنوان شاعر همواره با "مسئله فلسطین" درگیر است و با زبان خاص خویش به آن می‌پردازد. در این باب از شعر چه کاری ساخته است؟

جواب: من از طریق شعر می‌خواهم بگویم که فلسطینی‌ها انسان‌هایی هستند مثل دیگران با همان پرسش‌هایی که آنان دارند. فلسطینی‌ها عاشق قهرمان‌گرایی نیستند. آنچه آنها از طریق قهرمان‌گرایی می‌جویند اینست که مثل دیگران باشند و از جمله اگر بتوانند، شاعر. علت اینکه من فعال سیاسی بودن را از شاعر بودن در هستی خویش متمایز می‌کنم اینست که می‌خواهم آثارم را بدون پیش‌داوری بخوانند و برای نوشته‌هایم استقلال قائل شوند تا بشود آنها را آنطور که هستند در کنار آثار ادبی دیگر خواند. این خواست به معنی رهاکردن مسئولیت‌هایی که به عنوان یک شهروند دارم نیست. شعر من به مثابه پیشنهاد تغییر، به مثابه آرزوی دگرگونی، سیاسی است اما پایبندی من به اینکه شعرم را از مسائل سیاسی روزمره رها سازم انتخابی زیبایی‌شناسانه است، همانطور که بالعکس، یعنی درآمیختن ادبیات با اعتراض سیاسی، کاری که چه بسا پُر اتفاق می‌افتد.

سؤال: آیا از اینکه شما را "شاعر رسمی" قضایه

فلسطین بشناسند هراس دارید؟

جواب: آری. مسلم است که من با هموطنانم و هم‌سرنوشتانم ولی به هیچ رو نمی‌خواهم شاعری رسمی باشم. به این دلیل است که بین رابطه شعرم با واقعیت و رابطه‌ای که ممکن است آن را با هرگونه رسمیتی پیوند دهد تمایز قائل می‌شوم زیرا هر مقام و موضع رسمی (۴) مانعی است در راه آزادی آفرینش هنری من و حتی مانعی است در راه امکان نگاه نقادانه کار خاص خودم. به عبارت دیگر، این حتی با ملزومات کار خلاق در تضاد است. برای مثال من حاضر نیستم در یک دولت فلسطینی وزارت فرهنگ را به عهده بگیرم.

سؤال: با وجود این بین آثار شما و فلسطینی‌ها پیوندی تنگاتنگ هست. شهرهای شما خوانندگان فراوان دارد، همه جا بر سر زبان‌هاست و آنها را در مناطق اشغالی بر دیوارها می‌نویسند. رابطه ظریفی که شما را با مردم پیوند می‌دهد در ادبیات معاصر یگانه است. چه احساسی نسبت به این رابطه دارید؟

جواب: این پیوند غالباً به من نیرو می‌بخشد هرچند چنین محبوبیتی برایم



مصاحبه‌ای با محمود درویش

جریان نخستین جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۴۸، از سرنوشت ملت فلسطین جدائی‌ناپذیر است. درویش در آن زمان ۶ سال بیشتر نداشت. او از نخستین آثارش در سال‌های ۶۰، وفادارانه با تحولات تاریخ فلسطین عجین شده است. کتاب‌های او یکی پس از دیگری روزشماری است که به گفته "شاعر" همچون دماسنج، حال و هوای فلسطین و فلسطینیان را باز می‌تابد (۱)

سؤال: شما خود را مقید می‌دانید که دو جنبه از شخصیت‌تان یکی فعال سیاسی و دیگری شاعر را از یکدیگر متمایز کنید چرا چنین تمایزی قائل می‌شوید؟

جواب: خوشوقتیم که نگرانی مرا برای جدا کردن دو هستی درونی‌ام یکی شاعر و دیگری فعال سیاسی، دریافته‌اید. این دو هستی که وجود مرا می‌سازند آنقدر با یکدیگر ترکیب شده‌اند که این تمایز در واقع امری نسبی است و بیشتر در حد یک آرزوست تا واقعیت. این دو هستی هریک زبان خاص خود را دارند و برای جدا کردن این دو زبان و دو نحوه برداشت آنها از فلسطین است که خود را بسیار مقید می‌دانم که در وجود خویش، شاعر را از فعال سیاسی متمایز کنم. فراتر از این، برای دفاع در برابر اتهاماتی که به من می‌زنند، و نیز برای مقابله با کاریکاتوری که به رغم من، از من ارائه

به مناسبت انتشار مجموعه جدیدی از اشعار محمود درویش تحت عنوان "در واپسین شامگاه روی این زمین" (۱) به زبان فرانسه، ماهنامه Esprit ژوئیه ۱۹۹۴، مصاحبه‌ای با وی انجام داده که می‌خوانید. بجااست قبلاً سطور زیر را از پیش‌گفتار رونو اگر برمصاحبه خود با شاعر نقل کنیم:

محمود درویش متولد ۱۹۴۲ در دهکده البروه (واقع در منطقه جلیل شمال فلسطین)، مشهورترین شاعر فلسطینی است. از او تاکنون ۱۵ دفتر به شعر و ۵ اثر به نثر با تیراژ وسیع در جهان عرب منتشر شده، اما شهرت او در اروپا برخلاف برخی دیگر از شاعران عرب مانند ادونیس، محمد الماغوط و شوقی عبدالامیر، تا حدی با سوء تفاهم همراه بوده است. مگر نه اینست که شعر او را به این اعتبار می‌خوانند یا به این تصویر از او بسنده می‌کنند که مردی است متعبد به مبارزه سیاسی آن هم صرفاً با سلاح سخن؟ سخنی که در شکل بیان خویش کمتر انقلابی است تا در مضمون شورشی‌اش.

سرچشمه این ابهام را در آثار و در زندگی محمود درویش باید جستجو کرد که از زمان فرار خانواده‌اش به لبنان در

نمی‌کند که با گذشت مرحله مشخص تاریخی حوادث، از صحنه روییده شود. اما با رها شدن از این خطر، با خطر دیگری روبرو هستیم که مربوط به بُعد مطلق است که می‌خواسته‌ام به شعرم بدهم: وقتی به طرح پرسش‌هایی متافیزیکی می‌رسم با بحران دیگری روبرو می‌شوم. فعلاً در راهم. شعرهای من تا کنون به اهداف خاص خود رسیده‌اند. آنها به سرگذشت شخصی من بسنده نمی‌کنند، گوئی از این پس، افقی که پیش چشم دارند سرودن خود شعر است: به این دلیل است که در این کتاب بارها به "آغازهای گفتار" اشاره شده است. این اشعار تلاش‌هایی را نیز برای نیل به حداکثر مدرنیت ادبی پشت سر گذارده‌اند. اما کمتر قانع می‌کنند. واقعیت این است که من جویای یک کلاسیسم مدرن هستم.

شاید پروژۀ من بیش از حد بلند پروازانه است. همیشه از خود می‌پرسم کدامیک بزرگ‌تریم من یا شعر من؟ متأسفانه احساسم این است که خود از شعرم بزرگ‌تر مانده‌ام یعنی شعر من هنوز نمی‌تواند پروژه‌هایم را تحقق بخشد. تاکنون تابع افق تنگ تاریخی بوده‌ام که مرا محدود می‌کرده است. دلم می‌خواهد به لحظه‌ای برسم که شعرم از من فراتر رود و دیگر این احساس را نداشته باشم که سرانیده‌ام.

سؤال: شما ۲۴ سال است که در تبعید بسر می‌برید. آیا همین تجربه تبعید است که فاصله لازم را برای شما فراهم کرده تا از سرگذشت فلسطینی‌ها فراتر روید؟

جواب: آری. تبعید می‌تواند نوعی دلهره و تهدید به وجود آورد. ولی من تردیدی به خود راه نمی‌دهم که بخویم تبعید، میهن شاعرانه من است، میهنی که به من امکان داده به تصویر درست‌تری از خویش دست یابم. وقتی که از اینجا به آنچه که سال‌ها پیش در "جلیل فلسطین" بودم می‌نگرم، هنگامی که به تاریخ که پیوسته ره می‌پوید نگاه می‌کنم صحنه را با پیکارهایش، با فتوحاتش و خدایانش بهتر درک می‌کنم. به ویژه از تنشی خلاص می‌شوم که زیستن در متن حادثه در من به وجود می‌آورد. با فاصله گرفتن خود را بهتر می‌فهمم و همین‌طور تاریخی را که در آن متن رُخ می‌دهد. تبعید به شعر من امکان داده است که با طبیعت خاص خویش آشنا شود.

چیزی که در رابطه با مسأله فلسطین روحم را می‌آزارد، خشم و شورشی است

جامعه ما در سال ۱۹۴۸ درهم کوبیده شد. هیچ پایه مشخص و استواری نبود که بتوان بر آن فرهنگی بنا کرد، از امکان ایجاد یک تئاتر گرفته تا نوشتن رمان.



تنها بُرداری که چه شفاهی و چه کتبی به حیات خود ادامه داد شعر بود. در زبان عربی کلمه‌ای که معرف شعر است معرف "خانه" هم هست «بیت»، شکی نیست که فلسطینی‌ها در شعر، خانه می‌یابند. زبان همیشه سرشار از این هم و غم است که از کلمه کشورهایی بنا شود. برای فلسطینی‌ها مسأله از این نیز فراتر می‌رود. اصرار سرسختانه آنها برای نقل سرگذشت‌شان آنان را از قدرتی که تاریخ مصیبت‌بارشان در خفه کردن آنها داشته، آزاد ساخته است.

امروز نیز گاه در شوک مُرده، بستگانش از من می‌خواهند برایشان شعری بگویم گوئی با این کار می‌تواند همچنان زنده بماند. از برکت سخن.

سؤال: شعرهایی که در این اواخر [به فرانسه] ترجمه شده کمتر از شعرهای پیشین به حوادث روز ارتباط دارند. به نظر می‌رسد که در آثار شما نوعی بازگشت به سرچشمه سخن دیده می‌شود یعنی برخورد به اسطوره و افسانه با روئی گشاده‌تر. آیا این نشانه آن نیست که از این پس می‌خواهید در قلمرو سنت حماسی باشید و ملتی را پدید آورید که در عین محرومیت از سرزمین بتواند در سرزمینی از کلمه زاده شود، آنطور که مثلاً در حماسه گیلگامش (۶) یا تورات می‌بینیم؟

جواب: من به این بسنده می‌کنم که بگویم با تعریفی که از بلندپروازی این شعرها می‌دهید موافقم، به این بسنده می‌کنم و از خود می‌پرسم که آیا من به چنین هدفی رسیده‌ام؟ گاه دلسرد می‌شوم. اما وقتی در برداشتی که شما از شعر من دارید، پروژه‌ام را باز می‌یابم نتیجه می‌گیرم که نوشته‌ام به هویت مستقل خویش دست یافته و از قیودی که آن را به وقایع ویژه سرگذشت من ربط می‌داده آزاد شده است. با این شعرها من وارد فضائی می‌شوم که مرا از سردرگمی در امان می‌دارد. شعر وقتی خراج‌گزار حوادث روز نباشد این خطر آن را تهدید

ترس‌آور است. شکی نیست که این رابطه شعر را از انزوا نجات می‌دهد اما شاعر را نه. زیرا تجربه شعر همواره گونه‌ای فاصله گرفتن از جهان را ایجاد می‌کند. این فاصله گرفتن به من اجازه می‌دهد پرسش‌هایی برای خویش مطرح کنم که از مرز واقعیتی که تاریخ به آن رسیده فراتر می‌روند.

سؤال: اما این محبویت را چگونه توضیح می‌دهید؟

جواب: راست است، امر عجیبی است. محبویت من از اینرو نیست که به زبان فلسطینی‌ها سخن می‌گویم بلکه از این‌روست که زبان من این توهم را به آنان می‌دهد که گویا خود می‌توانند چنین بگویند. با وجود این، نگرانی من به عنوان نویسنده و سرگذشت شخصی من چنان رابطه رفاقت آمیزی را به وجود می‌آورد که آنها باور دارند که از آنان سخن می‌گویم. من از "من" خود حرف می‌زنم و آنها آن را "من جمعی" می‌فهمند. بنابراین، من در قبال مخاطبان خویش فضائی باز در اختیار دارم. من بیانگر روح آنانم بی‌آنکه والی‌شان باشم. پس از ۱۹۴۸، دوران کودکی و آوارگی من با شوربختی بسیار همراه شد. هنگامی که خانواده‌ام با وضعی دشوار روبرو گشت، من خود را ناگهان محروم از مهر و عاطفه آنان احساس کردم به طوری که معتقد شده بودم که مادرم مرا دوست نمی‌دارد. در جریان یکی از نخستین دوره‌های زندان، زمانی که بیست ساله بودم، مادرم به ملاقاتم آمد. برایم قهوه آورده بود و خوراکی‌هایی که دوست داشتم. باز هم فکر می‌کردم که او نمی‌دانسته اینها خوراکی‌هایی است که من دوست می‌دارم. پس از آنکه رفت شعر کوتاهی سرودم که در آن آمده بود:

"از نان مادرم

از قهوه مادرم

از نوازش مادرم

تحلیل می‌روم

روز به روز

طفولیت در من رشد

می‌کند.

به ستم عشق می‌ورزم

زیرا اگر بمیرم

از اشک‌های مادرم

شرمنده خواهم بود... (۵)

این شعر ساده را که حاصل یک سرگذشت شخصی است، امروز میلیون‌ها عرب تجربه می‌کنند و به آواز می‌خوانند منظور این که سخن هرچه صمیمی‌تر، جهان‌شمول‌تر.

که در نتیجه ترحمی که نسبت به فلسطینی‌ها ابراز می‌شود در خود حس می‌کنم. دلم می‌خواهد آنها را انسان به شمار آورند. منظورم احساسات غلیظ روزنامه‌نگاران است! در نگاه آنان، فلسطینی‌ها تنها نقش آدم‌های بیچاره‌ای را ایفا می‌کنند که گویا دچار حادثه‌ای شده‌اند. به خصوص پشت سکه نشان می‌دهد که همه متفق‌القول‌اند که ملتی آواره از چند هزار سال پیش، یعنی ملت یهود، میهن خویش را باز یافته است. همین نکته، همه کسانی را که از این کشمکش سخن می‌گویند، وا می‌دارد تا نسبت به سرنوشت فلسطینی‌ها و فاجعه‌ای که آنها بارش را به دوش می‌کشند برخوردی نسبی و مشروط داشته باشند. خود قدرت غالب «اسرائیل» نیز همچنان موقعیت قربانی بودن را انحصاراً در اختیار دارد و تازه از سر شفقت، خود را قربانی‌ای به شمار می‌آورد که می‌تواند به مثابه وجدان زنده فاجعه «کشتار یهودیان در جنگ دوم» در صحنه رخ نماید.

سئوال: دو شعر که در سال ۱۹۹۲ سروده شده، "گفتار مرد سرخ پوست" و "یازده ستاره در پایان صحنه اندلس" به روش خاصی خویش وقایع سال ۱۹۹۲ را به یاد می‌آورد یعنی گشای دنیای جدید و آغاز دوره‌ای معماری که تمدن بومیان قاره آمریکا را نابود کرد و دیگر سقوط غرناطه [در اندلس - اسپانیا] که به حضور و همزیستی سه دین یکتاپرست یهودیت، مسیحیت و اسلام در اروپا پایان داد. در این دو شعر که به این وقایع تاریخی اختصاص می‌دهید، رد پای فلسطین را می‌توان بین سطرها مشاهده کرد اما فلسطینی که در سطح یک

اسطوره جهان شمول ارتقاء یافته و همه خشونت‌های جهان و کاروان رانده شدگان، تبعیدیان و مردگانش را در خود جمع کرده است.

جواب: فلسطین، فی‌نفسه، موجودیت یک تمدن است، نوعی انسانیت که من احساس می‌کنم آن را همچون امانتی در خویش دارم. چنین تمدن و انسانیتی متعلق به من است از عهد خدایان کنعانی، از زنان اعصار کهن با جامه‌هایی به نقش گل، تا کودکانی که سنگ پرتاب می‌کنند: تمام آنچه که فلسطین را ساخته، از یونانیان، رومیان، یهودیان گرفته تا عثمانیان، انگلیس‌ها و فرانسویان. من همه این‌ها هستم. مسلم است که من به عنوان شاعر همه این میراث را از آن خود می‌دانم اما همه دست به دست هم می‌دهند تا هویت مرا به مثابه انسان بسازند. این مسأله که از کی این یا آن قطعه زمین به فلان یا بهمان تعلق داشته مورد نظر من نیست. آنچه برای من اهمیت دارد این است که تاریخ فلسطین تاریخ شناخت بشری است. این است آن معنایی که می‌گویم در اشعارم متبلور کنم و به همین دلیل است که شما می‌توانید فلسطین را در ژرفای فتح دنیای جدید و یا سقوط غرناطه مشاهده کنید. همه قهر تاریخ، همه مهاجرت‌ها، همه ملت‌ها، همه پیوندهایی که بین آنان بسته شده ترانه فلسطین را می‌سازند. هنگامی که من بر سقوط غرناطه اشک می‌ریزم نه به خاطر آتست که تملکی پایان گرفته است بلکه به خاطر جدائی ملت‌هایی است که هویت خویش را

در گفتگویی باز یافته بودند. اینست منظور من از انسانی شمردن فلسطین.

سئوال: با ارتقاء فلسطین به سطح اسطوره‌ای جهان شمول، آیا خشونت افکار گسیخته در آنها را نیز به سطح اسطوره نمی‌رسانید؟

جواب: خشونت قضا و قدر نیست. حکومت‌گران نه خدا هستند و نه شاعر. فلسطین کانون تضاد منافع است نه کانون تضاد اسطوره‌ها. فلسطین قربانی موقعیت جغرافیائی خود است نه قربانی خویش. اما حقیقت اینست که می‌تواند میهنی باشد که مسأله آشتی را با آغوش باز پذیرا گردد. و وظیفه ماست که این مسأله را تا بُعد جهانی‌ای که ایده آشتی در خود دارد ارتقاء دهیم. اگر به این توفیق یابم مایه خوشوقتی من است. این امر بدین معناست که شعر من فقط از کلمات پدید نیامده بلکه توانسته است ملزومات خاص خویش را در چنگ داشته باشد.

سئوال: پل سلان، شاعر یهودی آلمانی بین شعر و فشردن دست فرقی نمی‌بیند. آیا حاضرید این تعریف را از آن خود بدانید؟

جواب: کاش گوینده آن من بودم. سئوال: شعر اندلس را در پایان این مجموعه گذارده‌اید. آیا این دستی است که به نشان دوستی دراز می‌شود؟

جواب: از این فراتر است. این دلی است که پُر می‌کشد. در شعر هیچ غریبه‌ای نیست، شعر میهن غریب‌هاست، میهنی که دیگر در آن غریب نیستند. ●

(ترجمه تراب حق شناس)

برخی نویسندگان یهودی طرفدار صلح نیز آمده است.

۴ محمود درویش، با اینکه به هیچیک از سازمان‌های تاریخی جنبش ملی فلسطین وابسته نبود در سال ۱۹۸۷ به عضویت کمیته اجرائی ساف منصوب شد. در آنجا چه به خاطر حیثیتی که به عنوان نویسنده داشت و چه به خاطر عواطف تقریباً پدرانه‌ای که یاسر عرفات نسبت به او دارد، از نفوذ زیادی برخوردار بود. در آستانه امضای قرارداد واشنگتن (بین عرفات و رابین)، در سپتامبر ۱۹۹۳، از کمیته مزبور استعفا داد.

۵ "به مادرم" از مجموعه (Rien qu'une autre annee) : فقط یک سال دیگر، ترجمه عبداللطیف

لعبی به فرانسه، پاریس، انتشارات Minuit، ۱۹۸۴

۶ گیلگاش: پادشاه اوردوک واقع در جنوب بابل (۲۰۰۰ قبل از میلاد). حماسه منظومه گیلگاش به نام این پادشاه پهلوان در دست است و آن شامل ۱۲ عدد لوح بزرگ به خط میخی بوده ... (فرهنگ معین). این منظومه به فارسی ترجمه شده است. (م)

پانویس‌ها:

۱- «Au dernier soir sur cette terre» محمود درویش، ترجمه الیاس سنبر، پاریس، انتشارات Act sud 1994

۲- به نقل از سیمون بیتون در مقاله «شعر و شلاق» مندرج در: «فلسطین، میهن من، ماجرای شعر محمود درویش». پاریس، انتشارات Minuit، ۱۹۸۸.

۳- در ۲۸ آوریل ۸۸، چند ماه پس از آغاز انتفاضه در سرزمین‌های اشغالی، اسحاق شامیر، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، طی نطقی شدیدالحن در کنیست (پارلمان) این کشور به شعرای از محمود درویش حمله کرده اظهار داشت: «روشن است که آنچه آشوب‌گران و سردمداران و حمایت‌گران آنها جستجو می‌کنند صلح نیست» و افزود: «لازم نیست غیب‌گو باشیم تا بتوانیم از مقاصد واقعی آنان سر درآوریم. اهدافی که باند‌های آدم‌کش زیر تابلو ساف (سازمان آزادی‌بخش فلسطین) دنبال می‌کنند توسط یکی از شاعران آنها، به نام محمود درویش، که به اصطلاح وزیر فرهنگ ساف می‌باشد، اخیراً به دقت بیان شده و آدم از خود می‌پرسد که به چه حسابی چنین آدمی را

میان‌رو به شمار می‌آورند». این حملات سخت به دنبال ترجمه شعری از محمود درویش در دو روزنامه پُر تیراژ اسرائیل، یدوتیت آهارنوت و دیگری روزنامه خیلی دست راستی معاریو صورت می‌گرفت. عنوان شعر مزبور اینست: «رهگذرانی بین حرف‌های گذرا» و سه سطر اول آن روحیه حاکم بر آن شعر را نشان می‌دهد: «شما که بین حرف‌های گذرا در گذرید- نامتان را بر دوش گیرید و بروید- ساعت‌هاتان را از زمانه ما بردارید و بروید». از این متن که بد خوانده شده و شاید بد هم ترجمه شده بود چنین فهمیده بودند که شاعر یهودیان را بر می‌انگیزد که اسرائیل را ترک کنند. در تماسی که روزنامه هآرتز با شاعر گرفته بود وی توضیح می‌داد که فقط از اسرائیلی‌ها دعوت کرده است از سرزمین‌های اشغالی خارج شوند. پس از نطق شامیر در پارلمان، محمود درویش را «شاعر تروریست»، «نژادپرست ضد یهود»، «سنگوی آدم‌کشان» و غیره نامیدند. در باره این ماجرا به کتاب مفید «فلسطین، کشورم، ماجرای یک شعر» انتشارات Minuit ۱۹۸۸ مراجعه شود. در این کتاب غیر از شعر «رهگذرانی بین حرف‌های گذرا» سه مقاله از

اسلام موجود،

اسلام موعود (۲)

باقر مؤمنی

این جریان‌ها در برابر چهره‌ای که فقیهان از اسلام به‌دست داده‌اند می‌خواهند ثابت کنند که اسلام دین تحول، ترقی، دموکراسی، عدالت، مساوات و یا رأفت و شفقت و تسامح و مانند این‌هاست. این‌ها اگرچه برای اثبات واقعی بودن این خصوصیات به استدلال‌های گوناگون دست می‌زنند نه تنها حرف‌هاشان غالباً به‌شکل اصولی از جانب نمایندگان فکری جمهوری اسلامی و طرفداران ولایت فقیه تماماً رد می‌شود و بعضی از آن‌ها تا سرحد کفر مورد حمله قرار می‌گیرند، و نه تنها در مجادلات و مناقشات‌شان با جریان‌های فکری دیگر اسلامی ضعف استدلال‌هایشان آشکار می‌شود، بلکه در احتجاج‌های خودشان هم گرفتار تناقض‌گویی‌های دائمی هستند.

برای مثال جریانی که عبدالکریم سروش در رأس آن قرار گرفته به‌قول خودش با «تبیین‌های فیلسوفانه و معرفت‌شناسانه» به جعل تئوری‌هایی مانند «قبض و بسط دین» پرداخته و با طرح مباحثی از قبیل «عصری کردن دین»، «حکومت دموکراتیک دینی»، «تفکیک دین از معرفت دینی» و مانند این‌ها نه تنها می‌خواهد اصل اسلام را نجات دهد بلکه قصد دارد با نقد جمهوری اسلامی خواننده خود را به یک حکومت دینی اسلامی به‌اصطلاح آرمانی هدایت کند. سروش نظریه «قبض و بسط» خود را دنبال کننده «راه پیش‌روان جلیل‌القدری چون غزالی و اقبال و عبده» می‌شمارد و ادعا می‌کند که اگر یکی از ارکان این نظریه، که «تفکیک اصل دین از معرفت دینی» است جا بیفتد «حجاب ستبری را در دین‌شناسی خواهد درید» و توضیح می‌دهد که «معرفت دینی» خود دین نیست، «تفسیر دین» و «مناقشات و مشاجرات عالمان دین بر سر فهم دین و مجموعه آرای متخالف است». (۷)

اما دین خود امری است الهی و همین الهی بودن است که قدسیت و ابدیت و حقانیت آن‌را تضمین می‌کند، و تئوری قبض و بسط کوششی است تاریخی «برای حفظ همین گوهر عزیز». او در مناقشه با یکی از نمایندگان جریان‌های اصلاح‌طلبانه دینی، که اصل دین را «مقولله‌ای بشری-الهی» می‌خواهند، تکرار و تأکید می‌کند که دین «مجموعه‌ای ثابت، مطلق، ازلی و قدسی» و الهی است و آنچه بشری، نسبی، متغیر و قابل بررسی و مناقشه است معرفت دینی است نه خود دین. سروش پس از این سخنان با بیان این جمله که «فرض عدم الاهیت و عدم ابدیت و عدم

اسلام و نظام اسلامی، آن‌طور که خود فهمیده‌اند و عرضه می‌کنند، برخاسته‌اند و قصد دارند ادامه حکومت مذهبی را با چهره‌ای تازه موجه جلوه دهند و به‌قول یکی از آن‌ها پیش از آن‌که «نقد بیرونی»، که از طرف غیرمؤمن و ضدایمان صورت می‌گیرد، «رگ و ریشه تفکر دینی» را بزنند با «نقد درونی» و مؤمنانه به «بارور کردن و پایدار کردن اندیشه دینی» بپردازند. (۶)

نمونه‌هایی از این قبیل یکی محفلی است که نشریه «کیان» را ارگان خود کرده و از افراد شاخص آن دکتر عبدالکریم سروش است که از همان روزهای اول استقرار نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان فیلسوف و نظریه‌پرداز آن در میان عناصر غیرمعمول شناخته شد و دیگری جریان نهضت آزادی و یاران و هم‌فکران آن‌هاست که در رأس آن مهدی بازرگان قرار دارد و از فردای انقلاب به‌عنوان رئیس دولت و چهره شاخص جریان لیبرالی اسلامی معرفی شد و خود او در یک مقایسه، خمینی را بولدورز خواند که می‌گوید و پیش می‌رود و خودش را اتوموبیل ظریفی که تنها در جاده آسفالت قادر به حرکت است. به‌هرحال جوهر کار فعالیت‌های فکری و احتجاجات حضرات این‌است که خرج خودشان و اسلام را از جمهوری اسلامی جدا کنند و مردم را، که اینک دورخیز کرده‌اند که تمامی نظام را همراه با متعلقاتش جارو کنند، به‌خیال خود برای پذیرش یک نظام حکومتی اسلامی شسته‌رفته و بزک کرده آماده کنند؛ و لابد امیدوارند که درگیری و مبارزه‌ای که روحانیان در قدرت با آن‌ها دارند آن‌ها و حکومت اسلامی پیشنهادی‌شان را در برابر مردم موجه جلوه دهد.

البته کم نبوده‌اند مسلمانان با اعتقادی که از همان روزهای اول با جمهوری اسلامی خمینی مخالف بوده‌اند و با هزار زبان و به‌کمک دلائل گوناگون کوشیده‌اند تا ثابت کنند که اسلام این نیست و این نظام با آنچه در اسلام آمده سنخیتی ندارد و اگر کسی در مقام تأیید یا اثبات یگانگی میان اسلام و نظام جمهوری اسلامی برمی‌آمد او را متهم می‌کردند که حرف کمونیست‌ها و یا بی‌دین‌ها را تکرار می‌کند و حال‌آنکه معلوم نیست چطور می‌شود خمینی و یا منتظری و بسیاری دیگر از روحانیانی را که به درجه اجتهاد و مقامات بالای روحانیت رسیده‌اند و سال‌ها در راه تحقق اصول اسلام خالصانه و مؤمنانه تلاش و فعالیت کرده‌اند و در این راه آسیب‌هایی هم متحمل شده‌اند ناسلمان خواند و یا به انحراف از اسلام متهم کرد؟ بعضی جریان‌های سیاسی اسلامی و اسلام‌زده هم پس از مدتی کجدار و مریز، که انحصارطلبی روحانیت دیگر به‌کلی عرصه را بر آن‌ها تنگ کرد به‌یاد اسلام «راستین»، «واقعی»، «اصیل» و از این قبیل اصطلاحات افتادند و مدعی شدند که آنچه خمینی و انصارش عرضه کرده‌اند اسلام دجالان یا اسلام ملاتاریا و امثال این‌هاست و این خود آن‌ها هستند که حامل اسلام واقعی‌اند! و حالا که بوی الرحمن جمهوری اسلامی بلند شده عده‌ای از صاحب‌نظران و اندیشه‌پردازان و سیاسیونی که جزئی از این نظام بوده‌اند و می‌بینند که این نظام اسلامی و احکام و افکار آن دیگر به‌هیچ‌وجه قابل دفاع نیست سعی می‌کنند حساب خود را از دستگاه حکومتی سوا کنند و در عین حال از طریق بحث‌های آکادمیک و یا سیاسی-اجتماعی به دفاع از

سیاسی دینی به شکلی دیگر. او ابتدا موضع‌گیری مسلمانان طرفدار حکومت عرفی را که می‌گویند با ترویج تسامح و کنار گذاشتن جنگ ایمان‌ها و واگذاری امر دین به «حیات درونی و شخصی» افراد، حکومت‌ها باید کار خود را به «تدبیر در امور جامعه» و حفظ «حقوق مشترک آدمیان» منحصر کنند ناشی از «بی‌یقینی» معرفی می‌کند و به آن‌ها حمله می‌برد که

**سروش به عنوان یک محیی دینی
ایده‌آلیست به تحقیر ایدئولوژی در برابر
دین می‌پردازد و آن را «اندیشه‌های
مقبول ولی باطلی» می‌خواند که «حجاب
عقل و دشمن خرد و روشن‌بینی
آدمی است».**

با کار خودشان رضای خالق را فدای رضای مخلوق می‌کنند و ادله‌شان برای آن‌هایی مفید است که «از بیرون در دین نظر می‌کنند» و به‌درد انسان دینی و جامعه دینی نمی‌خورد (۱۵)؛ شعار بی‌معنی جدائی دین از سیاست «اصل مسلم» یکی بودن دیانت و سیاست را نقض می‌کند و حال آن‌که «در یک جامعه دین‌دار... سیاست نمی‌تواند دینی نباشد». در چنین جامعه‌ای خدائی که مردم برگزیده و با او رابطه برقرار کرده‌اند «چنان در تازوپود اقتصاد و حکومت و اخلاق و سیاست‌شان رخنه می‌کند و چنان بر گلیم معیشت‌شان رنگ دیانت می‌زند که به آب هفت دریا رفتنی نیست». صاحب‌نظر دینی ما بالاخره پس از صدور فتاوا و احکام غلاظ و شداد خود نتیجه می‌گیرد که «تنها در یک صورت می‌توان دیانت را از سیاست جدا دانست و آن در وقتی است که جامعه غیردینی باشد» (۱۶) و البته صد البته که جامعه ایران دینی است و حکومتش هم باید دینی باشد.

اما از آن‌جا که نارسائی و عقب‌ماندگی و فساد حکومت اسلامی موجود نه‌تنها پیوند و یگانگی دین و سیاست را به‌طور قطع اسری نامقبول و زیان‌بار معرفی کرده بلکه برای عده‌ای حتی خود دین را هم به‌زیر سوال برده سروش و یارانش روحانیان و فقیهان و «مقلدان معرب» آنان را مقصر معرفی می‌کنند که دین را به فقر منحصر کرده و برای تحقق اصول دین با «اجرای احکام فقهی به‌دست حاکمان» «سطح‌ترین نوع دینی شدن سیاست» را عرضه کرده‌اند (۱۷) و حال آن‌که یک حکومت دینی نه مأمور اجرای احکام فقهی بلکه مسئول تحقق اصول دین براساس معرفت دینی هر عصر است، و سروش

نظرات و آراء علما و حکماست نه قرآن و روایات و سنت. به‌هرحال معرفت دینی اگرچه به متون مقدس دینی تکیه دارد اما خود مقدس نیست و جنبه تخصصی و اجتهادی دارد (۱۰). در این‌جاست که سروش و دوستان او پایشان را از خط قرمزی که حوزه «علمیه» قم و نظریات صادره از آن تعیین کرده بیرون می‌گذارند و به‌قول خودشان «از پاره‌ای آراء که به‌ناحق

کسب قداست کرده بودند سلب قداست» می‌کنند و به این ترتیب در شرایط موجود که ولایت فقیه حاکمیت دارد چهره محیی اسلام و اصلاح‌طلب به‌خود می‌گیرند. سروش از طرف دیگر به‌عنوان یک محیی دینی ایده‌آلیست به تحقیر ایدئولوژی در برابر دین می‌پردازد و آن را «اندیشه‌های مقبول ولی باطلی» می‌خواند که «حجاب عقل و دشمن خرد و روشن‌بینی آدمی است» (۱۱) و بنابراین برخلاف شریعتی که دین را نوعی ایدئولوژی می‌دانست اظهار عقیده می‌کند که «ایدئولوژی آگاهی دروغین است» و برخلاف دین، جامعه‌ایست که «در دوران خاصی» «به تن عده خاصی» می‌خورد و دین ایدئولوژیک «دین قشری و یک‌بعدی» خواهد بود (۱۲). در برابر این ادعاها یکی از ناقدان به‌حق یادآوری می‌کند که برخلاف این نظریه «ایدئولوژی» محصول «ذهن آزاد و خلاق» است و برخلاف دین با عقل و آزادی ملازمه دارد (۱۳)، و دیگری اظهار عقیده می‌کند که هم شریعتی که دین را ایدئولوژی می‌خواند و هم سروش که به «احیاء دین» کمر بسته هر دو «دغدغه دین» دارند و «کرشمه تاریخ و طنز زمانه» در این است که یکی «مسخر روح عصر خرد است» و می‌خواهد با عصری کردن یا راسیونالیزه کردن معرفت دینی «تمه‌ای از دین را حفظ» کند و یکی «مسحور افسون عصر عمل» است و «اصول و احکام قدسی دین» را به‌صورت یک ایدئولوژی «تعمات‌خواه» درآورده است. (۱۴)

حقیقت هم این است که تمام تلاش سروش و تتوری قبض و بسط او و تمام مباحثی که پیش می‌کشد نه تنها برای حفظ تمه‌ای از دین به‌کار می‌رود بلکه کوششی است برای ایجاد یک حاکمیت

حقانیت، برای دین موضوعی باقی نمی‌گذارد تا بر سر آن مناقشه شود» طرف مشاجره را محترمانه و به کنایه از جرگه کسانی که صلاحیت دینی دارند بیرون می‌اندازد.

او هنگامی که از طرف همین صاحب‌نظر مسلمان در برابر این اتهام قرار می‌گیرد که با طرح مبحث «معرفت دینی» و تفکیک آن از خود دین می‌خواهد «علائم و نشانه‌های بحرانی را که «ایدئولوژی و مذهب رسمی و سنت حاکم را دربرگرفته است موقتاً تسکین» بخشد (۸) از خود به این ترتیب دفاع می‌کند که «اگر بحرانی پدید آمده همان فهم از دین یعنی فهم فقه‌های مقامات رسمی و حاکم» مسئول است» نه خود دین، و نظریه «قبض همین فهم از دین را مسئول می‌شناسد و لذا آن را مصون و معاف نمی‌گذارد و توجیه و تسکینی، موقت یا ناموقت برای آن فراهم نمی‌آورد». سروش با این سخنان در واقع همان شعار عهدبوقی و رنگ و رو رفته را تکرار می‌کند که می‌گفت «اسلام به ذات خود ندارد عیبی. هر عیب که هست از مسلمانی ماست» و در عین حال متقابلاً انتقادکننده را، که به‌عنوان یک روشنفکر مسلمان مؤمن در جامعه ایران انگشت‌نماست، مورد حمله و در واقع نوعی تکفیر قرار می‌دهد که با «اندیشه خلاف منطق و بینش توحیدی» ارزش نظریه نجات‌دهنده او را «در پای یک حکم سیاسی نا صواب و ناروا قربانی می‌سازد».

او می‌گوید کمال دین به این معنا نیست که «انبانی باشد حاوی همه چیز» بلکه کمال دین «در دین بودن و در غرضی است» که خادم آست (!) و «کسی که به حقانیت دینی ایمان آورده در مواجهه با یک نمونه باطل یا یک تعارض ظاهری» کمترین تردیدی در کمال دین و گوهر آن به ذهنش راه نمی‌یابد بلکه «فهم خود را متهم می‌دارد» و «در تصحیح فهم خود می‌کوشد همان‌طور که یک کشیش مسیحی در قرن شانزدهم گفت «اگر گردش زمین به دور خورشید مسلم شود ما اعلام خواهیم کرد که ما تا کنون قطعاتی از کتاب مقدس را نمی‌فهمیده‌ایم» (۹)

بر این اساس «قرآن مقدس و فوق چون و چراست ... و روایات نیز» مقدسند و «در آن‌ها نقص و عیبی قائل نیستیم» و «پیشاپیش صحت و حرمت و قداست» آن‌ها را پذیرفته‌ایم و آن‌ها را «فوق چون و چرا» علمی می‌دانیم» و «در خصوص آن‌ها مناقشه نمی‌کنیم». آن‌چه قدسی نیست و قابل مناقشه و چون و چرا پذیر است

خود چنین حکومتی را در زمان ما «حکومت دموکراتیک دینی» می‌داند که «رضای خلق و خالق را با هم» تأمین و تضمین می‌کند. او می‌کوشد تا روحانیان طرفدار ولایت فقیه و مسلمانان هواخواه نظریه جدائی دین از سیاست، هر دو را قانع کند که میان حقوق خدا و حقوق انسان‌ها و «دین‌داری و مراعات حقوق بشر» تعارضی وجود ندارد و «جمع دموکراسی و دین» و استقرار حکومت دموکراتیک دینی کاملاً امکان‌پذیر است زیرا این امر در واقع

و از سوی دیگر به‌عنوان یک مجموعه فکری در درون خودش هم دچار تناقضات فاحش است، و بالاخره خلاف طبیعت علم و تاریخ است؟

اما نمونه‌ای معمولی و سیاسی‌تر از این‌گونه استدلال‌های توجیهی برای تبریته اسلام و حکومت اسلامی به‌اصطلاح اصیل، احتجاج‌های کهنه و تکراری است که از جانب جریان‌هایی مثل نهضت آزادی و گروه‌های مشابه می‌شود. برای مثال می‌شود از تلاشی که اخیراً مهدی بازرگان، اولین

بازرگان برای اثبات نظریه‌اش نه تنها میان اسلام و مسلمانان خط فاصل می‌کشد بلکه از آن‌جا که نمی‌تواند نمونه مناسب و دلخواهی از حاکمیت اسلامی در طول تاریخ بدست دهد. مثل همه احتیاج‌گران و اصلاح‌طلبان اسلامی ما را به اصل و ریشه اسلام حواله می‌دهد...

از نمونه‌های تاریخی تلفیق بین عقل و شرع است». او از یک‌سو به طرفداران حکومت عرفی یادآوری می‌کند که اگر شما طرفدار دموکراسی و حکومت دموکراتیک هستید باید بپذیرید که در یک جامعه دینی مانند جامعه ایران «هرگونه حکومت غیردینی غیردموکراتیک خواهد بود» و بعد هم برای رفع نگرانی آن‌ها می‌گوید به‌هرحال دموکراتیک بودن حکومت ضرورتاً ارتباطی با عرفی یا دینی بودن آن ندارد چرا که هم حکومت‌های عرفی و هم «حکومت‌های دینی» می‌توانند دموکراتیک و «یا» غیردموکراتیک باشند». او از سوی دیگر روحانیان و مؤمنان را اندرز می‌دهد که بکوشند تا «فهم اجتهادی دین را در هماهنگی عقل جمعی سیال کنند» برای این‌که «مقدمه لازم برای دموکراتیک کردن حکومت دینی سیال کردن فهم دینی از طریق برجسته کردن نقش عقل [جمعی] در آن است» و به این ترتیب است که «دموکراسی در پناه عقل جمعی با دین‌داری عاقلانه و عالمانه می‌آمیزد و یکی از مقدمات حکومت دموکراتیک دینی تأمین می‌گردد». (۱۸)

اما آیا این نظریه‌پرداز «فیلسوف و معرفت‌شناس» مسلمان و مؤمن با همه استدلال‌ها و احتجاجات دردمندانه و دل‌سوزانه خودش می‌تواند فقهی را قانع و روشن‌فکری را راضی به پذیرش تئوری‌ها و اندرزها و راهنمایی‌هایی بکند که طی هزاروپنجاهصد سال بی‌پایه بودن خودشان را ثابت کرده و گذشته از آن از یک‌سو سراپا با ذات دین و اصول آن در تعارض،

نخست وزیر جمهوری اسلامی، برای تبریته اسلام، و به‌اصطلاح خودشان برانت از کفر جمهوری اسلامی موجود به‌کار برده است یاد کرد. او که پیشنهادکننده معجونی به‌نام «جمهوری دموکراتیک اسلامی» بود و خمینی با طرح «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد» به‌قول خودش توی ذهن او زد، در نامه‌ای به روزنامه فرانسوی «لوموند» کوشش کرد تا دربرابر حکومت اسلامی موجود در ایران و مواضع خشن و غیرانسانی به‌اصطلاح بنیادگرایان مسلمان در سراسر دنیای اسلام چهره‌ای معصوم و باب‌پسند جهان غرب از یک حکومت اسلامی مجعول و خیالی به‌دست دهد و غربیان را مطمئن بکند که برخلاف تصور آن‌ها «اسلام یک خطر جهانی نیست».

او در نامه خودش ابتدا مدعی شد که اسلام دین نرمش و رأفت، دموکراسی، عدالت، برادری انسان‌ها و اختیار و آزادی است. او برای اقناع خواننده خود طبق معمول اول خرج اسلام و احکام اسلامی را از افراد مسلمان و انسان‌های اسلامی جدا می‌کند و می‌نویسد که «اسلام لزوماً مساوی با مسلمانان نیست همان‌طور که رهبران معنوی و دینی حاضر یا دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی ممکن است معرف واقعی مسلمانان آن کشور نباشند». اما به‌هیچ‌وجه نمونه‌ای هم از رهبران دولت‌های اسلامی که «ممکن است معرف واقعی مسلمانان» و یا مظهر واقعی اسلام تصویری او باشند به‌دست نمی‌دهد، و نمی‌تواند هم به‌دست بدهد. البته او نه‌تنها

از دولت‌های ایران و پاکستان و عربستان سعودی و سودان و اندونزی و موریتانی و امثال آن‌ها که خود را رسماً اسلامی می‌نامند نمی‌تواند دفاع کند بلکه در تاریخ هم نمونه‌ای از حکومت به‌اصطلاح واقعی اسلامی نمی‌شناسد زیرا در واقع چنین حکومتی که او به‌نام اسلام می‌خواهد جا بزند وجود نداشته، و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد. این مطلب را حتی خود او به این ترتیب اعتراف می‌کند که «آن‌چه مسلمانان در حال حاضر انجام می‌دهند یا در طول تاریخ انجام داده‌اند هیچ ربطی به اسلام اصیل نداشته و ندارد». و در این‌جا البته منظور او از «آن‌چه مسلمانان» انجام می‌دهند و یا انجام داده‌اند مراسم عبادی و دستورات اخلاقی فردی نیست بلکه منظور همان اجرای اصول معتقدات مسلمانان در سطح جامعه و یا به‌عبارت درست‌تر حاکمیت اسلامی است؛ و در این‌صورت معلوم نیست چگونه مسلمانان و تمام رهبران و حکام اسلامی طی هزاروپنجاهصد سال در کار حکومتی از نوع اسلامی به‌اصطلاح «انقطاع کامل» داشته‌اند و حالا او و چند تن دیگر پس از چهارده قرن نمونه واقعی حکومت اسلامی را یافته‌اند و می‌خواهند آن را به کرسی بنشانند.

به‌رحال در مورد جدا کردن حساب اسلام از مسلمانان اتفاقاً قضیه درست برعکس آن چیزی است که بازرگان می‌خواهد ثابت کند زیرا در این جدا کردن، افراد مسلمان تبریته می‌شوند نه حاکمیت اسلامی، برای این‌که مسلمانان رتوف و خیرخواه و باگذشت و دارای فضائل اخلاقی و انسانی در تاریخ و در جامعه کم نبوده و نیستند اما در مقام حکومت و اجرای اصول و احکام اسلامی جز تجاوز و خشونت و استبداد چیز دیگری از آن‌ها نمی‌توان سراغ کرد. برای مثال چه کسی می‌تواند در اعتقاد و تقوی و عدالت‌خواهی و خداترسی خمینی و یا منتظری شک کند اما همین آدم‌ها در مقام حکومت، و دقیقاً به‌خاطر اجرای اصول اسلام در راه پاک کردن جهان از شر و فتنه و برای هدایت بشر به صراط مستقیم اسلامی به‌سادگی و باصفا و رضایت کامل خاطر فتوی قتل‌عام انسان‌ها را صادر می‌کنند. مگر وجودی به‌نام علی که در تاریخ شیعه شناخته شده مظهر شفقت، انسان‌دوستی، از خودگذشتگی، آزادگی و تمام فضائل انسانی نیست ولی مگر همین علی در مقام اجرای احکام اسلام و پیغمبر اسلام و برای استحکام پایه‌های حکومت



"سنت" یا نمونه عملی زندگی و رفتار پیامبر اکرم(ص) را ملاک داوری و آگاهی قرار دهیم» برای این که «این دو منبع را قرآن، از همان آغاز ظهور سفارش کرده و مینا و مرجع قرار داده است». اما او خود به خوبی می داند که همین دو منبع اصلی، اگر بخواهند به تماشای و در کلیت خودشان در نظر گرفته شوند، به هیچ وجه برای ترسیم چهره ای که او می خواهد از اسلام به دست دهد کمکی نخواهد کرد. او البته مثل عبدالکریم سروش و یارانش به خود زحمت نمی دهد که با فلسفه بانی و خلق

اصول خود به موجودی ضدبشر تبدیل می کند.

بازرگان برای اثبات نظریه اش نه تنها میان اسلام و مسلمانان خط فاصل می کشد بلکه از آن جا که نمی تواند نمونه مناسب و دلخواهی از حاکمیت اسلامی در طول تاریخ به دست دهد مثل همه احیاگران و اصلاح طلبان اسلامی ما را به اصل و ریشه اسلام حواله می دهد و توصیه می کند که برای شناخت اسلام واقعی «تنها راه این است که ... به قرآن مراجعه کنیم که از آغاز ظهور اسلام دست نخورده باقی مانده، و

اسلامی بنا به روایت شیعه در یک روز بیش از چهارصد نفر از افراد عادی و بدون سلاح و دست بسته، و در واقع تمام مردان قبیله یهودی بنی قریظه را به اشاره محمد از دم شمشیر دودم خود نمی گذراند و به دست مبارک خودش همه آن ها را گردن نمی زند و پس از آن نماز شکر به جا نمی آورد؟ می بینیم که جدا کردن حساب اسلام از مسلمین به وسیله بازرگان نه به تبرئه اسلام، که به محکومیت آن می انجامد که هر انسان شریفی را در مقام اجرای

تئوری‌هایی مشابه «قبض و بسط» و «تفکیک دین از معرفت دینی» و یا حتی مثل بعضی احیاگران و اصلاح‌طلبان دیگر به تفسیر قرآن و سنت دست بزند بلکه خیلی ساده قسمت اعظم حجم عظیم این دو منبع اصلی اسلام را به دست فراموشی می‌سپارد و به دلخواه از لابلای آن‌ها مطالبی بیرون می‌کشد و به نحوی یک‌جانبه به نفع اسلام تصویری خود از آن‌ها نتیجه‌گیری می‌کند.

برای مثال قرآن میان مسلمان و کافرو یا پیروان دین‌های دیگر بارها و بارها و به زبان‌های مختلف اختلاف قرار داده ولی سیاستمدار مؤمن مسلمان ما کمترین پروانی نمی‌کند که در برابر آن همه آیات محکمت ادعا کند که قرآن «انسان‌ها را متعلق به یک است» خواننده و برادری آنان را توصیه کرده و آن‌ها را از تکیه بر «مشاجرات و اختلافات» برحذر داشته، و برعکس آنان را دعوت کرده است که «بجای فخر و منازعه در اعمال خیر بر یکدیگر سبقت گیرند» و کسانی را که «می‌خواهند از اختلافات بهره‌برداری کنند افراد نادرست و غیرعادل» می‌خواند. جالب این‌جاست که با همه دقتی که او در انتخاب آیات مورد استناد خودش به کار می‌برد درست همان‌ها هم ادعای او را باطل می‌کنند. البته چون آیات در این موارد صریحند او ناگزیر می‌پذیرد که منظور قرآن از «انسان‌ها» تمامی اعضای جامعه بشری نیست بلکه فقط «اهل ایمان» و کسانی را در نظر دارد که «تعلیمات الهی» را دریافت داشته‌اند. با این‌همه او همچنان قسمتی از همین مستندات را هم نادیده می‌گذارد. مثلاً برخلاف ادعای بازرگان آیه ۴۸ سوره مائده - که یکی از آیات مورد استناد اوست. عینا می‌گوید که «ما برای هر قومی شریعت و روشی مقرر داشتیم و اگر خدا می‌خواست همه را یک امت می‌گردانید ولیکن چنین نکرد». و آیه ۱۵ همان سوره خطاب به مؤمنان می‌گوید که «یهود و نصارا را به دوستی نگیرید و هرکدام از شما با آن‌ها دوستی کند از آن‌ها خواهد بود»، که یعنی مثل آن‌ها کافر و مردود خواهد بود.

بازرگان دین اسلام را دین آزادی عقیده و عمل می‌خواند و با آب و تاب می‌نویسد که «هیچ دین یا ایدئولوژی و آیینی به اندازه اسلام بر اختیار و مسئولیت و کرامت انسانی اصرار نورزیده و برای آدمی آزادی کامل در گزینش عقیده و اتخاذ تصمیم در آنچه تمایل دارد... قائل نشده است» و البته برای این‌که کاملاً به دروغ‌گوئی و تحریف متهم نشود جمله معترضه «و عواقبش را

می‌پذیرد» را وسط حرف خود شُر می‌دهد. او در اینجا هم با تحریفی ظریف کلمه «اختیار» را به کلمه «آزادی» تبدیل می‌کند که البته صد البته با «مسئولیت» نیز همراه است اما همین «اختیار» حرفی با چنان تهدیدهایی در قرآن همراه است که در عمل به حکمی به کلی توخالی تبدیل می‌شود چنان‌که خود او در توضیح مسئولیت می‌گوید: «پاداش‌ها و مجازات‌هایی که در قرآن به مؤمنان نیکوکار و بزه‌کاران کافر وعده داده شده است به صورت متناسب و محصول مستقیم اعمال و اراده خود اشخاص در طول زندگی دنیائی تلقی شده است». و البته مجازات‌های دنیائی به غیر از کیفرهای وحشتناک و فوق‌تصوری است که در دنیای دیگر در انتظار کسانی است که از قبول و اجرای احکام الهی و پذیرفتن دستورات پیغمبر او سرپیچیده‌اند.

در تمام ادیان، و به خصوص دین اسلام، به استناد آیات مکرر قرآن، اراده خداست که بر بشر فرمان می‌راند و براساس احکام او دستورات پیامبر اوست که جوامع بشری باید اداره شوند اما بازرگان به استناد دو عبارت «امرهم شوری بینهم» (۱۹) - کارشان مشورت کردن بین خودشان است - و «شاوهم فی الامر» (۲۰) - با ایشان در کار مشورت کن - که بیش از صد سال است مورد استفاده مسلمانان مؤمن مشروطه‌خواه محافظه‌کار و لیبرال قرار گرفته، مدعی می‌شود که «اگر دموکراسی را به طور اصولی حکومت مردم بر مردم و اداره امور ملت‌ها به وسیله خود آن‌ها معنی کنیم و راه رسیدن به آنرا اظهار نظر اکثریت از طریق انتخابات یا مشورت آزاد بدانیم این دقیقاً هم نظام اداره عمومی است که قرآن آنرا سفارش و توصیه کرده است» و همین دو آیه «جامعه الگوی اسلامی را ترسیم می‌کند». باید دانست که آیه اول دریافت «متاع نیکوی جاودانی خدائی» را به مؤمنانی وعده می‌دهد که «امر پروردگار را اجابت می‌کنند و نماز می‌دارند... و از آنچه به آن‌ها روزی دادیم به فقیران انفاق می‌کنند» که در عین حال آن‌ها هم که «کارشان مشورت کردن میان خودشان است» در ردیف آن‌ها قرار گرفته‌اند و آیه دوم اشاره به مشورت پیغمبر با اطرافیان خود در کار جنگ است که خدا از باب مصلحت که «خلق از گرد او پراکنده نشوند» چنین توصیه‌ای به او می‌کند و البته این جمله با عبارات دیگری همراه است که می‌گوید: «پس جسارت آنان را ببخش و با رحمت و سازش با آنان رفتار کن... و چون تصمیم گرفتی توکل به خدا کن».

صرف‌نظر از اینکه بازرگان در تعریف دموکراسی مثل تمام بورژواالیبرال‌ها فقط به توضیح شکل آن اکتفا کرده و داخل در محتوا و مضمون دموکراسی نشده در نوشته خود آیه را هم تحریف کرده و به جای «در امر (یا کار) با آنان مشورت کن» نوشته که به پیغمبر خطاب شده تا «با تابعین خود در همه امور مشورت کند» و گذشته از آن طبق آیه «اخذ تصمیم» برعهده پیغمبر نهاده شده که با «توکل به خدا» آن را اجراء کند و به این ترتیب در واقع این آیه شرح یک مورد مشخص درباره نظرخواهی از اطرافیان است و نه چیزی بیش از آن و نمی‌توان برای آن تعمیم قائل شد. اما بالاتر از این‌ها در این آیه کمترین سخنی از «انتخابات با مشورت آزاد» در میان نیست و نمی‌تواند هم باشد چرا که مشورت و انتخاب با ذات دین در تعارض است و هنگامی‌که خداوند کسی را به پیامبری یا «اولوالاوری» برگزید مؤمنان با آن‌ها «بیعت» می‌کنند و حقی در انتخاب آن‌ها ندارند زیرا اطاعت از آن‌ها به منزله اطاعت از خداوند است و احکام را هم خداوند به وسیله آن‌ها ابلاغ می‌کند که طبعاً جایی برای لا و نعم و مشورت در اداره امور جامعه باقی نمی‌ماند، و اگر حرف خمینی را هم نخواهیم پذیریم که می‌گفت «اسلام برای مهال رفتن هم آداب دارد» لااقل درباره بسیاری از امور مربوط به روابط اجتماعی و حقوقی و اخلاقی دستورات صریحی دارد که در مورد آن‌ها به قول آخوندها نمی‌توان «ان قلت» آورد و به‌رحال اگر به فرض محال حق «مشورت» و تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم را هم برای تمام مؤمنان بپذیریم این مشورت و تصمیم‌گیری اولاً در باب درستی یا نادرستی و قبول یا عدم قبول احکام الهی نیست بلکه حداکثر می‌تواند تبادل نظر با پیامبر در نحوه اجرای آن احکام باشد برای این‌که خود پیغمبر هم حق سرپیچی از آن‌ها را ندارد، و در مورد مشورت هم پیغمبر در رد و قبول نتایج مشورت کاملاً مختار است و این‌همه مطلقاً ربطی به دموکراسی ندارد؛ ثانیاً افراد کافر جامعه از این‌گونه مشورت‌ها بکنارند و این حتی با ساده‌ترین شکل دموکراسی هم در تناقض است.

و اما در آنچه مربوط به مشورت مردم در امر بین خودشان است یا به عبارت دقیق‌تر «کارشان مشورت کردن در میان خودشان است» این «مشورت»، همان‌طور که گفته شد، در قرآن در ردیف اموری مانند نمازخواندن و انفاق به فقیران و پرهیز از گناه آمده و مطلقاً اشاره‌ای در آن به کار

بوده و نه «یک مخالفت ساده دینی یا خروج از اعتقاد یکتاپرستی» منازعات و حملات علیه آنان و ترورشان را به وسیله مسلمانان موجه می‌شمارد و در واقع خیلی راحت، و البته با یک تفسیر دلخواه، ادعای اولیة خودش را مبنی بر این‌که کشتار کافران و ترور مرتدان در اسلام مردود است پس می‌گیرد.

به‌هرحال، همان‌طور که دیده می‌شود تفسیرهای فلسفی یا عامیانه این دو مصلح و سیاست‌مدار مسلمان نه‌تنها غالباً به بیان مذهبیون «اجتهاد در مقابل نص» است بلکه آن‌ها ضمن سعی در ترسیم چهره مطلوب از اسلام، به‌قول یکی از مدعیان مسلمان، آن را «با تمامی ابعاد» و در «کلیت» مورد بحث قرار نمی‌دهند و در مباحثات خود تنها به آیات خاصی استناد می‌کنند. (۲۵) علاوه بر آن این حضرات در موارد زیادی هم تنها نیم‌عبارتی را از مضمون اصلی آیای بیرون می‌کشند و بعد به دلخواه خود به تفسیر آن می‌پردازند. اما با این‌همه تمسیدات باز هم اغلب اوقات مطلب چنان آشکار و روشن است که در گفتگوهای خود گرفتار تناقض‌گویی فاحش می‌شوند و خودشان حرف‌های خودشان را نقض می‌کنند.

البته افراد و جریان‌هایی که با طرح نظریات گوناگون تلاش می‌کنند تا حساب اسلام را از جمهوری اسلامی موجود و حتی تمام قدرت‌های روحانی و حکومتی اسلامی در طول تاریخ جدا کنند به این‌ها محدود نمی‌شود و همین مطالب هم که این‌همه به‌طول انجامید اشارات مختصری از نظریات این دو جریان و قسمت‌های کوچکی از مباحثات آن‌هاست که البته اگر به بحث میان مسلمانان و مؤمنان محدود می‌شد و صرفاً در حد یک بحث نظری در میان اهل تحقیق و مجامع تحقیقی باقی می‌ماند، طبعاً بهتر بود از همین حوزه هم خارج نشود اما این حرف‌ها و بحث‌ها در زمانه ما دقیقاً جنبه کاملاً سیاسی به‌خود گرفته و همان‌طور که در آغاز گفته شد حالا که ریش جمهوری اسلامی درآمده و توده‌های مردم آشکارا بر آن تف می‌اندازند و زودا که این هیولای مردار را در طوفان یک جنبش انقلابی غرق بکنند عده‌ای که خود به‌نوعی اندیشه‌پرداز همین حکومت اسلامی بوده و یا در ساختمان بنای آن دست داشته و یا به‌نحوی شانه را زیر سقف آن ستون کرده بودند به دست و پا افتاده‌اند و می‌خواهند به مردم مصیبت‌زده میهن ما بگویند این عفرینه که می‌بینید حکومت اسلامی نیست و اسلام زیبا صنمی

در مواجهه با نظریه‌پردازان دینی باید گفت که کمترین گذشت و امتیاز به آنان و یا سکوت در برابر آنان، یا نتیجه تأثیر رسوبات اندیشه‌ها و معتقدات دینی و یا ناشی از محافظه‌کاری است.

در مورد قتل و ترور سب‌کنندگان پیغمبر هم چون بازرگان نمی‌تواند سنت پیغمبر را منکر بشود طبق معمول به تعبیر و تفسیرهای دلخواهانه دست می‌زنند. از جمله این حوادث قتل دو تن از شاعران عرب و دیگری ویران کردن مسجد ضرار است.

توضیح آن‌که دو شاعر عرب به‌نام‌های «ابن شرف» و «حویرث بن نقید» محمد را هجو می‌کردند اولی را یکی از یاران پیغمبر و به امر او به دام انداخت و ترور کرد و دومی که از طرف پیغمبر مهدورالدم شناخته شده بود به‌دست علی کشته شد.

در مورد مسجد ضرار هم قضیه از این قرار است که در مدینه در برابر مسجد قبا که پیغمبر در آن نماز می‌گذازد عده‌ای مسجدی دیگر بنا کردند که به گفته قرآن قصدشان «زیان و کفر و تفرقه میان مؤمنان و کمین کردن کسی بود که پیش از آن با خدا و رسول او جنگیده بود. البته آن‌ها سوگند یاد می‌کنند که جز خیر و خوبی قصدی نداریم ولی خداوند شهادت می‌دهد که آن‌ها به‌طور قطع دروغ می‌گویند»؛ و با این‌که بانیان مسجد از پیغمبر تقاضا می‌کنند که در آن نماز بگذارد خدا به او دستور می‌دهد که «هرگز در آن مسجد (به نماز) نایستد» زیرا «این بنا بر کناره رود بنا شده و از پایه سست است و از بن ویران خواهد شد و در آتش دوزخ فرو خواهد افتاد» (۲۳) و محمد به استناد همین آیات «به اصحاب خود دستور می‌دهد تا مسجد را از بنیان برکنند و حتی چوب‌های آن را بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند». (۲۴)

بازرگان، بدون این‌که از موارد مشخصی از این قبیل حرفی بزنند، به‌طور کلی و خیلی محجوبانه می‌پذیرد که البته «گزارش‌هایی در مورد منازعه یا حمله به مخالفان یا معاندین اسلام در زمان حیات حضرت محمد... رسیده است» اما بلافاصله با این تفسیر که اعمال این مخالفان و معاندان «مخالفت‌های سیاسی-عقیدتی و قیام مسلح علیه امت تازه تولد یافته اسلام»

حکومت و سیاست نشده است. اما به‌فرض اگر آن را به این زمینه‌ها هم سرایت و تعمیم بدهیم مشورتی است صرفاً میان خود مردم و نه با پیغمبر، و نه برای اظهارنظر و اتخاذ تصمیمی مفایر و یا متناقض با احکام الهی که در هر صورت خود پیامبر هم تنها ابلاغ‌کننده و اجراءکننده آن‌هاست. آقای بازرگان برای این‌که در ادعای خود مبنی بر قبول نظام دموکراسی و اصل آزادی عقیده و اندیشه و عمل مورد اعتراض مسلمانان قرار نگیرد درباره مطالبی مثل جنگ و تجاوز و کشتار جمعی و شکنجه و اعدام مرتدین و امثال این‌ها که در قرآن و سنت پیامبر آمده با تعبیرها و تفسیرهای کاملاً دلخواهانه و تحریف‌شده به وصله‌پینه می‌پردازد: «جهاد جنبه تدافعی و محدود داشته... هر نوع جنگ، حمله، کشتار، شکنجه، تروریسم و خشونت که با هدف تسلط و توسعه‌طلبی، مسلمان کردن دیگران، انتقام، اسیر گرفتن، تحمیل و یا از میان بردن کافران و مشرکان همراه باشد ممنوع و غیرمجاز است». این‌که در کجای قرآن این کارها به‌صراحت «ممنوع و غیرمجاز» شناخته شده البته چیزی در این باره نمی‌توان یافت و بازرگان این ممنوعیت و غیرمجاز بودن را تنها از طریق «برهان خلف» کشف می‌کند چرا که در چند جای قرآن خطاب به پیغمبر آمده است که «بازگشت (کافران و منافقان) به‌سوی ما و حساب‌شان برعهده ماست» (۲۱)، و او را برحذر داشته از این‌که «خود را مسئول، مراقب، مأمور و گزارش‌گر عقاید و اعمال اشخاص بداند» و یا این‌که «در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند مبارزه و قتال کنید و متجاوز نباشید...» (۲۲) اما در این‌جا هم بازرگان مصلحت در این می‌بیند که آیات محکمی مثل آیه‌های ۱۹۱ و ۱۹۳ سورة بقره را به‌کلی نادیده بگیرد. در این آیه‌ها به مؤمنان دستور صریح داده شده که «هرجا مشرکان را یافتید بکشید و از شهر و دیارشان بیرون برانید...» و یا «با کافران نبرد کنید تا فتنه و تباهی از روی زمین برطرف شود و همه را آئین دین خدا باشد...».

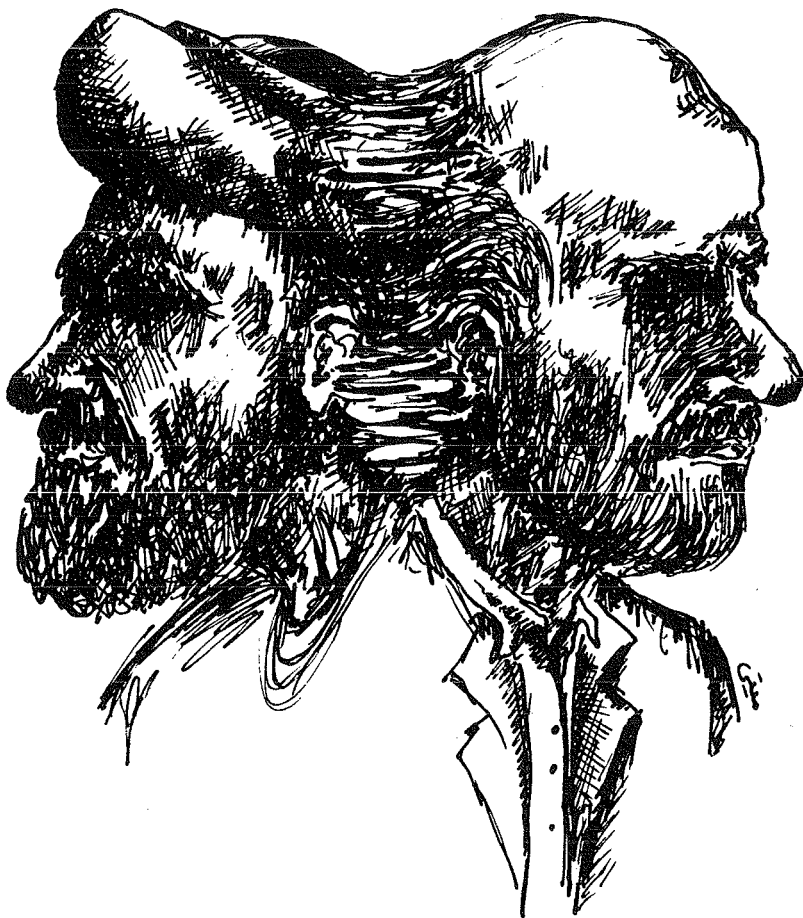
اشکال جلوه دهد و در واقع عملا در تور آن‌ها گیر می‌کند و حال آن‌که همین فقیهان حتی با انتخاب عنوان «جمهوری» برای حکومت اسلامی‌شان پا از خط اسلام واقعی بیرون گذاشته‌اند و در عمل و تحت اجبار زمان با ایجاد نهادهای انتخابی و قانون‌گذاری بسیاری از احکام ارتجاعی و استبدادی الهی و قرآن و سنت را بلااجراء گذاشته‌اند.

این نویسنده صاحب‌نظر که پیدایش اسلام را یک حادثه تاریخی می‌داند و قصد دارد آن را با بینش جامعه‌شناسانه بررسی بکند، ادعا می‌کند که مقولاتی مانند «حجاب و سنگسار کردن زانی و زانیه و تحریم موسیقی و اولویت مرد بر زن در شهادت و گواهی و ارث و میراث» در اسلام «از مقوله رسوم و سنن و آداب قبیله‌ای» است و می‌نویسد که «ظهور اسلام یک انقلاب و قیام اجتماعی-سیاسی-اقتصادی بود و الهیات آن نقش موتور نیروی محرکه تلاش محمد برای عبور از خط قرمز قبیله را ایفا می‌کرد» (۲۸) که معلوم نیست در این صورت چرا محمد به جای استفاده از «انقلاب و قیام اجتماعی-سیاسی-اقتصادی» و «موتور نیروی محرکه» آن برای عبور از «خط قرمز قدرت قبیله‌ای» و ترک این «رسوم و سنن و آداب قبیله‌ای»، درست به خلاف نظر نویسنده، حضور و دوام آن‌ها را تأیید می‌کند و پیروان خود را به مراعات و اجرای آن‌ها مکلف و موظف می‌کند؟

اتفاقا سرورش در حمله شدیدی به صاحبان این‌گونه نظریات جامعه‌شناسانه در مورد دین آن‌ها را فونکسیونالیست‌هایی می‌خواند که با تکیه «بر مبانی تاریک خرد ناپسند... که به‌سختی می‌توان از عهده رفوی پارگی‌های آن برآمد» «دوغ و دوشاب و حق و باطل» را به هم می‌آمیزند و «تبیین‌های فیلسوفانه و معرفت‌شناسانه را در پای تبیین‌های جامعه‌شناسانه سر» می‌برند. این‌ها تنها «قوام و تعادل جامعه را معیار و میزان خدمت می‌گیرند» و برایشان فرقی نمی‌کند که «پرستش بتی» این تعادل را حفظ کند «یا پرستش خدای واحدی». (۲۹)

تصور می‌رود این احکام صریح و خشن و غلاظ و شداد برای صاحبان بینش جامعه‌شناسانه ازدین به‌اندازه کافی عبرت‌آموز باشد که گرد مصالحه و سازش و هم‌زبانی و همدلی با فیلسوفان دین‌دولت نگردند.

نویسنده جامعه‌شناس ما در دنباله



اسلامی آنان جریه‌دار شود و از ما و شعار ما برمند، و بنابراین در طرح مطلب کاربرد همان زبان اصلاح‌طلبان دینی و شیوه احتجاج آن‌ها کارآئی بیشتری خواهد داشت. در این جا بد نیست به ذکر نمونه‌ای از این قبیل پردازیم و نتایج حاصله از این شیوه برخورد را ببینیم. یکی از همین صاحب‌نظران در احتجاجات خود برای نفی حکومت اسلامی از جمله می‌نویسد: «روایت امروزی اسلام در چارچوب ولایت فقیه و جباریت امت و امامت روایت بحارالانوار مجلسی است و نه روایت قرآن محمدبن عبدالله». (۲۶) و معترضانه از یکی از صاحب‌نظران حوزه قم می‌پرسد آنچه را که شما به‌عنوان حکومت ولی فقیه «به خورد مردم می‌دهید متکی به کدام آیه از قرآن و مربوط به چه سنتی از رفتار و کردار بنیان‌گذار اسلام است؟» (۲۷) چنان‌که دیده می‌شود این صاحب‌نظر با جدا کردن حساب قرآن و سنت پیغمبر عینا حرف‌های اصلاح‌طلبان و احیاگران دینی را تکرار می‌کند و می‌کوشد قرآن و سنت را کامل و بدون

است که ما از جعبه شعبده خود درآورده‌ایم و به شما ارائه می‌کنیم.

البته مردم ما با افسانه‌هایی که در آن‌ها عفریته پیر و کریه جادو خود را به‌صورت زنی زیبا و فرشته‌وش در می‌آورد آشنا هستند و می‌دانند که می‌توان از گند دهان فرشته، وجود عفریته جادو را در درون او کشف کرد، اما مشکل این‌جاست که اگر شعبده‌هایی از این دست که گفته شد از درون دین و از درون حکومت اسلامی در تلاش است تا بار دیگر مردم را خواب کند بدبختانه در میان روشنفکرانی هم که دغدغه از دست رفتن دین و یا حکومت دینی ندارند و به‌قول حضرات از بیرون به نقد و تحلیل این دو می‌پردازند کسانی هستند که بر این عقیده‌اند و آن‌را هم ترویج می‌کنند که از نظر سیاسی اولاً صلاح در این است که در جدالی که میان اصلاح‌طلبان دینی و روحانیت تیره‌اندیش حاکم درگرفته اولی‌ها تقویت شوند و ثانیاً از آن جا که مردم ما مذهبی هستند در ترویج نظریه جدائی میان دین و دولت نباید به‌نحوی عمل کرد که احساسات

مناقشات خود یک جا به حق «احکام و حکام شرع» را خردستیز می خواند ولی بلافاصله با جدا کردن «شرع» از اسلام و با یادآوری فرهنگ متعالی ایران در قرن چهارم و پنجم دلسوزانه و دردمندانه می پرسد «بر سر فرهنگ ما و سیر اندیشه در فرهنگ اسلامی چه آمده است؟» (۳۰) و توجه نمی کند که آن فرهنگ متعالی محصول مبارزه «فرهنگ و خرد اندیشه ایرانی»، نه تنها با «شرع آخوندی»، بلکه با خود شریعت اسلام بوده است.

آیا واقعا این زبان و بیان و این جور استدلال جز اینکه خواننده را خواب بکند و به دام محییان و اصلاح طلبان دینی بکشد نتیجه دیگری دارد؟ شک نیست که میان مؤمنان قشری و طرفداران حاکمیت فقها با صاحب نظران و اندیشه پردازان مسلمان اختلافات جدی وجود دارد به نحوی که گاه این اختلافات به جدال های سخت و حتی خونین در میان آنان منجر می شود ولی در این هم شک نیست که این ها دعوای درونی و خانوادگی است و همین که خطری تمام موجودیت خانواده را تهدید بکند افراد آن متحد و مشترکا به دفع آن خواهند پرداخت و ما در همین سال های اخیر نمونه هایی از این کش و پاش را لاقط در میان جناح ها مختلف خود جمهوری اسلامی دیده ایم.

اما این که طرفداران جدائی دین از حکومت، اعم از این که پای بند معتقدات دینی باشند یا نباشند، چه سیاستی باید در پیش بگیرند و به چه نحو و چه زبان استدلال بکنند مسئله در ارتباط و مواجهه با نظریه پردازان دینی و مردم عادی فرق می کند.

کسی که معتقد به جدائی دین از حکومت است باید این نظریه را با قدرت و شدت هرچه بیشتر در میان مردم عادی ترویج کند و بر حذر باشد که به هیچ قیمتی بحث و مجادله را به اصول معتقدات دینی آن ها نکشاند چرا که این شیوه کار، صرف نظر از این که در مخاطب چه اثری بگذارد، اساسا انحرافی است و دو طرف مباحثه را از اصل مطلب دور می کند. برای طرفداران حکومت عرفی حکومت از دین جدا است و اگر کسی بنا به اعتقادات مذهبی خویش نسبت به قبول این مسئله در تردید قرار می گیرد به خود او مربوط است. ما در دنیای پرتحولی زندگی می کنیم و هیچ آئین مذهبی، که همگی بدون استثناء دارای احکام ثابت و لایتغیرند، قادر به اداره امور اجتماعی در زمانه ما نیست و مردمی که به خدائی و آئینی اعتقاد دارند



از هزار سال پیش ذکریای رازی (۹۲۰-۸۶۰م) بی هیچ بیمی می‌گفت «معجزات متنبیان چیزی جز خدعه و نیرنگ نیست و... کتاب‌هایی که به نام کتب مقدس آسمانی معروفند کتبی خالی از ارزش و اعتبارند» (۳۱). حالا پس از هزار سال در آستانه قرن بیست و یکم چرا باید دست و بال روشنفکران آزاده برای شکستن تابوها و بت‌های رنگ و رو رفته و ترک خورده بلرزند؟

آیا وقت آن نیست که در دوران حاکمیت دانش و خرد و ارتداد از پدران روشنفکر خود قدسی فراتر گذاریم و علاوه بر آزاد ساختن جامعه از شر دوالپاهای دستار بر سر به ریشه بپردازیم و خود اصول معتقدات را همراه با جهل و درماندگی و ترس انسانی از مجهولات و موهومات مورد نقد خرد و دانش قرار دهیم؟

بگذار تابوها شکسته شوند و ششاه‌گران و شعبده‌بازان دینی که برای فریب خلق جز پوشش‌های رنگ و رو رفته و نخ‌نما شده و چشم‌بندی‌های تکراری چیزی در چننه ندارند سرشکسته از صحنه خارج شوند تا مردم رها از هر بند با تنفس در هوای پاک آزادی فارغ از تهدیدها و نویدهای آسمانی سرنوشت خود را با فکر خود و با دست‌های خودشان بر روی زمین رقم بزنند. ●

۲۱ مهر ۱۳۷۳

در مبارزات نظری با آنان استخوان لای زخم گذاشت و زمینه را برای ایجاد سوءتفاهات تازه باز گذاشت؛ به‌خصوص اکنون که جمهوری اسلامی با استقرار نوعی حکومت دینی اسلامی تا حدود زیادی مصیبت‌بار بودن اجرای اصول دین را در قلمرو امور اجتماعی نشان داده باید از لحاظ نظری به ریشه زد و به دین‌باوران نظریه‌پردازی که فعلا در اپوزیسیون فقیهان خشک‌مغز چهره‌ای لیبرال و یا دموکرات از خود نشان می‌دهند نباید کمترین مجالی برای بزرگ کردن دین و حاکمیت دینی، از هر نوع آن که باشد، داد. روشنفکران امروزی ایران از روشنفکران و صاحب‌نظران هشت ده قرن پیش وطنمان، که آشکارا در برابر دین و دین‌دولتان می‌ایستادند و نقد شراب تلخ خم را با نسیه شرابا طهورای کوثر عوض نمی‌کردند و بر سر معتقدات بی‌دینانه‌شان سو به دار می‌سپردند، چه کم دارند؟ آیا پس از هزار سال که ناصر خسرو در مقایسه شاه و فقیه آن را مور و این دیگری را اژدها می‌نامد و حالا که دیگر بسیاری از مردم ما، به‌خصوص پس از پانزده سال حاکمیت آخوند مسلمان با دقت در نمونه خمینی و یاران مهاجر و انصارش، حتی در تصورات‌شان نسبت به پیغمبر اسلام و اعقاب و اخلاف او هم به تجدیدنظر پرداخته‌اند روشنفکر امروزی هنوز باید در مرحله بحث و نقد درباره «شرع آخوندی» و «آخوند متشرع» متوقف مانده باشد. بیش

بتر است کار دین را به رابطه خود با خدای خود و دستورات عبادی و پرستشگاه‌های او و تصورات آن دنیائی محدود کنند و در کار دنیا در تدوین و ترتیب آیین‌های ضروری اجتماعی که به مسائل روزانه زندگی جواب می‌دهند با دیگران همکاری کنند؛ طرفداران جدانی دین از حکومت هم افراد عادی را، در معتقدات مذهبی‌شان در این حدود، باید آزاد بگذارند و مطلقا وارد قلمرو خدا و مذهب در زندگی خصوصی آنان نشوند، که در این صورت جانی برای جریحه‌دار کردن احساسات مذهبی مردم باقی نمی‌ماند. شک نداشته باشیم که این اندیشه‌های انسان‌دوستانه و نظام‌های اجتماعی عادلانه نیست که مردم را می‌رساند بلکه برعکس مردم معتقدات مذهبی خود را با این اندیشه‌ها و نظامات تطبیق می‌دهند و گاه هم اگر تعارضی جدی میان این دو ببینند مسلما این معتقدات مذهبی خواهد بود که از جانب آنها به زیر سوال خواهد رفت.

اما در مواجهه با نظریه‌پردازان دینی باید گفت که کمترین گذشت و امتیاز به آنان و یا سکوت در برابر آنان، یا نتیجه تأثیر رسوبات اندیشه‌ها و معتقدات دینی و یا ناشی از محافظه‌کاری است. درست است که نباید با بی‌تدبیری به تقویت یکپارچگی و وحدت میان گروه‌های متضاد و مخالف فکری و سیاسی درون حکومت اسلامی کمک کرد ولی در عین حال نباید

پانویس‌ها:

- (۶) مجله کیان، شماره ۱۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، محمد مجتهد شبستری: چرا باید اندیشه دینی را نقد کرد؟
- (۷) کیان، شماره ۷، سال دوم، تیر ۱۳۷۱، عبدالکریم سروش، «پاسخ به نقد نامه ثبات و تغییر در اندیشه دینی».
- (۸) دکتر حبیب‌الله پیمان، کیان، شماره ۵، سال دوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱ «ثبات و تغییر در اندیشه دینی».
- (۹) سروش، همان مقاله در کیان شماره ۷
- (۱۰) رجوع شود به روزنامه سلام، سال دوم، شماره ۴۷۵، ۱۶ دی ۱۳۷۳، سروش، انتظارات دانشگاه از حوزه
- (۱۱) سروش: عقل و آزادی، کیان، سال دوم، شماره ۵
- (۱۲) کیان، شماره ۱۶، آذر-دی ۷۲، حمید پایدار: مارکس، ایدئولوژی و دین
- (۱۳) رجوع به کیان، شماره ۷، محسن علیانی: نقد عقل و آزادی

- (۱۴) کیان، شماره ۱۸، دین عصری و عصر ایدئولوژی
- (۱۵) کیان، شماره ۱۱، سروش، حکومت دموکراتیک دینی
- (۱۶) عبدالکریم سروش: ایدئولوژی دینی و دین ایدئولوژیک، مجله کیان، شماره ۱۶، سال سوم، آذر دی ۱۳۷۲
- (۱۷) همان‌جا
- (۱۸) سروش: حکومت دموکراتیک دینی، کیان، شماره ۱۱
- (۱۹) سوره ۴۲، آیه ۳۸
- (۲۰) سوره ۳، آل عمران - آیه ۱۵۹
- (۲۱) سوره ۳۸، آیه ۳۵ (آیه ۳۱؟)
- (۲۲) سوره ۲، آیه ۱۹۰
- (۲۳) سوره ۹، توبه، آیات ۱۰۷-۱۰۹
- (۲۴) کیهان هوایی، شماره ۱۰۹۷، شهریور ۷۳
- (۲۵) کیهان هوایی، همان‌جا
- (۲۶) علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی: خط قرمز کجاست. مجله «میهن»، شماره ۱، فروردین ۷۳
- (۲۷) میهن، شماره ۳، خرداد ۷۳، ولایت فقیه

- بالا تر از شرک، همین نویسنده
- (۲۸) میهن، شماره ۱
- (۲۹) سروش: ایدئولوژی دینی و دین ایدئولوژیک، کیان، شماره ۱۶
- (۳۰) حاج‌سیدجوادی: آری به شیر شریزه بتازد سگ شبان، میهن، شماره ۳
- (۳۱) ص ۱۷۶، ذبیح‌الله صفا، علوم عقلی در تمدن اسلامی

«مارکس اندیشمند آزادی»



مقاله خواندنی و تحقیقی و ارزشمند ناصر اعتمادی را در مورد مارکس و اپیکور خواندم. راستش تا قبل از خواندن این مقاله، همواره به این رساله دکترای مارکس به مثابه چیزی بی‌اهمیت و صرفاً خاص اپیکور می‌نگریستم و تازه شروع به خواندن آن کرده‌ام.

مقدمتا باید بگویم که عنوان «مارکس اندیشمند آزادی» و استفاده‌ای که از لغت آزادی شده این توهم را دامن می‌زند که گویا منظور، آزادی سیاسی به مفهوم رایج آن است. به خصوص که در چند جا مثلاً در صفحه اول ستون سوم نوشته شده: «... توجه ویژه‌شان به ضرورت و امکان آزادی سیاسی در آلمان نیمه اول سده نوزدهم است». در صورتی که چه در رساله مارکس و چه در جاهای دیگر مقاله مورد نظر، لغت آزادی در مقوله «ضرورت و آزادی» و «جبر و اختیار» معنا می‌دهد. به گمان من آزادی در این مقاله صرفاً به معنای اختیار است نه آزادی به مفهوم رایج سیاسی و دموکراتیک آن.

اما نکته اساسی‌ای که باید به آن اشاره کنم این است که به نظر من، برخلاف نظری که در آغاز مقاله آمده است، اهمیت این مقاله تحقیقی نه صرفاً در تلاش جهت پی بردن به سیر اندیشه‌های مارکس جوان و تأثیر آن در مارکسیسم، بلکه اهمیت مقاله در گسترده کردن بحث مربوط به هگلی‌های چپ و کلا جو فعالیت فکری آلمان بین سال‌های ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۸ است. دوره‌ای که در آن، طی مدت کوتاهی متفکران جوان متعددی بوجود آمدند که تأثیر اساسی آنان نه به صورت مستقل بلکه به صورت پایه‌های اندیشه‌های قرن ۱۹ و ۲۰ درآمد.

اهمیت این دوره تاریخ فلسفه یا اندیشه‌های اجتماعی تاکنون در هیچ جای

دنیا به صورتی در خور بررسی نشده است. مشکل اصلی این دوره در این است که مخاطب مختلف هرچند بطور مشخص از این دوره تأثیر پذیرفته‌اند اما هر مکتبی صرفاً یک متفکر از هگلی‌های چپ را جدا از کل مسائل مطروحه در بین آنان مورد بررسی قرار می‌دهد. بدون اینکه به کنش و واکنش، تأثیر متقابل و درگیری‌ها و بحث‌های آنان با یکدیگر بپردازد یا اهمیتی به آن بدهد.

اکزستانسیالیست‌ها صرفاً ماکس اشتیرنر و تنها کتاب معروفش فردیت و مالکیت آن: *Der Einzige und sein Eigentum* را مرجع کار قرار می‌دهند و آنارشئیست‌ها نیز به اشتیرنر به مثابه بنیانگذار آنارشئیسم فردی برخورد می‌کنند. فونر باخ امروزه صرفاً در محافل کلیسایی مورد بحث قرار می‌گیرد. اشتراوس به فراموشی سپرده شده است و از برونو بائر گهگاه نقل قول‌هایی در این یا آن کتاب دیده می‌شود. برای مارکسیست‌ها این دوره صرفاً از نظر تحول مارکس جوان مهم است و پرداختن گهگاهی به فونر باخ صرفاً به خاطر تأکیدی است که خود مارکس و انگلس در اهمیت فونر باخ در تکامل نظری‌شان ابراز داشته‌اند. این امر حتی برای بسیاری از مارکسیست‌ها ناشناخته است که اشتیرنر در کتاب معروف خود، در واقع، به نفوذ اساسی فونر باخ بر هگلی‌های چپ و بخصوص بر مارکس و انگلس پایان داد و بی‌جهت نیست که در کتاب ایدئولوژی آلمانی که برای اولین بار، مارکس و انگلس به نظریات مستقل خویش رسیده و در آن با تمام هگلی‌های چپ تصفیه حساب کرده‌اند، قسمت اعظم آن به نقد اشتیرنر اختصاص دارد و در آن به خوبی تأثیر اشتیرنر بر

مارکس و انگلس احساس می‌شود. چنانچه تر وجه فعال یا اینکه انسان در کار خود را می‌سازد متعلق به برونو بائر است که به نوعی از هگل استنباط شده‌است. اما همانگونه که در بالا اشاره کردم اهمیت این دوره صرفاً از لحاظ سیر اندیشه تکاملی مارکس یا هرکس دیگر نیست، بلکه با این دوره باید به مثابه یک دوره متلاطم فکری با دستاوردهای بسیار درخشان و بحث‌های پرشور، برخوردی مستقل صورت گیرد.

در مورد هگلی‌های چپ و تا آنجا که من اطلاع دارم در میان مارکسیست‌ها پلخانت در مقاله‌اش از ایده‌آلیسم تا ماتریالیسم (منتخب آثار پلخانت ترجمه پرویز بابایی ص ۳۱۶ تا ۳۷۴) تصویری بسیار زنده و بالنبه همه جانبه از هگلی‌های چپ و مسائل مورد مشاجره آنها به دست می‌دهد و مهربینگ در «مقالات فلسفی» اش (جلد ۱۳ از مجموعه آثار مهربینگ چاپ آلمان شرقی) چند مقاله کوتاه در خصوص هگلی‌های چپ دارد و دیگر مجموعه‌ای است بنام هگلی‌های چپ که شامل مقالات جدلی و نامه‌های هگلی‌های چپ به یکدیگر است که ابتدا در لایپزیک (آلمان شرقی) و بعد در فرانکفورت به چاپ رسید و کارل لویستس (از مکتب فرانکفورت) نیز کتابی در این باره دارد.

اما صرف نظر از این ادبیات محدود راجع به هگلی‌های چپ، معمولاً نقش اساسی و محوری هاینریش هاینه در پیدایش و شکل‌گیری هگلی‌های چپ معمولاً در نظر گرفته نمی‌شود و همین امر باعث می‌شود که اساساً مباحث فکری و غیر پیدایش هگلی‌های چپ به صورتی بسیار کلی به «شرایط ویژه اوضاع سیاسی آلمان در دهه ۳۰» رجوع داده شود بدون اینکه اثر «شرایط ویژه» را به طور مشخص بررسی

دهند. به گمان من، بدون خواندن کتاب هاینریش هاینه "درباره تاریخ مذهب و فلسفه در آلمان" نمی‌توان این "شرایط ویژه اوضاع آن زمان آلمان" را درک کرد و حتی تصور مبهمی از آن داشت.

هاینه این کتاب را در اصل به فرانسه و جهت معرفی مذهب و فلسفه آلمانی‌ها برای فرانسوی‌ها نوشته بود و در سال ۱۸۳۴ ترجمه‌اش را به آلمانی منتشر کرد و در آن، ضمن مروری درخشان در مذهب و فلسفه آلمان از آغاز تا آن موقع، به مسائل گریه و مبتلا به جنبش زوشنفکری آلمان می‌پردازد. در واقع این کتاب به مثابه برنامه هگلی‌های چپ عمل کرد. به طور مشخص و همانگونه که در مقاله ناصر اعتمادی تاکید شده است مارکس در کل رساله دکترایش سعی می‌کند به مقوله آزادی و ضرورت به‌پردازد. در وهله اول، این امر موضوعی مجرد و دلخواهی جلوه می‌کند و اینکه مارکس فعالیت فکری‌اش را از آنجا آغاز می‌کند. در صورتی که باید در نظر گرفت که از چند سال قبل، همین موضوع مورد بررسی مارکس ضرورت و آزادی - به شکل دیگر در مقوله دیگری در بحث‌های اشتراوس و برونو بانر شروع شده بود و با حدت تمام دنبال می‌شد منتها تحت مقوله رابطه "گوهر و خود آگاهی"، چنانکه پلخانف آن را به طرز درخشانی در مقاله "از ایده‌آلیسم تا ماتریالیسم" توضیح می‌دهد.

به عبارت دیگر مارکس در رساله دکترایش به بررسی و توضیح آن رابطه‌ای در مقوله "ضرورت و آزادی" می‌پردازد که بانرو اشتراوس از سال‌ها قبل در توضیح منشأ مسیحیت به جدال‌های پُرشوری با یکدیگر پرداخته بودند. (۱) اساساً این بحث مارکس قبل از اینکه صرفاً به مثابه نطفه‌های اندیشه‌های مارکس نگریسته شود باید آن را به عنوان بخشی در چارچوب مباحث هگلی‌های چپ دید. این مباحث هگلی‌های چپ در توضیح تاریخ، یا بهتر بگوئیم فلسفه تاریخ، در جنبه‌های گوناگون‌اش تا انتشار اثر فوئر باخ ادامه داشت و تازه تأثیر فوئر باخ بود که بحث را از چارچوب مقولات هگلی به آنتروپولوژی کشاند و از آن پس است که می‌بینیم محور بحث‌های هگلی‌های چپ از صرف بحث در مقولات هگل و انتقاد به هگل در چارچوب هگل و به خصوص شلینگ خارج شده و در یک فضای خیلی وسیع‌تری انجام می‌گیرد که مثلاً شامل شاهکار اشتیرنر و آثار بعدی مارکس، نقد فلسفه حق، دست نوشته‌های فلسفی، خانواده مقدس، مسئله

یهود و غیره می‌شود. بحث‌های سیاسی و درک از تاریخ روگه نیز هرچند تا حدی مستقیم وارد این مباحث نمی‌شود اما خود نیز تغییری محسوس می‌یابد. بحث اشتیرنر نیز تأثیر اساسی بر سایر هگلی‌های چپ می‌گذارد و مرزبندی‌های جدیدی به وجود می‌آورد. به هرحال چنانکه قبلاً نیز اشاره شد این دوره فعالیت هگلی‌های چپ، منجمه فعالیت مارکس، باید به مثابه یک کلیت ناهمگون اما به‌رحال یک کلیت فهمیده شود (چیزی مثل مکتب فرانکفورت) و آثار اولیه مارکس نیز باید در این رابطه، در تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دانمی در یک فعالیت مشترک فعال فهمیده شود.

به نظر می‌رسد گرایش‌هایی که در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، به خصوص در فرانسه به وجود آمد که با انتشار برخی از نوشته‌های اولیه مارکس سعی شد که به موشکافی در این آثار بپردازد تا به فهم مارکس کاپیتال دست یابد، هرچند مباحث پرشوری را به دنبال آورد اما این انحراف را در خود داشت که به مارکس در هگلی‌های چپ به مثابه نطفه‌های اندیشه مارکس برخورد می‌شد، نه به مثابه مارکس جوانی که فعالانه در هگلی‌های چپ فعالیت داشت و تأثیرهای مختلف گرفت. این بحث‌ها به جای آنکه به بحث‌های هگلی‌های چپ منجر شود صرفاً به مارکس و حول و خوش او ختم شد و هگلی‌های جوان تا آنجا مهم بودند که در مارکس تأثیر مستقیم داشتند (بطور مثال ترجمه مانیفست‌های فلسفی فوئر باخ ترجمه آلتوسر). اما اینها به جای آنکه به زندگی مستقل فعالیت هگلی‌های چپ بپردازد فقط زوایانی از آن را که فکر می‌شد به مارکسیسم مستقیماً مربوط است از کل حیات هگلی‌های چپ مجزا کردند. تردیدی نیست که دیدگاه مارکس مانند دیدگاه‌های هر متفکر دیگری به صورت نطفه‌ای در جوانی او ریشه دارد اما اشتباه است اگر تلاش برای فهم سیر تاریخی مارکسیسم در سیر تاریخ و نظریات مارکس خلاصه شود. چنین اشتباهی را به طور مثال لوکاچ در مقالات "آگاهی و مبارزه طبقاتی" ابداً مرتکب نشد. او سیر تکاملی مارکسیسم را از سیر تکاملی معضلات لایتل جریانات فکری بورژوائی نتیجه گرفت بدون اینکه خود را ملزم ببیند که خویش را در این سیر تکاملی تفکر مارکس ببیند. درک متد مارکس از درون هگل و آثار پخته مارکس درست‌ترین راه برای فهم متد مارکس است. ضمن اینکه در اینجا نمی‌خواهم بگویم که آثار اولیه مارکس از نظر مارکسیسم ناپخته و بنابراین یی‌پوده

می‌باشند بلکه به نظرم این آثار را باید قبل از هرچیز در مجموعه هگلی‌های چپ دید. شاید یک برخورد فعال و همه جانبه به هگلی‌های چپ منجمه مارکس، بسیار آموزنده‌تر و غنی‌تر باشد و ما را بیشتر به فهم مارکس نزدیک کند تا اینکه به روند مستقل فکری هگلی‌های چپ صرفاً به عنوان مقدمه‌ای برای فهم مارکس جوان و تکامل او نگریسته شود. مقاله ناصر اعتمادی در خصوص رساله دکترای مارکس از این نظر، فوق العاده جالب است.

در کل باید بگویم که مقاله مزبور علیرغم حجم کم، مطلب را بسیار خوب بیان کرده است و فشرده‌گی آن از هدفی که مقاله در پیش روی خود گذاشته بوده چیزی نکاسته است بخصوص که مطالب رساله دکترای مارکس به طرز بسیار خوبی بیان شده و مقدمه‌ای کوتاه و کافی برای خواندن خود رساله دکترای مارکس می‌باشد.

در مجموع برای نویسنده آرزوی موفقیت می‌کنم و مشتاقانه منتظر مطالب دیگری از او هستم. ●

آلمان ۲۶ ماه مه ۱۹۹۵

پاورقی:

۱ پلخانف می‌نویسد:

"... این منازعه منازعه‌ای بود در باره جوهر از یک سو و خود آگاهی از سوی دیگر. اشتراوس در تبیین خود از انجیل‌ها که آفریده ناخود آگاهی جامعه مسیحی بودند به دیدگاه جوهر معتقد بود. برنو بانر با انکار این دیدگاه و اثبات اینکه روایات انجیل‌ها را حواریون آگاهانه جعل کرده‌اند خود را یکی از نمایندگان خودآگاهی معرفی نمود؛ مسئله‌ای که وی حول آن به مباحثه با اشتراوس پرداخته و بسیار گسترده‌تر از مسئله خاستگاه قصص انجیل بود. این پرسش، پرسش بزرگ فلسفی و تاریخی بود که چگونه روند قانونمند تاریخ بطور کلی و تاریخ تفکر بخصوص، با فعالیت آگاهانه اشخاص معینی پیوند می‌خورد. این پرسش پاسخ کامل خود را در این حکم می‌یابد که روند قانونمند تاریخ به موجب مجموعه‌ای از اعمال افراد تعیین می‌شود و اینکه در نتیجه، اعمال مزبور را نباید نقطه مقابل حرکت قانونمند تاریخی قرار داد. در واقع مفهوم هماهنگی با قانون، هماهنگی با مفهوم ضرورت است... بانر با زبان هگلی خود این معنا را با گفتن اینکه اشتراوس به دیدگاه جوهر وفادار است بیان کرد. بانر با استشهاده به هگل اظهار داشت، چنین برداشتی از سوی اشتراوس گناهی بود علیه فلسفه، البته فلسفه هگل که نیاز به پیشرفت از جوهر به خودآگاهی داشت. (پلخانف: از ایده‌آلیسم تا ماتریالیسم، منتخب آثار ص ۳۴۴-۳۴۵).

مارکس هم در رساله دکترای خود، همانند بسیاری از مسائلی که در این دوره مطرح بوده، در واقع به نوعی در دیدگاه برونو بانر قرار داشته است.

نقدی بر فیلم محسن مخملباف:

سلام سینما

ناصر بهکدانی

۱. دوربین فیلم برداری را بردارید و بدون اینکه کسی متوجه بشود چند دقیقه‌ای از حاضرین در یک سهمانی دوستانه فیلم برداری کنید. اگر نوار ضبط شده را بلافاصله روی دستگاه ویدئو بگذارید تا حاضرین بتوانند "فیلم خودشان" را ببینند، موجی از خنده و جیغ و داد و تعجب و انواع دیگر احساسات و واکنش‌ها همه را با خود خواهد برد. در این میان چشم‌ها و گوش‌های هوشیار هم می‌توانند نگاه یا نگاه‌هایی رازآلود از این‌ور اتاق به آن‌ور را شکار کنند، خشمی فروخته را در چشمان دو نفری که گوشه‌ای پچ‌پچ می‌کنند، حس کنند، زیبایی نیم‌رخ چهره‌ای را که سال‌ها دیدند برای اولین بار کشف کنند، و در تن صدائی موزیکی را بشنوند که در حافظه گوش‌شان برای همیشه ضبط شود.

اما بیشترین دقت‌ها، از طرف بیشترین کسان، ثار خودشان می‌شود. "صدایم جیغ جیغو است"، "موهایم چه قشنگ است"، "انگار... به من نظر دارد"، "حالت‌هایم طبیعی نیست": "من که هستم؟"، "که باید بشوم؟". جستجوی دائمی هویت، جستجوی دائمی "من".

۲. پسر جوانی که "اکشن" دوست ندارد و کناری می‌ایستد، نه "کشته می‌شود" و نه "می‌کشد"، آن که چهره‌ای سنگی دارد و حتی به زحمت می‌تواند سایه خنده‌ای را بر لبانش عبور دهد، تنها بازی‌ای که می‌تواند بکند بازی عشق و

تنها جمله‌ای که می‌تواند بگوید "دوستت دارم" است. بلند، ر...! از اعماق روایتی که انگار هرگونه امیدی برای تحقق در دنیای واقعی را از دست داده، به زحمت از پشت چهره‌ای منقبض عبور می‌کند، تا از طریق یک روایتی دیگر (سینما)، از طریق روایتی یکی دیگر، خودش را واقعی کند.

دختری که واقعا عاشق است، بازیگری برایش اهمیتی ندارد و تنها وسیله‌ای برای رسیدن به معشوق است، به زحمت جمله "دوستت دارم" را به زبان می‌آورد. می‌تواند فقط "همین قدر"، فوق‌العاده ناچیز، برای عشقش مایه بگذارد. اگر کسی روایتش را واقعی کند و واقعیت چیزی را زندگی کند آیا دیگر رویا و بازی: در ذهن و در رویا، یا در واقعیت. برایش سخت یا ناممکن می‌شود؟

۳. پلان اول فیلم حرکت دوربین بر جمعی منتظر و بی‌هویت است. صدها نفری که حتی چهره و حرکات‌شان هم در خاطر نمی‌ماند، مثل صدها و هزارها نفری که در متروها و خیابان‌ها، هر روز می‌بینیم. چرا، بعضی‌ها ممکن است در بعضی حافظه‌ها ضبط شده باشند، همانطور که در انتهای روز که به خانه برمی‌گردیم بعضی تصاویر روز به دهمنان نیش می‌زنند. آنچه در خیابان و مترو و بازار در حافظه‌مان ضبط می‌شود به خود ما، خاطرات و حساسیت‌ها و خلق و خوی آن روزها و غیره بستگی دارد: آنچه در فیلم "تحمیل" می‌شود قدرت دوربین است که انتخاب کرده و برجستگی داده. چند نفر را از میان

صدها نفر متمایز و برجسته می‌کند. و البته در فیلمی مثل "سلام سینما" به خاطر اینکه یک ساختمان تمام شده و در نتیجه غیرممکن برای مداخله و تغییر و تحول ارائه نمی‌دهد و ارتباط نزدیکی با "واقعیت خام" دارد. ذهن و نگاه بیننده هم هست که در مقابل "تحمیل" مقاومت می‌کند و "دوربین" احساسات و افکار خودش را زوم می‌کند.

۴. "سلام سینما" همان کاری را می‌کند که سینما به طور کلی می‌کند. کس یا کسانی، چیزها و ایده‌هایی، را از انبوه کسان و چیزها و ایده‌ها جدا می‌کند و دوربین را رویشان می‌خکوب می‌کند و حرکت می‌دهد.

تفاوت در این است که اولاً حضور خودش را، نه فقط پنهان نمی‌کند بلکه، مکرر در مکرر اعلام می‌کند. نوار فیلم و عدسی و دوربین و فیلم برداران مرتب خودشان را به رخ می‌کشند. "واقعی" و "مصنوعی" تفکیک می‌شوند اما ارتباط‌شان با هم نشان داده می‌شود و بدین ترتیب: کل فیلم نه به عنوان پدیده‌ای کاملاً واقعی (برای برخی) یا پدیده‌ای کاملاً دروغ و مصنوعی (برای برخی دیگر)، بلکه به عنوان ماحصل تداخل واقعیت و ذهن (فیلم ساز و دوربین) ارائه می‌شود.

ثانیاً پرسناژهایی که دوربین ضبط‌شان می‌کند افرادی هستند واقعی و نه برآمده از تخیل فیلم ساز (یا سناریست)، هرچند که فیلم ساز آنها را از دیگران جدا می‌کند، صحنه‌ها را هدایت می‌کند. پرسناژها را به

می‌شود و استیو مک کوئین و فردین و سربیلین مونرو جایگزین "من" می‌شوند. "سلام سینما" سراغ سینمایی می‌رود که دارد روز به روز مهجورتر می‌شود. سلام کردن هم دارد!

۸. این فیلم منسجم‌ترین و مستحکم‌ترین فیلم مخملباف است، و به قول یک روزنامه‌نگار فرانسوی، به همان مدرنیسمی نزدیک می‌شود که سینمای کیارستمی حامل آن است. آیا دلیلش این است که وزن واقعیت به کارگردان اجازه نداده به مشغله‌های ذهنی‌اش پر و بال دهد و از هر طرف، مثل اکثر فیلم‌هایش، چپ و راست و پانین و بالا بزند؟

تاثیر متقابل‌شان را به نمایش می‌گذارد. و این دست زدن به جوهر هنر، با حداقل یکی از مهم‌ترین وجوه آن، است: هنر و واقعیت (زندگی) از هم الهام می‌گیرند و همدیگر را تغییر می‌دهند.

۷. "سلام سینما" همان کاری را می‌کند که سینما به طور کلی می‌کند (بند ۴) با "نزدیک بودن کار مخملباف به یک فیلم بردار فرضی در یک مهمانی دوستانه" (بند ۶) به ظاهر می‌تواند متناقض باشند. اما حقیقت اینست که امروز سینما بیش از هر زمان دیگر از واقعیت فاصله گرفته است. منظور این نیست که سینمای رئالیستی حتماً خوب است، بلکه اساساً و

این یا آن سمت هل می‌دهد و... : و سرانجام اوست که تدوین را انجام داده و ساختار و منطقی درونی به کل فیلم و حرکت و تحول پرستاژها داده‌است.

واقعیت با تخیل و (تعقل) فیلم ساز در کشاکش است و فیلم محصول این ستیز می‌شود.

۵. سینما جهانی‌ترین و فراگیرترین اشکال هنری است و در همین مقیاس‌ها هم برای مردم کره خاک رویا و هویت می‌آفریند. "هالیوودی‌ها" آفریده این رویاها و هویت‌ها، و در جستجوی آنها هستند. پل نیومن و استیو مک‌کوئین و فردین و ملک مطیعی جان بخش رویا و هویت این



هرچه هست، باید گفت که مخملباف مسیری را که کیارستمی در نزدیک به ربع قرن پیمود تا به سادگی و انسجام و عمق و در عین حال کشش "زیر درختان زیتون" برسد، سریع طی کرده است و بعد از آثاری... به غیر از یکی دوتا عمدتاً بی‌مایه و متوسط به یک فیلم درخشان رسیده است. به نظر می‌رسد که این بیش از هر چیز مدیون انتظامی فکری است که ناشی از تاثیر سبک سینمایی کیارستمی و تعمق خود مخملباف در سینما و زندگی است.

اعتماد به نفس و ذهن فعال و ارتباط زنده‌تر این کارگردان با زندگی، این امید را به وجود می‌آورد که از کیارستمی هم که اینک معیار و سقفی در سینما شده است فراتر رود. ●

مهم‌تر از آن این است که سینمای موجود آنقدر رویا و هویت کاذب تحویل می‌دهد که قادر نیست امکانات بالقوه و شدنی زندگی را به بیننده نشان دهد و بقیولاند، و در نتیجه چیزی را در او شکوفا کند. به او بگوید که آدمی می‌تواند هزاران چهره به خود بگیرد و هزاران هویت دیگر برای خود بسازد.

سینمای رویاساز و هویت جعل‌کن امروز قادر نیست نیمرخ چهره کسی را نشانش بدهد و بگوید از این زاویه زیباتر می‌شوی، در او تعمق و رشادت برانگیزد که می‌تواند ماسک تحمیلی زندگی را دور بیندازد و سعی کند آن "دیگری" شود که می‌خواهد راحت بگوید "دوستش دارم" و به جای بازی در نقش عاشق، برود و عاشق شود. جستجوی دائمی هویت و "من"، تخریب

جوانانی هستند که می‌خواهند بدل به آنها شوند. و آن مرد با قیافه زمخت هم نمی‌تواند از هویتی که از درون فیلم‌ها به او تحمیل شده‌است بگریزد: به‌ررو "می‌خواهد" نقش بدجنس را بازی کند.

۶. کاری که مخملباف می‌کند به کار فیلم بردار فرضی در مهمانی دوستانه نزدیک‌تر است تا سینمای غالب امروز.

این واقعیت که این عمل از ابتدا هدفی دارد و در آخر مونتاژی در آن صورت می‌گیرد جوهر متفاوت این نوع سینما را از بین نمی‌برد. سینمایی که در واقع داستان و پرستاژی حاضر و آماده ندارد و تکوین و شکل‌گیری آنها را در جریان خلق هنری نشان می‌دهد. سینمایی که یک "واقعیت" یا یک "رویا"ی تمام تحویل نمی‌دهد، تداخل این دو (واقعیت و ذهن) و در نتیجه امکان

نگاهی به کتاب: "نبردی نابرابر"

گزارشی از ۷ سال زندان، ۱۳۶۱-۱۳۶۸

مجله حقوق بشر

کتاب "نبردی نابرابر"، گزارش از هفت سال زندان ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸، بقلم نیما پرورش توسط انتشارات اندیشه و پیکار منتشر شد. این کتاب سفری است هفت ساله در خاطرات نیما پرورش از بدو دستگیری در زندان‌های اوین، قزلحصار، گوهردشت و شهادتی است از اتفاقات و فجایعی که در باور آدمی نمی‌گنجد.

این کتاب، گزارش از رژیمی است که برای در هم شکستن مخالف خود در اعمال شنیع‌ترین و هولناک‌ترین شکنجه‌ها حد و مرزی نمی‌شناسد و برای توجیه آن، احکامی از اعماق تاریخ، از زرادخانه ایدئولوژیکش بیرون می‌کشد. کمونیست را کافر، مجاهد را منافق، شکنجه را تعزیر نام می‌نهد، جنایت می‌کند و توجیه، او از پاسداری صحبت می‌کند که الله اکبر گویان شلاق را بر تن زندانی کمونیست و "منافق" فرود می‌آورد، زندانی را در جعبه‌های چوبی، در "جهنم" قرار می‌دهد. شکنجه و اعدام می‌کند، اجساد را حمل کرده و محوطه را سم‌پاشی می‌نماید و روزی سه‌بار به نماز می‌ایستد و شب دستانش را شسته و چه‌بسا با لیخندی بر لب به خانه‌اش وارد می‌شود.

این کتاب، گزارش از انسان‌هایی است که نمی‌خواستند آنطور که جمهوری اسلامی می‌خواست زندگی کنند و بهمین "جرم" بسیاری از آنان زیر شکنجه کشته شدند و یا تن نیمه‌جان‌شان به تیرهای اعدام بسته شد.

این کتاب گزارش سرگذشت انسانی

است که علیرغم شدیدترین شکنجه‌ها، وفادار به باورهایش، حتا گاهی با تردیدها و سئوالاتی بی‌پاسخ و درگیری‌های ذهنی‌اش، استوار در مقابل جانیان می‌ماند و نمی‌پذیرد که نماز بخواند و یا سازمانش را محکوم کند، مرگ را انتخاب می‌کند و اعدام می‌شود. گزارش از انسانی است که پس از سالها تحمل شکنجه جسمی و روانی، شاهد اعدام عزیزانش بوده، مریض و رنجور و خسته، با وحشتناک‌ترین درگیری‌های ذهنی، خواهان کاشته‌شدن فشارها بر روی خود است. می‌خواهد که او را راحت بگذارند، می‌خواهد زنده بماند می‌پذیرد که بگوید مسلمان است و نماز می‌خواند.

این کتاب گزارشگر چهره دیگری هم هست. گزارش از انسانی است که در زیر شکنجه در هم شکسته است جسم و روانش به هم ریخته و شکنجه‌گران از وی انسانی ضد خود ساخته‌اند. زندانیان از زندانی زندانیان می‌سازد و پدیده "توب" آفریده می‌شود. او توبه می‌کند و در همین حد می‌ایستد و یا اطلاعات می‌دهد، جاسوسی می‌کند، لو می‌دهد، به شکار دوستان و رفقاییش می‌رود و حتا گاهی بازجو می‌شود و شکنجه‌گر.

این گزارش بیش از همه شهادتی است علیه شهر خاموش که این جنایات خللی در زندگی عادی مردمانش وارد نمی‌کند.

نیما پرورش در زمستان ۱۳۶۱ دستگیر و به اوین برده می‌شود. او و

رفقاییش را رفیقی که چندی قبل دستگیر شده زیر شکنجه لو داده است. «هیچ تنفیری از او نداشتیم، چند روز پیش رفیقم بود. مطمئن بودم که فشار زیادی را متحمل شده‌است...» (ص ۴). نیما پرورش در این بخش از کتاب از دستگیری، بازجویی و شکنجه، "دادگاه"، سلول انفرادی و از روابط و زندگی جمعی زندانیان صحبت می‌کند و گاهی اظهار نظری. «نام آنها را که خواندند بی‌اختیار اشک از چشمانم جاری شد آنها تمامی رفقای سلول را تکتک در آغوش گرفتند همه می‌دانستیم که تا ساعتی دیگر آنها را اعدام خواهند کرد. ولی آخر چرا؟... پیش از بسته‌شدن در سلول با ولعی وصف ناپذیر چشم به همدیگر دوخته بودیم آخرین کلام آنها هنوز در گوشم می‌پیچد! ما را فراموش نکنید! نام ما را زنده کنید! تمام آن شب را گریستم...» (ص ۳۹)

او را از زندان اوین به زندان قزلحصار انتقال می‌دهند. «جدائی از اوین با همه نفرتی که می‌توانستم از آن داشته باشم برایم مشکل بود. احساس می‌کردم انسان‌هایی را که در همانجا از دست داده بودم در همانجا باقی می‌گذارم. نسبت به سرنوشت دوستانی که در این مدت با هم زندگی کرده بودیم نیز نگران بودم... در این سلول از تمام جریانهای فکری و سیاسی چپ می‌توانستم فرد یا افرادی را بیابم. چقدر این افراد متفاوت به یکدیگر شبیه بودند: در رفتار روزمره‌شان، در ارزش‌هایی که به خاطر آن رنج زندان را تحمل می‌کردند، در

قضایات و عکس‌العمل‌هاشان در برابر سختی‌ها و فشارهای زندان و ...

علیرغم تفاوت‌های فکری و سیاسی‌ای که با آن‌ها داشتیم، با احساس نگرانی و علاقه آن‌ها را درک می‌کردم، زیرا آن‌ها خود من بودند که در اوین با سرنوشت مبهم خود، با ترس و رفتن و شکنجه مجدد و با سایه دائمی اعدام بر زندگی‌شان، با تناقضات درونی خود، که من نیز داشتم، و همچنان بجا می‌ماندند و من مجبور به ترک آن‌ها بودم ...» (ص ۴۱).

در زندان قزل‌حصار او و دیگر زندانیان با دور جدیدی از سرکوب و شکنجه روبرو می‌می‌شوند.

در این فصل کتاب او به خاطرات خود از قزل‌حصار و سیاست سرکوبگرانه رژیم در زندان می‌پردازد که لژ به لژ آدمی می‌افکند، هدف زندانیان از تنبیه و شکنجه در اینجا نه گرفتن اطلاعات بلکه شکستن زندانی است، زندانیان در این راه هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد، او در این بخش، از فضای زندان، فشار توأب، توهین، کتک دانه، سرپا نگه داشتن طولانی، و بالاخره از «جهنم حاجی داوود» مسئول زندان قزل‌حصار صحبت می‌کند. هر توأب نماینده مسئول زندان و مسئول زندان نماینده ولی فقیه در زندان محسوب می‌شد و هر کس به توأبی توهین می‌کرد گوئی به ولی فقیه توهین کرده است و مستوجب شدیدترین تنبیه‌ها بود. تنها شرط خروج از سلول‌های در بسته پذیرش اسلام، خواندن نماز، و مصاحبه در جمع زندانیان، و توأب شدن بود ... هر روز به شمار بیماران عصبی و روحی بند افزوده می‌شد ...» (ص ۴۸). او «جهنم حاجی داوود» را چنین تشریح می‌کند: «جهنم حاجی اطاق‌های واحد ۳ و واحد ۱ معروف به قرنطینه بود. در این اطاق‌ها تخت‌های سه طبقه را به عرض روی زمین خوابانده بودند و بدین ترتیب جعبه با فضای ایزوله‌ای به وجود می‌آوردند. زندانیان زن و بعد مردها را با چشم‌بند در این فضای بین تخت‌ها می‌نشاندند و زندانی در این وضع چمباتمه‌زده حق هیچگونه حرکت یا ایجاد سر و صدا نداشت در غیر این صورت با مشت و لگد و کابل روبرو می‌شد در اتاق چند توأب یا پاسدار مراقب این زندانی‌ها بودند حتی هنگام خواب هم حتی برداشتن چشم بندهایشان را نداشتند. این وضع تا زمانی که به توبه کردن نمی‌افتادند ادامه داشت» (ص ۵۵). «هنوز یادم گرفته‌ام که یک زن زندانی پس از تحمل چندین ماه «جهنم حاجی داوود» نیمه‌های شب در حالی

که اشک می‌ریخت از طریق بلندگوی زندان از همسرش که همراه با او دستگیر و اعدام شده بود اظهار تضرع می‌کرد» (ص ۵۵). (گزارش این «جهنم» هولناک را ما پیش از این در کتاب «حقیقت ساده» نوشته خانم م. رها خوانده‌ایم).

سپس تحت فشارهای وارده و درگیری‌های درونی رژیم، سیاست سرکوب در درون زندان تغییراتی می‌کند. سایه رعب و وحشت کنار می‌رود و کمی از از فشارها کاسته می‌شود و او در این دوره به زندگی جمعی زندانیان و مبارزات و افکار آن‌ها می‌پردازد و فرصتی نیز دارد که نگاهی به خود بیافکند.

در فروردین سال ۶۵ به زندان گوهردشت انتقال می‌یابد. زندگی در زندان گوهردشت کم و بیش شبیه دوره اواخر زندان قزل‌حصار است. تا اینکه به سال ۶۷، قاجعه قتل عام زندانیان سیاسی ایران می‌رسد. صفحات ۹۹ تا ۱۲۶ کتاب به این قاجعه اختصاص داده شده است.

«در بهمن ماه ۱۳۶۶ در تمامی بندهای گوهردشت، دست به یک سؤال و جواب بسیار مهم زدند که البته بعدها به اهمیت آن پی‌بردیم و متوجه شدیم که سلسله وقایعی که بعدها اتفاق افتاد بر طبق یک برنامه از پیش تعیین شده بود ...» (ص ۱۰۰).

در این دوره بطور کلی جواب به سئوالات، سرنوشت زندانی را رقم می‌زد. بسیاری آگاهانه مرگ را انتخاب می‌کنند، او در میان زندگان است و همچنان زیر شکنجه برای خواندن نماز. «تنها کابل نبود که درد می‌آورد، درد دوستانی که با یکدیگر زیسته بودیم و هم اکنون اعدام شده بودند، درد تلخ شکست، درد چیرگی زندانیانی حقیر که بر اجساد هم‌زمان و هم‌زنجیران ما نیش‌خند می‌زدند، درد جوانانی که در همان زندان چراغ زندگی‌شان را خاموش کرده بودند و هزاران درد که از سال‌های قبل با خود داشتیم» (ص ۱۲۴). او این دوره را با این جملات به پایان می‌رساند: «... در درون بند نیز سکوت بود و نگاه‌های بهت‌زده باقی ماندگان. دیگر هیچگاه از هیچ سلولی صدای شادی برخاست و دیگر هیچ سرودی خوانده نشد».

به کوشش و شهادت زندانیان از بند رسته، اسناد این گوشه سیاه تاریخ میهنمان ورق به ورق جمع می‌شود. باشد که در حافظه جمعی ما ثبت شود.

در این راستا نوشته نیما پرورش کاری است ستودنی. ●

معرفی کتاب:

"فلسفه مارکس"

اتین بالیبار

انتشارات La Decouverte, ۱۹۹۳

پیش‌گفتار

اتین بالیبار متولد ۱۹۴۲، استاد کرسی فلسفه در دانشگاه پاریس، از شاگردان و همکاران لوتی آلتوسر و از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۱ عضو حزب کمونیست فرانسه بوده و کماکان از فعالین جنبش‌های پیشرو اجتماعی است. ناشر در معرفی این کتاب کوچک می‌گوید، بالیبار در این نوشته به کوششی دوگانه دست یازیده است. از یکسو سعی در روشن کردن و قابل دسترس ساختن سبایل فلسفی مارکس که چه مستقیم و چه از خلال نوشته‌هایش درک می‌شود، نموده است و از سوی دیگر خواننده را به بازنگری دستاوردهای گذشته و پیش‌بینی آینده می‌کشد. و این همه در پایان یک قرن و نیم ضد و نقیض گویی‌هایی است که، «فلسفه مارکسیست» موضوع آن بوده است. بالیبار در این کتاب

برآن است که هرگز چیزی بعنوان "فلسفه مارکسیست" وجود نداشته و نخواهد داشت. اما عظمت اهمیت مارکس برای فلسفه بیشتر از هر موقعی هریدا شده است.

مارکسیسم، هیچگاه در جامعه ما در مجموعه شرایط تاریخی و اجتماعی‌اش و در روند تضادها و تحولاتش مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است. پذیرش آن بعنوان سیستمی، اقتصادی، سیاسی، فلسفی بطریق دست چپم، بدست مارسیده و تازه آن هم در قالب ایدئولوژی‌های حاکم در جوامع به اصطلاح سوسیالیستی که آنرا آئینی برای توجیه قدرت خویش نموده بودند. آنچه که بخورد ما داده شده و یا ما بخورد دیگران داده‌ایم. در ماهیت خویش بدور از مفاهیم بنیانی اندیشه بنیانگذاران این مکتب بوده است. در این واپسین سالهای قرن ۲۰، فروریختن دیوار برلن و زوده شدن، توهامات آنسوی دیوار، عجیب نیست که نفی مارکس و مارکسیسم و دستاوردهای آن در همه عرصه‌ها، فضیلتی روشنفکرانه به حساب آید و زوی آوردن به مارکس و زنده کردن شعب آن، جرأتی شایان تقدیر بخواند. در این راستا شاید نوشته تاحدی پیچیده و فلسفی ژاک دریدا پیشگام بوده است (*). ولی کتاب کوچک اتین بالیبار که بسیار فصیح‌تر از دریدا است، حکم جزوهای آموزشی دارد که خواننده را قدم بقدم در راستای تفکر مارکس از جوانی تا پیری همراهی می‌کند، تا نشان دهد که مارکس چگونه همراه با سیر وقایع و پدید آمدن داده‌های جدید، به نفی مارکس می‌پردازد. تا آنجا که جوهر واقعی مئودولوژی مارکس که انتقاد و نفی است راهی نیابد. میشل لووی Michael Lewy در مقاله انتقادی‌اش در مجله‌ای بنام "ام" M (شماره ۶۹، آوریل ۹۴)، کتاب اتین بالیبار را مورد بررسی قرار داده و در مورد تز اصلی بالیبار مبنی بر نفی چیزی بنام "فلسفه مارکسیست" می‌گوید، "این تز بنظر من هم حقانیت دارد و هم قابل بحث است، همانطور که بالیبار نشان می‌دهد، نزد مارکس نمی‌توان (سیستمی انتزاعی) یافت، بلکه مجموعه‌ای از ایده‌ها، تفکر فلسفی او را تشکیل می‌دهند، او فیلسوفی است که مرتب به بازنگری اندیشه‌اش دست می‌یازد، پشت سر او همیشه تعدادی کار تمام نشده باقی مانده و محتوای تفکر او از مسیر حرکتش و سیر حوادث، جدا نشدنی است و در یک کلام این مسیر با انقطاع و ویراژ همراه است. و اما تز بالیبار در

جایی قابل بحث است که نزد مارکس در مجموع می‌توان انسجامی را سراغ گرفت که مجموعه مسایل او را به هم مرتبط کرده و بدین وسیله او را از معاصرینش جدا می‌سازد. مسایلی که در پاسخ بدان‌ها، گرچه فرم‌های متضاد و متغیر بکار می‌برد ولی غالباً پاسخ‌های ارگانیک و هماهنگ دارند و گرنه چگونه می‌توان تفکر، اندیشمندانی چون گراسی، لوکاچ، والتر بنیامین و لویی آلتوسر را "فلسفه مارکسیست" نامید.

میشل لووی می‌نویسد، اتین بالیبار در اولین بخش کتاب (تفسیر جهان از عمل توتالیتیر) به بررسی تزه‌های معروف فویرباخ می‌پردازد (۱۸۴۵). ماتریالیسم جدید مارکس در اینجا بیشتر از آنکه به ماده می‌پردازد، به تغییر آن از طریق عمل انقلابی، می‌پردازد. او با قرار دادن انگاره‌های مادی بجای انگاره‌های ذهنی و باعزیمت از این ماده‌گرایی عملی، در تز معروف شماره ۶ پیشنهاد می‌کند "ماهیت انسانی" را به "مجموعه روابط اجتماعی" تعریف نماید. او در مرکز تفکرش، روابط چندگانه بین افراد را قرار می‌دهد، روابطی چون کار، عشق، زبان، واقعیت انسانی پیوند افراد. در اینجا بالیبار بخوبی دیالکتیک رابطه بین هستی‌شناسی پیوند فردی و نظریه "عمل انقلابی" را نشان می‌دهد. با جرأت می‌توان گفت، مناسبات اجتماعی در اینجا تعریف شده، چیزی جز تغییر بی‌وقفه نیست، یعنی یک انقلاب دائم.

کتاب بعدا به تفسیر ایدئولوژی آلمانی می‌پردازد (۱۸۴۶). مارکس در تحلیلش از تولید، به تجزیه و تحلیل جامعه بورژوازی چون بیان حادترین تضاد مابین ویژه‌گی خاص و عام، فرهنگ و بربریت، پذیرش و نفی می‌رسد. بخش‌های بعدی کتاب به تحلیل رابطه دو درک کلیدی مارکسیستی یعنی ایدئولوژی و فتیشیسم می‌پردازد. بالیبار با تعریف ایدئولوژی به شبهه محدوده‌های افق دید روشنفکری طبقات اجتماعی، می‌گوید که مارکس تفکرش را در این راه ادامه نداده و در آثار بعدی‌اش نظریه فتیشیسم را به ایدئولوژی ترجیح داده است. یکی از دلایل اصلی این ویراژ این بوده که مارکس نمی‌توانسته اقتصاد سیاسی بورژوازی کلاسیک را به شبهه ایدئولوژی تعریف نماید. اقتصادی که او، آنرا کمابیش "علمی" می‌شمرد. میشل لووی، در همان مقاله این تفسیر بالیبار را مورد تردید قرار می‌دهد و خاطرنشان می‌سازد که مارکس در سرمایه، تنوری‌اش

درسورد "ارزش اضافی" بدون استفاده از ترم ایدئولوژی خود را اسیر این پلیمیک نمی‌سازد، درعین حال که محدودیت‌های طبقاتی افق دید اقتصاددانان بورژوازی را خاطرنشان می‌سازد. لووی می‌گوید که ترم مارکس، ایدئولوژی و علم همیشه نافی هم نیستند بلکه بطور دیالکتیکی هم پیوند دارند و این نظریه بالیبار را بیشتر مورد تحسین قرار می‌دهد که "برای مارکس ایدئولوژی و فتیشیسم دو طریق از خودبیگانگی‌اند، به این معنی که انعکاس یک رابطه اجتماعی در یک شینی خارجی و یا "بت" (یک مثل انتزاعی) و یا فتیش (یک شینی، کالا یا پول) می‌باشند.

و بالاخره بخش "دوران و ترقی" شاید مهم‌ترین بخش کتاب باشد، که تاریخی بودن مناسبات اجتماعی را در قلب متد مارکسیستی قرار می‌دهد. و در این راه انتقاداتی را که به دکتترین رسمی مارکسیسم معاصر از داخل توسط گراسی در بحث‌هایش بر ضد فالتالیسم اکونومیست و بنجامین در رد تحول خطی‌اش شده است را مورد بررسی قرار می‌دهد. بالیبار تناقضاتی را توضیح می‌دهد که در نتیجه تغییر اعجاب‌انگیز شرایط اجتماعی در اکونومیسم مارکس پیش آمده و آنرا در ضدییت با مقدمه نقد اقتصاد سیاسی، قرار داده، در این فصل به پیش می‌کشد. میشل لووی به نتیجه‌گیری کتاب بالیبار اشاره کرده و می‌گوید:

خواندن مارکس بعنوان فیلسوف از خواننده می‌طلبد که تجزیه و تحلیل، استدلال و آزمون ذهنی را مقدم بشمارد. و انسان را وادار می‌کند که در رد یا قبول مارکس به نظریه‌پردازی فلسفی دست یازد، ضمن آنکه محدودیت‌های نظری او را روشن کند. معذالک، برعکس ایده‌های رایج، مارکس یک متفکر مربوط بدوران گذشته و از مدافعه نیست. او هنرزم جای سهمی را بعنوان رهرویی غیرقابل انکار بین فلسفه و اقتصاد اشغال می‌کند. و این کلام آخر اتین بالیبار است. ●

(*) اشاع مارکس، دریدا، انتشارات گالیلئو Galileo

هرگز از یاد نمی رود...



به مناسبت آغاز موج اعدام مخالفان سیاسی ، خرداد ۱۳۶۰



به مناسبت کشتار جمعی زندانیان سیاسی، تابستان ۱۳۶۷

"شرم":

فریادی علیه قوم گرایی و ارتجاع مذهبی



مهرنگو فریدادی

تسلیمه نسوین در "شرم" به مشکلات و مسائلی می‌پردازد که قوم گرایی و بنیادگرایی در بنگلادش به وجود آورده‌اند.

اولین قانون اساسی بنگلادش مستقل بر چهار رکن اصلی تکیه داشت: سوسیالیسم، دموکراسی، حاکمیت غیرمذهبی و ناسیونالیسم.

دقیق، این هجرت دسته‌جمعی و کم شدن تدریجی تعداد هندوها نسبت به مسلمانان را بازگو می‌کند.

قهرمان داستان ما، اما، حاضر به شنیدن نام مهاجرت نیز نیست. او که برای استقلال کشورش مبارزه کرده و رنج برده، به فکرش هم نمی‌رسد که ملیت بنگلادشیش را، چون هندوست، زیر سؤال کشند. چنان سرسخت است و به نظراتش پایبند که گاه واقعیات بدیهی دوروبرش را نیز نمی‌بیند: «... هندوها را آزار می‌دهند؟ به دخترانشان تجاوز می‌شود؟ ... درست. اما مگر دختران مسلمان هرگز مورد تجاوز قرار نمی‌گیرند؟ مگر مسلمانان هرگز آزار نمی‌شوند؟... مگر هندوها بنگلادشی نیستند؟ چرا باید جلای

بطلان می‌کشد و اسلام مذهب رسمی بنگلادش می‌شود.

نویسنده، در جریان داستان، نشان می‌دهد که دولتی که سنگ "هم‌آهنگی میان اقوام" را به سینه می‌زند، چگونه در عمل، با برتر شمردن قومی بر اقوام دیگر، تضادهای میان آنان را تشدید می‌کند. هربار که هندوهای افراطی در هند کاری علیه مسلمانان می‌کنند، بهایش را هندوهای بنگلادش از جان و مال خود می‌پردازند. خانه‌هایشان غارت و ویران می‌شود، به زنان و دخترانشان تجاوز می‌شود، معابدشان را به آتش می‌کشند و ... و هربار، از پس هر رویدادی، هندوها دسته‌دسته ناگزیر به مهاجرت می‌شوند. نویسنده با تکیه بر آمار

در ماه دسامبر سال ۹۲، هندوهای افراطی مسجدی را به قدمت ۴۰۰ سال، در هند ویران کردند. در پس این واقعه، در کشورهای اسلامی، مسلمانان بنیادگرا دست به انتقامی وحشیانه از هندوها زدند و به کشتار و اذیت و آزار آن‌ها پرداختند.

"شرم" (۲) شرح این ماجراست. داستان خانواده‌ای ۴ نفره (پدر، مادر، دختر و پسری جوان) که در داکا زندگی می‌کنند. پدر که پزشک است، از مبارزین قدیمی استقلال بنگلادش بوده و در آن زمان زندانی و به شدت شکنجه شده است. عقاید سوسیالیستی دارد. بی‌خدا و ضد مذهب است و عمیقاً ناسیونالیست. کتاب، از زبان قهرمانانش، مبارزه برای دفاع از ملیت و زبان بنگالی را که به استقلال کشور منتهی شد، روایت می‌کند. اولین قانون اساسی بنگلادش مستقل - که محصور این مبارزات بود - بر چهار رکن اصلی تکیه داشت: سوسیالیسم، دموکراسی، حاکمیت غیرمذهبی و ناسیونالیسم.

هندوها اما از همان ابتدا، در تمام سطوح جامعه، از تبعیض رنج برده‌اند. در رده‌های بالای اداری کشور، هندوها تقریباً جایی ندارند. برای پیدا کردن کار، هندو بودن نقطه ضعف به حساب می‌آید. سال ۱۹۸۸، دولت بر حاکمیت غیرمذهبی خط

وطن کنند؟... فرزندان خانواده نیز با افکار پدر بزرگ شده‌اند و به‌خاطر هندو

می‌کرد برکنار از دعوای قومی است. وحشتزده پی می‌برد که خود نیز گرفتار

است. تسلیمه نسرين از، ورای این درام خانوادگی، نشان می‌دهد که نگاه تحقیرآمیز به زن حتی در اعیان فکر کسانی که در دیگر زمینه‌های زندگی پیشرو هستند، رسوب کرده و در شرایط بحرانی بارز می‌شود.

کتاب که در مدتی بسیار کوتاه نوشته شده به قولی در یک هفته دقتی روزنامه‌نگارانه دارد. صفحات زیادی از آن به درج اخبار فجایی که هرروزه روی می‌دهد، اختصاص یافته است. برخی، تسلیمه نسرين را متهم به بزرگ جلوه دادن رویداد و حتی جعل اخبار می‌کنند. شواهد موجود بی‌اساسی این اتهام را نشان می‌دهد. خواندن این بخش‌ها، اما، برای خواننده‌ای که کتاب را به عنوان رمان در پیش رو دارد، گاه ملال‌آور است. نویسنده، که از همان صفحات نخست جانبداری‌اش از هندوها به روشنی پیداست، شخصیت‌های غیرهندوی رمان را بسیار سطحی تصویر می‌کند. به نظر می‌رسد که کتاب بیشتر از اینکه یک اثر ادبی باشد، اعلام موضع تسلیمه نسرين است درباره دعوای قومی کشورش. این حرف‌ها و نظرات نویسنده است که از زبان قهرمانانش، برای خواننده بازگفته می‌شود. تسلیمه نسرين خود نیز البته پنهان نمی‌کند و در صحبت‌هایش گفته است که کتاب از نظر ادبی جای

حرف دارد و چه بسا، حرف‌های بسیار. ●

(۸) 'شرم'، (Lajja)، نوشته تسلیمه نسرين، ترجمه ازینکالی توسط بی. ب. سلطان، ۲۱۶ صفحه، انتشارات 'استوک' (Stock)، پاریس، ۱۹۹۲

بعد از کتاب 'شرم' دو کتاب دیگر نیز از این نویسنده به زبان فرانسه منتشر شده است: 'زنان، اعتراض کنید'، Femmes, manifestez-vous!، انتشارات زنان، ۹۲ سال، des femmes مجوعه‌ای از دو داستان به نام‌های 'بازگشت' و 'صحنه‌هایی از ازدواج'، Un Retour et Scenes de mariage، انتشارات استوک، ۹۵ سال Stock

در سال ۱۹۸۸، دولت بر حاکمیت غیرمذهبی خط بطلان می‌کشد و اسلام مذهب رسمی بنگلادش می‌شود.

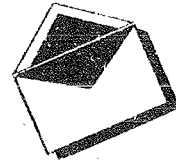
دولتی که سنگ "هم‌آهنگی میان اقوام" را به سینه می‌زند، در عمل با برتر شمردن قومی بر اقوام دیگر، تضادهای میان آنان را تشدید می‌کند.

باورهای قوم‌گرایانه و ضدیت با مسلمانان شده است. در چنین شرایط تیره و تاری است که ضربه نهایی بر این خانواده وارد می‌شود. چند جوان مسلمان به خانه‌شان حمله کرده و دختر را می‌ربایند. ربوده شدن دختر، در آن آشفتگی و بلبشو، نمی‌تواند جز تجاوز و مرگ پایانی داشته باشد. این ضربه کاریست که خانواده هندوی عمیقاً میهن‌پرست داستان را وادار به ترک وطنش می‌کند.

"شرم" قصه شرم انسان‌هاست: شرم در برابر فجایی که به نام قوم و مذهب انجام می‌گیرد: شرم قربانیانی که توانایی دفاع از خود را ندارند: شرم کسانی که با سکوتشان همدست جنایتکاران می‌شوند و بیش از همه شرم مردمی که سال‌ها به‌خاطر آرمان‌های انسان‌دوستانه مبارزه کرده‌اند و امروز چنین واپس‌گرایی را بر وطن‌شان حاکم می‌بینند. تسلیمه نسرين در "شرم" به مشکلات و مسائلی می‌پردازد که قوم‌گرایی و بنیادگرایی در بنگلادش به‌وجود آورده‌اند. در این کتاب مانند بسیاری دیگر از کارهایش، به مشکلات زنان نیز توجه دارد. حتی در خانواده‌های پیشرو، که شرح زندگی‌اش در کتاب آمده، پای زن که به میان می‌آید، اعمال و افکار زن ستیزانه کم نیستند. پدر، در پایان زندگی پی می‌برد که با خودخواهی، خودرایی و تعمیل اعتقاداتش که انقلابی و مرفی نیز بودند چگونه خواست‌ها و علانق زنش را نادیده گرفته، مانع شکفتگی و باعث بدبختی‌اش شده است. پسر، زمانی که خواهر را در جنگ مهاجمین مسلمان اسیر می‌بیند، تنها راهی که برای فرونشاندن خشمش می‌یابد، تجاوزی وحشیانه به یک دختر مسلمان

بودن، خود را از دیگران جدا نمی‌بیند. این‌جا و آن‌جا، اما، نشانه‌هایی تفاوت‌شان را با مسلمانان، به رخ می‌کشد. در مدرسه، در محل کار، و حتی در عشق. پسر عاشق دختری مسلمان است و چون خانواده دختر راضی به ازدواجش با یک هندو نیستند، از ازدواج با او محروم می‌شود. این تجربه او را بدبین می‌کند. از عشق خواهرش به یک مسلمان دلخوش نیست. چون می‌داند پایان کار، سرخوردگی خواهد بود. او مانند پدرش به شدت ضد قوم‌گرایی است و هرگز حاضر نمی‌شود، به‌رغم خواهش‌های خواهر، خانواده‌اش را در آن اوضاع آشفته به جای امنی ببرد. با احزاب دست چپی همراه و هم‌رزم است. به خدا و مذهب اعتقادی ندارد و گاه چنان به افراط می‌رود که می‌گوید برای هندوهائی که اعتقاد مذهبی ندارند، به آتش کشیدن معابد هندوها نباید اهمیتی داشته باشد.

رویدادهای دوروبر چنان دهشتناکند که کم‌کم او را وادار به تجدید نظر می‌کنند. می‌بیند که قوم‌گرایی تنها از آن واپس‌گرایان نیست. درمی‌یابد که رهبران سیاسی‌ای که به آن‌ها ایمان داشته، به دادن شعارهای زیبا اما پوچ بسنده می‌کنند و هیچ‌یک حاضر به برداشتن گامی جدی در راه مبارزه با بنیادگرایی و قوم‌گرایی نیستند. مشکلات زندگی، او را دچار سرخوردگی و یأس می‌کند. او که به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی، زندگی شخصی‌اش را همیشه نادیده گرفته، نه شغلی دارد و نه پولی. حس می‌کند سرباز خانواده است. توانایی سرپرستی از پدر بیمار و مادر پیرش را ندارد. تنه‌است. حتی دوستان نزدیکش نیز او را رها کرده‌اند. هرکدام بهانه‌ای می‌یابند تا مجبور به معاشرت با این دوست "هندو" نباشند. او که فکر



نامه به نعمت آرم

«ما همه بار بدوشان همیم»

نیما یوشیج

شاعر آشنا با درد! نامه‌ات را که همدلی بود و تشویق و اندرز به تسلیمه نسرين، آزادیخواه بنگلادشی، خواندم. در "نقطه" شماره ۱، اول بگویم که نفست گرم و جرأت پاینده باشد که در این وانفسای «مثل من بیندیش و باش، وگرنه اصلاً نباش» که سراسر گیتی، به ویژه زادگاه‌های من و تو و تسلیمه‌ها را به دادگاه‌های تفتیش عقاید تبدیل کرده است، همدلی با رانده‌شده‌ای چون تسلیمه نسرين، دل می‌خواهد....

خطاب به تسلیمه نوشته‌ای: «نگاه آگاه و رفتار ساده و باوقار در تیپوش ملی، حضور احترام‌انگیز معنویت شرقی در آن فضای زرق و برق‌های توخالی بود». پرسشم این است که اگر به جای تسلیمه، یک مرد نشسته بود، در توصیف او، از کلماتی چون «رفتار ساده و با وقار» استفاده می‌کردی؟ یا، اگر تسلیمه در آن مصاحبه تلویزیونی که شاهدش بودی لباس ملی خود را به تن نداشت، به نظر تو آن «حضور احترام‌انگیز» غایب می‌شد؟ «رفتار ساده» چگونه رفتاری است؟ «وقار» چیست؟ و در تحلیل مسائل سیاسی چه جایی دارد؟ از خود پرسیدم آیا شاعر وطنم دارد برای زنان نسخه می‌نویسد، و گیرم که با مرکبی نه از گونه مرکب نسخه فقها؟ پرسیدم که آیا برای روشنفکر وطنم که همه عمر در راه آزادی جنگیده، آزادی انتخاب چه معنایی دارد که فراگیر انتخاب لباس نیست؟

از مارکس، به تأیید، نقل قول کرده‌ای که «پژوهنده به هنگام مطالعه تاریخ شرق، به نظرش می‌رسد که گویی تاریخ ادیان را مطالعه می‌کند!» و من می‌پرسم که تجویز «وقار» و «سادگی رفتار» و پوشش زن، نشان رسوب اخلاق مذهبی نیست؟ آیا انتخاب لباس و «سادگی» که واقعاً نمی‌دانم چه معنایی از آن داشته‌ای، تفاوتی ماهوی در شخصیت و حقوق انسانی فرد ایجاد می‌کند؟ آیا یک زن، با لباس غیرملی و

خواننده عزیز، به همراه نامه پرلطف و محبت‌شان درباره «نقطه»، متنی برایمان فرستادند که تأملی است درباره نوشته آقای نعمت آرم - نامه به تسلیمه نسرين - که در شماره نخست «نقطه» منتشر شده است. از ایشان سپاسگزاری می‌کنیم و بخشی‌هایی از این متن را در زیر می‌آوریم:

احتمالاً با آرایش، نمی‌تواند «احترام‌انگیز» باشد؟ آیا اعتراض تسلیمه نسرين، به همین گونه نسخه‌نویسی‌ها نیست؟ و در پایان این بخش از پرسش‌هایم، باید بگویم که دریغ آمد از تشابه مفاهیم این جمله تو، با آنچه که درباره این گونه مقوله‌ها، در روزنامه‌های رسمی جمهوری اسلامی، می‌خوانم، آیا همین ذهنیت، در به کرسی نشاندن رژیم اسلامی و حفظ آن در ایران، نقشی نداشته است؟ ندارد؟ شاید به یاد داشته باشی که وقتی زنان وطن‌مان علیه «حجاب اسلامی» فرمایشی، خودجوشانه به خیابان‌ها ریختند، رژیم، برای خاموش کردن صدای‌شان، از وجود همین ذهنیت در مرد ایرانی، در برادران، شوهران و پدران همان زن‌ها، استفاده کرد. نکرد؟

اندرز داده‌ای که «ما بعنوان روشنفکر وظیفه داریم که با هرگونه مطلق‌اندیشی، مبارزه فرهنگی کنیم. تیغ‌های تعصب و خشونت بر زمینه باورزدگی است که می‌زیوند. تا هنگامی که باور خود را حقیقت مطلق بدانیم، طبیعی است دیگراندیشان را ضد حقیقت بشناسیم و با آنها بجنگیم». چندباره به سراسر نامه بلندت نگاه می‌کنم، و زیر احکام مطلق را خط می‌کشم. فراوانند، متأسفانه. مثلاً، «معنویت شرقی»، «زرق و برق‌های توخالی»، خطاب به تسلیمه نوشته‌ای «در میان اخبار مربوط به تظاهرات بنیادگرایان اسلامی علیه تو در داکا، تصویری سخت تکان‌دهنده و حیرت‌انگیز چاپ شده بود. تصویری از انبوه مردان ریشو، با چویدست‌های بلند برافراخته در دست راست و در دست چپ سپرهایی که گویی از موزه‌های نظامی مربوط به دوهزار سال پیش وام گرفته بودند.» و من می‌پرسم، آن «معنویت شرقی» که شاعر وطنم به آن می‌بالد، معنویتی که ما شرقی‌ها همواره در تقابل «زرق و برق» غرب می‌نهمیم و در پناه آن سنگر می‌گیریم، در کجای این تصویر هولناک جا خوش

کرده است؟ اصلاً «معنویت شرقی» را چگونه می‌توان در چهره و رفتار یک فرد آن هم در چند برداشت تصویری دید؟ کاربرد واژه‌های «زرق و برق»، برای ترسیم فضایی که معمولاً برای مصاحبه‌های درون-استودیوی تلویزیون فراهم می‌شود، از چه ذهنیتی برسی‌خیزد؟ از ذهنیتی غیرمطلق‌اندیش؟ مگر آرمان نهایی «روشنفکر» دستیابی جامعه به رفاه عمومی نیست؟ آیا رفاه، پیشرفت اجتماعی، و زیباسازی محیط، «زرق و برق» است؟ و چرا «توخالی»؟ «توخالی»، از منظر چه معیاری؟ آیا به این شیوه ارزشگزاری درباره هرچه و هرکه از «آنان» نیست، در روزنامه‌های جمهوری اسلامی برنخورده‌ای؟ فکر نمی‌کنی که پنهان شدن در پس‌پشت مفهوم ناشخص «معنویت شرقی»، ما را از شناخت «خود» راستین‌مان بازداشته است، باز می‌دارد؟ و زیر بار شعارهایی مانند مبارزه با «غریزدگی»، هرگز موفق نخواهیم شد که غرب و فرهنگ آن را به درستی شناسایی کنیم؟...

فکر نمی‌کنی که فریاد تسلیمه، انفجار اعتراض قرن‌ها ستمی است که بر انسان و به ویژه بر زن، در جوامع مذهبی روا داشته شده است؟ مگر انسان به حکم داشتن تفکر و نیاز به آگاهی از هستی خود، از فراسوی اسطوره تا اکنون، هرگز بی‌خدا سرکرده است؟ مگر نیچه یا مارکس توانستند انسان را بی‌خدا کنند که حالا تسلیمه را بگوئیم که دست نگهدارد؟ فکر نمی‌کنی که طغیان‌هایی مانند طغیان تسلیمه بوده است که در طول تاریخ، انسان را از حیوانیت دوره ناآگاهی (مثلاً قربانی کردن انسانی دیگر در پیشگاه سنگ و چوب) به اینجا رسانده است؟ ... در این شرایط حاد، وقتی یک فرد مستقل، تسلیمه نسرين نامی، حرفش را آنگونه که می‌اندیشد، یعنی حاد، و بدون محافظه‌کاری‌های حزبی و سازمانی بروز می‌دهد، و لابد پای لژش هم می‌نشیند، که نشسته است، اندرزش می‌دهیم که به آنچه که ما در طول سده پیشین باید می‌کردیم و نکردیم، و حتی برعکس کردیم، عمل کند؟ و هشدارش می‌دهیم از خطر «دیپلماسی معامله» در کشورهای غربی؟ و یا از «تروریست‌های مذهبی»، از سفیران مرگ؟ چیست این، اگر عقب‌نشینی نیست این، تا آن سر بام؟... ●

ملیحه تیره‌گل

۲۵ مه ۱۹۹۵، ۴ خرداد ۱۳۷۴

ثمینه باغچه بان



بانوی برگزیده ششمین سمینار سالیانه
بنیاد پژوهش‌های زنان ایران

تورنتو، کانادا

کانادا، تورنتو، ۲، ۳، و ۴ ژوئن ۱۹۹۵.

بیش از صد تن زن و مرد در سالی در دانشگاه تورنتو گرد آمدند تا با کارها و نظرات زنان پژوهشگر و هنرمندی که به دعوت بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی به تورنتو آمده بودند آشنا شوند و با آنها گفتگو و تبادل نظر نمایند.

بنیاد پژوهش‌های زنان ایران "سازمانی غیرانتفاعی است و فعالیت‌های گوناگون زنان ایرانی را در بر می گیرد" (۱). "بنیاد کوشش می کند از طریق چاپ نشریات، مقالات و رسالات پژوهشی و همچنین از راه حفظ و نگهداری اسناد، کتاب، عکس، فیلم، شعر و موسیقی زنان ایرانی دیدگاه متفاوتی از گذشته تاریخی ایران را فراهم آورد و زندگی، فعالیت‌ها و موفقیت‌های زنان ایرانی را در گذشته و حال، در ایران و خارج از ایران منتشر و بازگو کند" (۲). خانم‌ها هما سرشار و گنناز امین هیات مدیره بنیاد هستند و مسئولیت برنامه‌های آنرا بر عهده دارند.

هر سال یک شهر میزبان سمینار است. امسال در تورنتو خانم‌ها شمعین آسایش، پروانه رادسرد، شیرین‌نظر ضیائی‌ان و آقای شجاع‌الدین ضیائی‌ان اعضای کمیته

محلی برگزاری سمینار بودند. آنها نیز به نوبه خود بر کمک و همیاری دیگر ایرانیان علاقمند به امور فرهنگی تکیه نمودند. نظم و کیفیت خوب برگزاری مروهون دلسوزی و علاقمندی تک تک دست اندرکاران بود و یادآور اینکه تلاش‌های علمی و فرهنگی و هنری نزد ایرانیان از ارج و قرب زیادی برخوردار است. چه یادآوری مطبوع و دلگرم کننده‌ای.

موضوع سمینار امسال بنیاد به "زن، جنسیت و اسلام" اختصاص داشت. در سخنرانی‌های مربوط به ارانه پژوهش‌ها، خانم‌ها عزیزه ارشادی (وکیل)، هایدی درآگاهی (استاد دانشگاه)، شهلا شفیق (پژوهشگر و مدرس) و سوسن عمید (پژوهشگر) شرکت داشتند که از آلمان و فرانسه آمده بودند. سخنرانی‌های آنان به موضوعات "زن در قانون مدنی ایران"، "جنسیت و اخلاق اسلامی"، "اسلام، پدر سالاری، چندگانگی و چند گونگی موقعیت کنونی زنان در دنیای اسلام" و "بنیاد گرانی اسلامی و مسئله زن" اختصاص

داشت. آقای محسن سعیدزاده از حوزه علمیه قم نیز در سمینار امسال شرکت داشت. آقای سعیدزاده که به نام‌های "مینا یادگار آزادی" و "زینت السادات هاشمی" در مجلات ایران و به ویژه مجله "زنان" مطالبی منتشر نموده است، در باره "تطبیق فمینیسم با مسائل دینی" صحبت کرد. هر سخنرانی با بحث و پرسش و پاسخ همراه بود. خانم‌ها شیوا زرین مهر، نسرین الماسی و مرجان منتظمی گرداندگی جلسه‌ها را به عهده داشتند.

در بخش ادبی سمینار خانم فهمیه فرسانی که از آلمان آمده بود قصه منتشر نشده‌ای به نام "نگاه" را برای حاضران خواند و نیز بخشی از یکی از کتاب‌های خود را. پس از آن فهمیه فرسانی با حاضران به گفتگو نشست. خانم غزاله علیزاده که به دلیل بیماری نتوانسته بود در سمینار شرکت کند، نواری از یک قصه منتشر نشده خود را به نام "کشتی عروس" برای بنیاد فرستاده بود که برای حاضران پخش شد.

پس از قصه خوانی، خانم نجمیه باتمانقلیچ که میز بسیار زیبایی را برای شرکت کنندگان تدارک دیده بود، در باره غذا و جامعه سخن گفت و از اینکه چگونه

علاقه‌اش به آشپزی به جای آنکه او را در چهار دیواری خانه محصور کند به جستجو برای شناخت و معرفی فرهنگ آشپزی ایرانی کشانیده است. بعد از چشیدن دست‌پخت عالی نجمیه باتمانقلیچ، خانم فرزانه میلانی، استاد دانشگاه و پژوهشگر، فشرده‌ای از کار تحقیقی پرمحتوای خود را در باره "شب زفاف" ارانه داد. گرداندگی نشست‌های این بخش از برنامه‌ها را خانم‌ها مرجان منتظمی و افسانه آسایش به عهده داشتند. مجموعه سخنرانی‌های ارانه شده در سمینار در نشریه سالیانه بنیاد منتشر خواهد شد.

به همراه برگزاری این نشست‌ها، در سمینار امسال، در شب اول، آهو خردمند بازیگر تئاتر نمایش "به کجای این شب تیره بیاویزم..." را که خود نوشته اجرا نمود. در شب دوم خانم شکوه رضانی در باره زندگی، رسالت و اشعار طاهره قره‌العین سخن گفت و با صدای زیبای خود به همراهی ویولن آقای منوچهر وهمن و نیز نوای ضرب، اشعار طاهره را اجرا نمود.

در سمینار امسال شرکت‌کنندگان فرصت یافتند تا با نقاشی‌های خانم‌ها سودابه اسفندیاری، دایان بابایان و پروانه رادسرد و کارهای عکاسی خانم‌ها مرجانه صدوقی و میترا مرتضوی آشنا شوند و با آنها به گفتگو بپردازند.

مجموعه برنامه‌های سمینار امسال بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، نقطه نظرات ارانه شده در پژوهش‌های علمی و ادبی، قصه خوانی، نمایش و تئاتر، نمایشگاه نقاشی و عکس، موسیقی و آواز و سفره زیبای غذاهای ایرانی، ما را به گشت‌وگذاری در باغ سرسبز فعالیت‌های زنان ایرانی می برد. در این گشت‌وگذار، ما نه تنها به تماشایی فرج‌بخش بل به تفکر و تامل دعوت می شدیم و به آشناتر شدن با چهره خلاق زن ایرانی. چهره‌ای که حرف‌ها، فکرها و اعمال فرهنگ مردسالار مسلط، همواره خطوط آن را اگر نه محو، کم‌رنگ کرده و به حاشیه رانده است. بی گمان آنجا که سخن از خلاقیت است. و تنوع نقطه نظرات و کارها امری طبیعی است و کوشش بنیاد در گردهم‌آوردن و ارانه این گونه‌گونی، تلاشی است لازم و مهم.

اقدام بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی برای انتخاب و معرفی و تجلیل از یکی از زنان

برجسته ایرانی در هر سمینار سالیانه نیز بی‌گمان قدمی است بی‌نهایت با ارزش در جهت تقابل با چهره مسلط زن ایرانی در فرهنگ مردسالار. مگر نه این است که شناختن و شناساندن زنان فعال و خلاق ایرانی خود زده همه آن جهان‌نگری‌هایی است که جایگاه شایسته زن را در "حجب" و سکون و سکوت، در پرداختن به وظایف خانگی و یا در "جلوه‌فروشی" و "منبع الهام" مردان خلاق شدن خلاصه می‌کند؟

ثمینه باغچه‌بان بانوی برگزیده سمینار اسسال بنیاد بود. او از جمله زنان شایسته‌ایست که نه تنها با کار و کوشش خویش قافله فرهنگ بشری را پربارتر می‌کنند، بلکه ثابت می‌نمایند که زن می‌تواند و باید زندگی اجتماعی فعال داشته و در زمینه‌های گوناگونثمرر باشد. مگر می‌شود کارنامه زندگی سراسر تلاش ثمینه را خوانند، پای صحبت او نشست، شور و علاقه او را برای کار، برای آموختن و آموزاندن دید و درس نگرفت؟

از خلال فیلم زیسانی که هما سرشار از زندگی ثمینه باغچه‌بان تهیه کرده است، با او بیشتر آشنا می‌شویم. ثمینه جا به جا از پدرش می‌گوید: زنده‌یاد جبار باغچه‌بان بنیانگذار روش آموزش به ناشنوایان. ثمینه از پدر عشق به "مفید بودن" را می‌آموزد و حرمت "کار انسانی" را.

جبار باغچه‌بان در سال ۱۳۴۲ در سراسمی که به مناسبت تجلیل از علی دیانی، سرایدار دبستان کر و لال‌ها پس از مرگ او برگزار نموده است، در اهمیت تجلیل از "آدمی اصیل" سخن می‌راند و پرسش جالبی را در پیش رو قرار می‌دهد: واحد مقیاس اندازه‌گیری "آدمیت" چیست؟ در تفکر پیرامون این سوال، جبار باغچه‌بان به سه نوع یا سه دسته "کار" اشاره می‌کند: «کار کرم‌وار، کار گاووار، کار آدم‌وار». کار گاووار کاریست از روی اسارت و اجبار، و کار کرم‌وار کاریست آزادانه ولی به عشق "جیب" خود، کار "آدم‌وار" آن کاریست که با عشق و در جهت خدمت به خلق انجام شود. جبار باغچه‌بان بر اهمیت "آدمیت" اصرار می‌کند و می‌گوید که دانش و هنر و تدبیر اگر در خدمت "آدمیت" قرار گیرند، بزرگی آدمی را ده برابر و هزار برابر می‌کنند. به زبان دیگر، اگر دانشمندی "آدم" نباشد، "بزرگ" نیست. او

در این باب از دهخدا نام می‌برد. «آیا تصدیق نداریم که این واحد افتخار ایران به تنهایی کار هزار دانشمند و بلکه بیشتر را بدون اجر و منت انجام داد؟ اگر در نحوه کار این بزرگوار با یک نظر سطحی هم نگاه کنیم، خواهیم دید او برای خود طلا جمع نکرد. شور اشغال هیچ مقامی به سر او راه نیافت و در عیش و تفریحات زندگی را به روی خود بست و بدون اجر و منت این گنجینه گرانبها را به فرهنگ ایران عزیز دودستی تقدیم کرد. ولی وقتی که این نعمت خدابخش برای ایجاد این لغت‌نامه ریاضت می‌کشید، کسی از او خبر نداشت و گو اینکه همه در انتظار بودیم که این ستاره تابناک از آسمان فرهنگ ایران آفول کند و آنگاه صنف و صفوف روشنفکران به یاد این افتخار فرهنگ ایران مجالس برپا سازند.... این است آخرین سوال من: پس چرا ما واحدهای بزرگ آدمیت میهن خود را تا زنده هستند در نمی‌یابیم؟» (۳)

اگر زندگی ثمینه باغچه‌بان را با روش پدر ارزیابی کنیم، بی‌شک او را در شمار واحدهای بزرگ "آدمیت" میهن خود قرار خواهیم داد. ثمینه باغچه‌بان در ادامه راه پدر، زندگی خود را وقف فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و آموزشی نموده است. نه تنها کودکان کر و لال، بلکه همه کودکان ایران از خدمات ثمینه بهره برده‌اند. چه او علاوه بر مدیریت مجتمع آموزشی باغچه‌بان (از سال ۱۳۴۵)، جمعیت حمایت کودکان کر و لال (از سال ۱۳۴۵)، کلینیک شنوایی و گفتار باغچه‌بان (۵۸-۱۳۴۷) و سازمان ملی رفاه ناشنوایان ایران (۵۸-۱۳۵۰)، مسئولیت تهیه کتاب‌های اول فارسی و تربیت معلمین کلاس اول را نیز در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ دارا بوده است. فعالیت‌های ثمینه فقط محدود به داخل کشور نبوده است. او در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۵۷، مدیرعامل چهارمین دبیرخانه منطقه‌ای فدراسیون جهانی ناشنوایان وابسته به سازمان ملل و مسئول اجرای برنامه تربیت معلم برای کشورهای جهان سوم. قاره آسیا و آفریقا بوده است. در سال ۱۳۵۰ مدرسه کلارک Clarke School, Forthe Deaf به پاس خدمات ثمینه، یکی از ده بورس تحصیلی خود را به آموزگاران خاورمیانه اختصاص داد و نام او را بر آن نهاد (۴). در سال ۱۳۶۲ ثمینه به آمریکا رفت و

در شهر سانتاکروز در کنار همسر خود* هوشنگ پیرنظر دخترش مریم و پسرش سهراب، فعالیت‌های خود را از سر گرفت. او بر این مرحله از زندگی خود نام "مهاجرت اجباری" می‌نهد. آنچه اجباریست نمی‌تواند دلخواه باشد. اما ثمینه علیرغم این نادلبخواهی، از کار و تلاش باز نمانده و ضمن ادامه فعالیت‌های آموزشی، مشغول تحقیق درباره دشواری‌ها و ویژگی‌های آموزش زبان و خط فارسی به انگلیسی زبان‌هاست. بعلاوه، ثمینه کتابی نیز درباره آموزش زبان ترکی که زبان مادری اوست، نگاشته است. و شبها در آرامش خانه، ابریشم‌دوزی می‌کند. با الهام از مینیاتوره‌های ایرانی. و به‌همراه حرکت نخ ابریشم به سفر می‌رود. در گوشه و کنار وطنی که به آن عشق می‌ورزد.

ثمینه با فروتنی از کارهای خود سخن می‌گوید. در حرف‌ها و فکرهای او یک نوع هماهنگی و پیوستگی میان "زن بودن" و "انسان بودن"، میان "ایرانی بودن" و "اهل جهان بودن" جاریست. هنگامی که خودش پشت تریبون می‌آید تا با جمعیت دیدار کند همین هماهنگی نوزون را در قامت باریک و چهره روشن‌اش می‌بینیم. شوری که در سخنش نهفته، هنگامی که از زبان "فارسی"، از زبان "ترکی"، از کودکان خویش، از کودکان ایران و از کودکان دنیا حرف می‌زند، این هماهنگی را بیشتر به جلوه درمی‌آورد. در تمامی روزهای سمینار با علاقه و شور در جلسات شرکت می‌جوید و با حضور گرم و روشنش، به همه نیرو می‌دهد. هرگاه که به او می‌نگرم، تکه‌ای از شعر "درس تاریخ" سیمین بهبهانی را بیاد می‌آورم که از نام‌آوران فرهنگ ایران و خادمان هنر و ادب یاد می‌کند:

زیستن در خون ما آمیزه بود
نیستی را، روح ما هرگز ندید
ققنسی گر سوخت، از خاکسترش
ققنسی پر شورتر، آمد پدید ●

زیرنویس:

(۱). به نقل از اساننامه بنیاد

(۲). همانجا

(۳). این نقل‌قول‌ها از جزوه آدمی اصیل و مقیاس

واحد آدمی، به قلم جبار باغچه‌بان استخراج شده است.

(۴). نقل از جزوه "بنیاد پژوهش‌های زنان ایران"

(شبه بین سمینار بین‌المللی سالیانه).

معرفی کتاب

شعر:

* **از سنگلاخ و صاعقه و کاروان**، زبیده اشعار، نعمت آزر، انتشارات باران، سوئد، چاپ اول ۱۳۷۳، ۴۳۰ صفحه. کتاب گزیده‌ایست از اشعار نعمت آزر بین سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۷۱ که در سه بخش تنظیم شده است: در ستیز، در انقلاب، در تبعید.

* **خراشیدن خارا**، سیاگزار برلیان، انتشارات حیدر، اسفند ۱۳۷۳، ۹۹ صفحه. کتاب گزیده‌ایست از شعرهای دهه ۶۰، با عناوین: مزدک و کسوف، از سوال تا پاسخ، در معابر ادعا، دشتی و...

* **شعر تازه از ایران کهنسال** (جلد اول)، جزوه شعر فارسی-سوئدی (دقت پنجم)، گردآوری و ترجمه سهراب سازندرانی (با همکاری فرشید عبداللّه‌زاده)، انتشارات؟، لوند (سوئد)، ۱۹۹۵، ۶۷ صفحه. این کتاب مجموعه‌ایست از اشعار چند شاعر ایرانی به‌همراه ترجمه‌شان به زبان سوئدی. دو جزوه دیگر به همت نگارنده منتشر شده است: جزوه شعر و ایستگاه بعدی: اسکنه.

گزارش:

* **در دادگاه بختیار**، پری سکندری، انتشارات پویا (فرانسه) چاپ اول، آوریل ۹۵، ۲۲۴ صفحه. کتاب گزارشی است از دادگاه متهمان به قتل دکتر بختیار و فروش کتیبه که در نوامبر ۹۴ در پاریس برگزار شد. بخش آخر کتاب شامل بریده‌های روزنامه‌های فرانسوی و نیز اسنادی است از دادگاه و عکس‌هایی تکان‌دهنده از اجساد کشته‌شدگان.

* **نبردی نابرابر**، گزارشی از هفت سال زندان ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۸، نیما پرورش، انتشارات "اندیشه و پیکار"، ۱۳۷۴. این گزارش شامل فصل‌های زیر است: زندان اوین، انفرادی، دادگاه، قزل حصار، یک جشن واقعی، اولین عید و... صفحات ۹۹ تا ۱۳۰ این کتاب قبلاً توسط "کمیته برگزاری یادمان قتل‌عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۴۷"، در پاریس منتشر شده است.

* **"مقدمه یک درام در رتو"**، مرتضی برقی، انتشارات سروش حقیقت، خرداد ۱۳۷۴، ۲۰۷ صفحه. نویسنده، این کتاب را به "شهیدای والا مقام رستوران میکونوس در برلین" تقدیم کرده.

داستان:

* **هارون و دریای قصه‌ها**، سلمان رشدی، برگردان از سینا سلیمی، ترجمه اشعار: اسماعیل خوتی، نشر باران (سوئد)، چاپ اول، ۱۹۹۵، ۲۳۳ صفحه. در مقدمه این قصه زیبا، مترجم فارسی می‌نویسد: «واقعیتی که رشدی... توصیف می‌کند همان مشاجره‌ای است که میان هنر و ادبیات از یک طرف و مذهب و ایدئولوژی سیاسی از طرف دیگر در جریان است».

نمایشنامه:

* **تمثال**: نمایشنامه در یک پرده، رضا قاسمی، نشر باران، چاپ اول، ۱۹۹۵، ۶۹ صفحه. "تمثال"، داستان ترس است در نظامی تمام‌خواه و خودکامه. آنگاه که حتی کندن تمثال "رهبر" از دیوار خانه غیرممکن جلوه می‌کند و خطرناک می‌شود و راهی جز دوباره به دیوار آویختنش به چشم نمی‌آید.

مسائل مارکسیسم:

* **فلسفه و مارکسیسم** (فلسفه، سیاست، ایدئولوژی و...)، لوتی آلتوسر، ترجمه ناصر اعتمادی انتشارات "اندیشه و پیکار"، چاپ اول، خرداد ۷۴، ۱۲۹ صفحه. کتاب در سه بخش نوشته شده است: فلسفه و مارکسیسم، مکاتبات، تکامل فلسفه. در بخش پایانی، کتاب‌شناسی آلتوسر آمده است.

فصل نامه، گاهنامه:

* **افسانه**، شماره ۱۱، زمستان ۷۳، به دبیری داریوش کارگر، محل انتشار: سوئد، ۱۳۸ صفحه. این شماره افسانه به دو بخش اصلی تقسیم شده است. بخش نخست یادنامه سعیدی سیرجانی است و بخش دوم به نامه ۱۳۴ نویسنده که به بیانیه "ما نویسنده‌ایم" مشهور شده اختصاص یافته است. با نوشته‌هایی از م. آجودانی، ن. خاکسار، اخوئی، ب. شیدا، د. کارگر، م. ر. محمودیان، د. آشوری، گلشیری، فروهر و...
* **پویش**، شماره ۲۱، دوره دوم، زمستان ۷۳، محل انتشار: سوئد، ۱۴۹ صفحه. برخی مقالات این شماره عبارتند از: "جمهوری اسلامی" در چنبره بحران‌ها، تحولات و چشم‌اندازها (حسین ابراهیمی)، جنسیت و فرهنگ: زن‌ستیزی در ایران (سیروس طبرستانی)، شعر میانه (فریدون انوشه) و...
* **چشم انداز**، به کوشش ناصر پاکدامن و محسن یلفانی، شماره ۱۴، زمستان ۷۳، ۱۳۶ صفحه. با نوشته‌هایی از: بهروز امدادی اصل (در این غبار و آشوب)، ناصر پاکدامن ("قول مون")، محسن یلفانی (حکومت اسلامی، ضرورت یا تصادف؟)، غزاله علیزاده (رمان، فضای تفاهم و هم‌پردی)، و نیز ۵ گزارش از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ و...
* **آرش**، شماره ۴۹، آوریل-مه ۹۵، با مقالات: چاپ و نشر در سالی که گذشت (اسد سیف)، ایدز در ایران (سعود نقره‌کار)، سمپوزیوم سینمای ایران (عباس سماکار)، قدرت و روشنفکران (مهرداد اعتمادی شاد) و...

کتاب‌هایی از نویسندگان ایرانی به زبانهای خارجی:

#فرانسه:

* **زنان در حجاب**، در برابر شریعت اسلام، Femmes sous le voile, Face a la loi islamique. شهلا شفیق و فرهاد خسروخواهر، انتشارات Felin، پاریس ۱۹۹۵، ۲۳۹ صفحه. این کتاب شامل دو بخش است و نوشتن

هر کدام را یکی از نویسندگان برعهده داشته. عنوان بخش اول-نوشته شهلا شفیق- "چندگانگی و چندگونگی تصویر و موقعیت زن در جهان مسلمان" است که ۴ فصل را در بر می‌گیرد. بخش دوم-نوشته فرهاد خسروخواهر- عنوان "زنان، حجاب و اسلام‌گرایی" را دارد و به ۵ فصل تقسیم می‌شود. نویسندگان در مقدمه مشترکی که بر کتاب نوشته‌اند، به این نکته اشاره کرده‌اند که گرچه نگرانی که ارائه داده‌اند الزاماً همگون نیست اما بر سر یک مسئله هم‌نظرند: اسلام‌گرایی از آنچه غالباً گمان می‌رود شکننده‌تر است و تاکنون نه تنها توانسته هیچ‌کدام از مشکلات اساسی جوامع مسلمان را حل کند بلکه آنها را شدت نیز بخشیده است...

* **پرتره** Portrait، رضا قاسمی، ترجمه مونیک پیکار Monique Picard (با همکاری رضا قاسمی)، انتشارات L'Harmattan (مجموعه تئاتر ۵ قاره)، پاریس ۱۹۹۵، ۷۹ صفحه. این کتاب ترجمه "تمثال" است و اولین اثر نویسنده است که به زبان فرانسه ترجمه شده.

* **کرد: ترانه‌های سوخته** Kurde, les chants brules، رضا، انتشارات Bentelly، بُن، سوئیس، ۱۹۹۵، ۱۴۴ صفحه. کتاب دربرگیرنده سه نوشته است و یک مصاحبه با رضا، عکاس خوب تبعیدی ایرانی. نوشته‌ها از دانیل میتران، همسر فرانسوا میتران، ژرار شالیان، کردشناس و آمانیا فان‌گنت، روزنامه‌نگار آلمانی است.

#انگلیسی:

* **پیشتازان احیاء تفکر اسلامی**، Pioneers of Islamic Revival، ویراستار علی رهنما، انتشارات Z، ۱۹۹۴، ۲۷۹ صفحه. کتاب شامل ۹ فصل است و یک مقدمه. چند پژوهشگر فصل‌های ۹ گانه این کتاب را که به ۹ احیاگر تفکر اسلامی جمله‌اند: سیدجمال‌الدین اسدآبادی (نیکی کدی)، محمد عبود (ایوان حداد)، خمینی (باقر معین)، علی شریعتی (علی رهنما) و... ●

زندگی مردم از زبان رسانه های

دولتی ایران

آموزش و پرورش

۲۶۰ روستا در استان لرستان فاقد مدرسه و فضای آموزشی است

خرم‌آباد خبرگزاری جمهوری اسلامی، بگفته مدیرکل آموزش و پرورش لرستان ۲۶۰ روستا در نقاط مختلف استان لرستان فاقد مدرسه و فضای آموزشی است...

سلام ۶ خرداد ۱۳۷۴

به علت کمبود فضای آموزشی مدارس بابل سر سه نوبته خواهد شد

کیهان ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

محیط زیست

باغهای اطراف جاجرود در معرض نابودی است

مدتی است می‌بینیم که باغهای اطراف رودخانه جاجرود که درختان کناره رود نیز شامل آن می‌شود توسط مالکان شخصی و یا غیره در حال تخریب‌اند و بتدریج در حال پیشروی بسوی رودخانه برای از بین بردن درختان هستند و درختانی را می‌بینیم که سمها یا عمداً قطع یا خشک شده‌اند و محلهایی که تا چندی پیش سرسبز و پردرخت بودند امروز تبدیل به مفازه و ساختمان شده است...

مرضیه منصفت

کیهان ۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

افزایش جمعیت شهرها و تخریب گسترده منابع طبیعی در گیلان، نگران کننده است

رشت خبرگزاری جمهوری اسلامی: وزیر مسکن و شهرسازی ... مهندس آخوندی... گفت: گرچه میزان تخریب به مراتب و اراضی در گیلان بسیار زیاد نیست، اما رشد چشمگیر جمعیتی و ساخت و ساز در این ناحیه چشم‌انداز مثبتی ندارد...

اطلاعات ۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

مدیر آبخیزداری جهاد سازندگی استان:

هر سال ۱۱ میلیون تن خاک در آذربایجان غربی از بین می‌رود

ارومیه. خبرنگار کیهان یک میلیون و ۷۵۶ هزار هکتار از حوزه‌های آبخیز آذربایجان غربی با

نرسایش بسیار شدید خاک روبرو است

کیهان ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۴

ایلام مدیرکل دفتر فنی استانداری ایلام گفت: هم اکنون به ازای هر شهروند ایلامی تنها ۷۵ سانتی‌متر مربع فضای سبز وجود دارد...

سلام ۷ خرداد ۱۳۷۴

الو سلام

حالا که شهرداری مبالغ هنگفتی را صرف زیباسازی شهر تهران می‌کند بد نیست توجهی هم به وضعیت بهداشتی خیابانها بکند. در بعضی خیابانها موشهایی به اندازه گربه دیده می‌شود و بعضی خیابانها را بوی تعفن جوی آب فرا گرفته است که سلامتی مردم را در معرض خطر قرار می‌دهد.

سلام ۹ خرداد ۱۳۷۴

تعمیم قوانین شرعی بر زندگی مردم

در بخشنامه ای از سوی وزارت
دادگستری

ارزش ریالی احشام برای تعیین دیه قتل غیر عمد تعیین شد

سرویس خبری: ارزش ریالی احشام برای تعیین دیه قتل غیر عمد از سوی هیئت کارشناسی تعیین و به محاکم قضایی کشور ابلاغ شد... در بخشنامه حجت الاسلام والمسلمین شورشتری وزیر دادگستری آمده است:

ارزش ریالی دیه شتر ۳۶ میلیون و ۲۵۰ هزار ریال، ارزش ریالی دیه گاو ۶۲ میلیون ریال، ارزش ریالی دیه گوسفند ۹۲ میلیون و ۲۵۰ هزار ریال، خبرنگار ما می افزاید: از این به بعد اجرای احکام بر اساس این دستورالعمل خواهد بود. همچنین در ماده ۲۹۷ قانون دیات در مورد دیه احشام آمده است. ۱۰۰ نفر شتر سالم که خیلی لاغر نباشد. ۲۰۰ رأس گاو سالم که خیلی لاغر نباشد. ۳ هزار رأس گوسفند سالم که خیلی لاغر نباشد.

اطلاعات ۱۷ فروردین ۱۳۷۴

عناوین روزهای هفته احیای امر به معروف و نهی از منکر اعلام شد

سرویس سیاسی: ستاد مرکزی احیای امر به معروف و نهی از منکر طی اطلاعیه ای عناوین روزهای "هفته احیای امر به معروف و نهی از منکر" را اعلام کرد...

کیهان ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۴ ... سردار سرتیپ یوسف رضا ابرافتحی فرمانده ناحیه انتظامی تهران بزرگ در گفتگونی اعلام کرد و گفت: متأسفانه توریست های کشورهای آسیای مرکزی که به تهران سفر می کنند در سطح شهر شئون اسلامی را رعایت نمی کنند و اخیراً نیز واحدهای صنعتی در کوچه برلن، بازار تهران و لاله زار و... برای جلب مشتری انواع لباس

زنانه را بطور زندهای در خارج از مغازه تزئین می کنند، که این خلاف مقررات صنعتی است. به همین منظور طرح ویژه ای در هسته مرکزی شهر اجرا شده است تا با واحدهای صنعتی که شئون اسلامی را رعایت نمی کنند برخورد شود. وی گفت: هتل های مختلف تهران نیز مورد بازرسی قرار گرفت و ۵ هتل در شمال تهران از پذیرش توریست بطور دستجمعی تا اطلاع ثانوی منع شدند، زیرا توریست های این هتل ها در محوطه هتل ها و سطح شهر شئون اسلامی را رعایت نمی کردند...

اطلاعات ۲۱ اردیبهشت ۱۳۷۴

کمبود و گرانی چرا جلوی گرانی ها را نمی گیرید؟

مبارزه با گرانشروشی نتیجه ای که عملاً بیار آورده، فقط ثابت شدن و متعادل گردیدن قیمت قند و شکر بوده است مثلاً گروشت مرغ طرف دو سه ماه گذشته صددرصد اضافه شده، سیب زمینی کاهو اسفناج سبزیجات گوشت گوسفند پنیر و سواد خوراکی دیگر در همین ایام مبارزه با گرانشروشی، مقدار قابل توجهی افزایش یافته، قیمت لوازم و وسایل زندگی، اتومبیل و چیزهای دیگر همه بطور روزافزون افزایش می یابند...

تلفن به خط ارتباطی

اطلاعات ۱۶ فروردین ۱۳۷۴

مبارزه با گرانی بطرح دیگری نیاز دارد

اگر قرار باشد با وجود سازمان تعزیرات حکومتی کلیه کالاها اعم از خوراکی و پوشاکی و مسائیل زندگی و لوازم اتومبیل و غیره همچنان در حال افزایش باشند، تکلیف مصرف کنندگانی که درآمدی ثابت دارند و از اقشار ضعیف جامعه هستند با این گرانی روز افزون چیست؟

تلفن به خط ارتباطی

اطلاعات ۲۱ فروردین ۱۳۷۴

سرمایه دارها سرمایه دارتر می شوند

فروشندهای می گفت با روال صعود قیمتها ما اگر یک ماه مغازه خود را تعطیل کنیم، پس از این مدت مقدار قابل توجهی سرمایه مان افزوده شده، بدون هیچ زحمت و دردسری مفهوم مخالف موضوع اینکه گرانی اجناس فقط برای قشر حقوق بگیر مشکل آفرین است و کاسب و تاجر از گرانی سود بیشتری بدست می آورد...

یک حقوق بگیر

اطلاعات ۲ اردیبهشت ۱۳۷۴

دارو در اختیار بیماران نیست

قرص های مخصوص غدد سرطانی که بیشتر بیماران باید سالها از آن استفاده کنند، در داروخانه ها موجود نیست و بیماران برای تهیه این دارو مجبورند به بازار سیاه روی آور شوند و مبلغ هنگفتی بابت داروی فاقد تاریخ مصرف بپردازند...

اطلاعات ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۴

گذر نرخهای شورای عالی اقتصاد کی به مهد کودکان می افتد

در پی افزایش بی رویه قیمت ها و فشار ناشی از آن بر مردم، خانواده ها همساله با افزایش سرسام آور و شدید مهد کودک های خصوصی مواجه هستند تا جایی که برخی از مهد ها در طول سال دوبار افزایش شدید دارند...

مگر مادر شاغل در طول ماه چقدر درآمد دارد که مبلغی معادل ۱۶ الی ۲۰ هزار تومان بابت شهریه دو فرزندش به جیب کل و گشاد مهد کودک ها واریز کند؟ جمعی از مادران شاغل

کیهان ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۴

اخیراً برای یک کار صنعتی احتیاج به یک واشر پیدا کردم به یک معازله ابزار فروشی در شهرستان میانه مراجعه کردم با کمال تعجب متوجه شدم که فروشنده سکه های ۲۰ ریائی بزرگ را از وسط سوراخ نموده و هر عدد را به قیمت ۱۰۰ ریال می فروشد. چرا بانک مرکزی جلوی اینگونه تخلفات و سودجوییها

را نمی گیرد؟

مسلمی میان

کیهان ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

از چند روز قبل شهروندان تهرانی شاهد گرانی نان بدون اطلاع قبلی از سوی مسئولین ذیربط هستند...

زندگی محمدی

کیهان ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

الو سلام

چند روز است که خریدهای ناچیز چند نفر توریست ترکمن و تاجیک و ازبک از مشهد و دیگر شهرهای شمالی کشور با بزرگنمایی در مطبوعات منعکس می گردد و دلیل اصلی گرانی قلمداد می شود...

سلام ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

الو سلام

آیا صادر کردن ۱۴۰۰۰۰۰ رأس گوسفند به کشورهای عربی کمتر از مقادیر محدود مواد غذایی که توسط مسافران جمهوری های شوروی سابق از کشور خارج می گردد، در افزایش قیمت مواد غذایی تاثیر دارد؟ این روزها مرسوم شده که هرکدام از مسئولین دولتی برای افزایش قیمت ها بیان کنند و ستاسفانه روزنامه ها هم وارد این بازی دلیل تراشی شده اند.

سلام ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۴

سرکشی به کردن مردم شهرداری املاک خیابان نواب صفوی را زیر قیمت می خرد

شهرداری تهران در اجرای طرح خیابان نواب صفوی املاک منطقه را ۰.۳۰ از قیمت روز کمتر می خرد و مالکین و کسبه را تهدید می کند که اگر به قیمت تعیین شده از طرف شهرداری ملک خود را واگذار نکنند خانه و مغازه را بر سرشان خراب می کنند. که چند مورد هم بر اساس همین تهدید تاکنون تخریب شده است...

اهالی منطقه

کیهان ۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

بهداشت و درمان وضعیت نامطلوب زایشگاه ساوه

... وضع زایشگاه ساوه بسیار بد و

ناسانداگیز است. درصد قابل توجهی از نوزادان در این زایشگاه محقر منحصر بفرد دچار زردی و بیماری‌های پوستی و... می‌شود. تنه‌ای که بالاجبر و بیشتر بعثت استضعاف به این زایشگاه مراجعه می‌کنند شرایط نامطلوبی را باید تحمل کنند. البسه‌ای که گویا بمنظور رعایت بهداشت به زنان زائر پوشانیده می‌شود، علاوه بر فرسودگی غالباً ناپاکیزه هم هستند و وضع ملحفه و پتوهای بخش از لباسهای بهداشتی هم بدتر است. رفتار پرسنل با مراجعان مغایر شئونات شغل مقدسی است که خود انتخاب کرده‌اند، بوی تعفن در بخش زایمان را هم نباید فراموش کرد...

علی بیگوند

کیهان ۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

بیماری از کودکان تهران به علت آلودگی هوا با مشکل ربوی مواجهند

... دکتر میلانی حسینی که مدیریت گروه کودکان دانشگاه علوم پزشکی تهران را نیز بر عهده دارد، مهمترین مشکل فعلی کودکان را مشکل ربوی ناشی از آلودگی هوا ذکر کرد و گفت: متأسفانه به علت آلودگی بیش از حد هوای تهران اکثر کودکان با مشکل ربوی مواجهند که این مساله می‌تواند در آینده باعث ایجاد عوارضهای مکرر، عطسه‌های شدید، آسم، آلرژی ربوی و برونشیت مزمن شود.

کیهان ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

فرهنگ

با حضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

دانشکده علوم قرآنی شیراز افتتاح شد.

اطلاعات ۱۷ فروردین ۱۳۷۴

۱۹ بقعه متبرکه در شهریار شناسائی شد

سرورس خبر شهرستانها- بر اساس آخرین بررسی‌های انجام شده، تا کنون ۱۹ بقعه متبرکه در شهرستان شهریار شناسایی شده است. بگزارش واحد مرکزی خبر از کرج، این اماکن هریک به نوعی

با توجه به اعتقادات غنی و مذهبی مردم منطقه پذیرای زائران زیادی هستند...

اطلاعات ۲۱ فروردین ۱۳۷۴

مسابقه از "سنگر تا سنگر" در بندر دیر برگزار شد

بندر دیر- خبرنگار اطلاعات: از سوی شورای اقامه نماز اداره آموزش و پرورش شهرستان دیر، یک مسابقه دو با عنوان "سنگر تا سنگر" ترتیب یافت. در این مسابقه که در فاصله مدارس تا مسجد جامع برگزار شد...

اطلاعات ۲۳ فروردین ۱۳۷۴

۱۲۵ کودک آموزش‌های لازم را در کانون قرآن کچساران فرا گرفتند

کچساران- خبرگزاری جمهوری اسلامی: مسئول سازمان تبلیغات اسلامی شهرستان کچساران گفت: ۱۲۵ کودک خردسال، آموزشهای لازم علوم اسلامی و قرآنی را در مهد جوانهای قرآن این شهرستان فرا گرفتند.

اطلاعات ۲۳ فروردین ۱۳۷۴

برگزاری مراسم "شبی با قرآن" در منطقه هوایی مهرآباد

از سوی دفتر عقیدتی، سیاسی پایگاه هوایی مهرآباد، مراسم باشکوه "شبی با قرآن" با حضور قاریان و حافظان قرآن در مسجد شهرک توحید منطقه هوایی مهرآباد برگزار گردید.

اطلاعات ۲۴ فروردین ۱۳۷۴

جوانان به سینما و پارک نیاز دارند

در خیابان مالک اشتر سینمایی وجود دارد که حدود ۲ سال است تعطیل شده است. امکانات دیگر چون پارک و فضای سبز نیز که در انتهای خیابان زمینش هم وجود دارد، از جمله نیازهای جوانان است... (از اهالی خیابان مالک اشتر)

اطلاعات ۲۸ فروردین ۱۳۷۴

آغاز رقابت ۱۲ هزاری قاری در مسابقات "از رمضان تا محرم"

سرورس اجتماعی: مرحله اول مسابقات قرآنی "از رمضان تا

رتیس جمهوری طی پیامی به چهارمین دوره مسابقه سراسری حفظ و قرائت و مفاهیم قرآن سازمان ملی پرورش استعدادها درخشان توصیه کرد برای مقابله با ستیز سازمان‌یافته دشمنان خداواری باید نوجوانان و فرزندان را به سلاح اندیشه مسلح کرد...

کیهان ۵ اردیبهشت ۱۳۷۴

گزارشی از برگزاری مسابقات سراسری حفظ و قرائت قرآن کریم ویژه مهاجرین افغانی در تهران

دویمین دوره مسابقات سراسری حفظ و قرائت قرآن کریم ویژه مهاجرین افغانی مقیم ایران از سوی ستاد پشتیبانی افغانستان وزارت امور خارجه طی روزهای بیست و دوم لغایت بیست و چهارم فروردین‌ماه گذشته در فرهنگسرای نیاوران برگزار شد...

اطلاعات ۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

برگزاری دهمین دوره مسابقات قرآنی دانشجویان سراسر کشور در دانشگاه علوم پزشکی ایران

مرحله نهایی دهمین دوره مسابقات سراسری حفظ، قرائت و مفاهیم دانشجویان کشور آغاز شد. این مسابقات عصر روز دوشنبه مورخ ۷۴ ۲ ۴ طی مراسم باشکوهی با حضور رئیس جهاد دانشگاهی و معاونین ایشان، مسئولان و اساتید دانشگاه علوم پزشکی ایران... افتتاح گردید. سخنران مراسم افتتاحیه این مسابقات، آقای ایمانی معاون فرهنگی جهاد دانشگاهی بود که به تشریح چگونگی انجام امور فرهنگی در دانشگاهها پرداخت و اظهار نمود: ... که فعالیتهای قرآنی جایگاه ویژه‌ای در برنامه‌های جهاد دانشگاهی دارد و این نهاد تلاش دارد با برگزاری برنامه‌های مختلف از جمله راه‌اندازی و تقویت کانونهای قرآن، تجهیز این کانونها به کامپیوتر و نرم‌افزارهای قرآنی، برگزاری هفته قرآن در دانشگاهها در هفته آخر ماه مبارک رمضان، و انجام مسابقات مقدساتی قرآن در آشنا نمودن هرچه بهتر دانشجویان با معارف قرآنی همت گمارد...

اطلاعات ۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

محرم با شرکت ۱۲ هزار نفر از جانبازان و خانواده‌های آنان از روز شنبه دوم اردیبهشت‌ماه سال جاری در سراسر کشور برگزار می‌شود... این مسابقات بمناسبت هزار و چهارصد بیست و نهمین سال بعثت حضرت محمد(ص) در رشته‌های حفظ، قرائت، اذان، تواشیع، همخوانی و مفاهیم بمدت یک هفته در شهرستانها ادامه خواهد داشت... برگزاری مسابقات در بین فرزندان جانبازان در مقاطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان و بالاتر و نیز زیر هفت سال خواهد بود...

اطلاعات ۳۰ فروردین ۱۳۷۴

آثار باستانی دره شهر، به مرمت نیاز دارد

دره‌شهر- خبرگزاری جمهوری اسلامی: مجموعه آثار باستانی تنگ بهرام چوبین واقع در ۵ کیلومتری جنوب شرقی دره‌شهر، به مرمت نیاز دارد. به گفته کارشناسان میراث فرهنگی، این آثار که قدمت تاریخی آنها به دوره ساسانیان می‌رسد، محل حکمرانی بهرام چوبین بوده است...

اطلاعات ۳۱ فروردین ۱۳۷۴

حربه جدید در نشر فساد

...بخش برنامه‌های مبتذل و فسادانگیز از طریق ماهواره، نوارهای کاست و ویدئو و... از راهمایی است که دزدان فرهنگ و دین برای گمراه‌ساختن افراد جامعه‌امان و بخصوص نسل انقلابی و جوان ما از آنها استفاده می‌کنند. یکی از حربه‌های جدیدی که سروچین فساد در پیش گرفته‌اند تولید نوارهای منحرف‌کننده و ضداخلاقی بازیهای کامپیوتری است... تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام به فرهنگ غنی و پربرار دینی و اجتماعی ما از طریق بازیهای کامپیوتری، بغض و کینه آنان را از نظام مقدس جمهوری اسلامی نشان می‌دهد...

سعید سعیدی

کیهان ۴ اردیبهشت ۱۳۷۴

پیام رئیس جمهور به مسابقه سراسری حفظ و قرائت قرآن استعدادهای درخشان

بسمه تعالی

مسابقه بزرگ از محرم تا محرم

بمناسبت تقارن سالگرد ارتحال ملکوتی امام عاشقان با ایام دهه عاشورا و در آستانه برگزاری کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر فرهنگی، هنری ستاد مرکزی سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(س) و مرکز هنرهای تجسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مسابقه‌ای سراسری در رشته‌های: نقاشی، طراحی، گرافیک، خوشنویسی ... برگزار می‌کند.

کیهان ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۴

اولین گردهمایی سیاسی خواهران بسیجی برگزار شد

اولین گردهمایی سیاسی خواهران بسیجی نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران در سالن شهید آوینی ستاد این نیرو برگزار شد...

کیهان ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۴

دانشکده علوم قرآنی شاهرود مستقل شد

شاهرود. خبرگزاری جمهوری اسلامی: با موافقت هیات مؤسس دانشکده‌های علوم قرآنی کشور، دانشکده قرآن شاهرود به دانشکده علوم قرآنی تغییر نام یافت و مستقل اعلام شد...

اطلاعات ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۴

گردهمایی خواهران بسیجی مربی قرآن کریم برگزار شد

گردهمایی مربیان قرآن کریم با حضور بیش از ۴۰۰ تن از مربیان و خواهران بسیجی آموزش دیده قرآن در محل دارالقرآن نیروی مقاومت بسیج برگزار شد. به گزارش روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این گردهمایی حجت الاسلام سیدرضا فقیهی مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج طی سخنانی... برنامه‌های دارالقرآن نیروی مقاومت بسیج را در برگزاری کلاسهای تجوید در سطح عالی، کلاس صوت و لحن، آشنایی با مفاهیم قرآنی، آموزش قرآن بوسیله کامپیوتر، آموزش خط قرآن و ایجاد آرشیو

نوارهای قرآنی از قاریان مشهور و معروف و تهیه فیلم و نوار بیان کرد...

کیهان ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۴

دانشگاه تبریز به مقام اول مسابقات قرآن دانشگاههای کشور دست یافت

تبریز- خبرنگار کیهان:

... در مراسمی که به همین منظور ترتیب یافته بود دانشجویان برتر مرحله نهایی دهمین دور مسابقه حفظ، قرانت و مفاهیم قرآن دانشگاهها معرفی شدند...

کیهان ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۴

برگزاری مسابقات قرائت، حفظ و مفاهیم قرآن در بردسکن

بردسکن- خبرنگار اطلاعات: مسابقات قرائت و حفظ و مفاهیم قرآن فرهنگیان بردسکن برگزار شد...

اطلاعات ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۴

برگزیدگان مسابقات اذان فرهنگیان یزد معرفی شدند

اطلاعات ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۴

عزت در تهران گشایش یافت

نخستین مجمع علمی قرآن و عزت با سخنان دکتر محمدعلی نجفی وزیر آموزش و پرورش در سالن اجتماعات سازمان حج و زیارت گشایش یافت...

کیهان ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

چاپ ۵۰ میلیون جلد کتاب در زمینه فرضیه نماز

طی سه سال اخیر حدود ۵۰ میلیون جلد کتاب با ۶۰ عنوان در مورد فرضیه نماز توسط ستاد اقامه نماز کشور به چاپ رسیده است...

کیهان ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

الو سلام

یک فیلم در هنگام تهیه از فیلمنامه گرفته تا اکران باید از میزهای مختلفی بگذرد و هنگام پخش در تلویزیون باز بعضی از صحنه‌های آن سانسور می‌گردد. اما کار بهمین جا ختم نمی‌شود و اخیراً پس از تصدی آقای لاریجانی فیلمهایی که سابقاً از تلویزیون پخش شده بود مجدداً مورد جرح و تعدیل قرار

می‌گیرند.

سلام ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

رئیس سازمان تبلیغات اسلام: برای نخستین بار بن کتاب ویژه روحانیون و طلاب علوم دینی توزیع شده است

... حجت‌السلام والمسلمین محمدی عراقی رئیس سازمان تبلیغات اسلامی طی یک گفتگوی مطبوعاتی در آستانه افتتاح هشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب با اعلام این مطلب گفت: امسال برای اولین بار بن کتاب ویژه روحانیون و طلاب علوم دینی توزیع شده است و این افراد می‌توانند حداکثر تا سه چهارم بهای کتاب عرضه شده در نمایشگاه امسال را با بن پرداخت کنند. وی با اشاره باینکه سازمان تبلیغات اسلامی امسال با عرضه ۱۵۰۰ عنوان کتاب فارسی و ۵۰۰ عنوان کتاب به زبانهای خارجی در نمایشگاه شرکت کرده است، تیراژ این کتابها را ۱۱ میلیون نسخه اعلام کرد. محمد عراقی همچنین گفت: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی با عرضه ۱۷۷ عنوان کتاب در زمینه ادبیات مقاومت و خاطرات رزمندگان و آزادگان، بیشترین عنوان کتابها را در این زمینه‌ها عرضه خواهد کرد...

سلام ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

الو سلام

با توجه باینکه کتابهای نمایشگاه کتاب با دلار ۱۲۰ تومان فروخته می‌شود عملاً شرایطی بوجود آورده‌اند که کسی قادر به خرید کتاب خارجی نباشد، تعداد صندوقها خیلی کم است و متصدیان آنهم کم‌کاری می‌کنند.

سلام ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۴

اولین دوره مسابقات قرائت قرآن دانشکده علوم قضایی اول و دوم خرداد برگزار می‌شود.

کیهان ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۴

ناامنی اجتماعی

مدیرکل کار و امور اجتماعی استان همدان:

۴۰ هزار بیکار در همدان جویای کار هستند...

کیهان ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۴

برای ما کارمندان دولت شغل دوم بسیار مهم است اما اخیراً شنیده شده که اسامی افرادی که شغل دوم دارند قرار است از طریق ادارات مربوطه مشخص شود و در مورد آنها تصمیم‌گیری بعمل آید آیا با توجه به وضعیت موجود جامعه می‌شود با یک شغل زندگی را اداره کرد و با قیمت سرسام‌آور گرانی چگونه سبزه نماییم.

موسوی

کیهان ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۴

سرکوب**اطلاعیه سازمان صدا و سیما در خصوص پخش فیلم سینمایی "دونده"**

سرویس فرهنگی- هنری: سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران با صدور اطلاعیه‌ای در خصوص پخش فیلم سینمایی دونده که پنجشنبه شب روی آنتن شبکه اول سیما رفت از بینندگان پوزش طلبید. بنا به این گزارش، متن کامل توضیح و پوزش سازمان صدا و سیما بشرح زیر است: نظر باینکه پنجشنبه شب (۲۱ ۲ ۷۴) از ادامه پخش فیلم سینمایی "دونده" از شبکه اول سیما جلوگیری شد، لازم است توضیحاتی برای آگاهی بینندگان محترم و امت حزب‌الله ارائه شود. اولاً فیلم سینمایی دونده در جدول پخش شبکه نبوده، بلکه دفتر تأمین برنامه‌های خارجی که مسئولیت تعیین و ارسال فیلم‌های سینمایی را بر عهده دارد، فیلم دیگری را برای پخش در نظر گرفته بود که متأسفانه بدلیل عدم ارسال بموقع فیلم مذکور و بنا به تشخیص مدیر پخش شبکه اول، فیلم دونده که در آرشیو پخش موجود بوده و قبلاً نیز یکبار از آن شبکه پخش شد، بعنوان فیلم مجاز برای پخش انتخاب و پس از بازبینی توسط ناظر پخش و بهره‌ای اصلاحات، بدون توجه به شرایط سیاسی کنونی و

زن و زن ستیزی

آپارتاید جنسی

تاسیس اولین دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی بانوان

اولین دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی برای زنان در دانشگاه الزهرا تأسیس می‌شود. این دانشکده از سال تحصیلی آینده در دو رشته دبیری و آزاد در مقطع کارشناسی اقدام به پذیرش دانشجو می‌کند...

زنان بهمن و اسفند ۱۳۷۳

نمایشگاه هنرهای دستی زنان

با تشکیل نخستین تعاون هنرهای بانوان آذربایجان شرقی، هنرهای دستی جمعی از زنان هنرمند این استان در تبریز به نمایش گذاشته شده است. ...

اطلاعات: ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۴

برپایی آثار تجسمی خواهران در کارگاه هنری سوره

نمایشگاهی از آثار مینیاتور و تابلوهای رنگ و روغن، مجسمه و سوزن دوزی و آثار دستی خواهران بسیج، در مکان کارگاه هنری سوره برگزار شده است...

اطلاعات: ۴ خرداد ۱۳۷۴

نمایشگاه معرفی صد شغل خانگی افتتاح شد

نمایشگاه معرفی یکصد شغل خانگی و بانک اطلاعاتی برای نشان دادن راههای خوداشتغالی بانوان با استفاده از حداقل امکانات، افتتاح شد. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، این نمایشگاه به منظور ارائه راههای مناسبی برای خود اشتغالی بانوان در محیطهای غیرکاری و شخصی افتتاح شده است.

سلام ۱۰ خرداد ۱۳۷۴

اقدام و موضع‌گیری و اتخاذ تصمیم در قبال نقض حقوق بشر اسلامی بویژه نسبت به مسلمانان در همه کشورها...

کیهان ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۴

الو سلام

در شرایطی که از سوی دولت، سیاست تثبیت قیمت‌ها مطرح می‌شود، چرا دو تا از روزنامه‌های صبح با وجود اینکه از امکانات مالی بسیار خوبی برخوردارند قیمت این روزنامه‌ها را افزایش داده‌اند. سلام: افزایش قیمت برای سایر روزنامه‌ها نیز اسری گریزناپذیر است و اگر روزنامه‌ای با بودجه دولتی منتشر می‌شود نباید با پائین نگه داشتن قیمت به رقابت با روزنامه‌هایی برخیزد که از چنین پشتوانه‌ای برخوردار نیست. مفهوم چنین رقابتی آن است که دولت در پی به تعطیل کشاندن روزنامه‌هایی است که دولتی نیستند...

سلام ۷ خرداد ۱۳۷۴

مبارزات مردم

الو سلام

چند روز قبل دانشجویان دانشگاه تربیت معلم مجتمع حصارک نسبت به وضعیت بد غذا و آب و سایر مشکلات صنفی و ضعف مدیریت این دانشگاه اعتراض نمودند و خواستار پاسخگویی مدیریت دانشگاه و رفع مشکلات خود شدند. اما پس از گذشت چند روز مدیریت دانشگاه پنجاه نفر از دانشجویان را به کمیته انضباطی و حراست احضار نموده و درصدد با اخراج تعدادی از آنان دانشجویان را ساکت نمایند. و با ایجاد جو رعب و وحشت در دانشگاه محیط این دانشگاه را به التماس کشانیده‌اند و معتقدند که این حرکت منتصب به جریان‌های سیاسی خارج از دانشگاه است. در حالی که کوچکترین خواسته دانشجویان که در مورد مسائل صنفی است باین صورت سرکوب می‌گردد. چگونه ممکن است دانشجویان بتوانند وارد عرصه سیاست بشوند؟

سلام ۱ خرداد ۱۳۷۴

آثار باستانی مذهبی، فرهنگی ایران اسلامی را ستوده و یادآور شدند: از آزادی موجود در ایران متعجب و شگفت‌زده هستند...

کیهان ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۴

تأثیر آوای دلنشین قرآن کریم بر کاهش درد

آنچه در پی می‌آید پژوهشی است که توسط علیرضا نیک‌بخت‌آبادی و با همکاری دکتر حسن عشایری استادیار دانشگاه علوم پزشکی و عیسی محمدی عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس انجام یافته است. در این پژوهش یکی از معجزات قرآن کریم مورد تحقیق و بررسی علمی قرار گرفته است... اطلاعات بدست آمده نشان می‌دهد که آوای قرآن کریم باعث کاهش شدت درد در بیماران بعد از عمل جراحی شکم می‌شود...

بعد از کسب اجازه از مقام معظم رهبری، پژوهشگران عزم خود را جزم کردند تا با یک روش علمی و تحقیقی، میزان تأثیر صوت دلنشین تلاوت قرآن کریم را بر کاهش درد بسنجند و آن را به صورت یک مدرک معتبر علمی، در محافل پزشکی جهان مطرح و از آن بهره‌برداری کنند... ماهنامه تلخیص از نشریه "بصائر" ماهنامه سازمان تبلیغات اسلام شماره‌های دوم و سوم

کیهان ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

از سوی دبیرخانه کمیسیون حقوق بشر اسلامی

... کمیسیون حقوق بشر اسلامی بر اساس اصل ۱۵۶ و بند اول اصل ۱۵۸ قانون اساسی زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌شود و صرفاً در زمینه حقوق بشر اسلامی فعالیت می‌کند. این کمیسیون از تاریخ تشکیل دارای شخصیت حقوقی و رئیس آن نماینده حقوقی کمیسیون می‌باشد. کمیسیون برای رسیدن به اهداف زیر فعالیت می‌کند: تبیین آموزش و گسترش حقوق بشر از دیدگاه اسلام، نظارت بر چگونگی برخورداری و رعایت حقوق بشر اسلامی به وسیله شخصیت‌های حقیقی و حقوقی، طرح و ارائه راه حل مناسب جهت

کینه‌توزیهای رژیم غدار آمریکا اقدام به پخش آن بجای فیلم سینمایی اصلی می‌کند مسئولان ذیربط پس از ملاحظه فیلم دوندۀ سریعاً دستور توقف پخش آنرا صادر می‌کنند و مجری پخش اعلام می‌کند که بدلیل اشکال در پخش فیلم از ادامه پخش عذرخواهی می‌شود. ثانیاً مدیر و ناظر پخش شبکه بدلیل بی‌توجهی توئیخ شده‌اند. بدینوسیله ضمن تشکر از حساسیت مسئولانۀ مردم عزیز از تمامی بینندگان صمیمانه پوزش می‌خواهیم و امیدواریم در آینده شاهد تکرار این گونه اشتباهات هرچند غیرعمدی نباشیم.

اطلاعات ۲۴ اردیبهشت ۱۳۷۴

فقر و محرومیت در جاجعه

لرستان؛ فرشی از محرومیتها پیش پای رئیس مجلس

... طبق آمار رسمی خرم‌آباد، مرکز استان با ۹۴۴ درصد محرومیت رویاروست و برخی شهرها مثل کوهدشت و یا نورآباد با صددرصد... طبق آمار سهم لرستان از کارگاههای بزرگ صنعتی کشور با ظرفیت ۵۰ نفر به بالا ۹ درصد است. به زبان دیگر در ردیف ۲۱ کشور است. در این زمینه نرخ بیکاری از ۱۲ درصد در سال ۵۵ به ۱۹۷ درصد در سال ۷۰ رسیده است... لرستان در بخش آموزش و پرورش هم در فقر بسر می‌برد. میزان قبولی اغلب مدارس منطقه ۵ تا ۱۰ درصد بوده است...

کیهان ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۴

طنز نیست باور کنید!

انظار شگفتی‌تورپیست‌های فرانسوی از آزادی موجود در ایران

سرویس اقتصادی: یک گروه ۱۱ نفره از تورپیست‌های فرانسوی که در قالب "تورپیست صحرانورد" به مدت دو هفته از ایران بازدید کردند، در پایان سفرشان با شرکت در یک کنفرانس مطبوعاتی،

فعالیت های بین المللی

مادرید - خبرگزاری جمهوری اسلامی: در نودوسومین کنفرانس بین المجالس که جمهوری اسلامی ایران ریاست گروه آسیا پاسفیک را به عهده داشت، پیشنهاد این گروه در زمینه حقوق زن و آموزش بانوان، به تصویب رسید. حجت الاسلام محمد هادی عبد خدایی رئیس هیات پارلمانی ایران در کنفرانس ... گفت: اعضای هیات در کمیته های مختلف شرکت کردند. از جمله خانم درخشنده مسئولیت شرکت در کمیته حقوق بانوان را به عهده داشت. ...

اطلاعات ۱۵ فروردین ۱۳۷۴

سازمان جهانی زنان مسلمان

تهران - خبرگزاری جمهوری اسلامی: نماینده دائم ایران در سازمان کنفرانس اسلامی اعلام کرد که وزیران امور خارجه این سازمان در اجلاس آینده خود، تشکیل یک سازمان جهانی را برای زنان مسلمان مورد بررسی قرار می دهند. صباح زنگنه در گفتگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: ... اگر وزیران خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی با تشکیل سازمان جهانی زنان موافقت کنند، این سازمان نخستین نهاد بین المللی است که بر اساس قوانین اسلامی، برای زنان تشکیل می شود.

اطلاعات ۳۱ فروردین ۱۳۷۴

کنفرانس بین المللی «نقش زن و خانواده در توسعه انسانی»

خانم شهلا حبیبی، مشاور رئیس جمهوری در امور زنان گفت: این کنفرانس با هدف ایجاد فضای مناسب برای مبادله اطلاعات و تجربیات ویژه زنان در موضوعهای مربوط به خانواده و توسعه، ارزیابی و تحلیل گزارشهای موجود سازمان ملل درباره وضع زنان، خانواده و بازنگری اسناد بین المللی، ایجاد شیوه هایی برای تحقق بخشیدن به

تمام مسئولان نظام به ارتقای سطح فکری بانوان توجه دارند

زاهدان - خانم موسوی سرشت مشاور وزیر کشور در امور بانوان این مطلب را در اولین اجلاس کمیسیون امور بانوان سیستان و بلوچستان بیان کرد. وی در بخشی از سخنانش در خصوص اقامه نماز گفت: باید جامعه را به سمتی ببریم که به نماز بها داده شود. وقتی در جامعه اقامه نماز شد آن جامعه از پلیدیها و فسادها دور می شود.

کیهان ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۴

سومین مرکز مشاوره خانواده در مساجد

صبح دیروز با حضور شهلا حبیبی مشاور رئیس جمهور و سرپرست دفتر امور زنان در مسجد علی بن ابیطالب، افتتاح شد. این مراکز بمنظور ارتقاء سلامت خانواده و سعی در حل مشکلات خانوادگی و به فعلیت رساندن توانمندیهای بالقوه خانواده برای پیشبرد اهداف اجتماعی به همت دفتر امور زنان در نهاد ریاست جمهوری و با همکاری شورای عالی نظارت بر کانونهای فرهنگی و هنری مساجد، نیروی مقاومت بسیج، مرکز رسیدگی به امور مساجد و شهرداری تهران به اجرا درآمده است.

کیهان ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

سمینار تعاون، زن و اشتغال

وزارت تعاون به منظور بررسی فرصت های شغلی، برای زنان و لزوم حضور آنان در فعالیتهای بخش تعاونی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران به ویژه از طریق شکل های تعاونی و همچنین ارتقاء نقش زنان در بالندگی و توسعه تعاونی های کشور در نظر دارد ... سمیناری تحت عنوان «تعاون، زن و اشتغال» در محل دانشگاه تبریز برگزار نماید.

اطلاعات ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۴

سمینار آموزش خانواده و بهره وری در اصفهان برگزار شد

اصفهان - سمینار آموزش خانواده و بهره وری به منظور شناخت شاخصهای اصلی زن در امر بهره وری و گسترش این شاخصها در سطح جامعه در تالار فرهنگیان اصفهان برگزار شد. استاندار اصفهان به اهمیت خانواده در آموزش بهره وری جامعه تاکید نمود و گفت: مهمترین جایگاهی که می تواند بهره وری را بالا برد محیط خانواده است.

سلام ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

در مراسم انتخاب کتاب سال

۲۰ خانم مولف و مترجم برجسته کشور تا کنون طی برگزاری دوازده دوره انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، در بخش تالیف و ترجمه برگزیده شده اند...

اطلاعات ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

جشن عبادت

برگزاری جشن عبادت ۱۱۵۰ دانش آموز دختر در سمنان

سمنان. جشن عبادت ۱۱۵۰ دانش آموز پایه سوم دبستانهای دخترانه سمنان در سالن هلال احمر این شهرستان برگزار شد...

اطلاعات ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۴

الگوی زن مسلمان

دکتر محمد جواد لاریجانی: ... اینکه فرض کنید مظاهر بی دینی در ایران نیست، شرب خمر علنی نیست، اماکن فساد نیست، بی حجابی نیست، حالا بدحجابی است اما بی حجابی نیست، من راجع به بدحجابی هم باید بگویم به هر صورت آن هم در حدی است که غیر قابل مقایسه است با میزانی که حجاب در ایران رعایت می شود. شاید در زمان پیغمبر اکرم هم به

فعالیت سیاسی

فصلنامه جمعیت زنان جمهوری اسلامی

پانزدهمین شماره از فصلنامه جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران (ندا) ویژه اربعین رحلت حاج سید احمد خمینی منتشر شد...

اطلاعات ۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

این درجه حجاب رعایت نمی‌شد...

سینما ویدئو ۲ خرداد ۱۳۷۴

اعطای نشان درجه یک ایثار به ۱۱ تن از مادران شهیدان دفاع مقدس

هاشمی رفسنجانی... از مادران شهیدی که در این مراسم بالاترین نشان دولتی را دریافت کردند، تقدیر کرد. وی گفت تا روزی که این عزیزان در جامعه ما مکرم و معزز باشند، به کشور آسیبی نمی‌رسد... و در پایان این مراسم ۱۱ نفر از مادران شهید که بیش از ۴ فرزندشان را تقدیم انقلاب کرده‌اند از دست همسر گرامی رئیس جمهوری نشان درجه یک ایثار دریافت کردند.

اطلاعات: ۲ خرداد ۱۳۷۴

زن و قانون

زن از افتتاح حسابهای سپرده سرمایه گذاری برای فرزندان خود محرومند

بانکهای کشور به مادران اجازه نمی‌دهند برای فرزندان صغیر خود غیر از حساب پس‌انداز قرض الحسنه، حسابهای دیگری افتتاح یا از آن حسابها برداشت نمایند... در ده اخیر که نظام بانکی تحول یافته است و افتتاح انواع جدید حسابهای پس‌انداز با عنوان حساب سپرده سرمایه گذاری رایج شده است، بحث و گفتگو پیرامون موضوع بالا گرفت و سرانجام منجر به صدور آخرین دستور العمل اجرایی شد که بر پایه مفاد آن، زنان از افتتاح حسابهای سپرده سرمایه گذاری برای فرزندان خود منع و محروم شدند...

متن آخرین دستورالعمل اجرایی بانکها در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۷۲:

مادران به هیچ‌وجه نمی‌توانند برای فرزندان صغیر خود غیر از حساب پس‌انداز قرض الحسنه حسابهای دیگری افتتاح نمایند، مگر اینکه دارای قیمنامه و اجازه

سرپرستی مربوطه باشند.

زنان، بهمن و اسفند ۱۳۷۳

استخدام زنان به عنوان قاضی تحقیق و بازپرس

در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی در ۲۹ فروردین ۷۴، لایحه اصلاح تبصره ۵ قانون الحاق پنج تبصره به قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری در دستور جلسه قرار گرفت... بر اساس مصوبه کنونی، رئیس قوه قضاییه می‌تواند زنانی را که واجد شرایط انتخاب قضات دادگستری مصوب سال ۶۱ هستند، جهت تصدی پستهای مشاوره دیوان عدالت اداری، دادگاههای مدنی خاص، قاضی تحقیق، بازپرس، دفاتر مطالعات حقوقی، تدوین قوانین دادگستری، اداره سرپرستی صفار و مستشاری اداره حقوقی و سایر اداراتی که داری پست قضایی هستند، استخدام کند.

زنان فروردین و اردیبهشت ۷۴

حجاب

حجاب زنان ایرانی دشمنان انقلاب را به وحشت انداخته است

در این مراسم که جمعی از خواهران دانش آموز بسیجی حضور داشتند، حجت الاسلام فقیهی مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج با اشاره به توطئه اخیر آمریکا در تحریم اقتصادی ایران... در خصوص حجاب برتر زنان ایرانی گفت: زنان کشورمان پیروان واقعی حضرت زهرا هستند و پوشش چادر، دشمنان انقلاب را به وحشت انداخته و مانند تیری به چشم دشمنان اسلام فرو می‌رود.

اطلاعات: ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۴

سخنان آیت الله یزدی در نماز جمعه، درباره پوشش زنان

... از یک مقدس که اصلا مسائل

سیاسی سرش نمی‌شود، هیچ چیز نمی‌فهمد، از او می‌پرسیم، می‌گوئیم در این مملکت شما قبلاً وضعیت چه جوری بود؟ ... دخترهای برهنه و بی‌حجاب و نیم برهنه چگونه بودند؟ و حالا چگونه است؟ حالا وقتی یک دختر جوان ما حجاب اسلامی کاملی دارد، مانتو پوشیده، روسری دارد، همه چیزش را هم مرتب کرده، آقا با من دعوا می‌کند که شماها چرا اینجوری زندگی می‌کنید، چرا جلور اینها را نمی‌گیرید؟ چرا نباید حتماً چادر سرشان کنند؟ چادر برترین حجاب، بله، برترین حجاب، اما این دختری که در فائیل خودش، پیروز و قبل از انقلاب، مادرش و عمه‌اش و خاله‌اش برهنه می‌آمدند ... همه یادتان رفته؟ امروز سراغ این آمده‌اید که چرا مانتو پوشیده؟ اقلاً بگذار یک نسل بگذرد، یک نسل نگذشته؟

زنان فروردین، اردیبهشت ۱۳۷۴

تبیین

رشته مهندسی کشاورزی برای خواهران چه کاربردی دارد؟

رشته مهندسی کشاورزی و گرایش‌های متبذد آن با توجه به تعداد پذیرش دانشجو و مشکل راهیابی به بازار کار از جمله رشته‌های تحصیلی است که در جامعه ما حتی برای برادران جذابیتی کمتر دارد، ... و این در حالی است که همه ساله در کنکور سراسری و در دانشکده‌های کشاورزی، تعداد زیادی خواهر دانشجو می‌پذیرد. در جامعه اسلامی ما با توجه به اعتقادات مذهبی و حتی قومی و فرهنگی ... کاربرد مطلوبی برای یک خواهر کارشناس کشاورزی نمی‌توان قائل شد. عزیمت به روستاهای دور و نزدیک، تشکیل کلاسهای ترویج و آموزش کشاورزی، ... رانندگی با تراکتور و ادوات کشاورزی که به خواهران آموزش داده می‌شود، موجب تعالی آنان نمی‌باشند...

از دانشجویان رشته مهندسی کشاورزی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، کرج

اطلاعات: ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۴

توسعه و عقب ماندگی زنان

«آداب و رسوم فرهنگی در تغذیه دختران نقش موثری ایفا می‌کند؛ زنان تغذیه شوهران را بر تغذیه خود ترجیح می‌دهند و تغذیه مناسب پسرانشان را بر تغذیه دخترانشان.

«با ارقام موجود در مورد سوء تغذیه دختران ایرانی که دو برابر پسرهاست، پرورش یک نسل سالم و فعال و مادرانی که بتوانند انگیزه به پیشرفت را در فرزندانشان ایجاد کنند، انتظار دور از واقعیتی است.

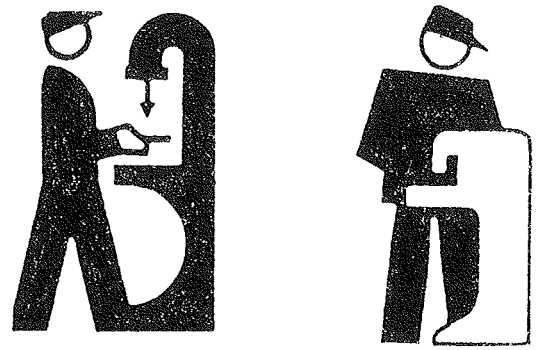
«از سال ۴۵ تا ۷۰، جمعیت زنان شاغل تا یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر نوسان داشته است. یعنی با دوبرابر شدن جمعیت شاغل در کل کشور، عملاً اتفاقی در جمعیت زنان شاغل نیفتاده است.

«قانون، پرداخت دستمزدهای نابرابر به زنان و مردان را منع کرده است ولی عملاً دستمزدهای نابرابر پرداخت می‌شود، این تبعیض حتی در سازمانهای دولتی هم اعمال می‌شود.

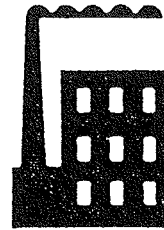
«بسیاری از آسانی کتابهای دوران ابتدایی مردانه هستند. فعالیتهای عنوان شده مربوط به مردان است و در پایه‌های تحصیلی بالاتر تصاویر زنان کم کم از کتابها حذف شده‌اند. یعنی ما چیزهایی به بچه‌ها می‌آموزیم که مفایر عدالت اجتماعی، کاهش نابرابریهای جنسیتی و ایجاد فرصتهای مشارکت یکسان برای زن و مرد است.

«سرم دختران در رشته‌های کشاورزی و دامپزشکی در سطح کاردانی کمتر از یک درصد، در سطح کارشناسی، نزدیک به پنج و نیم درصد و در سطوح کارشناسی ارشد و دکترا حدود چهار درصد است، یعنی نیروی فعالی که بتواند بخش کشاورزی و زنان روستایی را متحول کند، تربیت نکرده‌ایم.

زنان فروردین و اردیبهشت ۷۴



کار و کارگری



هفته کارگر

معشیت کارگران

**«خانه کارگر» جمهوری اسلامی:
(۳۵ درصد) از کارگران کشور
فاقد مسکن هستند**

دبیر کل «خانه کارگر» جمهوری اسلامی، با اعلام این طرح افزایش کمک هزینه مسکن کارگران از «۴ هزار ریال» به «۱۲ هزار ریال» در ماه برای تصویب نهایی به هیأت دولت ارائه شده است. افزود که در حال حاضر براساس آمارهای وزارت کار و اسواراجتماعی جمهوری اسلامی، «۳۵ درصد» از کارگران کشور از داشتن مسکن محروم هستند.

ایران تایمز ۱۹ خرداد ۱۳۷۴

**«۸۰ درصد» از کارگران
آذربایجان شرقی فاقد بیمه
اجتماعی هستند**

سرویس خبری ایران تایمز: سازمان تامین اجتماعی آذربایجان شرقی ضمن اعلام این که تعداد کارگران بیمه شده در این استان، تا نیمه اول سال گذشته ۱۶۰ هزار نفر بوده است، عدم رشد تعداد بیمه شدگان را ناشی از عدم تبلیغ و ترویج

سرویس اقتصادی: ۱۰ کارگر نمونه سال روز یکشنبه دهم اردیبهشت معرفی می‌شوند. آقای محبوب دبیر کل خانه کارگر که در آستانه هفته کار و کارگر با خبرنگاران سخن می‌گفت، افزود: سه‌شنبه پنجم اردیبهشت روز کارگران، انقلاب اسلامی و ولایت فقیه نامیده شده که در این روز کارگران به مرقد مطهر حضرت امام خواهند رفت....

اطلاعات ۲ اردیبهشت ۱۳۷۴

**برای ابراز توانایی در راه اندازی
واحدها، معطل خارجی‌ها نشوید**

وزیر صنایع در دیدار با کارگران نمونه کشور گفت: اگر می‌خواهید به دشمنان نشان دهید توانا هستید معطل کارشناسان خارجی نشوید که در راه اندازی واحدها به شما کمک کنند....

کیهان ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۴

کارگران به طور متناوب یا متوالی در کار سخت و زیان‌آور ۲۰ سال باشد. وی در مورد زنان کارگر اظهار داشت: خانمهایی که در کار عادی دارای ۲۵ سال سابقه کار می‌باشند و حق بیمه خود را پرداخته‌اند می‌توانند نقضاتی بازنشستگی کنند. وی در این مورد افزود: زنان کارگر با ۲۰ سال سابقه کار و با موافقت مقام مسئول دستگاه می‌توانند درخواست بازنشستگی نمایند.

کیهان ۴ اردیبهشت ۱۳۷۴

**بازنشستگی زنان کارگر پس از
۲۵ سال و مشکلات تازه تر**

زنان کارگر انتظار دارند که از لحاظ قوانین استخدامی و قانون بازنشستگی نه تنها فرقی با دیگر قشرها نداشته باشند بلکه ویژگیهای کارهای پرتلاش و پر زحمت آنان نیز مد نظر قرار بگیرد. در قانون تامین اجتماعی مصوب سال ۱۳۵۴ مساله بازنشستگی زنان کارگر تفاوت چندانی با مردان کارگر نداشته است و به تازگی طرح الحاق یک ماده واحده به ماده ۷۶ قانون تامین اجتماعی در ارتباط با بازنشستگی زنان کارگر از تصویب مجلس گذشته است. بسیاری از کارگران زن می‌گویند با تصویب این ماده واحده عملاً هیچ گرهی از مشکل معیشت و زندگی آنان گشوده نشده است زیرا اولاً چند درصد از کارفرمایان حاضر هستند که زنان کارگر پرتجربه‌ای را که در کار خود توانایی زیادی به دست آورده‌اند پس از ۲۵ سال کار با پرداخت یک جای حق بیمه آنان (به مدت ۵ سال) بازنشسته نمایند؟! ثانیاً با تصویب چنین ماده واحده‌ای عملاً کارگران زن به مدت ۳۰ سال باید کار کنند زیرا بسیاری از آنان توانایی پرداخت حق بیمه بازنشستگی حداقل به میزان ۷ درصد را به مدت ۵ سال ندارند. در واقع این ماده واحده با مقرراتی که وضع کرده عملاً سوابق خدمت بانوان کارگر را برای بازنشستگی کم نکرده است و بیشتر به منافع

فرهنگ بیمه در میان مردم دانست. همچنین تعداد واقعی کارگران ماهر در این استان کمتر از یک درصد» از مجموع کارگران بیمه شده اعلام شد. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، براساس آمارهای موجود تنها حدود ۲۰۰ درصد» از جمعیت کارگری استان آذربایجان شرقی، که در بیش از ۴ هزار واحد تولیدی و صنعتی استان به کار اشتغال دارند، زیر پوشش بیمه‌های تامین اجتماعی قرار دارند. بنابراین گزارش، کارشناسان مسایل کارگری، جمعیت کارگری استان را که در بخشهای مختلف تولیدی، صنعتی، خدماتی و ساختمانی مشغول به کار هستند بیش از ۷۵۰ هزار» نفر تخمین می‌زنند. که این میزان قریب یک چهارم جمعیت ۳۰ میلیون و سیصد هزار نفری استان آذربایجان شرقی را در برمی‌گیرد. این در حالی است که در سالهای اخیر، به دنبال بروز برخی تنگناهای مالی در واحدهای صنعتی منطقه و اجرای طرحهای تعدیل نیرو، از روند رشد کارگران «رسمی» کاسته شده است... وی تعداد واقعی کارگران ماهر در این استان را «کمتر از یک درصد» از مجموع کارگران بیمه شده، یعنی «۱۶۰۰ نفر» اعلام کرد.

ایران تایمز ۱۲ خرداد ۱۳۷۴

**طرح بازنشستگی پیش از موعد
روزنامه نگاران و زنان با
۲۰ سال سابقه کار.**

سپندس غریبانی رئیس کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس گفت: آنچه که در این طرح به آن پرداخته شده است در مورد کارگرانی است که بیست سال در مناطق بد آب و هوا و کارهای سخت و زیان‌آور انجام داده‌اند و این امر موجب اختلال در سلامتی آنان شده است. وی گفت: تفاوتی که این طرح نسبت به قانون قبلی پیدا کرده است این است که کارگران در قانون قبلی بیست سال متوالی یا ۲۵ سال متناوب باید در شرایط گفته شده کار می‌کردند... در این طرح گفته شده است مجموعه اشتغال این نوع

سازمان تامین اجتماعی و در نظر گرفتن مصالح و منافع کارفرمایان توجه داشته است. ... شاید عده‌ای معتقد باشند به دلیل اینکه وظیفه و رسالت مادری بر هر مسئولیت اجتماعی دیگر مقدم است اساساً چه لزومی دارد که زنان وارد عرصه فعالیتهای تولیدی شوند و بهتر است که به انجام دادن این رسالت سترگ (مادری) در خانه خود بپردازند و خیالشان هم بابت بازنشستگی راحت باشد؟ کارگران زن در جواب این مساله می‌گویند در شرایط تورمی موجود و با وجود پائین بودن سطح حقوق‌ها و دستمزدها و عدم توانائی مالی مردان در اداره خانواده آیا به طور کلی بدون اینکه بخش وسیعی از زنان (نظیر زنان کارگر) به بازار کار روی بیاورند این توان برای خانواده‌ها وجود دارد که زندگی خود را اداره کنند...

کیهان ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

کارخانجات و کار

کارخانه شیر پاستوریزه ارومیه در آستانه تعطیلی قرار گرفت

انور قویدل رئیس هیات مدیره کارخانه شیر پاستوریزه ارومیه گفت این کارخانه در شرایط انحلال و تعطیلی قرار گرفته است. وی روز یکشنبه گفت نیاز روزانه این کارخانه سی تن شیر است اما روزانه تنها شش تن شیر را تبدیل و به بازار عرضه می‌کند. قویدل افزود هم اکنون این کارخانه یک میلیارد و سیصد میلیون ریال ضرر انباشته دارد و هر روز نیز میزان آن افزوده می‌شود. وی اضافه کرد ادامه فعالیت این کارخانه تنها برای تامین شیر مورد نیاز شهروندان و جلوگیری از بیکاری کارگران بوده است. در حال حاضر هشتاد کارگر و نیروی فنی در این کارخانه مشغول بکار هستند.

سلام ۹ خرداد ۱۳۷۴

الو "سلام"

به ما کارگران شرکت پارس وارد تا روز ۱۶ ماه فرصت داده شده که با میل خودمان! استعفاء بدهیم.

سلام ۶ خرداد ۱۳۷۴

کارگران شهرداری به توجه بیشتری نیاز دارند

اخیرا در برخی از مناطق شهرداری تهران کارگران غیررسمی شهرداری را با داشتن قریباً به ۲۰ سال سابقه از کار برکنار می‌کنند که با توجه به زحماتی که کارگران در پاکسازی و نظافت شهر می‌کنند، این امر نیاز به تجدید نظر دارد. از مسئولان محترم تقاضای رسیدگی داریم.

از کارگران شهرداری

اطلاعات ۴ اردیبهشت ۱۳۷۴

نخستین دانشگاه اسلامی کار، مهرماه امسال در زنجان آغاز به کار می‌کند

همدان - واحد مرکزی خبر- دانشگاه اسلامی کار از مهرماه امسال به صورت رسمی آغاز به کار خواهد کرد... آقای محبوب دبیر کل خانه کارگر افزود: در دانشگاه اسلامی کار، در مقطع تحصیلی کارشناسی رشته‌های مدیریت بازرگانی، مدیریت صنعتی و حسابداری دانشجو پذیرفته خواهد شد.

اطلاعات ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۴

بهره‌برداری از کارخانه‌های سیمان به تعویق افتاد

یکی از مشاوران وزارت صنایع جمهوری اسلامی دشواریهای مالی را سبب به تعویق افتادن بهره‌برداری از ۱۶ کارخانه جدید سیمان اعلام کرد. وی ضمن تاکید بر «ضعف مدیران» در تامین بودجه مورد نیاز طرحهای خود، افزود که اگر بودجه لازم برای احداث کارخانه‌ها تهیه نشود،

سرمایه‌مصرف شده در احداث این کارخانه‌ها به هدر خواهد رفت.

ایران تایمز ۲۶ خرداد ۱۳۷۴

دانشگاه اسلامی کار امسال دانشجو می‌پذیرد

همدان - دبیر کل خانه کارگر جمهوری اسلامی علیرضا محبوب در همدان گفت: اولین دانشگاه اسلامی کار در شهرستان زنجان راه اندازی می‌شود. وی در ادامه به تشریح وضعیت واحدهای نساجی پرداخت و گفت افزایش قیمت مواد خام و نوسانهای نرخ ارز برای این کارخانجات مشکلات عمده‌ای ایجاد کرده است.

سلام ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۴

معاون امنیتی - نظامی وزارت کشور در گردهمایی کمیسیونهای کارگری استان تهران:

۱۶ میلیون نفر تا پایان برنامه دوم در کشور دارای شغل خواهند شد.

سیدزاده استاندار تهران در ابتدای این گردهمایی ضرورت اعتماد مردم به مسئولان اجرایی کشور و تبعیت از سلسله مراتب اداری در محیطهای کارگری و صنعتی را مورد بحث قرار داد... دراین جلسه بلندپایان معاونت امنیتی - انتظامی وزارت کشور نیز پیش‌بینی کرد تا پایان برنامه دوم به اشتغالی در حدود ۱۶ میلیون و ۲۳۲ هزار نفر دست یابیم... این گزارش حاکی است شیرازی معاونت امنیتی - سیاسی استانداری و رئیس کمیسیون نیز پیرامون وضعیت کارخانجات و محیطهای صنعتی خاطرنشان ساخت، مشکلات کارخانجات را باید در آرامش حل و فصل کرد و در هیچ شرایطی تولید نباید متوقف شود. وی همچنین با این تذکر که روحیه بسیجی باید در کارخانجات تقویت شود افزود ما بعنوان کارگزاران دولت باید از همه صاحبان صنعت و مدیران و کارگران حمایت و پشتیبانی کنیم که این اقدام به رشد

کمی و کیفی تولیدات ما و رفع اختلافات کمک موثر می‌کند.

کیهان ۹ اردیبهشت ۱۳۷۴

اعتصاب کارخانه ریسندگی و بافندگی پروین در اصفهان

... کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی پروین اصفهان که از روز سه‌شنبه ۹ خرداد برای اعتراض به انحلال شورای کارخانه اعتصاب کرده بودند، پس از دستیابی به خواستههای خود، در روز پنجشنبه به سرکار بازگشتند.

روزنامه ایران، ۱۰ خرداد ۷۴

محیط کار و ایمنی

۷ مورد حادثه ناشی از کار منجر به فوت شد

سرویس اقتصادی: در نیمه اول اردیبهشت ماه امسال ۹۳ مورد حادثه ناشی از کار به وقوع پیوست که ۷ مورد آن منجر به فوت شده است.

اطلاعات ۲۴ اردیبهشت ۱۳۷۴

در سال ۷۳، بیش از ۱۲ هزار حادثه ناشی از کار اتفاق افتاد

«طی سال گذشته بیش از ۱۲ هزار و ۶۷۵ مورد حادثه ناشی از کار در سطح کشور به وقوع پیوسته است». از این تعداد ۱۵۹ مورد منجر به فوت، ۱۹۴ مورد منجر به از کارافتادگی کلی و تعداد ۲۳۹ مورد منجر به از کارافتادگی تا ۳۳ درصد شده است.

رسالت، ۸ خرداد ۷۴

شیوه کار معادن ایران به شیوه ۲۰ سال پیش است

صدور و تولید سنگهای تزئینی در اکثر کارخانجات کشور به روش ۲۰ سال پیش انجام می‌شود. شایان ذکر است که ۲۵ درصد کل کارگران معادن کشور، در معادن کرمان شاغل هستند.

کیهان، ۱۳ خرداد ۷۴

The US Trade Embargo on Iran

Nasser Mohajer argues that Clinton's embargo was influenced by such factors as the rise of the new right, the increased Jewish influence in the administration, and the pressure of the military-industrial complex, Israel and Arab regimes to contain the fundamentalist threat

In reaction to the embargo, Rafsanjani responded with increasing levels of repression inside the country, and a stepped up public relations campaign and political maneuvering outside. Mohajer also reviews the responses of a wide spectrum of the Iranian opposition.

Three Articles on the Kurdish Struggle by Khosro Ashtiani

Khosro Ashtiani looks at the definition of human identity based on ethnicity, religion and race in a series of three articles. The first article is a reflection on the national question in general, the second describes the plight of the Kurds in Turkey, and the third assesses the contradictions among the Kurdish parties in Iraq, who are engaged in a bloody strife for political prominence.

On the Kurdish Question

Farhad Kalhor provides the historical background to the Kurdish situation. He describes how the Kurds were separated and disbursed, and points to the detrimental role of tribal leadership as the primary factor in their defeat.

Remarks on Kurdish Nationalist Historiography

Bahman Moshirzadeh points out falsifications in the nationalist school of Kurdish historiography. He also outlines Kurdish ethnography and linguistic roots.

Perspectives on the Kurdish Movement in Iran

Abdollah Mohtadi and Nabi Ghaderi, representing different wings of the Kurdish movement, respond to Noghteh's questions. Topics include

the situation of Iranian Kurdistan, the prospects for better relations between the Iranian Kurdish parties, the conflict between the Iraqi Kurds, the Kurdish movement in Turkey, and the possibilities of a common solution for their problems.

It Will Never Be Forgotten

Exiled Iranian artist Khavar conjures up the haunting specter of two episodes of the Islamic Republic of Iran's mass execution of political prisoners, one of which occurred in June 1982 and the other in 1987.

Uprising in Islamshahr

On April 5, 1995 the residents of Islamshahr, a complex of dwellings of 500,000 people on the outskirts of Tehran, took to the streets in rebellion. In this article Nasser Mohajer describes the uprising and assesses the conditions of this semi-urban settlement which spawned the uprising.

The Tragedy of Health Care and Medical Treatment in Iran

In the second of two articles on the catastrophic conditions of health care in Iran, Massoud Noghrehkhar shows why the current government is politically incapable of solving the health care crisis.

Alternatives!

Ardeshir Mohassess's portrayal of the existing political alternatives and the Iranian people's psychological state vis-à-vis these alternatives, speaks for itself.

The French Elections

Mahnaz Matin shows that the French elections were neither a landslide victory for the right, nor a crushing defeat for the left. But it is clear that the society has veered to the right and that the extreme right is gaining ground. The left's ability to reorganize and reconstruct itself will be a key factor in halting the advance of the extreme right.

The Existing and Promised Islam

In this second of two articles, Bagher Momeni studies the "new Protestantism" that has gained momentum in certain intellectual circles close to the theocratic state. He believes that "intellectuals" like Abdul Karim Soroush are not fundamentally different from the ruling clergy and do not advocate the separation of religion and the state.

Salam Cinema

Nader Backhtash reviews the latest film of Mohsen Makhmalbaf, one of Iran's most prominent filmmakers today. Makhmalbaf has increasingly taken distance from the ruling clergy.

A Glance at Nima Parvareh's *Unequal Struggle*

Cyrus Sepehr reviews Nima Parvareh's memoirs of his seven year imprisonment in the Islamic Republic's dungeons, and praises the value of such works in preserving the collective memory about the regime's crimes.

Shame: An Outcry Against Fundamentalism and Ethnocentrism

Mahnaz Matin reviews this controversial novel of Taslima Nasrin, who has enraged the Islamic fundamentalists in Bangladesh.

On Marx's Philosophy

Behzad Moshiri reviews the latest work of French Marxist philosopher Etienne Balibar, which explains Marxist philosophy in a way that is accessible to a broad audience, and offers a reevaluation of its achievements.

A Tribute to Samineh Baghchehban

The sixth annual convention of Iran's Women Studies Foundation held in June in Toronto named Samineh Baghchehban Woman of the Year of Iranians in Exile. Chahla Chafiq reviews Baghchehban's life and work as writer, translator, teacher and expert in the pedagogy of deaf children in Iran.

NOGHTEH

Contents:

The U.S. trade embargo on Iran

Nasser Mohajer

Kurdistan and the limitations of a nationalist movement

Khosro Ashtiani

On the Kurdish question

Farhad Kalhor

Remarks on Kurdish nationalist historiography

Bahman Moshirzadeh

Turkey's military crackdown on the Kurdish movement

Khosro Ashtiani

Iraqi Kurdish parties vie for dominance

Khosro Ashtiani

Perspectives on the Kurdish movement in Iran

Interview with Abdollah Mohtadi and Nabi Ghaderi

It will never be forgotten!

Khavar

Uprising in Islamshahr

Nasser Mohajer

The tragedy of health care and medical treatment in Iran, Part 2

Massoud Noghrehkar

Alternatives!

Ardeshtir Mohassess

The French elections

Mahnaz Matin

The existing and promised Islam, Part 2

Bagher Momeni

Salam Cinema

Nader Backhtash

A glance at Nima Parvaresh's *Unequal Struggle*

Cyrus Sepehr

Shame: an outcry against fundamentalism and ethnocentrism

Mahnaz Matin

On Marx's Philosophy

Behzad Moshiri

A tribute to Samineh Baghchehban

Chahla Chafiq

New Books

Clips from Iranian Newspapers